



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترجمہ  
کشف الیقین وفضل  
امیر المؤمنین

گارش، حسن بن یوسف بن مصلح حنفی

ترجمہ: حمید رضا الہی

تحقیق: حسین درگاہی

عقلم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ترجمه كشف اليقين في فضائل اميرالمومنين عليه السلام

نويسنده:

حسن بن يوسف بن مطهر علامه حلي

ناشر چاپي:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

|   |    |
|---|----|
| فهرست   | ۵  |
| ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین علیه السلام  | ۹  |
| مشخصات کتاب   | ۹  |
| اشاره   | ۹  |
| پیشگفتار  | ۱۱ |
| اشاره   | ۱۱ |
| اوصاف آن حضرت از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عامه  | ۲۰ |
| مقدمه   | ۴۷ |
| فصل اول: پیرامون فضایلی که پیش از تولد حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است                            | ۵۱ |
| اشاره   | ۵۱ |
| نخست: این که نام حضرت (علیه السلام) در تورات آمده است:  | ۵۳ |
| دوم: برانگیخته شدن پیامبران بر ولایت پیامبر و علی (علیه السلام)   | ۵۳ |
| سوم: این که اسم او بر عرش نگاشته شده است:   | ۵۵ |
| چهارم: این که روایت شده است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور هستیم. | ۵۷ |
| پنجم: توسل آدم به حضرت (علیه السلام) در توبه.   | ۶۱ |
| فصل دوم: پیرامون فضایلی که در زمان خلقت و ولادت حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است                   | ۶۴ |
| فصل سوم: پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است                     | ۷۰ |
| اشاره   | ۷۰ |
| باب اول: فضایل به دست آمده از فعل و اثر این فضایل یا نفسانی هستند یا جسمی.                                | ۷۲ |
| اشاره   | ۷۲ |
| مطلب اول: در فضایل نفسانی:  | ۷۲ |
| اشاره   | ۷۲ |
| مبحث اول: ایمان.  | ۷۲ |
| مبحث دوم: علم:  | ۸۹ |

- ۱۲۱ ----- مبحث سوم: خیر دادن از غیب.
- ۱۲۷ ----- مبحث چهارم: در شجاعت: -----
- ۱۲۹ ----- مبحث پنجم: در پارسایی و زهد: -----
- ۱۳۳ ----- مبحث ششم: در بخشش و کرم: -----
- ۱۵۴ ----- مبحث هفتم: در پاکدامنی و دینداری و استجابیت دعا -----
- ۱۶۱ ----- مبحث هشتم: در اخلاق خوش حضرت (علیه السلام): -----
- ۱۶۳ ----- مبحث نهم: در شکیبایی: -----
- ۱۶۳ ----- مطلب دوم: پیرامون برتری های جسمی حضرت: -----
- ۱۶۳ ----- اشاره -----
- ۱۶۳ ----- مبحث اول: در عبادت: -----
- ۱۶۷ ----- مبحث دوم: در جهاد: -----
- ۲۰۸ ----- مبحث سوم: پیرامون پیشگام بودن در تصدیق: -----
- ۲۱۷ ----- مبحث چهارم: در بردن سوره برائت به مکه: -----
- ۲۲۳ ----- مبحث پنجم: در گرد آوردن ویژگی های متضاد: -----
- ۲۲۳ ----- مبحث ششم: در گزیده هایی اندک از سخنان حضرت: -----
- ۲۳۲ ----- باب دوم: فضایل به دست آمده از خارج: -----
- ۲۳۲ ----- اشاره -----
- ۲۳۲ ----- مبحث اول: در نسب حضرت (علیه السلام): -----
- ۲۳۴ ----- مبحث دوم: در ازدواج با فاطمه علیها السلام: -----
- ۲۳۸ ----- مبحث سوم: در برادری علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله): -----
- ۲۴۸ ----- مبحث چهارم: در بستن درها: -----
- ۲۵۱ ----- مبحث پنجم: در مباحله: -----
- ۲۵۹ ----- مبحث ششم: در وجوب محبت و مودت به علی (علیه السلام): -----
- ۲۷۲ ----- مبحث هفتم: در این که حق و قرآن از علی جدا نمی شوند: -----
- ۲۷۶ ----- مبحث هشتم: در این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصریح دارد علی سرور هر آن کسی است که -----
- ۲۹۶ ----- مبحث نهم: در تصریح به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از خود علی (علیه السلام) را به خلافت گماشته -----

- مبحث دهم: در این که پیامبر، علی (علیه السلام) را امیر المؤمنین می خوانده است: ----- ۳۱۶
- مبحث یازدهم: پیرامون اخبار منزلت و یکی بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام). ----- ۳۲۲
- مبحث دوازدهم: در خبر پرنده: ----- ۳۳۳
- مبحث سیزدهم: در تصریح به این که حضرت (علیه السلام) بهترین مردم است: ----- ۳۳۶
- مبحث چهاردهم: در تهدید کسانی که با خلافت علی (علیه السلام) به دشمنی برخیزند: ----- ۳۳۸
- مبحث پانزدهم: در همانند کردن علی به سوره اخلاص و کعبه و سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تشبیه حق او به حق پدر: ----- ۳۴۱
- مبحث شانزدهم: پیرامون سطل: ----- ۳۴۴
- مبحث هفدهم: در توصیف حضرت به سیادت و آقایی: ----- ۳۴۵
- مبحث هجدهم: در این که اوست صاحب حوض کوثر و صاحب اذن در وارد شدن به ----- ۳۴۶
- مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت (علیه السلام): ----- ۳۴۷
- مبحث بیستم: پیرامون همسر امام (علیه السلام): ----- ۳۸۸
- مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی (علیه السلام) به نقل ----- ۳۹۱
- مبحث بیست و دوم: این که نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت علی (علیه السلام) است و او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است: ----- ۴۵۹
- مبحث بیست و سوم: پیرامون خبر مناسبت: ----- ۴۶۰
- مبحث بیست و چهارم: پیرامون دعا برای حضرت (علیه السلام): ----- ۴۶۳
- مبحث بیست و پنجم: پیرامون بیم دادن به کسی که بغض علی (علیه السلام) در دل داشته باشد: ----- ۴۶۴
- مبحث بیست و ششم: پیرامون داستان اصحاب کهف و گفت و گوی حضرت (علیه السلام) با یهود: ----- ۴۶۶
- مبحث بیست و هفتم: پیرامون قرار گرفتن حضرت (علیه السلام) بر شانه پیامبر (صلی الله علیه و آله): ----- ۴۷۶
- مبحث بیست و هشتم: در این که یاد کردن و نگاه کردن به علی (علیه السلام)، عبادت است: ----- ۴۷۹
- مبحث بیست و نهم: در این که علی (علیه السلام) در روز رستخیز میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام) قرار دارد: ----- ۴۸۰
- مبحث سی ام: پیرامون این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده از علی (علیه السلام) ره بجوییم و این که او همان وسیله است: ----- ۴۸۱
- مبحث سی و یکم: پیرامون حدیث دینار: ----- ۴۸۱
- مبحث سی و دوم: در بیان این که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را باور خود معرفی می کند و ----- ۴۸۳
- مبحث سی و سوم: علی در شب معراج: ----- ۴۸۵
- مبحث سی و چهارم: در این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) می فرمود: پدرم فدای تو ----- ۴۸۶
- مبحث سی و پنجم: در این که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد فضایل علی (علیه السلام) را به ----- ۴۸۷

|     |   |
|-----|---|
| ۴۹۴ | مبحث سی و ششم: پیرامون اخباری که زبیر بن بکّار                                  |
| ۴۹۹ | مبحث سی و هفتم: پیرامون حدیث فتوّت:   |
| ۵۰۱ | فصل چهارم: پیرامون فضایلی که پس از وفات حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است |
| ۵۱۷ | فهارس   |
| ۵۱۷ | فهرست آیات (به ترتیب شماره آیه)   |
| ۵۲۹ | نمایه   |
| ۵۸۱ | درباره مرکز   |



## ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : علامه حلی، حسن بن یوسف، ق 726 - 648

عنوان قراردادی : [کشف الیقین. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین / نگارش حسن بن یوسف بن مطهر حلی؛ تحقیق حسین درگاهی؛  
ترجمه حمیدرضا آژیر

مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، 1379.

مشخصات ظاهری : 496ص.نمونه

فروست : (معارف اسلامی)

شابک : 964-422-101-22000xریال ؛ 964-422-101-22000xریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

عنوان دیگر : کشف الیقین. فارسی

موضوع : علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - ق 40

شناسه افزوده : درگاهی، حسین، 1331 - ، محقق

شناسه افزوده : آژیر، حمیدرضا، 1337 - ، مترجم

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

رده بندی کنگره : 8ع/BP37/34 ک 5041 1379

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : م 79-3742

ص : 1

اشاره

ترجمه كشف اليقين فى فضائل اميرالمومنين

نگارش حسن بن يوسف بن مطهر حلى

تحقيق حسين درگاهى؛ ترجمه حميدرضا آژير

ص: 2

سپاس از آن الله، پرورنده جهانیان و درود خدا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش، به ویژه بر ذخیره خدا، و نفرین الهی بر تمامی دشمنان ایشان.

1- اندیشه درست برای پایایی دین و دور کردن تحریف از آن و استواری امت و به کنار داشتن انحراف از آن، اقتضا دارد خلیفه ای گمارده شود و جانشینی قرار داده گردد که در علم و عمل، از گناه و لغزش، پاک باشد، و اگر این عصمت و پاکی در میان نباشد آن جانشین یا خلیفه، ستم پیشه خواهد بود، چرا که خداوند می فرماید: وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، (1) - لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (2) -.

بر این اساس از قرآن استفاده می شود که امامت، پیمانی خدایی است که خداوند کسی را که این پیمان بر دوش او نهاده می شود به پیامبر معرفی می کند، چونان دیگر اوامر و احکام که به آگاهی پیامبر می رساند و این چنان است که مکتب اهل بیت بدان باور دارد.

خداوند تبارک و تعالی در حق پیامبرش می فرماید: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، (3) - و در حق اهل بیت می فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (4) -.

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب در روایتی می گوید: «چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرود آمدن آیه را نزدیک دید، فرمود: «بخوانید به سوی من، بخوانید به سوی من»، صفتی عرض

ص: 3

1- بقره 229؛ ستمکاران از حدود خدا تجاوز می کنند.

2- همان 124؛ پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد.

3- نجم 3 و 4؛ و سخن از روی هوی نمی گوید. نیست این سخن جز آن چه بدو وحی می شود.

4- احزاب 33؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.

کرد: چه کسی را یا رسول الله؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اهل بیتم: علی، فاطمه، حسن و حسین را.» آن ها آورده شدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسای خویش بر آن ها افکند و سپس دست به آسمان برد و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان من هستند، پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست»، و خداوند این آیه را نازل فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (1). - در روایت دیگری ام سلمه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت نیستم؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تو بر خیر و خوبی هستی، تو از همسران پیامبری» (2). - پس آشکار می شود که خداوند تبارک، پیامبر و اهل بیت او را از هر گونه پلیدی بر کنار داشته و پاک، پاکشان گردانیده است.

2- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، جانشین و وصی پس از خود را تعیین کرد و این در نخستین روزی بود که پس از نزول آیه: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** (3) - نزدیکان خود را به اسلام دعوت کرد.

طبری و جز او همین خبر را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) چنین نقل می کنند: علی (علیه السلام) می فرماید: «چون این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، مرا بخواند و فرمود: ای علی! خداوند به من دستور داده است به خویشان نزدیک خود هشدار دهم و این کار بر من گران است و می دانم هر گاه این مهم را بیاغازم آن بینم که ناخوش می دارم، لذا در بیان آن خاموشی گزیدم تا آن که جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! اگر آن چه را مأمور آنی به جای نیاوری خدایت تو را به عذاب خواهد کشید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای ما یک صاع طعام فراهم آور و در آن پاچه ای قرار ده و قدحی شیر آر پیش آر و ن.

ص: 4

1- احزاب 33؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند. مستدرک الصحیحین 147/3، و روایت دیگری در صحیح ترمذی 248/13، و مسند احمد 306/6، و اسد الغابه 29/4 و ج 297/2، و تهذیب التهذیب 297/2، و جز آن، چنان که به تفصیل در معالم المدرستین 198/1-199 نیز آمده است.

2- تفسیر سیوطی 198/5 و 199.

3- شعراء 214؛ خویشاوندان نزدیکت را بترسان.

سپس فرزندان عبدالمطلب را گرد آور تا با ایشان سخن گویم و آن چه را مأمورم بدیشان برسانم. من نیز آن چه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من دستور داد به جای آوردم و آن ها را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواندم. آنان در این هنگام، چهل مرد بودند، یکی بیش یا کم، در میان ایشان بودند عموهای او: ابو طالب، همزه، عبّاس و ابو لهب. پس چون نزد او گرد آمدند به من فرمود: خوراکی را که برای ایشان ساخته بودم بیاورم که من نیز آن را حاضر کردم. چون خوراک را بنهادم پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطعه ای از گوشت را برگرفت و با دندان هایش آن را تکه کرد و آن را در گوشه بشقاب [دیس] نهاد و سپس فرمود: با نام خدا بخورید و حاضران آن قدر خوردند که گرسنگی شان برطرف شد و من تنها نشان دست آن ها را بر ظرف خوراک می دیدم. سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست همه آن ها خوراکی را خوردند که برای یک مرد بود. سپس پیامبر فرمود: جماعت را سیراب کن و من قدح شیر را آوردم تا همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند و به خدا سوگند هر یک از آن ها به قدر دیگری از آن شیر بنوشید. پس هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست با آن ها سخن بگوید ابو لهب پیشدستی کرد و گفت: یارتان چه شگفت افسونتان کرد! پس جماعت پراکنده شدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن ها سخنی نگفت و فرمود: ای علی! فردا را دریاب که این مرد با آن چه از او شنیدی بر من پیشدستی کرد و جماعت پیش از آن که با ایشان سخنی بگویم پراکنده شدند. برای فردا نیز همان طعامی را برای ما آماده کن که امروز آماده کردی و سپس آن ها را نزد من گرد آور. علی (علیه السلام) می فرماید: چنین کردم و آن ها را گرد آوردم، سپس پیامبر از من خواست طعام آورم و من هم طعام، نزد ایشان بردم، و حضرت (صلی الله علیه و آله) چنان کرد که در روز قبل. پس آن قدر خوردند که دیگر میلی به طعام نداشتند. حضرت (صلی الله علیه و آله) سپس فرمود: سیرایشان کن. من نیز آن ظرف را آوردم و آن ها به قدری از آن نوشیدند که همگی سیراب شدند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن گفت و فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را نمی شناسم که برای قومش ارمغانی بهتر از آن چه من برای شما آوردم آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما به ارمغان آورده ام و خداوند سبحان به من دستور داده است شما را به سوی آن فراخوانم. کدام یک از شما مرا در این امر یاری می رساند تا هم برادر من باشد و هم وصی و جانشین من؟ علی (علیه السلام) می فرماید: همه جماعت از دادن پاسخ خودداری کردند و

من زبان به سخن گشودم در حالی که جوان ترین آنان بودم که چشمم بیش از دیگران ریمناک بود و شکمم سترگ تر و ساق پایم باریک تر. ای پیامبر خدا! من یار تو در این مهم خواهم بود. پس حضرت (صلی الله علیه و آله) گردن مرا گرفت و فرمود: این برادر، وصی و جانشین من در میان شماست، پس سخنش را بشنوید و از او فرمان برید. علی (علیه السلام) می گوید: جماعت در حالی برخاستند که می خندیدند و به ابو طالب می گفتند: به تو دستور می دهد که سخن پسر را بشنوی و از او فرمان ببری» (1). - مسأله امامت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از امور مهمی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدان می اندیشید و از آغاز تبلیغ تا اندکی پیش از مرگش بدان می پرداخت- آن گونه که پیش از این نیز یادآور شدیم- ابن عباس در روایتی می گوید: «چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر مرگ افتاد در خانه مردانی بودند از جمله عمر بن خطاب. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بیایید برای شما نگاشته ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید.» عمر گفت: درد بر پیامبر چیره شده است، و الا قرآن که در میان شماست و کتاب خدا هم که ما را بسنده است. حاضران در خانه به اختلاف کشیده شدند و برخی سخن عمر را می گفتند، پس چون هیاهو و اختلاف افزون کردند حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از من دور شوید که نزد من، کشمکش نه کاری است سزایند» (2). - در روایتی نیز آمده است: «ابن عباس آن قدر گریست که اشکش ریگ ها را خیساند.

پس گفت: درد پیامبر (صلی الله علیه و آله) افزونی یافت و فرمود: «برای من صفحه ای آورید تا بر آن نگاشته ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید»، پس جماعت به کشمکش پرداختند و حال آنکه کشمکش، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاری شایسته نیست. آن ها می گفتند: پیامبر هذیان 2.

ص: 6

- 
- 1- تاریخ طبری، چاپ اروپا 1171/1-1172، و تاریخ ابن اثیر 222/2، و شرح ابن ابی الحدید 263/3، و سیره حلبیه 285/1، و تفسیر طبری 75-72/19، و البدایه و النهایه 39/3-40، و مسند احمد 352/2، ح 1371، و الدر المنثور سیوطی 97/5، و النور المشتعل حافظ ابو نعیم اصبهانی 160-155، و خصائص وحی المبین ابن بطریق 89-90 و کنز العمال 397/6.
  - 2- بخاری 1، کتاب العلم 22، و طبقات ابن سعد 244/2، و مسند احمد، حدیث 2992.

می گوید.» (1) - در روایتی ابن عباس می گوید: «اوج مصیبت، اختلاف و هیاهویی بود که مانع از آن شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهشسته ای برای آن ها بنگارد.» (2) - 3- به علاوه آن چه بیان داشتیم که چگونه جماعت، از سخن گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کردند و در خانه حضرت (صلی الله علیه و آله) از پذیرش دعوت او خودداری ورزیدند و نگذاشتند حضرت (صلی الله علیه و آله) در واپسین لحظات زندگی نگاهشسته ای بنگارد:

3-1- آن ها کوشیدند پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، احادیث ایشان نیز نوشته نشود و چنان که از برخی احادیث پیداست در زمان تندرستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز چنین بوده است، سبحان الله.

عبد الله بن عمرو بن عاص می گوید: «من هر چه را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شنیدم می نگاهشتم، ولی قرشیان مرا از این کار بازداشتند و گفتند: آیا تو هر چیزی را که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شنوی می نویسی و حال آن که پیامبر نیز انسانی است که هم به گاه شادی سخن می گوید و هم به گاه خشم؟ و من از نوشتن دست کشیدم و آن را به عرض پیامبر رسانیدم. پس با انگشت به دهانش اشاره کرد و فرمود: «بنویس که سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست از این دهان جز حق بیرون نیاید.» (3) - 8.

ص: 7

---

1- بخاری/2، کتاب جهاد، باب جوائز الوفد/120، و کتاب جزیه، باب اخراج اليهود من جزیره العرب/136، و صحیح مسلم 5، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه/75، و مسند احمد، حدیث 1935، و طبقات ابن سعد 2/244، و تاریخ طبری 3/193.

2- بخاری/4، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب کراهیه الخلاف/180 و کتاب المرضی، باب «قول المریض قوموا عنی»/5، و جلد 3 کتاب المغازی، باب مرض النبی/62، و صحیح مسلم 5، کتاب الوصیه، آخر باب ترک الوصیه/76 و مسند احمد، حدیث 3111، و تاریخ ابن کثیر 5/227-228، و تیسیر الوصول 4/194، و تاریخ الذهبی 1/311، و تاریخ الخمیس 1/182، و البدء و التاریخ 5/95، و تاریخ ابی الفداء 1/151.

3- سنن الدارمی/1، باب «من رخص فی الکتابه من المقدمه/125، و سنن ابی داود/2، باب کتابه العلم/146، و مسند احمد 2/162 و 207 و 216، و مستدرک الحاکم 1/105-106، و جامع بیان العلم و فضله از ابن عبد البر 1/85، چاپ دوم، چاپ العاصمه در قاهره، سال 1388.

ذهبی روایت می کند که ابو بکر پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مردم را گرد آورد و گفت:

«شما احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نقل می کنید که در آن اختلاف دارید و مردمان پس از شما اختلافی بیش تر خواهند داشت، پس حدیثی از پیامبر نقل نکنید و هر که از شما پرسشی کرد بگویند میان ما و شما کتاب خداست، پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید.» (1) - از قرظه بن کعب روایت است که گفت: «هنگامی که عمر ما را به عراق برد تا صرار همراهی مان کرد و سپس گفت: آیا می دانید چرا شما را همراهی کردم؟ گفتیم: خواست ما را مشایعت کنی و گرامی داری. گفت: از این کار هدفی داشتم. شما به سوی روستایی می روید که در قرآن آوازه ای دارند بسیار، پس آن ها را با احادیث پیامبر از قرآن باز ندارید و من در این کار شریک شمایم. قرظه می گوید: دیگر پس از آن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیثی نگفتم.» در روایت دیگری آمده است: چون قرظه بن کعب آمد گفتند: ما را حدیث کن. پس او گفت عمر ما را از این کار باز داشته است (2). - اما عثمان این کار را تقریر کرد، چه، بر منبر گفت: «بر هیچ کس روا نیست حدیثی را روایت کند که در زمان ابو بکر یا عمر شنیده نشده است.» (3) - 2-3- این جلوگیری همچنان ادامه یافت تا عمر بن عبد العزیز اموی به حکومت رسید.

او به مردم مدینه نوشت: «به حدیث پیامبر بنگرید و آن را بنویسید که من بیم آن را دارم. 8.

ص: 8

---

1- تذکره الحافظ بترجمه ابی بکر 3-2/1.

2- همان 5-4/1، و جامع بیان العلم و فضله 2، باب «ذکر من ذمّ الاکثر من الحدیث دون التفهیم له» 147/.

3- منتخب الکنز با حاشیه مسند احمد 64/4، بنگرید به «تفصیل منع کتابه الحدیث علی عهد الخلفاء الثلاثه: طبقات ابن سعد 140/5، تذکره الحفاظ 7/1، کنز العمال، چاپ اول 239/5، و منتخب کنز العمال با حاشیه مسند احمد 61/4، تاریخ ابن کثیر 107/8.



دانش پوسیدگی یابد و اهل آن از میان بروند.» ابن شهاب زهري نخستین کسی بود که در سال صد هجری به دستور عمر بن عبد العزیز حدیث نگاشت و پس از آن کار تدوین و تصنیف فزونی گرفت (1).

3-3- در راه جلوگیری از این کار، نفس بسیاری از ناقلان حدیث و صحابه و تابعان را گرفتند؛ کسانی همچون ابو ذر که روزی در جمره وسطی نشسته بود و مردم گرد آمده بودند و از او نظر می خواستند. پس مردی کنار او ایستاد و گفت: آیا از نظر دادن و فتوا صادر کردن بازداشته نشده ای؟ ابو ذر سرش را بلند کرد و گفت: آیا تو مرا زیر نظر داری؟! اگر شمشیر بر این جا نهید- و به پشتش اشاره کرد- و من بر آن باشم تا پیش از اجازه شما سخنی را بر زبان آورم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده ام هر آینه آن سخن را بر زبان خواهم آورد (2). - ابو ذر به سبب مخالفت با دستورهای حکومت از شهری به شهر دیگر تبعید می شد تا آن که در ربذه تنها و رانده، مرگ را در آغوش کشید. حجر بن عدی و یاران او با شکنجه کشته شدند (3)- و رشید هجری (4)- و میثم تمار (5)- به قتل رسیدند و به صلیب کشیده شدند.

3-4- در هنگامی باب خواندن احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر مسلمانان بسته شد باب جعل حدیث گشوده گشت و احادیث بسیاری در بزرگداشت و تکریم آن ها انتشار یافت که از جمله آن ها سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است پیرامون وصی و جانشین خود (6). - آن ها این احادیث را در مجموعه های روایی خود با عنوان فضایل، جای دادند و در کنار احادیث صحیح پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضایل جانشین پیامبر، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ویژگی های او گذاشتند و اگر چه مسائل وابسته بدان بسیار فراوان بود اما آن ها مقدمات، لوازم و نتایج/.

ص: 9

1- فتح الباری 1، باب کتابه العلم 218/.

2- سنن الدارمی 132/1، و طبقات ابن سعد 354/2.

3- عبد الله بن سبأ 2/فصل «حقیقه ابن سبأ و السبئیة».

4- رجال کشی 131/.

5- همان 134/.

6- الغدیر 5/297-378، و اضواء علی السنه المحمّدیة 118/.

عقلی آن را بیان نکردند و تنها به ذکر «کرم الله وجهه» بسنده کردند تا جایی که برخی از آن ها می گفتند: «سپاس خدایی را که در کمال بی همتاست... و به اقتضای تکلیف مفضول را بر افضل مقدم داشت.» (1) - 5-3- او جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بل خود پیامبر بود و این چنان است که آیه مباهله بدان دلالت دارد: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهِمْ لَنْ نَجْعَلَ لَ لِعَدَّتِ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ. (2) - مفسد رانی همچون زمخشری، طبری، ثعلبی، فخر الدین رازی، بیضاوی، نسفی، سیوطی و... همگی همداستانند که مراد از «ابناءنا» حسن و حسین (علیه السلام) و مراد از «نساءنا» فاطمه (س) و مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که خداوند تبارک او را نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده است (3). - زمخشری می گوید: «روایت شده است هنگامی که آن ها را به مباهله دعوت کردند گفتند: برگردیم و در کار خود بیندیشیم، پس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند. پس حضرت (صلی الله علیه و آله) به راه افتاد در حالی که حسین را در آغوش داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت او حرکت می کرد و علی پشت سر فاطمه و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفت: هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگوید. اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را برای این چهره ها زیر و زبر کند خواهد کرد، پس با آن ها مباهله نکنید که هلاک شوید، به گونه ای که تا روز رستخیز دیگر یک مسیحی بر زمین باقی نخواهد ماند.» (4) - بگذریم از این که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز تصریح دارد که علی (علیه السلام)، جان او (5) - 0.

ص: 10

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3/1.
  - 2- آل عمران 61؛ از آن پس که به آگاهی رسیده ای هر کس که در باره او با تو مجادله کند بگو بیاید تا حاضر آوریم ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آن گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.
  - 3- مراجعه کنید به: احقاق الحق 3/46-61.
  - 4- کشف 434/1.
  - 5- بنگرید به: احقاق الحق 6/449-458، و ج 17/15-20.

و همسنگ و همسان و برادر اوست (1). - 6-3- از همین جا روشن می شود که چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علی را با پیامبران و رسولان (علیه السلام) قیاس کرده است چنان که می فرماید: «هر که می خواهد دانش آدم و فقه نوح را ببیند به علی بن ابی طالب نظر کند»، (2) - و «ای علی! تو در میان این امت همچون عیسی بن مریمی.» (3) - نیز از همین جا آشکار می شود که چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را به یکی از مردم، مانند نمی کند، چه، در حدیث ازدواج زهرا (س) می فرماید: «شوهر تو با هیچ یک از مردم به سنجه در نمی آید (4) - همچنین می فرماید: «هیچ یک از آحاد این امت با خاندان محمد قیاس نمی شود» (5) -.

4- فضایل علی (علیه السلام) بسیار است و فراوان تا جایی که ابن ابی الحدید می گوید: «چه بگویم در باره مردی که دشمنان و ستیهندگان او هم به فضلش اعتراف دارند و نمی توانند بزرگواری های او را انکار کنند و بر فضایلش پرده نهند. همه می دانیم که بنی امیه حکومت اسلام را در شرق و غرب زمین به دست گرفتند و با هر نیرنگی کوشیدند نور وجود او را به خاموشی کشانند و مردم را علیه او تحریک کنند و برای او عیب و نقص بتراشند و بر همه منبرها بر او لعن می فرستادند و ستایشگران او را تهدید می کردند و آن ها را به زندان می انداختند و می کشتند و مانع از نقل حدیثی می شدند که فضیلتی را برای او بازگو می کرد یا آوازه اش را فزونی می بخشید، حتی مانع از آن می شدند که کسی نام او را ببرد، ولی تمامی این ها جز والایی و منزلت بر علی نیفزود، و او چونان مشکمی بود که هر چه پنهانش می کردند باز بوی خوشش انتشار می یافت و هر چه پرده بر او می نهادند باز بوی مشام نواز او فضا را در بر می گرفت. او به خورشیدی مانده بود که با 2.

ص: 11

1- بنگرید به همان 458/6-486.

2- مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی 212/، و احقاق الحق 4/392-405.

3- احقاق الحق 7/292.

4- همان 3/7.

5- نهج البلاغه 47/، خطبه 2.

کف دست نمی توان آن را پوشاند و همچون پرتو روز بود که اگر یک چشم آن را نبیند چشمهای بسیاری آن را خواهند یافت» (1).

### اوصاف آن حضرت از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عامه

4-1- اکنون در این زمینه بخشی از ستایشها و اوصافی را پیش روی می نهیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق آن حضرت (علیه السلام) در کتب عامه بدان تصریح کرده است: (2) - 1- علی، آقای مسلمانان.

2- علی، پیشوای پرهیزگاران 3- علی، جلودار سپید چهرگان حجله نشین 4- علی، رئیس مؤمنان 5- علی، دوست پرهیزگاران 6- علی، رئیس دین 7- علی، امیر المؤمنین «امیر همه مؤمنان» 8- علی، آقای فرزندان آدم «جز پیامبران» 9- علی، نگین انگشتی در میان اوصیا 10- علی، نخستین کسی که به روز رستخیز پیامبر را خواهد دید 11- علی، نخستین کسی که در قیامت با پیامبر مصافحه خواهد کرد 12- علی، صدیق اکبر 13- علی، جداکننده حق و باطل در میان امت 14- علی، آن که میان حق و باطل تفاوت می نهد 15- علی، نخستین کسی که پیامبر را تصدیق کرد «به پیامبر ایمان آورد» 16- علی، نخستین کسی که به خدا ایمان آورد 17- علی، جلودار مسلمانان 18- علی، جانشین رسول الله «پس از پیامبر در میان امت» 19- علی، رئیس قریش 20- علی، بهترین کسی که پیامبر خدا او را به یادگار نهاده است 21- علی، آقای عرب 22- علی، سرور دنیا و آخرت 23- علی، سرور مؤمنان 24- علی، وزیر پیامبر خدا 25- علی، همراه پیامبر خدا 26- علی، نخستین کسی که با پیامبر،

ص: 12

1- همان 16/1-17.

2- اگر جایگاه هر یک از این ها را طالبید بنگرید به: احقاق الحق 3/4-389.

خدا را یکتا دانست 27-علی، برآورنده پیمان پیامبر خدا 28-علی، جایگاه سرّ پیامبر خدا 29-علی، بهترین کسی که پیامبر، پس از خود به  
ارمغان نهاد 30-علی، داور دین رسول الله 31-علی، برادر پیامبر خدا «در دنیا و آخرت» 32-علی، ظرف علم رسول الله.

33-علی، دری که پیامبر از آن می آید 34-علی، وصیّ رسول الله 35-علی، پردازنده به امر پیامبر 36-علی، امام امت رسول الله «امام  
الامّه» 37-علی، جانشین خدا در زمین «پس از پیامبر» 38-علی، امام مردمان خدا «بریه» 39-علی، سرور مردم 40-علی، وارث علم پیامبر  
41-علی، پدر نسل پیامبر «فرزندان پیامبر» 42-علی، بازوی پیامبر «یاری رساننده» 43-علی، امین پیامبر در وحی اش 44-علی، سرور هر  
که پیامبر سرور اوست 45-علی، پرچمدار پیامبر به روز رستخیز 46-علی، داور دشمنان پیامبر 47-علی، حامی حریم پیامبر 48-علی، پدر  
این امت 49-علی، صاحب حریم پیامبر 50-علی، کشنده پیمان شکنان، ستم پیشگان و بیرون رفتگان از دین 51-علی، یار مؤمنان «هر  
مؤمنی» پس از پیامبر 52-علی، برگزیده پیامبر 53-علی، دوست پیامبر 54-علی، آقای اوصیا 55-علی، برترین اوصیا 56-علی، نگین  
انگشتی در میان اوصیا 57-علی، بهترین اوصیا 58-علی، پیشوای پرهیزگاران 59-علی، وارث پیامبر 60-علی، شمشیر خدا 61-  
علی، هدایتگر 62-علی، پدر امامان پاک 63-علی، با پیشینه ترین مردم در اسلام 64-علی، وزیر پیامبر «در آسمان و زمین» 65-  
علی، محبوب ترین اوصیا نزد خدا 66-علی، شریف ترین «بزرگترین» مردم

در پاک گوهری 67-علی، گرامی ترین مردم در مقام 68-علی، مهربان ترین مردم نسبت به زیردست 69-علی، دادگرتین مردم نسبت به زیردستان 70-علی، بیناترین مردم در امور 71-علی، یار خدا 72-علی، همراه پیامبر خدا «در دنیا و آخرت» 73-علی، یار مؤمنان پس از پیامبر 74-علی، پردازنده از سوی پیامبر 75-علی، پیشوای هر زن و مرد مؤمن 76-علی، یار هر زن و مرد مؤمن 77-علی، فراستان سنت پیامبر 78-علی، مدافع آیین رسول الله 79-علی، شایسته ترین مردم پس از پیامبر 80-علی، نخستین مردم «مؤمنان» در ایمان 81-علی، برآورنده ترین مردم «مؤمنان» در پیمان الهی 82-علی، ایستاترین مردم در پیمان خدایی 83-علی، به عدالت قسمت کننده ترین مردم «مؤمنان» 84-علی، مهرورزترین مردم «مؤمنان» نسبت به زیردستان 85-علی، عادل ترین مردم نسبت به دیگران 86-علی، سر نگهدارترین مردم 87-علی، با مزیت ترین مردم نزد خدا 88-علی، سرور اولین و آخرین جز پیامبران 89-علی، قبله عارفان 90-علی، نخستین مسلمانی «صحابی» که اسلام آورده است.

91-علی، قدیمی ترین امت در پذیرش اسلام «ایمان» 92-علی، داناترین امت 93-علی، شکیباترین «بافضیلت ترین» فرد امت و برخوردارترین آن ها در صبر 94-علی، خوش اخلاق ترین مردم 95-علی، آگاه ترین مردم به خدا 96-علی، نخستین کسی که به کوثر درآید.

97-علی، پایاترین مردم به پیامبر 98-علی، نخستین دیدارکننده پیامبر 99-علی، پردل ترین مردم 100-علی، گشاده دست ترین مردم 101-علی، قسمت کننده بهشت و دوزخ 102-علی، سالم ترین مردم در دین

103-علی، برترین مردم در یقین 104-علی، کامل ترین مردم در شکیبایی 105-علی، درفش هدایت 106-علی، نشان ایمان 107-  
علی، امام اولیای خدا 108-علی، پرتو هر که فرمان خدای برد 109-علی، پرچمدار رسول الله به روز رستخیز 110-علی، امین  
پیامبر «مورد اعتماد رسول الله» در کلید گنجینه های رحمت الهی 111-علی، بزرگ مردم 112-علی، نور اولیاء الله 113-علی، پیشوای  
هر که اطاعت خدا کند 114-علی، امین رسول الله در روز قیامت 115-علی، حریم دار پیامبر 116-علی، دوست قلب رسول الله 117-  
علی، جایگاه میراث پیامبران 118-علی، امین خدا بر زمین او 119-علی، حجّت خدا بر مردم 120-علی، پایه ایمان 121-علی، رکن  
اسلام 122-علی، چراغ تاریکی زدا 123-علی، نشان هدایت 124-علی، پرچم برافراشته مردم دنیا 125-علی، راه روشن 126-  
علی، صراط مستقیم 127-علی، کلمه ای که خداوند پرهیزگاران را بدان ملزم داشته است 128-علی، داناترین مردم به ایام الله 129-  
علی، پرمصیبت ترین مؤمنان 130-علی، غسل دهنده رسول الله 131-علی، به خاک سپرنده پیامبر 132-علی، پیشگام در همه شداید و  
امور ناخوش 133-علی، ایستاترین مردم در امور الهی 134-علی، مردم نواز 135-علی، آه در سینه 136-علی، شکیبا 137-علی، با  
منزلت ترین مردم 138-علی، نزدیک ترین مردم در خویشاوندی 139-علی، بی نیازترین مردم 140-علی، حجّت پیامبر خدا 141-  
علی، در خدا 142-علی، دوست خدا 143-علی، دوست رسول الله 144-علی، شمشیر پیامبر خدا 145-علی، راه به سوی خدا

146-علی، نبأ عظیم [مهمترین خبر] 147-علی، الگوی والا 148-علی، امام مسلمانان 149-علی، سرور صدیقان 150-علی، راهبر مسلمانان به بهشت 151-علی، پرهیزگارترین مردم 152-علی، برترین مردم «این امت» 153-علی، داناترین مردم 154-علی، شایسته مؤمنان 155-علی، آگاه مردم 156-علی، راهنما 157-علی، عابد 158-علی، هادی 159-علی، مهدی 160-علی، جوانمرد 161-علی، برگزیده امامت 162-علی، یاور رسول الله در جایگاه پسندیده 163-علی، سلطان آخرت 164-علی، رازدار رسول الله 165-علی، امین اهل زمین 166-علی، امین آسمانیان 167-علی، زنده کننده سنت پیامبر 168-علی، دیدارکننده خدا از نزدیک 169-علی، به یقین رسیده ترین امت 170-علی، برپاکننده حجت 171-علی، حجت پیامبر بر امت به روز داوری 172-علی، بزرگ مهاجران و انصار 173-علی، گوشت و خون و موی پیامبر 174-علی، پدر دو سبط 175-علی، پدر دو ریحانه 176-علی، غمگشای پیامبر 177-علی، شیر خدا در زمین 178-علی، شمشیر خدا «بر دشمنان» 179-علی، دوست خدا 180-علی، در دست دارنده پرچم رسول الله 181-علی، پرچمدار حمد و سپاس 182-علی، نخستین کسی که به بهشت درآمد.

183-علی، اولین کسی که در فردوس بکوبد 184-علی، ناخدای این امت 185-علی، حسابرس عرب 186-علی، حسابرس امت 187-علی، کاردار بهشت 188-علی، برتر اصحاب رسول الله 189-علی، امیر نیکوکاران 190-علی، کشنده تبهکاران 191-علی، کشنده کافران 192-علی ناسازگارترین، خشن ترین و



بیمناک ترین در امور خدایی 193-علی، داماد پیامبر 194-علی، بهترین بشر 195-علی، بهترین مردم 196-علی، بهترین مردان 197-علی، بهترین این امت پس از پیامبر 198-علی، بهترین خلائق 199-علی، بهترین انسانی که خورشید بر او تابیده و از او غروب کرده است «پس از پیامبر» 200-علی، همراه پیامبر در بهشت 201-علی، پدر امت 202-علی، امیر آیات قرآن 203-علی، صاحب لوای رسول الله در این سرا و آن سرا 204-علی، پیشوای نیکوکاران 205-علی، دوست پیامبر در بهشت 206-علی، دوست ترین مردم نزد خدا و رسول 207-علی، در دانش 208-علی، محبوب ترین مردم نزد پیامبر 209-علی، نزدیک ترین مردم به رسول الله 210-علی، بخشنده ترین مردم 211-علی، تلاشگرترین مردم نزد خدا 212-علی، نفوذ ناپذیرترین مردم نزد خدا 213-علی، جلودار مردم به سوی بهشت 214-علی، حجّت خدا بر مردم پس از پیامبر 215-علی، امین رسول الله 216-علی، نکوکار 217-علی، گواه 218-علی، نزدیک ترین مردم به بهشت 219-علی، جلودار مؤمنان به سوی بهشت 220-علی، رهیاب 221-علی، پدر یتیمان و بینوایان 222-علی، همسر بیوه زنان [بسان همسر بیوه زنان در همدردی] 223-علی، پناهگاه هر ضعیف 224-علی، امنگاه هر هراسان 225-علی، ریسمان استوار خدا 226-علی، گره سخت 227-علی، کلمه تقوا 228-علی، چشم خدا 229-علی، زبان راستگوی خدا 230-علی، رسنده به خدا 231-علی، دست گشاده خدا در مغفرت

و رحمت نسبت به بندگانش 232-علی، باب حطّه 223-علی، نخستین کسی که پیامبر خدا را تصدیق کرد 234-علی، اولین کسی که خدا را یکتا دانست 235-علی، در دانش رسول الله 236-علی، در شهر علم 237-علی، پدر خاندان پاک هدایتگر 238-علی، وارث دانش پیامبران 239-علی، داورترین مردم 240-علی، حجّت خدا در زمین، پس از پیامبر 241-علی، امین رسول الله در کوثر 242-علی، سرور هر مرد و زن مؤمن «مسلمان» 243-علی، سرور هر که پیامبر سرور اوست 244-علی، جانشین خدا بر بندگانش 245-علی، رساننده پیام خدا و رسول 246-علی، درهم شکننده دشمنان پیامبر خدا 247-علی، یار دمساز رسول الله

4-2- بر پژوهشگر پی گیر است که علت فراوانی احادیث را در فضایل علی (علیه السلام) باز شناسد و از آن ها حکم الهی را نتیجه گیرد. با کم ترین درنگ بر او آشکار خواهد شد که دلیل این امر، عنایت فراوان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابلاغ دین و تکمیل و اتمام آن و آگاهی آن حضرت (صلی الله علیه و آله) به این نکته بوده است که پس از رحلت او امت، اختلاف خواهد یافت و این چنین است که ابن حجر هیثمی از پاره ای متأخران از ذریه اهل بیت نبوی نقل می کند که نص آن چنین است: «دلیلش -و خدا آگاه تر است- این است که خداوند تبارک، مشکلات علی و اختلاف های برخاسته از امر خلافت را که پس از رحلت حضرتش (صلی الله علیه و آله) ظهور می کرد به آگاهی پیامبر رساند. این، خود، اقتضای آن را داشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را به این فضایل مشهور گرداند تا بدین ترتیب هر که خبر این فضایل بدو رسد و به حضرتش (علیه السلام) توسط جوید نجات یابد. سپس هنگامی که این اختلاف ظهور کرد و بر حضرتش (علیه السلام) خروج کردند هر یک از صحابه که این فضایل را شنیده بود برای خیرخواهی امت خبر آن را انتشار داد و پراکند. در پی آن هنگامی که مشکل بالا گرفت و گروهی از بنی امیه بر منبرها به کاستن از مقام آن حضرت (علیه السلام) و دادن دشنام به او پرداختند و خوارج نیز با ایشان همراهی کردند و حتی قائل به کفر حضرت (علیه السلام) شدند حافظان دانشور اهل سنت به پراکندن فضایل حضرتش (علیه السلام) روی آوردند تا جایی که این فضایل در مسیر خیرخواهی امت و یاری رساندن به حق، فزونی گرفت.»

(1) 5- امتا جماعت، احادیث مربوط به فضایل علی (علیه السلام) را روایت می کردند و در کتاب هایشان می آوردند ولی مفهوم این احادیث و لوازم عقلی و نتایج عرفی آن را عرضه نمی داشتند و در این که هر صفتی -فضیلت باشد یا رذیلت- یک ویژگی از ویژگی های صاحب آن و نشانی در شناخت دارنده آن می باشد خود را به تجاهل و تغافل می زدند و حتی می کوشیدند معانی صفاتی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق آن حضرت (علیه السلام) تصریح فرموده بود تحریف و احتمالا آن ها را پوشیده بدارند یا از شمار بیرون افکنند. یکی از این نمونه ها مناقشه آن هاست در واژه «مولی» در حدیث غدیر، (2) -و پوشاندن مفهوم «وصی» و 1.

ص: 19

1- الصواعق المحرقة 121/.

2- بنگرید به: الغدیر 350/1.

«جانشین» در حق امام علی (علیه السلام) و تبدیل مفهوم آن به (1). - شایان گفتن است که آن ها به تحریف و سرپوش نهادن بسنده نکردند، بلکه شیعه را مورد یورش قرار دادند و در کتاب هایشان می کوشیدند آن ها را خراب کنند، «در نیمه نخست سده سوم کتاب «عثمانیه» جاحظ رخ نمود که در آن شیعه را مورد تهاجم قرار داد و ضروریات را انکار کرد و از بدیهیات روی برتافت، چنان که کوشید بر دلآوری امیر المؤمنین (علیه السلام) سرپوش نهد (2). - این یورش ها در گستره همه سده ها تا زمان ما همچنان ادامه یافت تا جایی که علامه سید عبد العزیز طباطبایی می گوید: تمام فروگرفتن این نکته چندین جلد را به خود اختصاص می دهد و چه بسا آن چه به سده ما اختصاص دارد به تنهایی مجموعه ای را از آن خود سازد، چه، اخیراً تنها در پاکستان نزدیک به دویست جلد کتاب انتشار یافته که شیعه را مورد تهاجم قرار داده است، و ما شکایت نزد خدا بریم.» (3) - آن چه در این زمینه برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم بیش تر این حملات متوجه نتیجه گیری های عقلی و فطری از احادیث مربوط به فضیلتی است که علمای مکتب اهل البیت (علیه السلام) در امامت علی و فرزندان معصوم او و وصایای ایشان بدان استدلال کرده اند. فتأمل.

6- موضع امامیه در این میان، همان موضع دفاع و جلوگیری از حمله ها و برپاداشتن امامت بلا فصل علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پراکندن فضیلت های او و محسنات خیره کننده اخلاقی حضرتش (علیه السلام) بوده است و در پی آن ظهور کتاب های ارزشمندی از دانشوران شیعه می باشد که در آن به ردّ مهاجمان می پردازند و روایت های صحیحی را عرضه می دارند و امامت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از آن ها نتیجه می گیرند و از حقّ آن ها و موجودیت مکتبشان به دفاع بر می خیزند، خداوند به آن ها پاداش نیک دهد.

اینک نمونه هایی از علما و تصانیف ایشان در این زمینه: /.

ص: 20

1- بنگرید به: معالم المدرستین 1/243-290.

2- تراثنا، شماره اول، سال دوم 34/.

3- همان 36/.

سید هاشم بن اسماعیل بن عبد الجواد توبلی کتکانی بحرانی، در گذشته به سال 1107، در دائره المعارف شگفت خود «غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام».

علامه تهرانی می گوید: در این کتاب احادیث هر دو فرقه در فضایل امیر المؤمنین و امامان معصوم (علیه السلام) و امامت ایشان وجود دارد که در نزدیک به هشتاد هزار بیت در دو مقصد ترتیب یافته است. مقصد اول در تعیین امام و تصریح بر اوست و در آن شصت و هفت باب است و مقصد دوم در توصیف امام است به نص که در آن دویست و چهل و شش باب به چشم می خورد و در پایان آن فصلی است در فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) از دو طریق در یک صد و چهل و چهار باب» (1). - سید میر حامد حسین بن سید محمد قلی موسوی هندی کهنوی، در گذشته به سال 1306 ه، در کتاب بزرگش «عبارات الانوار فی امامه الائمه الاطهار.» این نویسنده -رضی الله عنه- کتابش را به دو شیوه نگاشته است:

«نخست: آیاتی که امامت بلا فصل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اثبات می رساند. وی در اثبات این مطلب به کتب جماعت و تفاسیر ایشان تکیه کرده است.

دوم: احادیثی که در اثبات امامت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) دلالتی آشکار دارند و از سندی متواتر برخوردارند. شمار این احادیث دوازده است» (2) - قاضی سید سعید نور الله حسینی مرعشی شوشتری، به شهادت رسیده در سال 1019 ه در کتاب ماندگارش «احقاق الحق و ازهاق الباطل.» «او در این کتاب سخنان قاضی فضل بن روزبهان در کتابش با نام «ابطال نهج الباطل» را که در رد کتاب علامه حلی «نهج الحق» نوشته تخطئه می کند و سخن درست را آشکار ساخته و به بزرگترین پاداش و اجر رسیده است.» (3) - 1.

ص: 21

1- الذریعه 16/21.

2- مقدمه «العبارات»، سید علی حسینی میلانی 16/17.

3- الذریعه 1/290.

آیه الله العظمی سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی - قدس سره - بر این کتاب حواشی ارزشمندی زده است که در چند جلد قطور به همراه این کتاب به چاپ رسیده است - سعی جمیل او مشکور درگاه کبریایی باد -.

علامه شیخ عبدالحسین امینی، در گذشته به سال 1390 ه. ق در دائرة المعارف ارزشمندش: «الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب» به بحث پیرامون حدیث غدیر در قرآن و سنت و ادبیات می پردازد. او در این کتاب، شاعران و نویسندگانی را یادآور می شود که «غدیر» را در گستره سده های پیاپی از صدر اسلام تا هم اینک در شعر و نثر خود آورده اند. علامه امینی به این مهم هم بسنده نکرده است و در دائرة المعارف خود پژوهشهای علمی، دینی و تاریخی را پیرامون فضایل علی (علیه السلام) و امامت بلا - فصل او مورد تحقیق قرار داده است، و هر پژوهشگری که در جستجوی یافتن حقیقت ناب است از آگاهی و بررسی این دائرة المعارف بی نیاز نیست.

از نویسندگان دیگر، یکی نیز مؤلف همین کتاب، در گذشته به سال 726 ه. ق است که در قرن خود و بلکه در همه قرون از اعلام علمای شیعه به شمار است. او در کتابی که اینک پیش روی شماست: «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام)» فضایل علی (علیه السلام) را از منابع عامه به ارمغان نهاده است.

7- مؤلف «کشف الیقین»، همان گونه که بیان شد حسن بن یوسف بن مطهر حلی (648 ق- 726 ق) است. علام العلوم، سید محمد مهدی بحر العلوم - رحمه الله - در رجالش او را «علامه جهان و افتخار بنی بشر و بزرگ ترین علما در شأن و برترین ایشان در برهان و ابر باران خیز فضیلت و دریای علمی می نامد که کرانه ای ندارد و علمی را که در میان مردم پراکنده بوده گرد آورده است و به فنونی احاطه یافته که به سنجه در نمی آید. او در سده هفتم، ترویج دهنده شریعت و رئیس علمای شیعه بوده است بی هیچ نزاعی. او در هر علمی کتاب ها نگاشته و خداوند در هر پدیده ای سرچشمه ای بدو بخشیده است.

او سامان بخشنده فقه تلقی می شود که در دریای آن ژرفکاوای کرده است... و برای دریافت مفاهیم اصولی و رجالی همگان به سوی او کوچ می کنند و آرزوها نزد او برند و او را باید صاحب فن و لگام دار این علوم دانست، و در منطق و کلام هم که شیخ رئیس و

جلودار این دو علم به شمار می آید.» (1) -8- شرح حال نگاران در کتاب های خود احوال و آثاری برای او ذکر کرده اند چنین:

8-1- همین مؤلف، خلاصه الاقوال 45/49، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.

8-2- شیخ عباس قمی، هدیه الاحباب 201/، مکتبه الصدوق، تهران.

8-3- عبد الرحیم ربّانی شیرازی، مقدّمه بحار الانوار، مولی محمد باقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

8-4- سید محمد صادق بحر العلوم، مقدّمه خلاصه الاقوال 4-40، افست، انتشارات رضی، قم.

8-5- ابن داود، رجال 78/، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.

8-6- عبد الله مامقانی، تنقیح المقال 1/314، انتشارات جهان، تهران.

8-7- تفرشی، نقد الرجال 99/، چاپ عبد الغفار، تهران.

8-8- محمد باقر خوانساری، روضات الجنّات 2/269-286، افست، دار المعرفه، بیروت.

8-9- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان 6/319، مؤسسه اعلمی، بیروت.

8-10- ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنه 2/158، تحقیق محمد سید جاد الحق، دار الکتب الحدیثه، مصر، قاهره.

8-11- عبد الله افندی اصفهانی، ریاض العلماء 1/358-390، تحقیق سید احمد حسینی، کتاب خانه آیه الله نجفی مرعشی.

8-12- شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤه البحرین 201/، مؤسسه آل البيت، قم.

8-13- قاضی نور الله شوشتری، مجالس المؤمنین 1/570-578، المکتبه الاسلامیه، تهران.

8-14- ابو علی محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال 105/2.

ص: 23

---

1- رجال سید بحر العلوم 257/2.

- 8-15- مرجع دین، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، مقدمه احقاق الحق 1/35-70، انتشارات کتاب خانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم.
- 8-16- همین مؤلف، اجوبه المسائل المهنايه 138-139، خیام، قم.
- 8-17- شیخ حرّ عاملی، أمل الآمل 81/2-85، تحقیق سید احمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد.
- 8-18- محمد رضا حکیمی، تاریخ العلماء 159-164، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- 8-19- سید محسن امین، اعیان الشیعه 5/396-408، تحقیق حسن الامین، دار التعارف، بیروت.
- 8-20- عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین 3/303، المکتبه العربیه، دمشق.
- 8-21- زرکلی، اعلام 2/244، چاپ دوم.
- 8-22- دکتر ابو الفتح حکیمیان، فهرست مشاهیر ایران 246/، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- 8-23- مولی محمد باقر مجلسی، الوجیز 150/، که بعدا با «خلاصه الاقوال علامه حلّی» چاپ شد، ایران.
- 8-24- محمد علی مدرّسی، ریحانه الادب 4/167-179، خیام، تبریز.
- 8-25- شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه 5/52، تحقیق علی نقی منزوی، دار الکتب العربی، بیروت.
- 8-26- سید محمد مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالیه 2/257-317، تحقیق محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، افست، دار الزهراء، بیروت.
- 8-27- یوسف اتابکی، النجوم الزاهره 9/267، افست، وزاره الثقافه و الارشاد القومي، مصر.
- 8-28- محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواه 1/230، افست، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- 8-29- شیخ عباس قمی، سفینه البحار 2/228، مکتبه سنائی، تهران.
- 8-30- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل 3/459، افست اسماعیلیان.



8-31- شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب 477/2-480، منشورات مکتبه الصدر، طهران.

8-32- الیافعی، مرآه الجنان 476/4، افست، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

8-33- سید احمد حسینی و شیخ هادی یوسفی، مقدمه نهج المسترشدين فی اصول الدين 5، مجمع الذخائر الاسلاميه، قم.

8-34- اسماعیل پاشا بغدادی، هديه العارفين 284/5، افست، مکتبه الاسلاميه و الجعفریه، طهران.

8-35- علامه سید عبد العزيز طباطبای، مکتبه العلامه الحلّی، خطی.

8-36- شیخ آغا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت.

8-37- میرزا محمد استرآبادی، منهج المقال 109/.

8-38- صلاح الدین خلیل صفدی، الوافی بالوفیات 85/13، جمعیه المستشرقین الالمانیّه.

8-39- ابو الفداء ابن کثیر، البدايه و النهايه 125/14، مکتبه المعارف، بیروت.

8-40- شیخ فخر الدین طریحی، مجمع البحرين 124/6، المکتبه المرتضویه، طهران.

8-41- شیخ فارس حسون، مقدمه ارشاد الاذهان للعلامه الحلّی 23-210، جماعه المدرّسین، قم.

8-42- سید احمد حسینی خوانساری، کشف الاستار عن وجه الکتب و الاسفار، 342/1-343، مؤسسه آل البيت.

8-43- محمد علی البقال، عبد الحسين، مقدمه الرساله السعديه 11-19، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه، قم.

8-44- افندی الاصفهانی، الميرزا عبد الله، تعليقه أمل الآمل، تدوين و تحقيق السيد احمد الحسيني 123/131، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه، قم.

9- آثار مؤلف کتاب، علامه (1)-: ت.

ص: 25

---

1- اگر فهرست تفصیلی آثار او را طالبید بنگرید به: مقدمه شیخ فارس حسون بر کتاب ارشاد الاذهان الی احکام الايمان 66/1-126، که در آن جا نیکو سخن گفته و بر منابع بسیاری از جمله «مکتبه العلامه الحلّی» علامه سید عبد العزيز طباطبای، نسخه خطی اعتماد کرده است.

سید بحر العلوم پس از بیان تألیفات علامه می گوید: «هر گاه در نگارش این کتاب ها در همه علوم معقول و منقول و فروع و اصول آن به قلم علامه درنگ کنیم که در میان آن ها کتاب های بزرگی است که دقت نظرهایی را در بردارد درمی یابیم که این مرد از سوی خدا تأیید شده است و باید او را آیتی از آیات خدا دانست. گفته شده است، آثار او به روزهای عمرش -از ولادت تا وفات- تقسیم شده است و هر روز، جزوه ای را از آن خود کرده است.» (1) - از آثار شگفت علامه - چنان که گفته آمد - یکی کشف الیقین است که در آن احادیث به فصول بدیعی ترتیب یافته اند که شرح آن چنین است:

فصل اول: پیرامون فضایی که پیش از تولد حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است.

فصل دوم: پیرامون فضایی که در حال خلقت و تولد حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است.

فصل سوم: پیرامون فضایی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است.

فصل چهارم: پیرامون فضایی که پس از وفات حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است.

این کتاب از منابع علامه مجلسی -رحمه الله- در بحار الانوار است، چه، خود او می گوید: «کتاب کشف الیقین که گاهی از آن به کتاب الیقین تعبیر می کنیم.» (2) - باید بدانیم که این کتاب دو بار چاپ شده است:

اول: سال 1298 ق در تبریز با چاپ سنگی.

دوم: سال 1371 ق در نجف با چاپ غیر سنگی.

برخی از علما آن را به فارسی ترجمه کرده اند و برخی از نسخه های خطی آن در 1.

ص: 26

---

1- رجال سید بحر العلوم 288/2.

2- بحار 17/1.

پاره ای از کتاب خانه ها یافت می شود که از آن جمله است:

1- محمد اسماعیل بن محمد باقر مجد الادباء خراسانی که این کتاب را در دوران قاجار (ق 13) ترجمه کرده آن را «رشف المعین» نامیده است. نسخه ای از آن در کتاب خانه ملی، تهران، شماره 971/ف، مذکور در فهرست 520/2 یافت می شود.

2- ترجمه دیگری از آن در دست است که از مترجمی ناشناخته که در همین کتاب خانه با شماره 732/ف، مذکور در فهرست 255/2 یافت می شود. آغاز و پایان این نسخه کاستی دارد. به نظر می رسد این نسخه نیز در سده سیزدهم ترجمه شده است.

10- در پایان، سخنی داریم پیرامون معرفی نسخه ها و شیوه تحقیق:

در تحقیق این کتاب و تصحیح متن آن به پنج نسخه تکیه کرده ایم که عبارتند از:

1- نسخه ارزشمند موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره 1796. این نسخه با خط محمد جبعی (جد اعلاى شیخ بهاء الدین محمد عاملی) است. وی در سه شنبه 21 شعبان سال 852 از استنساخ این نسخه فراغت حاصل کرده است. این نسخه با نسخه نوشته شده به خط خود علامه-قدس سره-مقابله شده است. ما این نسخه را با نماد «ج» آورده ایم.

2- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران. کتاب نخست این مجموعه با شماره 503 تاریخ و نویسنده ای ناشناخته دارد و در حاشیه پایان آن این جمله به چشم می خورد: «بلغ القبال بعون الله الملك المتعال و صلى الله على محمد و آله خير آل». این نسخه را با نماد «د» آورده ایم.

3- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره 1627.

استنساخ آن در نیمه ربیع الآخر سال 1232 پایان پذیرفته است. ما این نسخه را با نماد «أ» آورده ایم.

4- نسخه موجود در کتاب خانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، کتاب دوم از مجموعه شماره 980 که نگارش آن روز دوشنبه 11 جمادی الثانیه سال 1086 پایان گرفته است.

ما این نسخه را با نماد «ش» آورده ایم.

5- نسخه چاپ سنگی که کاملاً مقابله شده است. استنساخ این نسخه در روز سه شنبه، ماه ربیع الاول سال 1298 پایان یافته است. ما این نسخه را با نماد «م» آورده ایم.

ما همه متون حدیثی را با همه تاب و توان خود از منابع اصیل آن استخراج کرده ایم و هر آن چه را که علامه مجلسی در بحار الانوار از او نقل کرده است برشمرده ایم و جایگاه آن را در حاشیه یادآور شده ایم و به اختلافات مهم لفظی اشاره کرده ایم و سخنان علما را و بهره بری های عقلی ایشان را از احادیث در حاشیه آورده ایم و لذا شایسته است که آن را «کشف الدلائل عن احادیث الفضائل» بنامیم.

در پایان، سپاس فراوان دارم از برادران گرامی و فاضلی که مرا در سامان دادن به این طرح یاری رساندند. این گروه عبارتند از: جناب آقای حسن قمی و آقایان: صباح صالح الهنداوی، عبد الحسین و عبد الحسن طالعی و علی رضا حبیب اللّهی که خداوند توفیقشان دهد اخبار ائمه اطهار را بازگو کنند. از صمیم دل به کوتاهی خود اعتراف دارم و کمال و کبریا از آن خداوند است و در آغاز و انجام، حمد از برای خداست.

حسین درگاهی

ص: 28























سپاس خدایی را که قدیم است و چیره، بزرگ و توانا، شکیبیا و بخشاینده، کریم و پوشنده، آغاز و انجام، نهان و آشکار، دانای اسرار پوشیده، آگاه به نهاده‌های درون، آفریننده جنس آفریده‌ها بی هیچ حاجتی به شریک و یار، هستی بخش گونه‌های ممکن بی هیچ نیازی به یاور و پشتیبان.

ستایش می‌کنم او را بر نعمت بخشی فراوانش و سپاسش می‌گزارم بر فضل افزون و موج خیزش، و درود بر سرور پیشینیان و پسینیان محمد مصطفی و خاندان سرفراز و بزرگوار او که از هر گونه صغیره و کبیره ای در امانند و از سرچشمه‌ها و ذخایر، نیرو همی گیرند.

اما بعد، دستور سلطان بزرگ، اختیار دار امت‌ها، سلطان سلاطین اقوام عرب و عجم، شاهنشاه والا مقام، رحم گیرنده به بندگان و لطف الهی در سرزمین‌ها، رحمت خدای تعالی بر جهانیان و سایه خدا بر همه بندگان، زنده کننده سنت‌های پیامبران، گستراننده و پراکننده دادگری و میراننده و نابودکننده ستم، یاری شده از سوی خداوند تبارک به عنایات ربّانی که الطاف الهی به سوی او دامن کشیده است، صاحب نفس قدسی و ریاستمدار بنی بشر که در پرتو اندیشه تابناکش به والاترین مراتب دست یافته و با خرد صائبش به بلندای اختران درخشانده رسیده است، همو که در پرتو قریحه نیکو و صدق گفتارش از همه مردمان جدا گشته «اولجایتو خدا بنده» محمد، سلطان زمین که خداوند حکومتش را تا روز رستخیز مانا گرداند و پیوسته درفش پیروزی و فیروزی اش بر فراز باشد و دولتش تا روز حشر و نشر از دستبرد دیگران در امان، فرمانی صادر کرده است تا رساله ای فراهم آید فراگیر فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) - که برترین درووها و سلام‌ها بر او باد - من نیز دستور او را گردن نهادم و به اجرای امر او شتافتم و کتابی را با

نام «کشف الیقین» در فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمایش نهادم که چکیده است و کوتاه بی هیچ درازگویی و زیاده پردازی. گشودن این در، خستگی در پی دارد، چرا که فضایل حضرتش (علیه السلام) را شماری نیست و این چنان است که اخطب خوارزم (1) - به نقل از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت کرده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «اگر [درخت] باغ ها قلم گردند و دریاها مرگب و جتیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نخواهند توانست فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) را شماره کنند.» (2) آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین توصیفش کند چگونه می توان به بیان فضایلش پرداخت؟! یکی از سخن سرایان که در ترک ستایش علی مورد نکوهش قرار گرفته بود گفت: 8.

ص: 40

1- مناقب خوارزمی 2/ که نظیر آن در صفحه 235 از ابن عباس نیز رسیده است.

2- شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری 184/185 می گوید: «آگاه باشید که فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) و اخلاق والا- و ویژگی های او آن چنان فراوان است که هیچ کتابی گنجایش آن ندارد و به سخن در نیاید و در این میان اگر چه شیعیان، بسیاری از آن ها را باز گفته اند ولی نقل آن اختصاص بدیشان ندارد. عامه و مخالفان نیز آن قدر ذکر فضایل حضرتش را کرده اند که به شماره در نمی آید و پایان نمی پذیرد. دانشمند اجل مرتضی علم الهدی - قدس الله روحه - می گوید: از شیخ پیشگامی که در شمار اصحاب حدیث است و ابو حفص عمر بن شاهین نامیده می شود شنیدم که می گفت: من تنها در فضایل علی (علیه السلام) هزار بخش گرد آورده ام. اما آن چه اصحاب ما در این زمینه روایت کرده اند آن قدر است که نمی توان دامنه های آن را فراچید و دانسته نیست به چند هزار رسد و من از این میان تنها به جان مایه ها و نگین انگشترها و هسته مرکزی آن ها بسنده کرده ام و در این کار، راه منصور فقیه را در پیش روی گرفته ام که می گوید: قالوا: خذ العین من کلّ فقلت لهم: فی العین فضل و لکن ناظر العین حرفین من ألف طومار مسوده و ربّما لم تجد فی الألف ألفین.» علامه نور الدین بیاضی عاملی در «صراط مستقیم» 56/2 می گوید: «احادیث دو فرقه و کتاب های دو گروه به امامت علی (علیه السلام) تصریحی دارند نه به تضمین یا التزام، و این همه، قطره ای است از دریای متلاطم او و نور شمعی است در روشنایی روز که فرهیختگان در آن شعرهای گونه گون سروده اند.» نیز بنگرید به: الطرائف 137/139 و بحار الانوار 166/38.



مرا در ترک ستایش علی نکوهش مکن که من بدین امر از تو آگاه تر و داننده ترم آسمانیان و زمینیان در ناتوانی از برشمردن اوصاف قنبر یکسانند از یکی از فضلا پیرامون علی (علیه السلام) پرسش کردند و او در پاسخ گفت: چه گویم از شخصیتی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش از روی هراس و احتیاط پرده بر فضایل او نهادند و باز فضیلتی که در این میان رخ نمود خاور و باختر را پوشاند.

ما در این فشرده سخن از برای فرمانبری سلطان به اندکی از فضایل حضرت (علیه السلام) و روایت اخطب خوارزم اشاره ای داریم (1). - او می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «به برادرم علی فضیلتی داده شده است که از فراوانی به شماره در نمی آید. پس هر که فضیلتی از فضایل او را یاد آورد در حالی که بدان اعتراف دارد خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشد، و هر که فضیلتی از فضایل او را بنگارد مادامی که نشانی از این نگارش باقی است فرشتگان برای او طلب غفران کنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل او گوش سپارد خداوند بر گناهان شنیداری او پرده عفو کشد، و هر که به نگاشته ای در فضایل او نظر بیفکند خداوند از گناهان چشم او درگذرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس فرمود: «نظر کردن به برادرم علی بن ابی طالب، عبادت و ذکر او پرستش است و خداوند ایمان بنده ای را نپذیرد مگر به ولایت علی و دوری از دشمنانش.» من این رساله را در چهار فصل، ترتیب بندی کرده ام: /.

ص: 41



**فصل اول: پیرامون فضایی که پیش از تولد حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است**

**اشاره**

ص: 43



### نخست: این که نام حضرت (علیه السلام) در تورات آمده است:

خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم فرمود: «اما اسماعیل، پس دعای تو را در باره او شنیدم و بدو برکت بخشیدم و بزودی پرثمرش گردانم و بر فرزندانش همی بیفزایم و در پشت او دوازده فرزند شریف قرار دهم که زاده شوند و او را حزبی بزرگ گردانم»، و تردیدی نیست که علی (علیه السلام) یکی از این دوازده تن می باشد و این فضیلتی است که هیچ کس بدان دست نیافته است (1).

### دوم: برانگیخته شدن پیامبران بر ولایت پیامبر و علی (علیه السلام)

اخطب خوارزم (2) - از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ای عبد الله! فرشته ای بر من نازل شد و گفت: ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس بر چه چیز برانگیخته شدند؟  
[فرمود: گفتم: بر چه چیز برانگیخته

ص: 45

---

1- ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» 257/2 می گوید: «این خبر در کتاب های گذشتگان آمده است؛ خبری که تنها برای اولیای برگزیده است و نباید امور دنیوی را مقصود آن دانست. بنا بر این همه امور دینی برای علی ثابت می شود و این چیزی است که جز برای پیامبر یا امام ثابت نمی شود و از آن جا که او پیامبر نیست پس ناگزیر امام خواهد بود.» علامه مجلسی همین سخن را در «بحار الانوار» 50/38 از ابن شهر آشوب نقل می کند.

2- مناقب خوارزمی 221/.

1- شیخ محمد حسن مظفر در «دلایل الصدق» می گوید: «دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است: زیرا برانگیختن پیامبران و گرفتن پیمان ولایت علی از آن ها در روزگاران قدیم و پرداختن فراوان به این ولایت در رأس دو اصل دین یعنی ربوبیت و نبوت، معنایی ندارد جز آن که مقصود از آن امامت کسی است که همچون برتری محمد (صلی الله علیه و آله) بر آن ها برتری دارد.» وی سپس می گوید: «آیه شریفه، شهادت به نبوت و ولایت را ذکر نکرده، چرا که به بیان اصل بسنده کرده است که همان برانگیختن برای گواهی دادن به وحدانیت است، همان گونه که برخی از روایتهای آمده به پیامبری پیامبر و امامت ولی ما بسنده کرده اند، چه، این دو با در نظر گرفتن برانگیخته شدنشان برای شهادت به وحدانیت مقتضی پرسش و تقدیر هستند، زیرا که اصل، همان شهادت به وحدانیت است که آیه هم آن را ذکر کرده است.» نگاه کنید به: «دلایل الصدق» 167/2-170. یحیی بن حسن بن بطریق در «العمده» 353/ می گوید: «وقتی خداوند تبارک و تعالی پیامبران پیش از محمد (صلی الله علیه و آله) را بر پایه ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برانگیخته است، پس چگونه امت محمد (صلی الله علیه و آله) را مکلف به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نکند؟! او این خود برای هر مقصودی کافی است و جانشینی است برای هر گمشده ای.» نیز نگاه کنید به کتاب دیگر او «الخصائص» 156/. علامه سید حامد حسین در «عبقات الانوار» پس از بیان سخنان سرشناسان اهل سنت پیرامون این آیه شریفه می گوید: «از سخنان بزرگان اهل سنت و جلو داران و حافظان نامور ایشان دانسته شد که گرفتن پیمان پیامبری سرور پیامبران (صلی الله علیه و آله) از همه پیامبران و رسولان (علیه السلام) از آشکارترین و کامل ترین دلایل است بر برتری و تقدّم حضرتش بر آن ها. از آنجا که این مفهوم، متفرّع است بر پیشی داشتن حضرت بر آن ها در آفرینش و این پیشی داشتن در آفرینش برای علی (علیه السلام) نیز ثابت است، پس او نیز بعد از خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) برترین مردمان به شمار است. و هموست امام و جانشین پیامبر و پیشی گرفتن احدی بر او روا نیست. به علاوه احادیث بسیاری در کتاب های ایشان بدین مضمون آمده است که از پیامبران و جز پیامبران همچنان که پیمان پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) گرفته شده پیمان ولایت و امامت علی نیز گرفته شده است. ... پس هر آن چه علمای بزرگ در فضیلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پرتو احادیث مربوط به گرفتن پیمان و جز آن آورده اند برای علی (علیه السلام) نیز ثابت است.» بنگرید به «خلاصه عبقات الانوار» 269/5-276.

اخ‌ط‌ب خوارزم (1) - از عبد‌الله بن مسعود روایت می‌کند که: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید آدم عطسه کرد و در پی آن گفت: ستایش از آن خداست. پس خدا بدو وحی کرد که: بنده ام مرا ستودی، به عزت و جلالم سوگند اگر نمی‌بود دو بنده ای که می‌خواهم در دنیا بیافرینمشان تو را نمی‌آفریدم.

عرض کرد: بار خدایا! آیا آن دو از من خواهند بود؟ فرمود: آری، ای آدم، سرت را بالا گیر و ببین. آدم سر خویش بالا گرفت که ناگه بر عرش چنین نگاشته یافت: نیست خدایی مگر الله، محمد پیامبر رحمت و علی برپاکننده حجت است و هر که حق علی را بشناسد پاک و پاکیزه گردد و آن که حقش را انکار کند ملعون خواهد بود و زیانکار. به عزتم سوگند خوردم هر آن کس را که از او فرمان برد به فردوسش درآورم گرچه مرا عصیان کند، و به عزتم سوگند خوردم هر که از فرمان او سر برتابد به دوزخش کشم گرچه از من فرمان برد (2).

ص: 47

#### 1- مناقب خوارزمی 227/.

2- مصنف این حدیث را در «نهج‌الحق» 232/ آورده و شیخ مظفر در «دلایل‌الصّدق» 503/2-504 چنین توضیحی را پیرامون این خبر بر آن افزوده است: «تردیدی نیست که اقرار به خدا و پیامبری محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شرط ایمان می‌باشد و چنین است اقرار به امامت علی (علیه‌السلام) بر این اساس که امامت او بنا به نص خدا و رسول است و همچون نبوت اصلی به شمار می‌آید از اصول دین، ولی اقرار به امامت فرع اقرار به خدا و رسول است و هر که بدان اقرار کند ایمانش کمال یابد و هر که اقرار نکند ایمانش ناقص خواهد بود حتی اگر به خدا و رسول اقرار کند. حال که این را دانستی دریافتی هر که علی را فرمان برد در حالی که به حق او آگاه است - چنان که مقصود از حدیث همین می‌باشد - مؤمنی خواهد بود که با فرمانبری از علی (علیه‌السلام) فرمانبر خدا و رسول است، زیرا فرمانبری از حضرت (علیه‌السلام) به اعتبار آن که امامی است از سوی خداوند تبارک و تعالی مستلزم ایمان و فرمانبری از خدا و رسول می‌باشد، و از این رو شایسته ورود به بهشت خواهد بود اگر چه در پاره ای احکام از فرمان الهی سربرتابد و در این احکام از علی نیز فرمان نبرد، زیرا سربرتافتن او در این هنگام سربرتافتن مؤمنی است سزاوار بخشش، همان گونه که اگر کسی با انکار امامت از علی سربرتابد از خدا و رسولش سربرتافته است و به دوزخ در خواهد آمد حتی اگر ظاهراً از خدا و رسول فرمان برده باشد، زیرا فرمانبری چنین کسی از خدا و رسول، فرمانبری انسانی مؤمن نیست تا پذیرفته افتد، چنان که خدا را در ظاهر فرمان برد و همچون اهل کتاب با انکار رسالت پیامبر از فرمان او سر برتابد. مفهوم این سخن الهی که در حدیث آمده است: «سوگند خورده ام هر آن کس را که از علی فرمان برد حتی اگر مرا عصیان کند به بهشت درآورم و هر که از فرمان او روی برتابد حتی اگر از من فرمان برد به دوزخش کشم» آشکار است، یعنی در ظاهر چنین است، چنان که صحیح خواهد بود اگر گفته شود: هر که از علی فرمان برد اهل رهایی و بهشت خواهد بود حتی اگر از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمان نبرد، و هر که از علی فرمان نبرد اهل دوزخ خواهد بود حتی اگر در ظاهر از پیامبر خدا فرمان برد. این همه منافاتی ندارد که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از علی (علیه‌السلام) شریف تر باشد - چنان که آشکار است. گواه آن که در این حدیث، مراد امامت علی است توصیف خداست از علی در عرش نوشته که او برپاکننده حجت الهی است، به ویژه آن که چنین صفتی هم‌ردیف با وحدانیت خدا و نبوت محمد آورده شده است. این خود از آشکارترین دلایل امامت علی است، به علاوه آن که خداوند تصریح کرده است محمد و علی علت خلق آدمند و این دلیل برتری آن هاست بر آدم چه رسد به امت. پس ناگزیر علی باید آقا و امام امت و حتی علت آفرینش آن‌ها - بر اساس اولویت - باشد، چنان که خود حضرت (علیه‌السلام) در نامه اش به معاویه می‌نویسد: «ما دست پرورده های الهی هستیم و مردم دست پرورده های ما.»

در کتاب «مناقب» (1) - از جابر بن عبد الله انصاری آمده است که: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

بر در بهشت نگاشته شده است: [نیست خدایی جز الله]، محمد پیامبر خداست و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است از دو هزار سال پیش تر از آن که خداوند،/.

ص: 48

---

1- مناقب خوارزمی 88/.



در مناقب آمده است که راوی (جابر) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد در حالی که دو بالش را گسترده بود، بر یکی از دو بالش چنین نوشته شده بود:

نیست خدایی جز الله، محمد پیامبر است، و بر بالش دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز الله، علی است وصی.

در مسند احمد از جابر روایت شده است که: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: محمد، پیامبر خداست و علی برادر رسول خدا بوده است از دو هزار سال پیش تر از آن که آسمان ها آفریده شود (1).

### چهارم: این که روایت شده است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور هستیم.

صاحب مناقب از سلمان (2) - روایت کرده است که: از حبیب خود مصطفی (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی نوری بودیم در محضر خداوند - عز و جل - [نوری پراکنده که خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد]. پس

ص: 49

---

1- علامه مجلسی در بحار الانوار 53/36 پس از بیان اخباری با این مضمون می گوید: «این اخبار گواه است بر فضیلت عظیم حضرتش چرا که نام او در آغاز آفرینش بر عرش نوشته آمده و چنین توصیف شده است که خداوند تعالی او را پشتیبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده است و دلالت بر آن دارد که حضرت (علیه السلام) بیش از همه مسلمانان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پشتیبانی کرده و یاری رسانده است، زیرا بدین امر اختصاص داده شده است، و این همه منافات دارد با این که در امامت دیگری بر او مقدم داشته شود، چنان که پوشیده نیست بر هر آن کس که پوشش تعصب و نابخردی را از چشمان خود فرو گیرد.» علامه سید حامد حسین در «عبارات الانوار» می گوید: «احادیث بسیاری در دست است که همگی صراحت دارند در این که نام علی (علیه السلام) همراه با نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر عرش نوشته آمده است و بدین ترتیب پس از پیامبر برتری او آشکار می شود، و این که او بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان همه مردم خواه پیامبران یا جز ایشان نزد خدا بزرگترین منزلت را دارند.» بنگرید به: «خلاصه عبارات الانوار» 243/5-256.

2- مناقب خوارزمی 88/.

چون خداوند تبارک آدم را بیافرید این نور را در پشت او تعبیه کرد و ما پیوسته در یک جا بودیم تا آن که در پشت عبد المطلب از یک دیگر جدا شدیم. بخشی من شدم و بخشی علی.» در همین جا آمده است: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من و علی نوری بودیم در محضر خداوند عزّ و جلّ - چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، پس چون خداوند پدرم آدم را بیافرید این نور را در پشت او جای داد، همچنان خداوند این نور را از پستی به پستی منتقل می ساخت تا این که آن را در پشت عبد المطلب جای داد. [سپس آن را از پشت عبد المطلب خارج ساخت] و به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در پشت عبد الله قرار داد و بخشی را در پشت ابو طالب. پس علی از من و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است که من هم او را دوست می دارم و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است که من هم او را دشمن خواهم داشت (1).».

ص: 50

1- علامه سیّد حامد حسین در «عقبات الانوار»، در دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین و جوهی را یاد آوری کرده است که چکیده، آن ها را بیان می داریم: «1- تصریح به خلافت علی (علیه السلام) همان گونه که در بخشی از احادیث روایت شده از سوی گروهی از اهل سنت رسیده با این الفاظ است: «نبوّت در من است و خلافت در علی»، یا نظایر آن. 2- تصریح به وصایت علی (علیه السلام)، همان گونه که در حدیث با این الفاظ آمده است: «مرا نبی و پیامبر قرار داده است و علی را وصی». 3- فرشتگان و دیگران تسبیح را از این نور فرا گرفتند، زیرا هر تقدیس و تسبیحی از آدم و انبیا و آدمیان دیگر به پیروی از پیامبر و علی و در پرتو عمل به سنت آن دو صورت پذیرفته است و دلیل آن این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «هر که سنت حسنه ای بنهد، پاداش این سنت را به همراه پاداش کسانی که تا روز رستخیز بدان عمل کنند برای خود خواهد داشت.» و این دو همان کسانی هستند که این سنت حسنه را در جهان بنهادند، و از همین رو علی (علیه السلام) پاداشی را به دست خواهد آورد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این خود، فضیلتی است سترگ که خرد از دریافت عظمت آن ناتوان است. تصریح به این که فرشتگان، تسبیح خداوند عزّ و جلّ را از این نور آموخته اند در پاره ای احادیث وارد شده است، و با چنین فضیلتی که برای علی (علیه السلام) حاصل است دیگر چگونه می توان کسی را بر او پیشی داد که نه تنها این فضیلت بدو نسبت داده نمی شود که پیش از پذیرش اسلام، پیشینه کفر دارد؟! 4- اگر پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید. در حدیث اشباح - به روایت حموینی - این سخن خداوند به آدم آمده است که: «این پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر آن ها نمی بودند تو را خلق نمی کردم»، و حال که این جایگاه از آن علی (علیه السلام) است چگونه کسی بر او پیشی داده می شود؟! 5- حدیث نور، حاکی از آن است که نور پیامبر و علی - علیهما السلام - تفاوت زمانی بسیاری با آفرینش آدم دارد، و بر این اساس، علی جز خاتم الأنبیاء (صلی الله علیه و آله) بر آدم و سایر پیامبران برتری دارد. او امام پس از پیامبر است و دیگر پس از این، نه سخنی برای طالب می ماند و نه نوری برای آن که خواهان فرا گرفتن نور است و نه دلیل دیگری که به کار آید و نه دانشی که فزونی گیرد، و خداوند نور او را پیش از دیگران نیافریده مگر به سبب برتری او بر همه آفریده ها. نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که همه کمالات موجود در پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نیز یافت می شود. این بابی است که برای خردمندان هزار باب دیگر می گشاید و البته کافی است برای اثبات قبح تقدّم دیگری بر حضرت (علیه السلام). 6- تقدّم پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) دلیل برتری اوست و روشن است که این خود، فرعی است بر تقدّم نور او که گواه اولویت حضرت (صلی الله علیه و آله) است. از آن جا که علی (علیه السلام) از همان نوری آفریده شده که پیامبر از آن وجود یافته است، بنا بر این علی (علیه السلام) جز رسول اکرم از همه آفریده ها برتر خواهد بود، و بر این اساس دیگر وجهی ندارد کسی را بر او پیشی داد، خواه پیامبر باشد یا صحابی. 7- یگانگی نور علی (علیه السلام) و نور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آفریده شدن این نور پیش از آفرینش آدم، گواه آن است که امام، فضیلتی عظیم دارد که گرفتن پیمان، شاخه آن به شمار می آید. بنا بر این تردیدی نیست که او بر همه پیامبران و رسولان برتر است و تنها او و نه جز او برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعیین یافته است. از پاره ای احادیث چنین

پیدا است که اقرار به وصایت علی (علیه السلام) همچون اقرار به پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) و یگانگی خدای سبحان، رکن است و هر که از آن روی برتابد کفر در پیش گرفته است. سخن را چنین ادامه می دهیم: ابن عربی در این جا سخنی دارد که در باب ششم فتوحات مکیه بیان داشته است و در آنجا تصریح دارد که در عالم هباء- جهان نور- هیچ کس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خدا نزدیکتر نبوده است و نزدیکترین مردم هم به رسول الله (صلی الله علیه و آله) علی بن ابی طالب بوده است «که امام تمامی جهانیان و جامع اسرار همه انبیاست»، و این سخن اوست: «... در این جهان نور، نزدیکترین حقیقت پذیرفته برای خدا، حقیقت محمد بوده است که همان عقل اول نامیده می شود و او سرور همه جهانیان است و نخستین ظاهر، در عرصه وجود، که ظهور او از همین نور الهی و از جهان نور و از حقیقت کلیه برخاسته است. در این جهان نور، عین حضرت و عین عالم که از تجلی اوست وجود داشته است و نزدیکترین مردم به حضرت (صلی الله علیه و آله) علی بن ابی طالب، امام همه جهانیان و جامع اسرار همه پیامبران می باشد.» این سخن را بسیاری از بزرگان صوفیه از ابن عربی نقل کرده اند و آن را دلیلی گرفته اند بر افضلیت علی (علیه السلام)، (رجوع کنید به: خلاصه العیقات، 207/5-322). فتوحات مکیه چهار جلدی قطع رحلی (نشر دار صادر بیروت) ج 1، ص 119. ابن بطریق در عمده 91/1 می گوید: «این که علی (علیه السلام) به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوری بوده است در برابر خداوند سبحان چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند، آدم را بیافریند و این که هر دو تسبیح گوی خدای بوده اند به هیچ کس اجازه نمی دهد همسنگی برای او ادعا کند یا به مسأله خدشه ای وارد سازد و چه دور است که دست کسی ستاره ثریا را دریابد.»



## پنجم: توسل آدم به حضرت (علیه السلام) در توبه.

خوارزمی (1) - با اسناد خود از ابن عباس روایت می کند: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرامون کلماتی

ص: 52

---

1- ابن مغزلی در مناقب خود 63/، ح 89. علامه مجلسی در بحار الانوار 17/35 آن را از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی نقل می کند و سپس می گوید: «علامه در کشف الیقین نظیر آن را می گوید.»

پرسش کردند که آدم از خداوند دریافت و خداوند توبه او را پذیرفت. حضرت فرمود: از خداوند خواست تا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه اش را بپذیرد و خداوند نیز توبه او را پذیرفت (1).

ص: 53

1- شیخ محمد حسن مظفر در دلائل الصدق 138/2-139 می گوید: «دلالیت این آیه با تفسیر آن در پرتو این احادیث در امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) روشن تر از آن است که به سخنی نیاز داشته باشد، زیرا توسل شیخ پیامبران به محمد و خاندان او در تعلیم خداوند سبحان، در حالی که محمد و خاندان او [به نسبت حضرت آدم] در آخر زمان می زیسته اند و این که حضرت آدم از پیامبران بزرگی چشم فرو بسته که نزدیکی زمانی بیش تری به او داشته اند، خود بزرگترین دلیل است در برتری ایشان بر همه جهانیان و دوری آن ها از هر گونه لغزشی، اگر چه مکروهی بوده باشد، چه، آدم با ارتکاب امر مکروهی عصیان کرد. صحیح نیست در توبه از هر ارتكابی به این خاندان توسل جست مگر آن که آن ها نه گناهی مرتکب شده باشند و نه تنها به مکروهی دامن آلوده باشند، پس ناگزیر باید خلافت در خاندان پیامبر باشد، چرا که آن ها بر پیامبران فضیلت دارند و در میان دیگر آحاد امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از عصمت برخوردارند، و چگونه کسی می تواند از هر لغزشی در امان باشد که مأموم دیگر مردمان است، به ویژه کسی که بیش تر عمرش را به شرک و بت پرستی سر کرده باقیمانده عمرش را با گریز از جنگ و طغیان سپری کرده باشد. نیز بنگرید به: خصائص ابن بطریق 113/1.



## فصل دوم: پیرامون فضایی که در زمان خلقت و ولادت حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است

ص: 55





امیر المؤمنین (علیه السلام) در روز جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی پس از عام الفیل در کعبه زاده شد در حالی که هیچ کس نه پس و نه پیش از او در کعبه زاده نشده است (1). صاحب کتاب «بشائر المصطفی» (2) - به نقل از یزید بن قعنب (3) - روایت کرده است که: با عباس بن عبد المطلب و گروهی از بنی عبد العزی، روبروی بیت الله الحرام نشسته بودم که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین (علیه السلام) در حالی که نه ماهه حامله بود با درد زایمان بدان سوی آمد. پس گفت: بار خدایا! من به تو و کتاب هایی که فرو فرستاده ای و پیامبرانی که...

ص: 57

---

1- علامه مجلسی عبارت گذشته را در بحار الانوار 16/35-17 به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی با پاره ای تفاوت و افزایش نقل می کند و می گوید: «می گویم: نظیر این سخن را علامه در کشف الیقین بیان کرده است».

2- صحیح آن «بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی» از شیخ عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد بن علی بن رستم بن مرزبان طبری آملی کحی از دانشمندان بزرگ سده ششم است. علامه جستجوگر شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه الی تصانیف الشیعہ» 118/3 پس از ذکر این کتاب می گوید: نزد شیخ ما علامه نوری نسخه ای بوده که اینک نزد شیخ محمد سماوی است، ولی در آن خطبه ای که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آخر شعبان ایراد کرده است یافت نمی شود، در حالی که سید علی بن طاوس در آغاز اعمال ماه رمضان در کتاب خود «الاقبال» این خطبه را از کتاب «بشاره المصطفی» نقل کرده است، و به نظر می رسد آن چه در دست می باشد تمامی کتاب نیست.

3- م: قعنب.

برانگیخته ای ایمان دارم و سخن جدّم ابراهیم خلیل (علیه السلام) را تصدیق می‌کنم، همو که خانه کهن تو را بر پا داشت. پس به حقّ آن که این خانه را بر پا داشت و به حقّ طفلی که در شکم دارم این زایمان را بر من آسان گردان.

یزید بن قعنب (1) - می‌گوید: پس دیدم که خانه خدا از میان شکافته شد و فاطمه بدان داخل شد و از دیدگان ما پنهان گشت و دوباره خانه، به وضع نخست خود بازگشت. ما آهنگ آن کردیم تا قفل در را بگشاییم ولی گشوده نگشت. پس دانستیم که این، خواست خداست. فاطمه در روز چهارم در حالی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در دست داشت از خانه خدا بیرون آمد. فاطمه گفت: من بر زنان پیش از خود فضیلت داده شده‌ام، زیرا آسیه دختر مزاحم خدا را پنهانی در جایی پرستش می‌کرد که خداوند دوست نداشت مگر به هنگام ناچاری در آن جا پرستش شود و مریم، دختر عمران با دستش نخل خشکیده را تکان داد تا آن که توانست از آن خرماي تازه بخورد، در حالی که من به خانه خدا وارد شدم و از میوه‌ها و روزی‌های بهشتی خوردم، و چون خواستم از آن بیرون آیم سروشی غیبی در گوشم نجوا کرد که ای فاطمه! او را علی نام کن که او علی است و مقامی والا دارد و خداوند علیّ اعلیّ می‌گوید: من نام او را از نام خود گرفتم و به ادب خود تأدیش کردم و بر دانش پیچیده خود آگاهی گردانیدم. اوست که بت‌ها را در خانه من می‌شکند و بر پشت بام خانه من اذان می‌گوید و مرا تقدیس می‌کند و بزرگم می‌دارد، پس خوشا به حال کسی که او را دوست دارد و فرمانش برد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و از او سرپیچد.

[فاطمه می‌گوید: علی را زاییدم در حالی که از عمر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سی سال می‌گذشت و پیامبر او را به شدت دوست می‌داشت (2) و به من می‌فرمود: گهواره او را].

ص: 58

1- همان.

2- سید بن طاوس در «الطوائف» 154-155 می‌گوید: «پس چون نگرستم محبت علی به پیامبر را بسی عظیم دیدم و اسباب و علل آن را قدیم یافتم و به دست آوردم که این امری الهی است با رمز و رازی خدایی و یگانگی میان پیامبر و علی امری است که پیوسته نونو می‌شود و خاستگاه حدیث نور و حدیث خیبر همین است. علی، خدا و رسولش را دوست می‌داشت و خدا و رسول هم او را دوست می‌داشتند، در حالی که گریزنده از جنگ خیبر چنین نمی‌شود، چه، خبر این واقعه در دسترس است و از همین دست است حدیث طائر و این که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و دوست‌ترین آن‌ها نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.»

نزدیک بستر من قرار ده. پیامبر(صلی الله علیه و آله)، بیش تر تربیت علی را عهده دار بود و به هنگام شستشو علی را پاکیزه می گرداند و هنگام آشامیدن شیر، آن را جرعه جرعه در کام علی می ریخت و به گاه خواب گهواره اش را آرام تکان می داد و در بیداری با او کودکانه سخن می گفت و بر سینه حملش می کرد (1) و می فرمود: این برادر، ولی، یار، برگزیده، اندوخته،».

ص: 59

1- شیخ محمد بن شهر آشوب در «المناقب» 180/2 می گوید: «او در جایگاه وحی رشد کرد و در خانه قرآن تربیت یافت و در زمان زندگی پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را تا دم مرگ همراه بود. او با دیگر مردمان در سنجه نمی آید، چرا که گرامی ترین آن ها بود و در تبار و پاکترینشان در رستنگاه، و رگ و ریشه اصیل می بالد، و اختر پاره درخشان نور می افشاند و آموزش پیامبر هم که تا جان ریشه می دواند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) عهده دار تأدیب علی نمی شد و سرپرستی او را نمی پذیرفت و مسئولیت آموزش نیکوی او را به جان نمی خرید مگر از دور: یا بر پایه تیزهوشی خود و یا بر بنیاد وحی الهی. اگر بر پایه تیزهوشی بوده باشد که هرگز خطا نمی کند و گمانش بطلان نمی پذیرد، و اگر هم بر بنیاد وحی الهی بوده باشد دیگر منزلتی والاتر از آن یافت نمی شود و از آن دلیلی گویاتر بر فضیلت و امامت حضرت(علیه السلام) به چنگ در نمی آید». ابن میثم بحرانی در «قواعد المرام» 183/ می گوید: «کشمکشی در این حقیقت نیست که علی در نهایت تیزهوشی و استعداد علمی بوده است، و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرزانه ترین فرهیختگان، و علی(علیه السلام) از آغازینه های کودکی خود تا گاه درگذشت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در خدمت حضرتش(صلی الله علیه و آله) بوده است و شب و روز در رکاب آن حضرت(صلی الله علیه و آله) به سر می برد. در هر زمان بر پیامبر وارد می شد، و این برای هیچ یک از صحابه رخ نداده است، و روشن است که اگر شاگرد از چنین تیزهوشی و آزمندی بر کسب دانش برخوردار باشد و استاد هم در نهایت فرزاندگی و آزمندی در راهنمایی و آموزش شاگرد و پیوند میان آن دو در همه اوقات حاصل باشد، این شاگرد می تواند در کسب دانش به جایگاهی بس سترگ دست یابد». چه نیکو گفته است ابن شهر آشوب در «المناقب» 35/2: «آیا او داناترین مردم نبوده است در حالی که در خانه و مسجد در کنار پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سر می برده وحی و مسائل پیامبر را می نگاشته است و فتوهای پیامبر(صلی الله علیه و آله) را می نبوشیده و آن چه می خواسته از حضرتش(صلی الله علیه و آله) پرسش می کرده است؟».

پناهگاه، خویش، وارث، همسر دختر من، امین من در وصیت‌م و جانشین من است. پیامبر پیوسته او را در آغوش خود داشت و او را در کوه‌ها و دژ‌های کوچک و بزرگ مکه می‌گرداند.

ص: 60

فصل سوم: پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است

اشاره

ص: 61



فضایل می تواند یا به اعتبار افعال و آثار شخص برای او حاصل باشد یا نه تنها به این اعتبار که با عوامل بیرونی برای او فرا آمده باشد.

در این جا دو باب در پیش روی ماست:

## **باب اول: فضایل به دست آمده از فعل و اثر. این فضایل یا نفسانی هستند یا جسمی.**

### **اشاره**

در این جا دو مطلب هست:

### **مطلب اول: در فضایل نفسانی:**

### **اشاره**

مطلب اول: در فضایل نفسانی: (1)

ما این فضایل را به مبحث های مختلف تقسیم کرده ایم:

### **مبحث اول: ایمان.**

هیچ فضیلتی همسان این فضیلت نیست، زیرا به اعتبار آن است که نعمت جاودان و رهایی از عذاب همیشگی به دست می آید، چنان که خداوند می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (2) - همهٔ مسلمانان در این نکته

ص: 63

---

1- مصنف در کشف المراد 421/422 سخنانی دارد که چکیدهٔ آن چنین است: «علی (علیه السلام) در کمالات نفسانی به نهایت رسیده است تا جایی که هیچ کس در هیچ یک از این کمالات نمی تواند با او برابری کند. از جمله فضایل او (علیه السلام) نسب شریف اوست که هیچ کس در نزدیکی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از نظر پدر و مادر و همسر و فرزندان، همسنگ او نیست، و هیچ یک از مسلمانان، در شرف و کمال، فرزندان هم چون او نداشته اند. ذریهٔ او، علم و فضیلت و زهد و ترک دنیا را آن قدر گستراندند که برای هیچ یک از صحابه چنین توفیقی حاصل نشد. پس علی (علیه السلام) افضل همهٔ آن هاست.»

2- نساء 48؛ هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد.



همداستانند که امیر المؤمنین (علیه السلام) پیش از هر کسی به اسلام گرویده است و چشم به هم زدنی به خدا شرک نورزیده در برابر بتی به سجده نیفتاده است، بل او همان کسی است که با رفتن بر شانه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عهده دار شکستن بتها شد.

احمد بن حنبل در مسند خود (1) - به نقل از ابو مریم به نقل از علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: من و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به راه افتادیم تا به کعبه رسیدیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود:

بنشین. من هم نشستم و پیامبر بر دوش من نشست، خواستم برخیزم که نتوانستم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناتوانی مرا دید و فرود آمد و نشست و به من فرمود: بر دوشم بنشین. من هم بر دوش او نشستم. علی (علیه السلام) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاست. علی (علیه السلام) می گوید: در این هنگام چنان به نظرم می رسید که اگر بخواهم به افق آسمان دست می یازم تا آن که بر بیت الله الحرام بالا رفتم و در آن جا تندیس بود از برنج یا مس. پس آن را از چپ و راست و جلو و عقب در بر گرفتم تا جایی که آن را کامل در اختیار داشتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن را به زمین بیفکن و من هم آن را به زمین افکندم و آن تندیس بشکست چونان که جامی شیشه ای می شکند. سپس فرود آمدم و به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سرعت پشت خانه ها پنهان شدیم تا مبادا کسی از مردم، ما را ببیند.

طبری صاحب «خصائص» (2) - به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «فرشتگان بر من و علی هفت سال درود می فرستادند و این از آن رو بود که شهادت لا إله إلا الله جز از من و علی به آسمان نمی رفت.

در کتاب «الیواقیت» ابو عمر زاهد به نقل از لیلی غفاریه به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: علی بن ابی طالب نخستین کسی است که ایمان آورد و اولین مردمانت.

ص: 64

---

1- مسند احمد بن حنبل 84/1.

2- ما بر این سخن دست نیافتیم، ولی در «احقاق الحق» 363/7-364 به نقل از «مناقب» خوارزمی 19/ و به نقل از «مناقب» ابن مغزالی 14/ و میزان الاعتدال و لسان المیزان و ینابیع الموده نقل شده است. نیز در «الاصابه» بخش اول 183/8 می توان به این سخن دست یافت.

خواهد بود که در روز رستخیز مرا دیدار کند و به هنگام مرگ، بیش از همه مردم پیمان مرا خواهد داشت.

در کتاب مسند احمد (1) - به نقل از ابن عباس آمده است که گفت: نخستین کسی که پس از خدیجه با پیامبر نماز گزارد، علی (علیه السلام) بود. ابو المؤید (2) - از سلمان روایت می کند که گفت:

از پیامبر شنیدم که می فرمود: نخستین کسی که در روز رستخیز بر سر حوض کوثر بر من وارد شود و نخستین کس از امت من که اسلام آورده است علی بن ابی طالب است.

در کتاب مسند احمد بن حنبل (3) - به نقل از عمرو بن میمون آمده است که گفت: نزد ابن عباس نشسته بودم که نه نفر نزد او آمدند و گفتند: ای ابن عباس! یا با ما می آیی یا این مکان را از حضور دوستانت خلوت می کنی.

راوی می گوید: ابن عباس گفت با شما می آیم. راوی می گوید: او در این هنگام بینا بود و هنوز نابینا نگشته بود. راوی می گوید: آن ها رفتند در حالی که سخن می گفتند و ما نمی دانستیم پیرامون چه سخن می گویند.

راوی می گوید: ابن عباس بازگشت در حالی که جامه اش را می تکاند و زیر لب شکوه می کرد [می گفت] آن ها در باره مردی به تکاپو افتاده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفته است:

مردی را برخوادم انگیخت که خداوند هرگزش خوار نسازد، خدا و رسول او را دوست دارد [و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند] (4). پس هر کس انتظار داشت آن شخص اوت.

ص: 65

1- مسند احمد بن حنبل 373/.

2- مناقب خوارزمی 17/.

3- مسند احمد بن حنبل 330/1-331.

4- علامه مجلسی در بحار الانوار 34/36 با اشاره به آیه فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مائده 54) می گوید: «دلالت این آیه بر بالایی شأن و والایی منزلت علی و توصیف او به عنوان دوستدار و محبوب خدا و مجاهد در راه او یقیناً بر کسی پوشیده نیست، آن گونه که حضرت (علیه السلام) هرگز از نکوهش نکوهش گران نهراسید و رحمتش فراگیر مؤمنان و هیبتش پیوسته بر کافران بود و پی گفت همه این ها این سخن خداوند است که: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»، تا بزرگداشتی باشد از این ویژگی ها و احترامی بر همه آن ها. پس چنین کسی چگونه می تواند سزایند خلافت و امامت نباشد. چه کسی این صفات را در بر دارد؟ آیا کسی شایسته امامت و خلافت است که ضد این ویژگی ها را با خود دارد؟ و این چنین است که در «کتاب الفتن» آن را توضیح داده ایم. نیز بنگرید به «خصائص» ابن بطریق 191-192. تفصیل سخن در باره این آیه در کتاب «دلایل الصدق» 186/2-189 آمده است.



پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی کجاست؟ گفتند: در آسیاب مشغول آرد کردن است.

حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ یک از شما نبود که جای او آرد کند؟ راوی می گوید: علی (علیه السلام) آمد در حالی که چشمش آماس کرده بود و تقریباً چیزی نمی دید پس حضرت (صلی الله علیه و آله) قدری از آب دهانش را در چشمان او ریخت. سپس سه بار پرچم را تکان داد و آن را به علی سپرد. در پی آن صفیه دختر حبی را آورد. راوی می گوید: او فلانی را فرستاد تا سوره توبه را تبلیغ کند، و علی را در پس او فرستاد و او سوره را از آن مرد بگرفت.

حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: این سوره را نبرد مگر کسی که از من است و من از او.

راوی می گوید: پیامبر به پسر عموهایش فرمود: کدام یک از شما در دنیا و آخرت مددکار من خواهد بود؟ راوی می گوید: علی نیز در میان آن ها نشسته بود. همه از پاسخ خودداری کردند. علی گفت: من در دنیا و آخرت به تو مدد می رسانم. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو مددکار من در دنیا و آخرتی. راوی می گوید: او نخستین کس از مردم بود که پس از خدیجه اسلام آورد. راوی می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جامه خود را برگرفت و آن را بر علی، فاطمه، حسن و حسین قرار داد و فرمود: **إِنَّمَا (1) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (2).** ت.

ص: 67

## 1- احزاب/33.

2- ابن بطریق در «خصائص الوحي المبين» 79-80 می گوید: «عصمت اهل بیت در پرتو وحی گرامی که خاص و عام در نقل آن همداستانند ثابت شده است، و آن چه چنین باشد توصل بدان صحیح خواهد بود و استدلال، این نکته را روشن می سازد». توضیح و بیان این مطلب، سخن احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغة» است که می گوید: «طهر، متضاد ناپاکی و پلشتی است و تطهیر، پاکی از گناه و هر گونه زشتی می باشد، و این همان مفهوم عصمت است، زیرا معصوم کسی است که با گناه و زشتی در نمی آمیزد و این شدنی نیست مگر با تطهیر الهی برای شخص معصوم، و دور کردن پلیدی و پلشتی از او آن هم تنها با اراده خدایی نه با خواست دیگری، و آن که پاکی اش در پرتو وحی گرامی - که به هیچ روی باطلی بدان راه ندارد و فرو فرستاده ای است از جانب خدای حکیم ستوده - و نیز اخبار صحیحی به ثبوت رسیده باشد که مورد اجماع شیعه و سنی است، عصمت او نیز ثابت خواهد بود و کسی که در آینده نزدیک یا دور از ارتکاب خطا در امان باشد و هیچ گاه از او اشتباهی سر نزند باید از او پیروی کرد نه از کسی که از خطا در امان نباشد و پلیدی بدو راه یابد و به مشیت الهی تطهیر به او تعلق نگرفته باشد. کسی که وضعش چنین [به دور از خطا] باشد ثابت است که به سوی حق هدایت خواهد کرد، زیرا او از ارتکاب اعمال ناپسند دیگران در امان است، چه خداوند می فرماید: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**. [یونس 35/؛] پس خداوند سبحان واجب گردانیده است پیروی از کسی را که چنین وضعی دارد و این را حکم خویش قرار داده است و کسی را که بدان تن ندهد نکوهیده است. کسی که بدان تن ندهد مشمول این آیه کریمه است: **وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** [مائده 50/؛]. خانه ای که تخیل را هم بدان راهی نیست خانه ای برتر از ستاره فرقدان و ستاره قدر اول خانه ای که به هنگام بام و شام کانون وحی و شرافت های بس والاست شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» 2/253 می گوید: «اگر گفته شود: این سخن وضع اهل بیت را اثبات می کند ولی گواه آن نیست که دیگران چنین نیستند. می گوییم: راه نفی این مقام از

دیگران روشن است، زیرا تردیدی نیست که عصمت، برای دیگران رقم زده نشده است و اگر امامت آن‌ها به اثبات رسید، دیگر نمی‌تواند در دیگران باشد، چرا که محال است در یک زمان دو نفر به امامت اختصاص یابند، و کسی نمی‌تواند بگوید: آیه دلالت بر آن دارد که جایز است به اهل بیت توسل جست، ولی گواه آن نیست که توسل به دیگران، امری نارواست، از آن رو که اگر دلالت امامت بر عصمت اهل بیت ثابت شد، اجماع بر این خواهد بود که: مخالفت با ایشان امری نارواست و مخالف آن‌ها بر باطل؛ و با این سخن دیگر نمی‌توان حق را هم در سمت و سوی آن‌ها دانست هم در سمت و سوی دیگران». شیخ مظفر در «دلایل الصدق» 119/2 می‌گوید: «هر گاه ثابت شد که این آیه در شأن پنج تن نازل شده است و گواه است بر عصمت آن‌ها از گناه، امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر خلفای پیش از خود ثابت می‌گردد، زیرا پیش تر گفتیم که عصمت، شرط امامت است و بنا به اجماع و ضرورت جز علی کسی معصوم نبوده است و از آن جا که امیر المؤمنین (علیه السلام) امامت را که حق او بود برای خویش ادعا کرد- اگر چه نتوانست به ستیز با پیشینیان خود پردازد- پس انسانی صادق است. چرا که دروغ به ویژه در ادعای امامت از بزرگ ترین آرایش هاست». سید شرف الدین در «الکلمه الغراء» 217/1 می‌گوید: «دو ملاحظه: اول این که آیه گواه عصمت پنج تن است، زیرا رجس در این آیه چنان که در کشاف و تقاسیر دیگر آمده عبارت است از ارتکاب گناه. این آیه با ادات حصر یعنی «انما» آغاز شده است و حاکی از آن است که اراده الهی در باره ایشان، منحصر است به دور کردن گناه از آن‌ها و پاک کردنشان از آلودگی که البته این خود، نهاد و حقیقت عصمت است. دوم این که آیه دلالت التزامی دارد به امامت امیر المؤمنین (علیه السلام)، زیرا او خلافت را برای خویش ادعا کرد و حسنین و فاطمه نیز آن را ادعا کردند و آن‌ها دروغگو نبوده اند، چرا که دروغ آلاشی است که خداوند آن را از ایشان دور کرده است و پاک، پاکشان گردانیده است». بحث را با سخن راغب اصفهانی در «مفردات» ذیل ماده «طهارت» در بیان طهارت نفسانی به پایان می‌بریم: لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ - یعنی به حقایق معرفت آن دست نمی‌یابد مگر کسی که نفسش پاک گردانیده شده از ناپاکی فساد و تباهی رهیده باشد». بر این اساس می‌گوییم مفهوم «مطهر» در آیه تطهیر، آشکار می‌سازد که جز اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) کسی به حقایق شناخت قرآنی دست نمی‌یابد و این خود، دلیل دیگری است بر امامت آن‌ها. پیرامون آنچه از این آیه به دست می‌آید می‌توانید به این منابع نیز مراجعه کنید: 1- تلخیص الشافی 250/2- 253. 2- الخصائص، ابن بطریق 113/1-116. 3- العمده، ابن بطریق 45/59، 46، 53، 60. 4- الفوائد الطوسیه، شیخ حرّ عاملی 238/- 240. 5- بحار الانوار 233، 225/35، 236. 6- حقّ الیقین، علامه شبر 1/267-268. 7- اقطاب الدوائر فی تفسیر آیه التطهیر، شیخ عبد الحسین بن مصطفی، از برجستگان سده دوازدهم. 8- دلایل الصدق 117، 114، 103/2، 119. 9- الفصول المهمه، سید شرف الدین 203/10. 10- معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری 1/132-133. 11- آیه التطهیر، سید علی موحد ابطحی. این کتاب به آیه مورد نظر اختصاص دارد. نویسنده در جلد نخست، متن روایت‌هایی را می‌آورد که بر اساس آن‌ها آیه مورد بحث در باره پنج تن نازل شده است. ترتیب این روایات، سخنان معصومان و سپس صحابه است. در جلد دوم این کتاب بحث‌هایی مطرح شده است پیرامون این آیه و واژه‌های آن (اراده، ذهاب، رجس، اهل بیت، تطهیر) و نیز حدیث نزول آیه در شأن پنج تن. این کتاب دو جلد می‌باشد که تاکنون به چاپ نرسیده است.



راوی می گوید: علی، جان خویش را بفروخت و جامهٔ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر تن کرد و در بستر او بخفت.

راوی می گوید: مشرکان آهنگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند. پس ابو بکر آمد در حالی که علی خوابیده بود. راوی می گوید: ابو بکر گمان برد که او پیامبر است. [راوی می گوید: ابو بکر گفت: یا رسول الله!] پس علی گفت: پیامبر خدا به سوی چاه میمون رفته است، او را

ص: 69

دریاب. راوی می گوید: ابو بکر به راه افتاد و به همراه پیامبر وارد غار شد. راوی می گوید:

علی مورد سنگسار قرار گرفت چنان که پیامبر، در حالی که از درد به خود می پیچید و سرش را با جامه ای پوشانده بود و تا هنگام صبح سر از جامه بیرون نیاورد. صبحگاهان که سر از جامه به در آورد، مشرکان گفتند: هنگامی که یارت را سنگسار می کردیم از درد به خود نمی پیچید و تو می پیچیدی و این بی تابی را ما از او انتظار نداشتیم.

راوی می گوید: پیامبر در جنگ تبوک به عرصه درآمد. پس علی به او عرض کرد: من هم با تو به صحنه آیم. پیامبر به او فرمود: خیر. پس علی گریست. پیامبر به او فرمود: آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست؟ زبینه نیست من بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.

راوی می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو پس از من سرور هر مؤمنی هستی. پس درهای مسجد را بستند مگر در علی، و علی (علیه السلام) در حال جنابت ناگزیر از در متعلق به خودش وارد مسجد می شد. پیامبر فرمود: هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست. خداوند عزّ و جلّ [در قرآن] به ما خبر داده است که از اصحاب الشَّجَرَه فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ (1) - خوشنود است، آیا کسی به ما گفته است از این پس خداوند بر ایشان خشم گرفته است؟ از مسند احمد (2) - به نقل از عقیف کنندی آمده است که گفت: بازرگان بودم، آهنگ حج کردم. پس نزد عبّاس بن عبد المطلب که او نیز تاجر بود رفتم تا کالایی خریداری کنم. به خدا سوگند من نزد او در منی بودم که مردی از خیمه ای نزدیک او خارج شد و چون خورشید را اندکی خمیده یافت به نماز ایستاد. وی می گوید: سپس از همین چادری که این مرد بیرون آمده بود زنی بیرون آمد و پشت سر او به نماز ایستاد. سپس نوجوانی از آن خیمه برون شد و به همراه او به نماز ایستاد. کنندی می گوید: به عبّاس گفتم: عبّاس! این کیست؟ گفت: این محمّد بن عبد الله پسر برادر من است. گفتم: این زن کیست؟ گفت:

این زن، خدیجه دختر خویلد است. گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب، پسر عموی محمّد است. گفتم: او چه کار می کند؟ گفت: نماز می گزارد و گمان 1.

ص: 70

1- فتح 18؛ پس می داند در قلبهایشان چیست.

2- مسند احمد بن حنبل 290/1.



می برد که پیامبر است و هیچ کس از او پیروی نمی کند مگر همسر و پسر عمویش که این نوجوان است. او گمان می برد که گنجینه های کسری و قیصر بر او گشوده خواهد شد. او می گوید: عقیف، پسر عموی اشعث بعدا که اسلام آورده بود می گفت: اگر خداوند اسلام را در آن روز، بهره من می کرد سومین نفری بودم که به همراه علی اسلام می آوردم.

در کتاب مناقب (1) - به نقل از زید بن ارقم آمده است که گفت: نخستین کسی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز گزارد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.

در مسند احمد (2) - آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (س) فرمود: آیا خشنود نیستی از این که تو را به ازدواج مردی در آوردم که پیش از همه اسلام آورده است و علمش از همه بیش تر و شکیش از همه فزون تر است (3).

ثعلبی (4) - در تفسیر این آیه کریمه: وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ (5) - همه علماء همداستانند که نخستین مردی که پس از خدیجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود (6).

ص: 71

1- مناقب احمد بن حنبل 25/ و در همین جا 18/.

2- مسند احمد بن حنبل 26/5.

3- علامه بیاضی در «الصرط المستقیم» 10/2 می گوید: «در [الوسیله] نقل شده است که علی صبورترین و داناترین مسلمانان است، و اگر در میان مسلمانان آگاه تر از علی می بود لازم می آمد علی از جرگه مسلمانان خارج شود».

4- مجمع البیان 65/5، به نقل از تفسیر ثعلبی.

5- توبه 100/؛ و پیشینیان نخست از مهاجران و انصار.

6- شیخ مظفر در «دلایل الصدق» 271/2 می گوید: «از آن جا که علی (علیه السلام)، سابق و صدیق این امت است پس به امامت، بهترین و شایسته ترین ایشان می باشد». ابن شهر آشوب در «المناقب» 65/2-66 می گوید: «امت، همه از یک سنخ هستند و کتاب و سنت نیز با آن ها موافق که خدا در میان مردمش برگزیدگانی دارد و برگزیدگان او از مردمش پرهیزگاراند، چرا که خداوند می فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ [نساء 95؛] و برگزیدگان او در میان پرهیزگاران، مجاهدان هستند، بر اساس این آیه کریمه که: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً [نساء 95؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، پیشینیان در جهاندند: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ [حدید 10؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، کسانی هستند که در جهاد، بیش تر کوشیده اند. همه امت همداستانند که پیشینیان ایشان در جهاد، رزمندگان بدر هستند و برگزیده رزمندگان بدر، علی است، قرآن هم که به اجماع ایشان هر بخشی بخش دیگر را تصدیق می کند تا آنکه دلیل آوردند که علی، پس از پیامبر، برگزیده این امت است».

در کتاب «خصائص» طبری (1) - به نقل از ابو ذر و سلمان آمده است که گفته اند: پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و اوست که «فاروق» (2) این امت است. و این است یعسوب (3) مؤمنان و نخستین کسی که به روز».

ص: 72

- 1- احقاق الحق 34/4، به نقل از «ارجح المطالب» 447/وی سپس می گوید: طبری و دیلمی آن را نقل کرده اند.
- 2- علامه مجلسی در بحار الانوار 345/39 می گوید: «علی (علیه السلام) «فاروق» نامیده شد، زیرا حق و باطل را از هم جدا می کرد، یا بدین معنی که او نخستین کسی است که اسلام آورده و ایمان و کفر را از هم جدا کرد». مفهوم اول برگرفته است از حدیث نبوی که در بحار 213/38 و 215 روایت شده است. ابن شهر آشوب در «المناقب» همان سخنان بحار 217/38 را نقل می کند: «علی، «فاروق» نامیده شد چرا که دوزخ و بهشت را از یک دیگر جدا می کند، و گفته شده است: از این رو که بردن نام او و دوستداران و دشمنانش را از هم جدا می سازد». بنگرید به: بحار الانوار 211، 208/38، 260، 230، 227، 217. شیخ امینی در «الغدیر» 186/3 پس از نقل اخبار مؤید این معنی می گوید: «پس از این همه و به حکم این حدیث منقول، دیگر تردیدی باقی نمی ماند که امیر المؤمنین (علیه السلام) سنجۀ ایمان و ترازوی هدایت است پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، و این ویژگی، خاصّ علی است، و این، امامت مطلقه را از او دور نمی سازد، چرا که قطعاً هیچ یک از مؤمنان به چنین کرامتی دست نیافته است، و اطلاق این سخن به همراه تخصیص آن به امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها و تنها ویژگی امامت است...». بنگرید به: الغدیر 314-312/2 و 181/3-188. علامه طریحی در «مجمع البحرین» 226/5 می گوید: «فاروق، اسمی است که علی (علیه السلام) بدان نامیده شده و شاید دیگری نیز این نام را سرقت کرده باشد، و شاید مراد از آن، کسی است که میان حق و باطل و حلال و حرام تفاوت می نهد». شیخ علی نمازی از این حدیث کمک گرفته است تا ثابت کند فرقه ناجیه، همان شیعه است و بس. بنگرید به: مستدرک سفینه البحار 186/8-187.
- 3- شیخ طریحی در «مجمع البحرین» 121/2 در ذیل ماده «عسب» می گوید: «یعسوب به امیر و بزرگ و سرور زنبوران عسل گویند و بدان مثل ها زده می شود، زیرا هنگامی که از کندو خارج می شود همه زنبوران در پی او به راه می افتند، و مفهوم آن این است که به من پناهنده می شوند آن گونه که زنبورهای عسل به یعسوبشان که همان بزرگ و سرور ایشان است پناه می برند و به همین سبب به امیر المؤمنین «امیر النحل» می گویند». در بحار 56/35 به نقل از نهائیه ابن اثیر آمده است که: «یعسوب، سرور و رئیس و جلودار است و اصل آن به زنبور نر گفته می شود».



1- ابن بطریق در «العمده 222-223 و در «الخصائص» 194/ می گوید: «بدان که صدق، خلاف کذب است و صدیق، ملازم پیوسته صدق، و صدیق، کسی است که کارش با سخش همخوانی داشته باشد. این نکته را احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغة» آورده است و ابو نصر اسماعیل بن حماد جوهری در کتاب «صالح» آن را یاد آور شده است». حال که مفهوم صدیق چنین شد، پس این واژه به سه گونه خواهد بود: صدیقی که پیامبر است، صدیقی که امام است و صدیقی که بنده شایسته است و نه پیامبر است و نه امام. اما آیه ای که دلالت بر گونه نخست دارد چنین است: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِذْ رِیَسَ اِنَّهٗ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا (مریم 56/؛) پس هر پیامبری صدیق است ولی نه هر صدیقی پیامبر، و نیز این آیه قرآن کریم: یُؤَسِّفُ اَیَّهَا الصِّدِّیقُ (یوسف 46/؛). اما آیه ای که دلیل است بر امام بودن صدیق: فَاُولَئِکَ مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ وَ الصِّدِّیقِیْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِیْنَ وَ حَسُنَ اُولَئِکَ رَفِیْقًا (نساء 69/؛). آیه، پیامبران را ذکر کرده است و در پی آن صدیقان را، زیرا پس از پیامبران نمی توان کسی را اخص از پیامبران بیان کرد. اخبار رسیده نیز دلالت بر آن دارند که صدیقان سه نفرند: حبیب و حزقیل و علی که علی افضل آن هاست. پس چون علی با این دو همراه شده در لفظ صدیق با آن ها مشترک گشته است در حالی که آن دو نه پیامبرند نه امام، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواسته است که علی در یک امر جدای از آن دو آورده شود و آن امر چیزی نیست مگر امامت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: علی بر آن ها برتری دارد. میان آن ها در واژه صدیق هیچ تفاوتی نیست، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صدیقان سه نفرند، پس آن ها در واژه یکسانند، و حضرت (صلی الله علیه و آله) خواست تفاوت آن ها را در معنا روشن سازد و این چیزی نیست مگر شایستگی امامت، و لذا فرمود: برترین ایشان، تا مخاطبان را بیگانهاند که علی صدیق و امام است و این است مفهوم وجه دوم. اگر صدیق ملازم پیوسته صدق می باشد و کسی است که عملش سخش را تصدیق کند، پس شایسته است این واژه به امیر المؤمنین (علیه السلام) اختصاص داشته باشد، زیرا او از ابتدای عمرش خدا را عصیان نکرده شریکی برای خدا قائل نشده است و پیوسته ملازم صدق بوده است و عملش سخش را تصدیق می کند. پس صحیح خواهد بود این واژه تنها به او اختصاص یابد و بس. اگر زیور، سر سینه را می آرید سر سینه توزیوری است برای آن آرایش علامه بیاضی در «الصرط المستقیم» 282/1-283 می گوید: «جوهری و فارسی تصریح دارند بر این که صدیق، ملازم پیوسته صدق است، کسی که عملش سخش را تصدیق می کند و صدیقان شامل پیامبران است و دیگران و صالحان هم صدیق هستند هم جز ایشان، پس هر پیامبری صدیق است ولی عکس آن صادق نمی باشد و هر صدیقی صالح است بی آنکه عکسش صادق باشد. مقصود ما از صادق بودن عکس، عدم شمول است نه آن چه منطقی ها اصطلاح کرده اند. عکس در این جا نزد منطقی ها صادق است، زیرا عکس موجهه کلیه، موجهه جزئیه است. پس عکس این قضیه که «هر پیامبری صدیق است» در منطق «برخی از صدیقان پیامبر هستند» می باشد که سخن درستی است. پس دانسته آمد که رتبه صدیق میانه رتبه پیامبر و مطلق صالح است. بر این اساس صدیق بر سه گونه تقسیم می شود: پیامبر: «یُؤَسِّفُ اَیَّهَا الصِّدِّیقُ»، امام: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِیْنَ»، که بیان این مطلب اندکی پیش گذشت. و کسی که هیچ یک از آن دو نیست همچون حبیب و حزقیل و نظایر ایشان. سخن پیامبر، حاکی از آن است که لفظ صدیق برتر از حبیب و حزقیل می باشد و اختصاصا به امامت دلالت دارد». او در این کتاب 328/ می گوید: «بدین ترتیب این سخن آن ها رد می شود که: ابو بکر، صدیق بود، چه، نخستین کسی بود که پیامبر را تصدیق کرد، چرا که علی و خدیجه و ورقه و دیگران پیش از او پیامبر را تصدیق کرده بودند». شیخ مظفر در «دلائل الصّدق» 127/2-129 می گوید: «به نظر من تردیدی نیست که هر مؤمنی صدیق نیست، زیرا صدیق به کسی گفته می شود که بسیار تصدیق کند و کامل، نه آن که شاهد است و ظاهر، پس ناگزیر باید خصوص، مورد نظر باشد. از اخبار دانسته ایم که در میان این امت جز علی (علیه السلام)، کسی صدیق نبوده است، پس ناگزیر باید تنها علی مورد نظر آیه باشد. هر گاه ثابت شود که تصدیق علی، کاملترین است در میان امت باید حضرت (علیه

السلام)، برترین آن‌ها باشد، به ویژه آن‌که او برترین شخص است در میان صدیقان امت انبیا و برترین، همان امام است، ولی جماعت، این نام را به سرقت بردند و آن را به ابوبکر نسبت دادند و او را صدیق نامیدند و چون خدای این را از ایشان بدانست دلیلی روشن بر دروغ آن‌ها پیش آورد و این همان است که وصفی از وصف شهدا را همراه این ویژگی ساخت. این سرقت از آن‌ها کاری شگفت نیست، زیرا آن‌ها وصف «فاروق» را هم از امیر المؤمنین (علیه السلام) سرقت کردند و به عمر نسبت دادند. حدیث پیش گفته و احادیث دیگر تصریح دارند به این که تنها علی، فاروق است». بنگرید به: مجمع البحرین 199/5 و بحار الانوار 214/38، 226، 239، 268 و منابعی که تحت عنوان «فاروق» بیان داشته ایم.

در این کتاب (1)-آمده است:عبّاس بن عبد المطلب نقل می کند که:از عمر بن خطّاب 6.

ص: 75

---

1- کنز العمال 395/6.

شنیدم که می گفت: از علی بن ابی طالب دست بردارید که خود از پیامبر شنیدم که سه خصلت برای علی قائل شد که دوست داشتم یکی از آن ها را برای من قائل می شد. یکی از آن سه خصلت، نزد من محبوب تر است از آن چه آفتاب بر آن می تابد. من به همراه ابو بکر و ابو عبیده جراح و گروهی از اصحاب بودم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر شانه علی بن ابی طالب (علیه السلام) زد و فرمود: ای علی! تو نخستین مسلمانی هستی که اسلام آورده و اولین مؤمنی که ایمان آورده است، و تو برای من همچون هارون هستی برای موسی. دروغ گفته است ای علی! آن که گمان می برد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می انگارد (1). - هنگامی که این آیه کریمه: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (2)** - بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، حضرت (صلی الله علیه و آله)، فرزندان عبد المطلب را در خانه ابو طالب گرد آورد در حالی که ایشان چهل مرد بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی دستور داد برای آن ها ران گوسفندی را با یک مد گندم، خوراک سازد و یک صاع شیر برایشان فراهم آورد. هر یک از این مردها می توانست در یک وعده غذا سر و دست گوسپندی را به همراه مشکی نوشیدنی بخورد. آن ها همگی از این غذای اندک بخوردند تا همه را کفایت کرد و این خود، نشان دادن معجزه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس به آن ها فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، خداوند مرا برای همه خلائق برانگیخته به طور عام و برای شما به طور خاص، و سپس فرمود: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، و من شما را به دو کلمه می خوانم که بر زبان سبک و در ترازوی رستخیز بسی گران خواهد بود و شما با این دو کلمه خواهید توانست بر تازی و غیر تازی چیره شوید و همه ملت ها فرمانتان می برند. با این دو کلمه به بهشت در خواهید آمد و از آتش رهایی خواهید یافت: «شهادت به این که نیست خدایی مگر الله و این که من پیامبر خدایم». هر که مرا در این امر یاری رساند و در پرداختن بدان مدد کند برادر من خواهد بود و جانشین من و وزیر و وارث من و خلیفه پس از من. هیچ کس پاسخ پیامبر را نداد. ه.

ص: 76

1- همان.

2- شعراء 214؛ خویشان نزدیک خود را هراس ده.





امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: در برابر پیامبر برخاستم در حالی که جوانترین آن جماعت بودم و به پیامبر عرض کردم: ای پیامبر! من تو را در این امر یاری خواهم رساند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین.

رسول اکرم بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و همگی سکوت کردند و من برخاستم و سخن نخست خود را باز گفتم، و باز پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین، و سخن خویش را برای بار سوم از سر گرفت و هیچ کس واژه ای بر زبان نیاورد، و من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! من تو را در این امر یاری می رسانم. پیامبر فرمود: بنشین که تو برادر، وصی، وزیر و وارث منی و خلیفه پس از من هستی.

جماعت برخاستند در حالی که به ابو طالب می گفتند: خجسته باد بر تو که اگر امروز به دین برادرزاده ات در آیی او پسرت را فرمانده تو قرار دهد (1). - اخبار در این پیرامون آن قدر زیاد است که به شماره در نمی آید (2).

## مبحث دوم: علم:

همه مردم اجماع دارند در این که علی بن ابی طالب (علیه السلام) داناترین فرد زمان خویش بوده است و مردم در علوم عقلی و نقلی از او بهره می برده اند (3) و این امر

ص: 78

1- بنگرید به: تاریخ طبری 62/2، کنز العمال 392/6، خصائص نسائی 86، مسند احمد بن حنبل 195/1 و کفایه الطالب 206/2.  
2- ابن بطریق در خصائص 98/ در ذیل این آیه مبارکه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ» می گوید: «بدان که این فصل، دو اصل موجب را در ولای امت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با هم گرد آورده است که عبارتند از: وصیت و خلافت. وصی، عقلا و شرعا احق است به مقام موصی، و خلیفه، عقلا و شرعا احق است به مقام مستخلف.

3- اسکافی در «المعیار و الموازنه» 262 می گوید: «علم توحید که منزلت آن والاتر از همه علوم و مرتبت آن برتر از همه آن هاست و علما قبلا پیرامون آن سخن گفته بودند و خطبا در باره آن داد سخن داده بودند با علی (علیه السلام) به منصب ظهور رسید و حضرت (علیه السلام) این علم را نشانه متعلمان و حجت منکران قرار داد. این است ویژگی مختصر و مفصل حضرت (علیه السلام) در ایمان، و آیا کسی توانسته است این ویژگی را چنین گرد آورد و به او جش دست یازد؟!» شارح معتزلی چنان که در بحار 88/40 از او نقل شده است می گوید: «به طور کلی جایگاه او در علم آن قدر بالاست که هیچ کس نه به او می رسد و نه به او نزدیک می شود و سزاوار است خود را معدن علم و سرچشمه حکمت بدانند و هیچ کس پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته تر از او به خلافت نیست». ابن شهر آشوب در «المناقب» 39/2 می گوید: «حال که ثابت شد در علم، همسنگی ندارد، صحیح است که به امامت شایسته تر است». سید علی بن طاوس در «الطرائف» 136-137 پس از نقل سخن غزالی پیرامون علم حضرت (علیه السلام) می گوید: «سخن من این است که آیا چنین جایگاهی برای هیچ یک از صحابه یا خویشان میسر بود یا هیچ یک از علمای اسلام توانست بدان حد رسد، پس اگر نمی بود جهل جاهلان و خطای قائلان، چگونه در عقل و فهم می گنجید ابو بکر و عمر و عثمان بر علی (علیه السلام) پیشی داده شوند؟». علامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 11/2 می گوید: «علم به آن چه هستی می یابد نیست مگر برای پیامبر، چرا که خداوند می فرماید: فَلَا يُظْهَرُ عَلٰی غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ [جن 27/؛]، و پیامبر، امام را از این علم آگاه می گرداند تا در استحقاق خود به این مقام استشهاد کند». علامه طوسی در تجرید الاعتقاد در بیان دلایل امامت حضرت (علیه السلام) می گوید: «زیرا علی (علیه السلام) آگاه تر بود به سبب قوت در حدس و فراوانی ملازمت رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بهره گرفتن بسیار از ایشان. صحابه در بیش تر رویدادها پس از خطا

نزد حضرت (علیه السلام) می آمدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: داورترین شما علی است. فضلا در همه علوم به او استناد می جویند و او خود از این امر خبر داده بود». بنگرید به: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد 409/411. آقای صدر در کتاب ارزشمندش «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» تقدّم شیعه را در همه علوم همچون ادب و قرآن و حدیث و سیره و کلام و فقه و اخلاق به اثبات رسانده است، و روشن است که همه علوم شیعه به امامانشان و پدر امامانشان امیر المؤمنین (علیه السلام) استناد دارد. چه نیکو گفته است سیبویه نحوی به هنگام پرسش از علم حضرت (علیه السلام): «نیاز همگام به او و بی نیازی او از همگان، خود، گواه آن است که اوست امام همگان».

اول: علی بن ابی طالب در نهایت تیزهوشی و ذکاوت بود و در تعلّم و فراگیری بسیار آزمند. از کوچکی تا هنگام جدایی، شب و روز ملازمت بسیاری با پیامبر که در علم و فضل کامل ترین آدمیان بود داشت.

بالضروره روشن است که چنین شاگردی ملازم با چنین معلّمی کامل که در آموزش دادن بسی آزمند است و از شاگرد در فراگرفتن؛ شاگردی در نهایت کمال و اوج فضل و دانش، خود برهانی قطعی و لمّی است که در آن اختلافی به چشم نمی خورد.

دوم: خداوند در حقّ او می فرماید: **وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ (1)**. - ثعلبی (2) - در تفسیر این آیه می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خداوند عزّ و جلّ خواستم آن را گوش تو قرار دهد ای علی.

ابو نعیم حافظ شافعی (3) - به اسناد خود می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! خداوند عزّ و جلّ به من دستور داده است تا تو را به خود نزدیک کنم و دانشت آموزم، پس این آیه نازل شد: **وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ**، (4) پس تو گوشهای شنوای علم من هستی.

سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: داورترین شما علی (5) - است و داوری و قضا.

ص: 79

---

1- حاقّه 12؛ و گوشهایی شنوا آن را می نیوشند.

2- تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص 202.

3- حلیه الاولیاء 67/1.

4- ابن میثم بحرانی در قواعد المرام 183/ می گوید: «بیش تر مفسران پذیرفته اند که این آیه کریمه: **وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ** در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده است و اختصاص حضرت (علیه السلام) به فزونی درک مستلزم اختصاص ایشان است به فزونی علم. بنگرید به سخن ابن طلحه شافعی که اربلی آن را در کشف الغمّه 119/1-120 نقل کرده است.

5- مجمع الزوائد 14/9+ الاستیعاب فی هامش الاصابه 38/3+ حلیه الاولیاء 65/1-66.

1- ابن میثم بحرانی در قواعد المرام 183/ می گوید: «تفصیل این سخن، وجوهی دارد: یکی این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که: «اقضاکم علی» و قضا نیازمند همه انواع علوم است، پس چون پیامبر او را در قضا بر همگان برتری داده گویی در همه علوم بر همگان ترجیحش داده است. اما دیگر صحابه، گاهی یکی از آن ها تنها در یک علم به دیگران ترجیح داده شده است، چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «افرضکم زید» یا «اقرکم ابی». ابن بطریق در العمده 259-260 می گوید: بدان که قضا و حکومت از منزلت های پیامبران (علیه السلام) و پس از ایشان از مراتب امامان است و جایز نیست کسی در زمان پیامبری از پیامبران، در قضیه ای حکم کند مگر دو نفر: یا نایب پیامبر باشد که در این صورت پیامبر، برتری او را در این امر بیان داشته است و با نام، در میان امت از او یاد کرده است تا پس از رحلت پیامبر مرجع امت گردد و این خود، دلیل آن است که پس از درگذشت پیامبر در مقام و جایگاه او قرار می گیرد، زیرا با حکومت بر مردم، حقوق پرداخته می شود و اموال حفظ می گردد و خون ها پاس داشته می شود و هر چیز در جایگاه خویش قرار می گیرد و در پرتو این حکومت، حدود برپا می شود و این نهایت چیزی است که از پیامبران (علیه السلام) انتظار می رود، و ممکن نیست کسی در زمان پیامبری از پیامبران این امر را عهده دار شود مگر کسی که پس از رحلت پیامبر به جایگاه او درآید. و کسی که آگاه ترین و قاضی ترین فرد امت باشد به نیابت پیامبر شایسته تر است از دیگران، چرا که در پرتو علم و اجتهاد و آگاهانیدن امت به آن چه نمی داند و با قرار دادن امور در جایگاه خود و بر پا داشتن حدود الهی بر پایه واجبات و فرایض خدایی، حقوق دیگران را می پردازد و این نهایت چیزی است که پیامبر، امت را بدان رهنمون می شود تا پس از رحلت او به چیزی ولاء یابند که شایسته است. این همان چیزی است که در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امیر المؤمنین (علیه السلام) پیش آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این مقام را برای او مقرر فرمود و در آن چه حضرت (علیه السلام) بدان حکم کرد هرگز چیزی را به بازی نگرفت و همین سستی گشت که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنان ادامه یافت و پس از آن که خلافت را پس از پیامبر عهده دار شد به حکومت نبوی بازگشت، و این گواه آن بود که علی (علیه السلام) داورترین امت بود بنا بر آنچه در صحاح ثبت شده است و بنا به سخن عمر که پیش تر گفتیم: قاضی ترین ما علی (علیه السلام) است، و از آن جا که عمر در حکومت خود به علی مراجعه می کرد و عثمان نیز در دوران حکومتش به حضرت (علیه السلام) توسل می جست، در حالی که عمر هرگز شهادت نداده است که کسی از او دلاورتر یا آگاه تر است و هرگز به حکم هیچ یک از آنان که یاد کردیم یا جماعت فراوانی که از آن ها یادی به میان نیاوردیم و در کتاب های دیگر بدان ها اشاره شده رجوع نکرده، و ما تنها به بیان اموری پرداختیم که ممکن نیست در آن کشمکش صورت گیرد، چرا که از اخبار صحیح است. پس استحقاق علی (علیه السلام) در ولاء امت نسبت به ایشان خواه در زمان پیامبر یا پس از رحلت ایشان ثابت شد و دلیل آن هم امتیاز ضروری علی (علیه السلام) می باشد و نیز به دلیل این سخن پروردگار که: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ* [مانده 55/]. این آیه، آیه استحقاق ولاء خاص امت به حضرت (علیه السلام) می باشد که آن با استشهاد به صحاح، بیان شد و نمی توان از آن روی برتافت و آن چه پیامبر در حال حیات بدان هشدار داده است که حکومت به علی بازگردانده شود از این روی بوده است که خداوند در این آیه، علی را مستحق ولاء امت دانسته است. در این سخن باید ژرف اندیشی شود که در آن برای ژرف اندیشان، بیانی است. دوم: یکی دیگر از دو نفری که این باب را برای آن دو سامان دادیم کسی است که: در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حکمت بدو داده شده باشد و مقصود از آن، این نیست که حضرت علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیابت داشته باشد، بلکه این هشدار و دلیلی است بر استحقاق حاکم نبوت در این مقام. از این دست است سخن خداوند که می فرماید: *وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ* [انبیاء 79/]. پس تفهیم سلیمان برای این حکومت، دلیل نبوت و استحقاق حکومت

اوست در زمان حیات پدر وی و پس از رحلت او. پس حکومت دلیلی است بر استحقاق نبوت و امامت. نام بردن امیر المؤمنین (علیه السلام) برای امامت بدون اشاره به نبوت به دلیل این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «مگر آن که پس از من پیامبری نیست». ابن ابی جمهور احسائی در کتاب «معین المعین» چنان که به نقل از او در حاشیه صفحه 282 کتاب «اللوامع الالهیه» آمده است چنین می گوید: «این حدیث، به منطوق و تخصیص این مفهوم اعتراف دارد که انواع و اقسام علوم تنها برای علی گرد آمده است و بس. هر فضیلتی که به گروهی از صحابه اختصاص داده شده است به دست آوردن آن برای دیگران متوقف نیست، در حالی که علم قضا چنین نیست و آن را با صیغه «افضل» برای علی قرار داده اند که مقتضی اصل وصف و فزونی آن بر دیگران است و شخص موصوف به آن باید خردی کامل و قدرت تشخیصی صحیح و با ذکاوت و به دور از سهو و غفلت باشد و به هنگام دشواری حکم با تیزهوشی خود به ژرفای آن دست یابد، از عدالتی برخوردار باشد، زبانی راستگو و امانتداری آشکاری داشته باشد. مضمون این خبر برای صحابه و تابعان و به ویژه برای اولاد پاکش پنهان نبوده است و به یقین می دانسته اند که علی (علیه السلام) پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حاکم دین است، و این حقیقت را نپوشانده اند مگر صحابه منافقی به دلیل نفاقشان و نیز به دلیل این که بعضی شان طمع در ریاست داشته اند». علامه بیاضی در «الصرط المستقیم» 80/1-82 می گوید: «تعیین قاضی با گزینش به اتفاق، صحیح نیست و به طریق اولی گزینش امامت عظمی از طریق گزینش التزاماً صحیح نخواهد بود و اگر امامت با بیعت جایز است قضا به طریق اولی جایز خواهد بود، و از آن جا که امام، خلیفه خدا و خلیفه رسول اوست پس چگونه به وسیله بیعت مردم با او ثابت می شود در حالی که نص برای او ترک می گردد، و نیز جایز نیست پیش از نظر به کتابی که «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است گزینش صورت پذیرد و آن را از کتاب بازستانند. پس چون امت را یافتیم که به دو عقیده مختلف شهرت یافتند: گروهی معتقد شدند که علی، امام است بنا به نص پیامبر و گروه دیگر معتقد شدند که امام، ابو بکر است بنا به گزینش امت، و هر دو گروه در این همداستانند که خلیفه نمی تواند در کار امت سستی ورزد پس: اینک گوئیم: آیا خدا برگزیده ای دارد که او را بر خلقش مقدم دارد؟ این دو گروه گویند: آری، زیرا خداوند می فرماید: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ [قصص 68/]. و ما می گوئیم: برگزیدگان خدا چه کسانی هستند؟ این دو گروه اجماع دارند در این که برگزیدگان خدا پرهیزگارانند، به دلیل آیه: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ [حجرات 13/]. و ما می گوئیم: آیا در میان پرهیزگاران برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند که این عده، همان مجاهدانند به دلیل آیه: وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ [نساء 4/]. و ما می گوئیم: آیا در میان مجاهدان، برگزیدگانی هستند؟ هر دو گروه اجماع دارند که ایشان، همان پیش کسوتان هستند به دلیل آیه: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ [حدیث 10/]. و ما می گوئیم: آیا در میان پیش کسوتان، برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند در این که این برگزیدگان، کسانی هستند که در برابر دشمنان دین خدا دشمنی بیش تری دارند به دلیل آیه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ [زلزال 7/]. ما می گوئیم: چه کسی جهادگرتر بوده است: ابو بکر یا علی؟ همه اتفاق دارند که علی. ما می گوئیم: از قرآن و اجماع دانسته ایم که علی، افضل است، پس حق بیش تری خواهد داشت و بر این اساس، مقدم داشتن ابو بکر، محال خواهد بود، زیرا باید آن را برخاسته از خیال دانست، چرا که عقل و خیال پردازی در مقدمات دلیل با یک دیگر یکسانند، ولی همین که نتیجه آشکار شد خیال، پس می نشیند و عقل، چیرگی می یابد. در این جا هر دو گروه، در مقدمات با هم یکسانند و همین که به تقدم علی رسیدند منحرفان به خیال خود پناه می برند که موجب گمراهی آن هاست و محققان، اندیشه خود را داور می سازند که بار گران از دوششان برمی دارد. نیز به دو گروه می گوئیم: پرهیزگاران چه کسانی هستند؟ همه اجماع دارند که پرهیزگاران، همان خاشعانند. اینک می گوئیم: خاشعان چه کسانی هستند؟ همه آن ها می گویند عالمان، همان خاشعان هستند به دلیل آیه: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ [فاطر 28/]. ما می گوئیم: عالمان چه کسانی هستند؟ همه آن ها پاسخ می دهند، حکم کننده ترین آن ها به عدالت، به دلیل آیه: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ [مانده 98/]. ما می گوئیم: حکم کننده ترین به عدالت چه کسانی هستند؟ همه آن ها پاسخ می دهند: یافته ترین آن ها به حق، به دلیل آیه: أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ [یونس 35/]. ما می گوئیم: پس علی، شایسته تر است برای پیروی، زیرا که بر اساس سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ره یافته تر به حق

است: «داورترین شما علی است»، و نیز بر اساس این که خلفا به هنگام خطا و اشکال به احکام علی رجوع می کردند، پس او داناتر، ترسوتر و پرهیزگارتر است. پس اینک که کتاب خدا که هر چیزی را روشن می سازد بر فضیلت علی گواهی می دهد، دیگر عدول به غیر، حرام است و سرنوشتی جز این نیست که به سوی او رویم». علامه مجلسی در بحار الانوار 317/40 در پایان باب قضایای علی (علیه السلام) و رهنمودهای آن حضرت در مشکلات مسلمانان در منافعشان می گوید: «کتاب های اخبار ما به ویژه اصول اربعه مان، آکنده است از قضایای حضرت (علیه السلام) و احکام شگفت ایشان که در این جا نمی خواهیم با بیان آن ها سخن، طولانی گردانیم و بسیاری از آن ها در ابواب فروع و احکام خواهد آمد. آن چه بیان کرده ایم برای آن که پست ترین غریزه را دارد کافی است تا علی را بر پیشینیان او که ناآگاهی بوده اند که حلال را از حرام و شرک را از اسلام نمی شناخته اند برتری دهد». نیز بنگرید به: تلخیص الشافی 21/3، المناقب 33/2، الصراط المستقیم 9/2.









بیهقی به نقل از علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: (1) - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرا به یمن فرستاد. عرض کردم: مرا می فرستی در حالی که جوانم و باید میان آن ها داوری کنم در حالی که نمی دانم داوری چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سینه ام زد و فرمود: بار خدایا! دلش را هدایت کن و زبانش را ثابت گردان. حضرت (علیه السلام) می فرماید: سوگند به آن که دل دانه را می شکافد پس از آن دیگر در حکم کردن میان دو نفر تردید نیافتیم. نسائی در صحیح حد.

ص: 84

---

1- در سنن بیهقی حدیثی با این نص نیافتیم، ولی در صفحه 86 سه حدیث با این معنا دیده می شود که می توانید به آن مراجعه کنید.

خود (1) - و احمد بن حنبل در مسند خود (2) - روایت کرده می گویند: علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرا به یمن فرستاد در حالی که جوان بودم. علی (علیه السلام) می فرماید: عرض کردم: یا رسول الله! مرا به سوی مردمی می فرستی که ماجراها دارند و من از قضا آگاهی ندارم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند قلبت را هدایت می کند و زبانت را ثابت می گرداند. علی (علیه السلام) می فرماید: پس از این سخن دیگر در حکم میان دو نفر تردید نکردم.

چهارم: سلمان فارسی (3) - روایت کرده می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آگاه ترین فرد امت، پس از من علی بن ابی طالب است.» (4).

ص: 85

1- نیز در کتاب خصائص 1/129 و 69/ و 11.

2- مسند احمد بن حنبل 83/1 و 84 و 11 و 136 و 149+ صحیح ابن ماجه، باب ذکر القضا 168/+ حلیه الاولیاء 381/4.

3- مناقب خوارزمی 40/.

4- علامه بیاضی در الصراط المستقیم 10/2 می گوید: «در «الوسیله» حدیث ام سلمه را نقل کرده که در آن گفته است: «علی، ظرف علم من است»، پس اگر او عالمتر از دیگران نباشد، برخی از صحابه عالمتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می بودند». علامه امینی در الغدیر 199-198/7 با اشاره به حدیث «مدینه العلم» می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست تنها راه برای بهره وری از علوم نبوت جانشین او و سرور ما امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد، چنان که می بایست تنها ورودی شهر علم در آن باشد. این مفهومی همراه با کنایه است که برای رساندن سخن ما آورده شده است... آن که آهنگ این شهر دارد تا از دانش یا ثروت یا هر گونه سود مادی و معنوی دیگر آن بهره برد جز با ورود از در آن به چیزی نخواهد رسید... روشن است که مقصود از تعبیر به باب، تنها ورود و خروج نیست بلکه بهره دهی و ستادن نیز هست، و این به دست نمی آید مگر آن که نزد علی (علیه السلام) علم نبوتی باشد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواسته امت را به سوی آن سوق دهد و تنها آوردن این راه برای آن که از این در، راه را در می نوردد تأکیدی است برای حصر و سپس با این سخن به تأکید خود می افزاید: و هر که این شهر را بخواهد باید از در، درآید. پس علی امیر المؤمنین همان دری است که همه مردم با آن سر و کار دارند و او همان کسی است که همه دانش نبوت و هر آن چه آدمی بدان نیازمند است اعم از فقه و اندرز و اخلاق یا حکومت و حکمت یا سیاست و دوراندیشی و تصمیم گیری را در اختیار دارد و بدین ترتیب ناگزیر حضرتش (علیه السلام) داناترین مردم است».



پنجم: اخطب خوارزم (1) - از عبد الله بن مسعود روایت کرده می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: حکمت به ده بخش تقسیم شده که نه بخش آن به علی داده شده است و یک بخش باقیمانده به مردم.

ششم: ترمذی (2) - در صحیح خود نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است.

هفتم: بغوی (3) - در صحاح می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من سرای حکمتم و علی، در آن است.

از ابن عباس (4) - آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من شهر علمم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم است باید از در، درآید.

خوارزمی (5) - از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من شهر حکمت هستم و علی، در آن است. پس هر که خواهان حکمت است باید از در، درآید (6). م.

ص: 87

1- مناقب خوارزمی 40/.

2- سنن ترمذی، ج 5، باب 87، ص 301.

3- ما نتوانستیم به صحاح بغوی دست یابیم، ولی این سخن در صحیح ترمذی 299/2 + حلیه الاولیاء 64/1 + تاریخ بغداد 204/11 به نقل از مجاهد و ابن عباس آمده است.

4- بنگرید به: تاریخ بغداد 348/4 و 172/7 + اسد الغابه 22/4 + تهذیب التهذیب 320/6 و 427/7 + الصواعق المحرقة 73/.

5- نیز ابن مغزلی در مناقب خود 86/ ج 128، و آن چه در مناقب خوارزمی آمده چنین است: من شهر علم هستم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم باشد باید از در، درآید.

6- ابن شهر آشوب در «المناقب» 34/2 می گوید: «این سخن اقتضای وجوب رجوع به امیر المؤمنین دارد، زیرا پیامبر خود را به شهر مکتبی کرده است و خبر داده که رسیدن به علم او از جانب علی، راه خاصی است، زیرا او علی را همچون دروازه شهری قرار داده است که جز از این دروازه نمی توان بدان شهر درآمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس این امر را واجب گردانیده فرموده است: «باید از در، درآیند»، که در این سخن دلیلی نهفته است در معصوم بودن علی، زیرا کسی که معصوم نباشد سر زدن عمل قبیح از او صحیح است و اگر چنین شد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود و نتیجه آن چنین خواهد شد که حضرت به امر قبیحی دستور داده است که امری نارواست. این سخن، گواه آن نیز هست که علی (علیه السلام)، اعلم امت است. این سخن را تأیید می کند آگاهی ما از اختلاف های مردم با یک دیگر و رجوع هر یک به دیگری در حالی که حضرت (علیه السلام) از همه بی نیاز است، پس روشن شد که علی (علیه السلام) ولایت و امامت دارد و صحیح نیست علم و حکمت را در زمان حیات و پس از رحلت حضرت (علیه السلام)، از غیر ایشان گرفت و روایت کردن علی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چونان است که خداوند می فرماید: وَ أَتُوا آلَ بَنِي مَرْثَدَةَ مِنْ أَبْوَابِهَا، [بقره 189/؛]. علامه بیاضی در «الصراف المستقیم» 19/2 می گوید: «از جمله سخن پیامبر است که فرمود: «من شهر علم هستم و علی، دروازه آن است، پس هر که این شهر را خواهد باید از در آن، درآید، پس وجود شریف خود را این شهر قرار داد و اجازه نداد کسی جز از در، بدین شهر وارد شود. پس هر که از این در، درآید در برابر گناه، سپری نگاهدارنده و به سوی هدایت، ثروتی کافی در اختیار خواهد داشت، چه، وجوب رجوع همیشگی به آن حضرت مستلزم عصمت او و لازمه عصمت وی استحقاق آن بزرگوار به امامت است. وی در همین کتاب 20/ می گوید: فائده: در این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و

آله): «هر که طالب این شهر است باید از آن درآید» هیچ گونه تخییری نیست و آن چه هست ایجاب است و تهدید، همچون این سخن خداوند که می فرماید: فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ [کهف 18/؛]، و دلیل ایجاب آن هم این است که پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، پیامبر دیگری نیست که فرد مکلف، مخیر باشد میان آن پیامبر و علی (علیه السلام)، و هر که علمی را جز از درش گیرد دزدی است غاصب». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 439/2-441 می گوید: «مفهوم این که حضرت (علیه السلام) دروازه شهر علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد این است که حضرتش (علیه السلام) واسطه ای است برای مردم در رسیدن ایشان به علم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پس واسطه دیگری جز علی (علیه السلام) در کار نیست و کسی که از غیر علی علمی را بگیرد به دزد می ماند. پس گرفتن علم از حضرت ایشان، واجب و از دیگری حرام است. تنها او امام است، زیرا امامت شخص و حرمت علم برگرفتن از او و پیروی از آنچه او بدان حکم می کند در یک جا گرد نیاید، چنان که وجوب ستاندن از حضرت (علیه السلام) برای رسیدن به علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به عصمت آن حضرت (علیه السلام)، صورت نپذیرد، پس امامت، تعین می یابد و این که حضرتش (علیه السلام) دروازه ای می گردد برای علم پیامبر، دلیل آن است که حضرت (علیه السلام)، به هر آن چه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر شده احاطه دارد و این است شأن امام... حتی اگر این حدیث، دلالت نداشته باشد بر انحصار راه رسیدن به علم پیامبر از طریق علی (علیه السلام)، بدون اشکال بر اعلمیت علی دلالت دارد زیرا قبیح است مفضول علیه، مقدم گردد: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. بنگرید به سخن مظفر در دلائل الصّدق 27/2-31 در این که امام، افضل از رعیت است. نیز بنگرید به حدیث مدینه العلم، تلخیص الشافی 21/3، الغدیر 65/6 (کلام کنجی شافعی)، خلاصه عبقات الانوار، ج 10 (جلد حدیث مدینه العلم) و آن چه در آغاز از کتاب الغدیر 198/7-199 نقل کردیم.

هفتم: بغوی در صحاح (1) - به نقل از ابو الحمراء نقل می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که می خواهد به علم آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریا و هیبت موسی بن عمران بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند.

بیهقی (2) - به اسناد خود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرموده است: هر که می خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبادت پیشگید.

ص: 88

---

1- به نسخه ای از این کتاب دست نیافتیم، ولی این سخن در میزان الاعتدال 94/4 و مناقب ابن مغزلی 212/ و ذخائر العقبی 93/ یافت می شود.

2- در «فضائل الصحابه» بیهقی، چنان که در احقاق الحق 394/4، ج 3 بدان اشاره می کند.

عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند (1).

در کتاب مناقب (2) - به نقل از حارث [اعور، پرچمدار علی بن ابی طالب] آمده است که گفت: به ما خبر رسید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان گروهی از اصحاب خود فرموده است: علم آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را نشانتان می‌دهم، پس زمانی نگذشت که علی بن ابی طالب رخ نمود. ابو بکر گفت: ای پیامبر! آیا یک فرد را با سه پیامبر می‌سنجی؟ زهی و آفرین بر این فرد، او کیست ای پیامبر؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابو بکر! آیا او را نمی‌شناسی؟ گفت: خدا و پیامبرش آگاه تر است. پیامبر فرمود: او ابو الحسن علی بن ابی طالب است. ابو بکر گفت: زهی و آفرین بر تو ای ابو الحسن و کجاست همانند تو؟ همو به نقل از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می‌کند که فرموده است: به خدا سوگند آیه ای /.

ص: 89

1- شیخ مظفر در دلائل الصدق 520/2 می‌گوید: «در دلالت این حدیث نسبت به برتری امیر المؤمنین (علیه السلام) بر امت و امامت حضرت (علیه السلام) برایشان، تردیدی نیست، چه، این حدیث دلالت دارد بر برتری حضرت به پیامبران بزرگ، چه رسد به افراد عادی ملت‌ها؟ این از آن روست که تصریح شده است علی (علیه السلام)، ویژگی‌هایی را گرد آورده است که در میان پیامبران بزرگ پراکنده شده است، پیامبرانی که هر یک از آن‌ها بزرگترین فرد در نوع خود به شمار می‌آمدند. در آیه مباهله و جز آن روشن کردیم که علی جز از پسر عموی سرور پیامبران (صلی الله علیه و آله) از همه پیامبران برتر است». شیخ احمد آشتیانی در لوامع الحقائق 11 / می‌گوید: «و از آن جمله است سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق علی (علیه السلام): هر که می‌خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبادت پیشگی عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نظر کند. مقتضای این سخن آن است که علی (علیه السلام) از همه پیامبران گذشته برتر است، زیرا حضرت (علیه السلام) هر یک از فضایل و کمالات را که مخصوص هر یک از این پیامبران بزرگ بوده است محقق گردانیده و گرد آورده است و ضرورتاً پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برترین مردم خواهد بود». بنگرید به سخن علامه حلی در کشف المراد 418/4: نیز بنگرید به احتجاج حرّه دختر حلیمه سعديه با حجّاج پیرامون برتری امیر المؤمنین بر همه پیامبران جز پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) با استدلال به قرآن در عوالم العلوم 186/18-190 و بحار 134/46-136.

2- مناقب خوارزمی 45/.



نازل نشده مگر آن که می دانم در باره چه و کجا نازل شده است، و همانا خدایم قلبی به من بخشیده آکنده از درک و زبانی پربان. همو (1)- به نقل از ابو عبد الرحمن سلمی آورده که گفته است: به خدا سوگند مردی از قریش را ندیده ام که کتاب خدا را بیش از علی بخواند. همو (2)- به نقل از بختری نقل می کند که گفته است: علی را دیدم که در کوفه بر منبر بالا رفت در حالی که زره رسول الله را بر تن داشت و شمشیر او را بر میان و عمامه حضرتش (صلی الله علیه و آله) را بر سر و انگشتری حضرت ایشان (صلی الله علیه و آله) را در انگشت. پس بر منبر بنشست و شکم خویش هویدا ساخت و فرمود: پیش از آن که مرا از کف دهید هر چه خواهید برسید که در سینه من دانش فراوان جای گرفته و این است ظرف دانش. این خیو پیامبر است و حقایقی است که حضرتش (صلی الله علیه و آله) چونان بر من القا کرده که پرند، خوراک به دهان جوجه خویش می نهد و البته بی هیچ وحیی که بر من نازل کرده باشد. به خدا سوگند اگر بالشی را تا کنند و من بر آن بنشینم تا برای توراتیان به توراتشان و برای انجیلیان به انجیلشان [و برای زبوریان به زبورشان] فتوا دهم چنان فتوا دهم که خداوند تورات و انجیل [و زبور] را به این سخن در آورد که: راست گفت علی، او چنان فتواتان داد که خداوند در من نازل کرده بود در حالی که شما این کتاب را می خوانید، آیا نمی اندیشید؟ (3) و روزی فرمود: پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه می خواهید از من برسید، (4) از 7.

ص: 90

1- این سخن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی می توان آن را در استیعاب 334/2 یافت.

2- مناقب خوارزمی 47/.

3- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 22/3-23 در باره این خبر می گوید: «مراد حضرت (علیه السلام) از این سخن آن است که من با کتاب خود آن ها با ایشان دادخواهی خواهم کرد که در آن بشارت به پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) و درستی شریعت او آمده است و لذا بر پایه آن چه کتابشان در این شریعت و احکام قرآنی اقتضا دارد بر آن ها حکومت خواهم داشت، و این خود از بهترین، بزرگترین و سترگ ترین اهداف است».

4- علامه بیاضی در الصراط المستقیم 218/1 می گوید: «اگر خداوند قدیم، هر چیز را در قرآن عظیم نهاده است و فرموده: وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ [انعام 59/] و روشن است که مقصود از آن نه تنها ظاهر که باطنش نیز هست، امیر المؤمنین نیز می فرماید: «برسید از من»، و نظایر آن و هیچ یک از صحابه و تابعان پاسخی به حضرت نداده اند. این همان است که مقصود خداوند از این سخن می باشد: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ [یس 12/]. پس او در پرتو امامتش شایسته تر است که از جانب خداوند باشد، زیرا در حکمت الهی، مقدم داشتن مفضول قبح دارد و علما و حکما و پیشگویان به فضل او اعتراف دارند و از امواج کوه پیکر اقیانوس وجودش، اندوخته ها برگرفته اند». شیخ طوسی در تلخیص الشافی 22/3 می گوید: «آن چه از حضرتش روایت شده که فرموده است: «پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه خواهید برسید که در سینه من دانشی سترگ گرد آمده است»، سخنی است که کسی به گفتن آن اقدام نمی کند مگر آن که به خود اطمینان دارد که به هر چه از او پرسیده شود آگاه است و الا خویش را در معرض جهل قرار داده است که این به حضرتش (علیه السلام) زیننده نیست». ابن بطریق با این حدیث استدلال می کند که حضرتش (علیه السلام) از فتنه ها آگاهی داشته است و از کشتن اصحابی که در صفین از فرمان او سر باز زدند و نیز امور دیگر چشم پوشیده است. بنگرید به: العمده 336/-

337.

از راه های آسمانی از من پرسید که آن ها را از راه های زمینی بهتر می شناسم.

در مسند احمد بن حنبل (1) -آمده است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به فاطمه فرمود: آیا خشنود نیستی که تو را به ازدواج کسی در می آورم که در میان امت من پیش از همه اسلام آورد و بیش از همه دانش دارد و شکبیش فزونتر از دیگران است.

از ابن عباس (2) -روایت شده که گفته است: نه دهم علم به علی بن ابی طالب داده شده است و سوگند به خدا که در یک دهم باقیمانده نیز با دیگران شریک است. /.

ص: 91

---

1- مسند احمد بن حنبل 26/5.

2- الاستیعاب 1104/3 با اختلاف اندکی + کفایه الطالب 197/.

از عایشه (1) - آمده است که گفت: علی (علیه السلام) آگاه ترین مردم به سنت است.

در مناقب ابو المؤید (2) - به نقلی از ابن عباس آمده است که گفت: عمر بر ما خطبه خواند و گفت: علی، قاضی ترین ماست.

هشتم: اصول علوم به آن حضرت استناد دارد. ایشان بود که قواعد دین را سامان داد و احکام شریعت را روشن کرد و مطالب علوم عقلی و نقلی را مقرر داشت (3). - در فقه نیز همه فقها به حضرتش (علیه السلام) رجوع می کنند.

انتساب امامیه هم که به حضرت ایشان (علیه السلام) روشن است. امامیه، علوم خود را از ایشان می گیرند و همه احکامشان به آن حضرت و فرزندان معصومش (علیه السلام) استناد دارد.

اما در باره حنیفه باید گفت که اصحاب ابو حنیفه همچون ابو یوسف و محمد و زفر همگی علوم خود را از ابو حنیفه گرفته اند که او نیز شاگرد امام صادق (علیه السلام) بوده است و امام صادق شاگرد امام باقر و باقر شاگرد زین العابدین و زین العابدین هم که نزد حسین (علیه السلام) درس خوانده بود که حسین (علیه السلام) هم نزد پدرش امیر المؤمنین (علیه السلام) شاگردی کرده بود.

شافعی هم که علوم خود را از شافعی گرفته اند که او هم شاگرد محمد بن حسن یعنی شاگرد ابو حنیفه و نیز شاگرد مالک بوده است و فقه او به این دو باز می گردد. مالک هم شاگرد ربیع الزأی و ربیع شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس هم شاگرد علی (علیه السلام) بوده است.

خوارج هم که بزرگان و جلودارانشان از شاگردان حضرت بوده اند. پایه گذار نحو هم که کسی جز حضرتش (علیه السلام) نبوده است. حضرت به ابو الاسود دؤلی می فرماید: کلام جز سه چیز نیست: اسم و فعل و حرف. حضرت (علیه السلام) و جوه اعراب را نیز برای ابو الاسود تبیین می فرماید.

علم تفسیر هم به حضرت استناد دارد، زیرا ابن عباس در تفسیر شاگرد علی (علیه السلام) بوده است. وی می گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها در تفسیر «باء» «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» از آغاز 0.

ص: 92

1- همان، در ضمن همین حدیث.

2- مناقب خوارج می 47/.

3- همان 17/1-20.

تا پایان شب برای من سخن گفت.

قواعد علم کلام را نیز حضرت (علیه السلام) مقرر داشت و براهین آن را روشن کرد و همه مردم از خطبه های ایشان بهره برده اند و بازگشتگاه همه آن ها به حضرت ایشان (علیه السلام) است.

کارگردانان علم کلام چهار گروهند: معتزله، اشاعره، شیعه و خوارج.

انتساب شیعه که به حضرت ایشان روشن است.

معتزله هم به واصل بن عطا منتسب اند که بزرگ ایشان است. واصل، شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه بوده و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش و پدرش شاگرد پدر خود یعنی علی بن ابی طالب بوده است.

اشاعره هم شاگرد ابو الحسن علی بن ابی بشر اشعری بوده اند که او نیز شاگرد ابو علی جبائی است که از مشایخ معتزله به شمار می آید.

در علم طریقت نیز همه صوفیه، خرقه را به حضرت ایشان (علیه السلام) نسبت می دهند، (1) و اصحاب فتوت و جوانمردی به حضرتش (علیه السلام) رجوع می کنند، زیرا به روز احد، جبرئیل از آسمان فرود آمد در حالی که ندا در می داد: نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست».

ص: 93

---

1- مصنف-اعلی الله مقامه الشریف-نزدیک به همین معنی را در کتاب دیگر خود «کشف الحق و نهج الصدق» آورده است. شیخ مظفر در دلائل الصدق 527/2-528 در تبیین کلام مصنف سخنانی دارد که چکیده آن چنین است: «دانستیم که مفهوم رجوع به حضرت (علیه السلام)، آن است که ایشان اصل آن ها و پایه امورشان است، و این به معنای همسویی در همه امور نیست. طرفداران نحله های گوناگون، همگی به پیامبرانشان انتساب دارند اگر چه گمراهی بر آن ها غلبه یافته و آیین آن پیامبران را دگرگون کرده اند. چنین است فرقه های مختلف مسلمانان که به دین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منتسب هستند، ولی بیش ترشان فرقه هایی گمراهند که از جمله ایشان است فرقه صوفیه... که نادانانشان گمان می برند صوفیه، همان خرقه ای است که گذشتگانیشان از اهل بیت و امیر المؤمنین (علیه السلام) ستانده اند... روشن شد که مقصود مصنف-رحمه الله-از بیان خرقه، استشهاد به آن است در رجوع همگان به حضرت (علیه السلام)، نه این که نسبت دادن خرقه به حضرت (علیه السلام) ذاتا موجب ستاندن علم از حضرتش (علیه السلام) باشد».

جوانمردی مگر علی (1). - روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، شاد و خوشحال از خانه برون شد در حالی که می فرمود: منم جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمرد.

این که خود پیامبر جوانمرد است زیرا که سرور عرب می باشد و این که پسر جوانمرد است از آن رو که پسر ابراهیم، خلیل الرحمن است که در حَقّش این آیه نازل شده است:

فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ، (2) - و این که برادر جوانمرد است از آن روست که حضرت (صلی الله علیه و آله) برادر علی (علیه السلام) است که جبرئیل در حَقّ او گفته است: جوانمردی نیست مگر علی.

در باره علم فصاحت هم باید گفت که حضرت (علیه السلام)، خاستگاه و اصل این علم است که در آن به اوج رسیده است و از قلّه آن پا را فراتر نهاده است، تا جایی که پیرامون سخنش گفته اند: زبر سخن آفریده و زیر سخن آفریننده است، و همه خطباء از او آموخته اند (3). - نهم: این که همه صحابه در احکام به حضرت ایشان (علیه السلام) رجوع می کردند، (4) و فتاوا را از 4.

ص: 94

1- مناقب ابن غزالی 197/+ میزان الاعتدال 317/2+ کفایه الطالب 277/+ ذخائر العقبی 74/.

2- انبیاء 60/.

3- بنگرید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 24/1.

4- علامه بیاضی در الصراط المستقیم 79/1 می گوید: «این که حضرت (علیه السلام) فرموده است: «بهترین شما نیستم»، اگر در این سخن صادق باشد فرد بهتر از او شایسته تر از او خواهد بود و اگر دروغ گفته باشد که دیگر امامت، شایسته انسان دروغگو نیست، زیرا اعتمادی به او در میان نمی باشد. اگر بگویند: حضرت (علیه السلام) این سخن را از روی خشوع و کرامت مدح خویش بر زبان آورده است. گوئیم: پیامبر در این مورد از او شایسته تر بوده و نفرموده: «من به سوی شما فرستاده شدم در حالی که بهترین شما نیستم»، بل فرموده است: «من سرور فرزندان آدمم». ابن شهر آشوب در المناقب 29/2-30 می گوید: «علم حضرتش (علیه السلام) تا آنجا بر صحابه آشکار شد که به دانشش اعتراف کرده اند و به بیعت با او اقدام ورزیدند. جاحظ می گوید: همه امت همداستانند که صحابه، علم را از چهار تن می ستانند: علی، ابن عباس، ابن مسعود و زید بن ثابت. وی می گوید: گروهی عمر بن خطاب را نیز به این جمع افزودند، ولی بعد همگی اجماع کردند که چهار تن، کتاب خدا را بیش تر از عمر می خواندند. حضرت (علیه السلام) فرمود: قرآن خوان ترین مردم، جلودار ایشان است و لذا عمر از این شمار، کنار گذاشته شد. جماعت سپس اجماع کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: امامان باید از قریش باشند و لذا ابن مسعود و زید از شمار افکنده شدند و علی ماند و ابن عباس که هر دو عالم و فقیه و قرشی بودند که از میان این دو علی هم سنّ بیش تری داشت و هم در هجرت قدیمی تر بود، پس ابن عباس هم از سیاهه نام ها کنار گذاشته شد و به اجماع، علی باقی ماند که به امامت حقّانیت بیش تری داشت». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 527/2-530 می گوید: «تردید نیست که همگان به حضرتش (علیه السلام) رجوع می کرده اند و از او فتوا می جسته اند، به ویژه در مسائل پیچیده ای که بدان ره نمی یافته اند و کسی را نمی شناخته اند که در این مسائل، راه حلّی پیش نهد، و این نبوده است مگر آن که فضل حضرتش (علیه السلام) برایشان ظهور یافته بود و شخص افضل، حقّانیت بیش تری به امامت دارد... و پیش تر روشن شد که امام منزلتش بزرگ تر و شأنش والاتر از آن است که به علم عوام نیازی داشته باشد». بنگرید به: الغدیر 106/7-109 و قواعد المرام 184/. از نکات ظریف در این باب سخنی است که در شرح حال علامه محمّد بن اسعد جلال الدین دوانی آمده است. او از نواده گان ابو بکر بود و از همین رو «صدیقی» نامیده می شد. او به هنگام نگارش حاشیه

اش بر کتاب شرح تجرید با خود اندیشید که اگر جدش صدیق زنده بود بسیاری از دقایق فلسفی این متن و حاشیه را درک نمی کرد و همین موجب گشت که وی به تشیع گردد. بنگرید به: الرسائل المختاره از علامه دوانی، ص 24.

او می آموختند و در حل مشکلات به حضرت (علیه السلام) پناه می بردند.

علی (علیه السلام) بسیاری از داورى های عمر را نمی پذیرفت. یک بار عمر دستور سنگسار کردن زنی حامله را که زنا کرده بود صادر کرد، ولی علی (علیه السلام) او را از این کار بازداشت و

ص: 95

فرمود: اگر تو بر این زن تسلطی دارد بر آن چه در شکم دارد اختیاری نداری، بگذار تا بار خود را بنهد و طفلش را شیر دهد. عمر پذیرفت و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک شده بود (1). - زنی را نزد عمر آوردند که شش ماه بود وضع حمل کرده بود و عمر دستور سنگسار او را داد، ولی علی (علیه السلام) او را از این کار بازداشت. عمر، سبب را جویا شد. علی فرمود: خداوند می فرماید: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. سپس می فرماید: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، پس باقی ماند شش ماه مدّت حاملگی. پس عمر دست از آن زن برداشت و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد (2). زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود و حامله گشته بود و عمر دستور سنگسار او را صادر کرد. علی به او فرمود: آیا نشنیده ای آن چه را که پیامبر فرموده؟ عمر گفت: چه فرموده است؟ علی گفت: پیامبر فرموده است: قلم محاسبه الهی از سه کس برگرفته شده است: از دیوانه تا به هوش آید، از نوجوان تا به درک رسد، از خواب تا بیدار شود.

راوی می گوید: عمر دست از آن زن برداشت (3) - [و گفت: اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد.] روزی عمر خطبه خواند و گفت: هر که در کابین دخترش دست بالا - بگیرد او را در بیت المال قرار داده است. زنی برخاست و به او گفت: چگونه ما را باز می داری از امری که خداوند تبارک و تعالی در کتابش آن را به ما ارمان کرده است: وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا (4) - کسی گفت: همه مردم حتی زنان پرده نشین از عمر فقیه ترند (5). - روزی زنی را نزد عمر آوردند که به زنا نسبت داده شده بود. عمر دستور داد آن زن را سنگسار کنند. پس علی به آن زن برخورد و پرسید: داستان این زن چیست؟ گفتند: 2.

ص: 96

1- ذخائر العقبی 18/.

2- مناقب خوارزمی 57/.

3- همان 48/.

4- نساء 20/؛ و اگر او را قنطاری مال داده اید نباید چیزی از او بازستانید.

5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 61/1+التفسیر الکبیر 10+13+الدر المنثور 133/2.



دستور داده شده سنگسار شود علی (علیه السلام) او را بازستاند و به عمر فرمود: دستور سنگسار او را داده ای؟ عمر گفت: آری، زیرا نزد من به تبهکاری اعتراف کرده است.

حضرت فرمود: شاید به سرش داد کشیده ای یا ترسانده ایش [یا تهدیدش کرده ای؟].

عمر گفت: چنین بوده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: آیا نشنیده ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود:

«اگر کسی پس از اعمال ناگواری اعتراف کند حدی بر او نیست»؟ پس اقراری نیست برای کسی که به بندش کشیده ای یا به زندانش افکنده ای یا تهدیدش کرده ای. پس عمر راه را بر آن زن بگشود و سپس گفت: ناتوانند زنان از اینکه همچون علی بن ابی طالب را بزنند، اگر علی نمی بود هر آینه عمر هلاک می شد (1). - در مناقب ابوالمؤید آمده است: (2) - عمر بر مردم خطبه خواند و گفت: اگر شما را از آن چه خوب می دانید به آن چه بد می شمارید روی آور کنیم چه خواهید کرد؟ همه خاموش ماندند. او این سخن را سه بار بگفت: پس علی (علیه السلام) به او فرمود: در این هنگام از تو می خواهیم توبه کنی، اگر توبه کردی توبه ات را می پذیریم. عمر گفت: و اگر توبه نکنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: در این صورت سر از تن جدا می کنیم. عمر گفت: سپاس مر خدای را که در میان این امت کسی را قرار داد که هر گاه به کژی رفتیم کژی مان را راست گرداند.

سعید بن مسیب می گوید: از عمر شنیدم که می گفت: بار خدایا! در حالی که علی زنده نیست مرا با مشکلی تنها مگذار (3). - جابر گوید: عمر می گفت: اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) هجده ویژگی داشتند که سیزده تای آن به علی اختصاص داشت و ما در پنج تای باقیمانده شریک بودیم (4). - [ابن عباس] می گوید: علم، شش ششم (6/6) است که پنج ششم (6/5) از آن علی [بن ابی طالب] است و یک ششم (6/1) باقیمانده، از آن همه مردم و در یک ششم باقیمانده نیزت.

ص: 97

---

1- مناقب خوارزمی 38/.

2- همان 52/.

3- همان 51/.

4- همان 52/، و نظیر همین سخن در صفحه 238 آمده است.

با ما شریک است که در همین قسمت هم او از ما داناتر می باشد (1) - و اخبار در این مورد بیش از آن است که شماره شود.

دهم: اینکه حضرت (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پیش از هر کس دیگر به گردآوری قرآن پرداخت.

ابو المؤید (2) - به اسناد خود که به علی (علیه السلام) می رسد گفته است که حضرت (علیه السلام) فرمود:

چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد سوگند خوردم ردا از دوش بر نهم تا زمانی که قرآن را گرد آورم، پس ردا از دوش برنهادم تا آن هنگام که قرآن را جمع آوری کردم. حضرت (علیه السلام) تفسیر قرآن را به مردم آموخت و در این میان ابن عباس از دیگر مردم بیش تر بهره داشت.

یازدهم: مسائل شگفت آن حضرت (علیه السلام) که گواه کمال دانش او و فضل سرشار حضرت ایشان (علیه السلام) است: از آن جمله می باشد که: روزی دو نفر نزد ایشان آمدند و اظهار داشتند که در راهی می رفته اند. با یکی از آن ها پنج گرده نان و با دیگری سه گرده نان بوده است. همین که به خوردن مشغول شدند شخص سومی به آن ها پیوسته و با آن ها به خوردن پرداخت، پس چون از خوردن فارغ شدند آن مرد سوم در عوض هم خوراک شدن با آن دو، هشت درهم به ایشان داده است، آن که گرده نان بیش تر داشته پنج درهم طلب کرده، ولی آن که گرده نان کمتر داشته این تقسیم را نپذیرفته است.

دعا نزد علی (علیه السلام) بردند. حضرت (علیه السلام) به آن که صاحب گرده نان کمتر بود فرمود:

دوستت به انصاف سخن گفته است. آن مرد گفت: من جز حقم را که بیش از سه درهم است نمی ستانم و من خواهان تلخی حقم. حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر چنین است به تو یک درهم می رسد، زیرا هر یک از شما دو گرده و یک سوم گرده نان خورده است، پس آن چه از نان تو باقی می ماند یک سوم گرده است که آن مرد سوم آن را خورده است، در حالی که همان مرد از نان دوست تو دو نان و یک سوم نان خورده است، پس برای هر سه یک از گرده نان، یک درهم تعلق می گیرد (3) - 2.

ص: 98

---

1- همان 48/، در همین صفحه، حدیث مشابه دیگری نیز یافت می شود.

2- همان 49/.

3- الاستیعاب 462/2.

نیز از آن جمله است که زنی بر زن دیگر سوار شد و زن سومی نیشتری بر زن زیرین زد که در نتیجه آن، زن سوار بیفتاد و بمرد. حضرت (علیه السلام) حکم کرد دو سوم دیه را زن نیشتر زننده و زن زیرین بپردازند، زیرا این دو موجب مرگ آن زن شده بودند و یک سوم باقیمانده را هم به سبب آن که زن مرده بیهوده سوار زن دیگر شده بود حذف کرد. این داوری حضرت (علیه السلام) را پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصویب کرد (1). - نیز از آن جمله است که کنیزی میان دو نفر مشترک بود و این دو در یک طهر با آن کنیز نزدیکی کردند و او حامله گشت و وضع، مشکل شد و دعوا نزد حضرتش آوردند.

حضرت (علیه السلام) به قرعه حکم کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نظر حضرتش (علیه السلام) را صائب دانست و فرمود: سپاس خدایی را که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داد که بر پایه سنتهای داود (علیه السلام) حکم می کند. مقصود حضرت (صلی الله علیه و آله) از این سخن قضاوت، در پرتو الهام بود (2). - نیز از آن جمله است که: گاوی درازگوشی را بکشت و صاحبان آن دو دعوا نزد ابو بکر بردند. وی گفت: چهارپایی چهارپای دیگری را کشته است و بر صاحب آن چیزی تعلق نمی گیرد. آن دو سپس نزد عمر رفتند و او نیز همچون ابو بکر حکم کرد، و بدین ترتیب دعوا نزد علی (علیه السلام) بردند. حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر گاو به هنگام خواب درازگوش بر او وارد شده باشد باید صاحب گاو بهای درازگوش را به صاحب آن بپردازد و اگر درازگوش به هنگام خواب گاو بر او وارد شده باشد و گاو هم او را کشته باشد گرامتی بر صاحب گاو نیست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن دو فرمود: علی بن ابی طالب به حکم خداوند عز و جل میاتان داوری کرده است (3)(4). د.

ص: 99

- 1- این حدیث را در «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری 33/ به نقل از ارشاد مفید- رحمه الله- و التهذیب و الفقیه و در «احقاق الحق» 8/86 به نقل از سنن الکبری و جز آن روایت کرده است.
- 2- مسند احمد بن حنبل 4/373، احقاق الحق 8/49 و «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری 165/، که در آن ها کنیز میان سه نفر مشترک بوده نه دو نفر.
- 3- ینابیع الموده 76/. نویسنده، آغاز حدیث را خلاصه کرده است.
- 4- علامه بیاضی در ذیل این خبر در صراط المستقیم 2/13 می گوید: «بینید فراوانی علم حضرت (علیه السلام) و جهل آن دورا و این که چگونه پیامبر از این دو خصم می خواهد از علی پرسش کنند چنان که به جهل ابو بکر و عمر نیز هشدار می دهد.

از آن جمله است که: دوزن نزد حضرتش آمدند که کودکی همراه خود داشتند و هر یک آن کودک را برای خود ادّعا می کرد. حضرت (علیه السلام) آن دو را اندرز داد ولی هیچ یک از آن دو از ادّعای خود باز نگشت. حضرت فرمود: ای قنبر! شمشیر را بیاور. آن دو گفتند:

تو را با شمشیر چه کار؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم می کنم و هر نیم را به هر یک از شما دو نفر می دهم. یکی از آن دو خشنود شد، ولی دیگری فریاد زد و گفت: ای امیر المؤمنین! اگر ناگزیر باید چنین کنی پس کودک را به این زن ده. حضرت (علیه السلام) دانست که این کودک فرزند اوست و آن زن دیگر را که خشنود شده بود حقی در آن نیست و کودک را تسلیم زن دوم کرد. پس آن زن دیگر بازگشت در حالی که باطل خود را حق ادّعا می کرد (1). - از آن جمله است که: خانه ای بر سر جماعتی ویران شد و از این خانه دو کودک جان سالم به در بردند که هر یک ادّعا می کرد مالک دیگری است. حضرت دستور داد سر آن دو را از روزنه ای بیرون آورند. سپس گفت: ای قنبر! شمشیر را برهنه کن، و به او اشاره کرد مادامی که دستور نداده است حرکتی نکند. سپس گفت: ای قنبر! گردن برده را بزن.

پس یکی از آن دو گریخت و دیگری باقی ماند، و بدین ترتیب گریزنده به حق بازگشت و اعتراف کرد که او برده است.

از آن جمله است که: مردی را که میگساری کرده بود نزد ابو بکر بردند و ابو بکر تصمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. آن مرد گفت: من شراب نوشیده ام، ولی از حرمت آن آگاهی نداشته ام، زیرا در میان قومی بزرگ شده ام که آشامیدن شراب را روا می شمارند.

پس مسأله بر ابو بکر دشوار شد و ندانست چگونه داوری کند، لذا حکم آن را از علی (علیه السلام) جویا شد. حضرت (علیه السلام) فرمود: دو مسلمان مورد اعتماد را گسیل دار تا در مجالس مهاجران و انصار بگردند و در میان آن ها ندا دهند که آیا در میان آن ها کسی هست که دود.

ص: 100

---

1- این حدیث در «قضاء امیر المؤمنین» 13/ به نقل از ارشاد روایت می شود.

مسلمان معتمد آیه تحریم را بر آن ها خوانده باشند یا آن را به اطلاع رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسانده باشند؟ اگر دو مرد از میان آن ها گواهی دادند بر او حد جاری کن و اگر کسی بدان گواهی نداد به توبه اش وادار و راه بر او بگشای. ابو بکر چنین کرد و هیچ یک از مهاجران و انصار گواهی نداد که آیه تحریم [شراب] را بر او خوانده است یا این مطلب را به آگاهی رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسانده است، پس ابو بکر او را به توبه واداشت و راه بر او گشود.

از آن جمله است که: از ابو بکر در باره آیه وَ فَاکِهَةً وَ آبًا پرسش کردند و از مفهوم کلمه «أَبٌ» از او پرسیدند. او گفت: کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا بر خود حمل کند اگر چیزی را در کتاب خدا بگویم که از آن آگاهی ندارم. مفهوم فاکهه را می دانیم، اما در مفهوم کلمه «أَبٌ» خدا آگاه تر است. این سخن به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید.

حضرت فرمود: سبحان الله! آیا نمی داند که «أَبٌ» همان علف و چراگاه است و خداوند آن را بیان کرده تا نعمت هایی را که به بندگانش داده به ایشان بشناساند؛ نعمتهایی که خود را با آن احیا می کنند و وجودشان وابسته بدان است (1). - از آن جمله است که: از ابو بکر پیرامون مفهوم «کلاله» پرسش شد. ابو بکر گفت: من در این باره رأی خودم را خواهم گفت، اگر به صواب رفتم که از خداست و اگر خطا کردم از شیطان. خبر به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید و فرمود: چه چیز او را در این جا از نظر شخصی بی نیاز کرده است. آیا نمی داند که «کلاله» همان برادران و خواهران هستند از یک پدر و مادر یا تنها از پدر و یا تنها (2) - از مادر (3)؟ 0.

ص: 101

1- این خبر در «قضاء امیر المؤمنین» 115/ به نقل از ارشاد مفید 107/ روایت شده است.

2- این خبر را در «قضاء امیر المؤمنین» 115/ به نقل از ارشاد مفید روایت کرده است.

3- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 187/3 می گوید: «از خدشه هایی که بدو وارد شده است این است که گفته اند: او [ابو بکر] از احکام شریعت آگاهی زیادی نداشت تا جایی که نمی دانست شیوه زبان کدام است و در احکام، نظر شخصی می داد و دلیل گواه بطلان آن است، [تلخیص الشافی 114/1-118]. «همه این ها گواه آن است که او شایستگی امامتی را ندارد که - چنان که گفتیم - آگاهی از همه احکام شرع از شرایط آن است»، [تلخیص الشافی 243/1]. آن چه از اشاره به اعتراف او نقل شد فراوان است، همچون این سخن که: از او در باره «کلاله» پرسیدند: «در باره آن نظر شخصی خودم را می گویم...» [تلخیص الشافی 9/2]. نیز بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار 189/3-190.

از آن جمله است که: مردی از دانشمندان یهود نزد ابو بکر آمد و به او گفت: تو جانشین پیامبر این آتیه؟ گفت: آری. گفت: ما در تورات خوانده ایم که جانشینان انبیا آگاه ترین فرد ملت‌های ایشان هستند. پس به آگاهی من برسان که خدا کجاست؟ در آسمان یا در زمین؟ ابو بکر گفت: او در آسمان و بر عرش است. یهودی گفت: کدام سرزمین از وجود او تهی است، زیرا بر اساس این سخن او باید در مکانی باشد و در مکانی نباشد. ابو بکر به او گفت: این سخن زندیقان است. از من دور شو که در غیر این صورت تو را خواهم کشت. آن دانشمند یهودی در حالی که اسلام را مسخره می کرد برفت. امیر المؤمنین (علیه السلام) با او برخورد کرد و فرمود: بر آنچه از او پرسیدی و نیز پاسخی که به تو داد آگاهی یافتم.

ما می گوئیم: خداوند سبحان، کجایی را در هر جا که خواهد نهد، پس جایی برای او نیست و اجلّ از آن است که مکانی او را در بر گیرد، در حالی که او در هر مکانی حضور دارد آن هم بی هیچ تماس و مجاورتی. بر هر چه در زمین می گذرد آگاهی دارد و هیچ چیز در آن از تدبیر الهی بیرون نیست. اینک به تو می گوئیم آن چه را که در کتاب های شما آمده است و سخنان مرا تأیید می کند. اگر دانستی بدان ایمان می آوری؟ یهودی گفت: آری.

حضرت (علیه السلام) فرمود: در برخی از کتاب های شما آمده است که روزی موسی بن عمران (علیه السلام) نشسته بود که فرشته ای از مشرق پیامد و موسی (علیه السلام) بدو گفت: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته ای از مغرب نزد او پیامد. موسی از او پرسید: از کجا می آیی؟ او پاسخ داد: از نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته دیگری آمد [موسی گفت: از کجا می آیی؟] گفت: از آسمان هفتم نزد تو می آیم، از نزد خداوند تبارک و تعالی و سپس فرشته دیگری نزد او آمد [و گفت: من از زمین زیرین هفتم از بارگاه خداوند نزد تو

می آیم. پس موسی گفت: پاک است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ جایی نزدیکتر از جایی قرار ندارد.

یهودی گفت: گواهی می دهم که این همان حق است و تو در مقام پیامبرت حَقانیت بیش تری از آن کسی داری که بر آن چیرگی یافته است (1). - از آن جمله است که: قدامه بن مظعون شراب نوشید و عمر تصمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. قدامه به او گفت: حدّ بر من واجب نیست زیرا خداوند می فرماید: **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا [إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] (2)** -.

پس عمر از جاری کردن حدّ بر او چشم پوشید. این خبر به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید، پس نزد عمر رفت و چشم پوشی از جاری کردن حدّ را بر او ناپسند دانست و عمر هم با آوردن این آیه عذر آورد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: قدامه از مصادیق این آیه نیست. کسانی که ایمان آورده اند و شایسته عمل کرده اند حرام را حلال نمی شمارند، پس او را باز گردان و از آن چه گفته به توبه اش وادار. اگر توبه کرد حدّ بر او جاری کن و اگر توبه نکرد او را بکش که از اسلام خارج شده است. عمر از غفلت بیرون آمد ولی نمی دانست حدّ او چه قدر است. پس به امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت: به من بگو حدّ او چه قدر است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: آشامنده شراب هر گاه آن را بیاشامد مست می شود و هر گاه مست شد بیهوده سخن می گوید و هر گاه بیهوده سخن بگوید دروغ می بندد. عمر حدّ او را هشتاد تازیانه معلوم کرد (3). - از آن جمله است که: عمر زنی را احضار کرد که با مردان نزد خود سخن می گفت پس چون پیک عمر بدو رسید بترسید و به هراس افتاد و بچه اش را سقط کرد و جنینش در آغاز کار بر زمین افتاد. عمر، صحابه را گرد آورد و در باره حکم این مسأله از ایشان پرسش کرد. آن ها گفتند: به نظر ما تو قصد تأدیب داشته ای و بر تو چیزی نیست. پس به امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت: نظر تو چیست ای ابا الحسن؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر این /.

ص: 103

1- ارشاد مفید 108/.

2- مائده 93، بر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند در آنچه می چشند گناهی نیست.

3- ارشاد مفید 109/.

جماعت از نزدیکان تو بوده اند که نیرنگ کرده اند و اگر در آن اندیشیده اند کوتاهی کرده اند و دیه بر عاقلهٔ توست، زیرا کشتن کودک خطایی بوده است که به تو مربوط می شود. عمر گفت: به خدا سوگند از میان آن ها تو برای من خیر خواهی کردی. به خدا نمی روم مگر آن که مقدار دیه را بر بنی عدی معلوم کنی. امیر المؤمنین هم چنین کرد (1). - از آن جمله است که: پیرمردی در زمان خلافت عثمان زنی را به عقد خود درآورد.

پیرمرد گمان برد که با زن پیوندی برقرار نکرده است و لذا بارداری او را انکار کرد. مسأله بر عثمان مشتبه شد و از زن پرسید آیا پیرمرد او را ازالۀ بکارت کرده است و آیا او باکره بوده است؟ زن پاسخ داد خیر. عثمان دستور داد بر آن زن حد جاری کنند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) این کار را ناشایست شمرد و گفت: شاید پیرمرد از آن زن بهره ای برده و منی خویش را بدون آن که ازالۀ بکارت کند در فرج زن ریخته است. پس از پیرمرد پرسید. پیرمرد پاسخ داد: مرداب خویش را بی آنکه ازالۀ بکارت کنم و با او بیامیزم در فرجش می ریختم. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: زن از او حامله شده و فرزند هم فرزند اوست و من کیفر او را نابجا می دانم (2). - از آن جمله است که: زنی کودکی را زایید که بر یک ران، دو سر داشت و دو بدن. مسأله بر آن ها مشتبه شد و به امیر المؤمنین (علیه السلام) پناه بردند. حضرت (علیه السلام) فرمود: او را به هنگام خواب زیر نظر گیرید و در این زمان یکی از دو بدن و دو سر را از خواب بیدار کنید. اگر هر دو سر و هر دو بدن با هم بیدار شدند، این هر دو یک نفر است و اگر یکی از آن دو بیدار شد و دیگری خواب باقی ماند، این دو، دو نفر هستند و حق آن ها از ارث، حق دو نفر است (3). - از آن جمله است که: حضرت حکم زاویهٔ منفرجه را با شمارش اضلاع روشن کرد، (4) - و از آن جمله است احکام تبهکاران. شافعی می گوید: ما احکام مشرکان را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) /.

ص: 104

1- همان 110./

2- همان 113./

3- همان 114./

4- همان 115./



آموختیم و احکام تبهکاران را از علی بن ابی طالب (علیه السلام). مسائل شگفت این زمینه از شماره بیرون است (1). - دوازدهم: این که حضرت (علیه السلام) با علمای زمان خویش به رقابت پرداخته به آن ها دستور داده است هر چه می خواهند از حضرتش پرسش کنند، و بارها فرموده است: پرسید از من پیش از آن که از دستم دهید (2). - حضرت (علیه السلام) در حالی که آه می کشید به کمیل بن زیاد فرمود: در این جا علمی فراوان نهفته است - و با دست به سینه اش اشاره کرد -، اگر برای این علم حاملانی بیابم. آری، زمین از قائم خدا که حجت بر بندگان است خالی نمی ماند و این قائم یا ظاهر و آشکار است یا هراسان و پوشیده، تا بدینسان حجت ها و دلایل الهی بطلان نپذیرد (3). - حضرت (علیه السلام) در یکی از خطبه های خود می فرماید: ای مردم! بر شما باد پیروی و شناخت کسی که به ناشناختن او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران برتر تا محمد خاتم الأنبیاء، فرود آورده اند. پس کجا سرگردان و حیرانید و به کجا می روید؟

### مبحث سوم: خبر دادن از غیب.

از دیگر فضایل نفسانی علی (علیه السلام) خبر دادن ایشان از امور غیبی بود و این برای هیچ یک از امت محمد (صلی الله علیه و آله) میسر نشده است.

از آن جمله است که روزی علی (علیه السلام) خطبه می خواند و در خطبه خود فرمود: پرسید از من پیش از آن که از دستم دهید، به خدا سوگند از امروز تا روز رستخیز از من نخواهید پرسید در باره صد کس که گمراه می کنند و صد کس که هدایت می کنند مگر آن که من به آگاهی شما می رسانم کیست خواننده و راننده آن.

پس مردی برخاست و گفت:

به من بگو در سر و ریش من چند رشته موی است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند حبیب من رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیرامون پرسش تو با

ص: 105

1- کتاب الامم 233/4، باب الخلاف فی قتال اهل البغی.

2- نهج البلاغه 280، خطبه 189.

3- همان 497، و از سخنان حضرت به کمیل بن زیاد نخعی با شماره 147.

من سخن گفته است. بر سر هر رشته ای از موی سر تو فرشته ای است که بر تو لعن می فرستد و بر سر هر رشته ای از موی ریش تو شیطانی است که تو را برمی انگیزد و تحریک می کند، و این که در خانه خود بزی داری که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خواهد کشت، و اگر -چه آن چه پرسیدی برهانی دشوار دارد ولی باز هم به تو خبر می دادم و دلیل آن هم، چیزی بود که در باره خود تو و بزت پیشگویی کردم. فرزند او در آن هنگام کودک خردی بود، و چون بر حسین آن گذشت که گذشت فرزند او کشتن حسین را بر عهده گرفت (1). - و از آن جمله است سخن طلحه و زبیر هنگامی که از حضرت (علیه السلام) اجازه خواستند تا به عمره روند و حضرت (علیه السلام) فرمود: [به خدا سوگند آن دو آهنگ عمره ندارند] و می خواهند راه بصره را در پیش گیرند و خداوند تبارک مکر آن دورا باز خواهد گرداند و مرا به وسیله این دو به پیروزی خواهد رساند، (2) - و مسأله همان گونه شد که حضرت (علیه السلام) فرموده بود.

و از آن جمله است سخن حضرت (علیه السلام) در حالی که برای گرفتن بیعت جلوس کرده بود: از سوی کوفه هزار مرد به سوی شما بیایند که نه یکی کم باشند و نه یکی فزون که تا دم مرگ با من بیعت خواهند داشت.

ابن عباس می گوید: هراس مرا فرا گرفت که مبادا شمار جماعت، کم یا بیش تر از این عدد باشد و همچنان در خود فرو رفته بودم و آن ها را می شمردم، پس شماره به نهصد و نود و نه نفر رسید و دیگر آمدن جماعت قطع شد و من در اندیشه بودم که ناگاه شخصی را دیدم که به سوی ما می آید. آری، او اویس قرنی بود که با آمدنش عدد، کامل شد (3). - و از آن جمله است پیشگویی کشته شدن ذوالثدیه از خوارج. پس هنگامی که خوارج کشته شدند حضرت (علیه السلام) جنازه او را در میان کشتگان جستجو می کرد و می فرمود: به خدا سوگند نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند تا آن که جنازه او را در میان کشتگان بیافت.

ص: 106

1- ارشاد مفید 174/ + شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 14/10.

2- همان 131/ + تذکره الخواص ابن جوزی 62/.

3- همان 166/.

و پیراهنش را بدرید و در کتفش غده ای یافت همچون سینه زنان که بر روی آن موی رویده بود، اگر این غده را می کشیدند کتف هم با او کشیده می شد و اگر آن را رها می کردند غده هم با آن رها می شد.

و از آن جمله است آن چه جندب بن عبید اللّٰه ازدیّ روایت کرده می گوید: سواری نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: جماعت از نهر گذشته اند. حضرت (علیه السلام) فرمود: هرگز آن ها از نهر عبور نکرده اند. آن مرد گفت: چنین است، به خدا سوگند آن ها از نهر گذشته اند. حضرت فرمود: خیر، آن ها از نهر نگذشته اند. مرد دیگری آمد و خبر از عبور آن ها از نهر داد و گفت: پیش از آن که بیایم در این سوی نهر پرچم ها و تجهیزات آن ها را دیدم. حضرت (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند آن ها چنین نکرده اند و آن جا کشتارگاه ایشان خواهد بود. جندب می گوید: با خود گفتم اگر امر چنان باشد که این جماعت می گویند نخستین کسی خواهم بود که با علی به ستیز برمی خیزد و اگر چنان باشد که علی گوید در جنگ در کنار او باقی خواهم ماند. سپس به همراه حضرت (علیه السلام) به سوی ستون های نظامی رفتیم و دیدیم وضع چنان است که حضرت (علیه السلام) فرموده بود (1). - و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) نسبت به کشته شدن خویش. حضرت فرمود: به خدا سوگند این از این خونریزی خواهد شد و با دست اشاره به سر و ریشش کرد (2). - و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) نسبت به بر صلیب کشاندن جویریّه بن مسهرّ پس از قطع دو دست و دو پایش. پس زیاد در روزگار معاویه دو دست و دو پای او را قطع کرد و او را بر صلیب کشید (3). - و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) نسبت به مصلوب شدن میثم تمّار و مجروح کردن او با سر نیزه در حالی که دهمین نفر خواهد بود و بر سر در عمرو بن حریث (2).

ص: 107

1- این حدیث را در احقاق الحق 8/88 و 92 به نقل از کامل ابن اثیر 3/174 و الفخری طقطقی 79/79 روایت کرده است. نیز همین حدیث در مروج الذهب 2/405-406 یافت می شود.

2- ارشاد مفید 168/+مقاتل الطالبیین 31/+اسد الغابه 4/35.

3- همان 170/+شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/291.

قرار دارد. پس حضرت (علیه السلام) درخت نخلی را که میثم بر تنه آن به صلیب کشیده شد به میثم نشان داد و میثم نزد آن نخل می آمد و در کنار آن نماز می گزارد و به عمرو بن حریث می گفت: من همسایه تو هستم پس نیکو همسایه داری کن (1). - و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) به این که دو دست و دو پای رشید هجری قطع می گردد و بر صلیب کشیده می شود که چنین هم شد (2). - مدتی بعد عبید الله بن زیاد او را در همین موضع بر صلیب کشید و با سر نیزه مجروحش ساخت.

و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) به این که حجاج کمیل بن زیاد را خواهد کشت و همان شد که حضرت (علیه السلام) فرموده بود (3). - و از آن جمله است پیشگویی این که حجاج قنبر را خواهد کشت. روزی حجاج گفت:

دوست دارم به مردی از اصحاب ابو تراب دست یابم و با ریختن خون او به خدا تقرب جویم. به او گفته شد: ما کسی را جز قنبر غلام علی نمی شناسیم که با او همراهی بیش تری داشته باشد. حجاج قنبر را حاضر کرد و گفت: از دینش تبری بجوی. قنبر گفت:

اگر من از دین او تبری جستم تو مرا به دین دیگری بهتر از دین او راهبر می شوی؟ حجاج گفت: من کشته تو هستم. کدام گونه کشته شدن نزد تو محبوب تر است؟ قنبر گفت: آن را به اختیار تو گذارم. حجاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: زیرا تو مرا نمی کشی مگر به شیوه ای که خود تو بدان شیوه کشته خواهی شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) به من پیش تر خبر داده است که مرگ من به شیوه ذبح خواهد بود ستمگرانه و به دور از هر حقی. حجاج دستور داد او را ذبح کنند (4). - از آن جمله است که مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من از وادی القری گذر می کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آن جا مرده است. برای او طلب آمرزش کن. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا آن که لشکر گمراهی!.

ص: 108

1- همان 170/+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 292/2.

2- همان 171/+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 294/2.

3- همان 172/+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 149/17.

4- همان 173/+ احقاق الحق 162/8، به اختصار از مناقب مرتضوی 251/.

را فرماندهی کند در حالی که حبیب بن حمار پرچمدار اوست (1). - مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! من شیعه و دوستدار تو هستم. حضرت (علیه السلام) فرمود: تو کیستی؟ گفت: من حبیب بن حمارم. حضرت (علیه السلام) فرمود: مباد که بر او حمله کنی، ولی بر او حمله خواهی کرد و از این در وارد خواهی شد و با دست به «باب الفیل» اشاره کرد.

چون امیر المؤمنین (علیه السلام) و به دنبال او امام حسن (علیه السلام) دار فانی را وداع گفتند و کار حسین (علیه السلام) آن شد که شد ابن زیاد، عمر بن سعد - نفرینشان باد - را به سوی حسین (علیه السلام) فرستاد و خالد بن عرفطه را فرمانده و حبیب بن حمار را پرچمدار قرار داد، پس به سوی او شتافت تا آن که از «باب الفیل» وارد مسجد شد (2). - و از آن جمله است سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) به براء بن عازب که: فرزندم حسین کشته می شود در حالی که تو زنده ای و یاری اش نمی رسانی. چون حسین (علیه السلام) کشته شد براء گفت: به خدا سوگند علی بن ابی طالب (علیه السلام) از مرگ حسین (علیه السلام) با من سخن گفت و فرمود که من به او یاری نمی رسانم، و به دنبال آن حسرت و پشیمانی وجود او را فرا گرفت (3). - و از آن جمله است روایت جویریة بن مسهرّ عبدیّ که می گوید، هنگامی که با امیر المؤمنین (علیه السلام) آهنگ صفین کردیم به حومه کربلا رسیدیم، پس حضرت (علیه السلام) در ناحیه ای از لشکر بایستاد و سپس به چپ و راست نظر کرد و گریست و فرمود: به خدا، این اقامتگاه سواران ایشان و کشتارگاه آن هاست. به ایشان عرض شد: یا امیر المؤمنین! این چه محلی است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این کربلاست که جماعتی در آن به قتل می رسند که بی حساب به بهشت درآیند، و سپس به راه خود ادامه داد و مردم تأویل این سخن را نمی دانستند تا کار حسین بدان جا رسید که رسید (4). - و از آن جمله است پیشگویی حضرت (علیه السلام) نسبت به آبادانی بغداد و سلطنت بنی عباس و بیان اوضاع ایشان و گرفته شدن سلطنت ایشان به دست مغول ها. پدرم 1.

ص: 109

1- نهج الحق 243/.

2- ارشاد مفید 173/+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 287/.

3- همان 174/+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 15/10.

4- همان 175/+ بحار الانوار 286/41.

-رحمه الله تعالى- آن را روایت کرده است. همین امر موجب شد مردم حله و کوفه و مشهدین شریفین از کشتار در امان بمانند، زیرا هنگامی که سلطان هلاکو به بغداد رسید و پیش از آن که این شهر را فتح کند بیش تر مردم حله جز اندکی به بطانح گریختند. از جمله این مردم اندک یکی نیز پدر من -رحمه الله- و دیگر سید مجد الدین بن طاوس و فقیه بن ابی العز بودند. آن ها همداستان شدند تا نامه ای به سلطان بنویسند به این که فرمانبر دارند و در کنف امنیت، داخل. آن ها این پیام را به شخصی اعجمی سپردند و سلطان به وسیله دو شخص به آن ها دو پیغام فرستاد. یکی از آن ها «تکلم» و دیگری «علاء الدین» خوانده می شد. سلطان به آن دو گفت: اگر دلهاشان چنان است که در نامه شان آمده است نزد ما آیند. آن دو امیر آمدند و جماعت می ترسیدند زیرا شناختی از آن ها نداشتند و نمی دانستند کارشان به کجا می انجامد. پدرم -رحمه الله- گفت: اگر من به تنهایی بیایم کافی است؟ آن دو گفتند: آری. پس با آن دو سوار بر اسب شد و در پیشگاه سلطان حاضر گشت و این پیش از فتح بغداد و کشته شدن خلیفه بغداد بود. سلطان گفت: چگونه به مکاتبه با من و حضور نزد من آن هم پیش از آن که بدانید سرانجام کار من چه می شود و کار خلیفه تان به کجا می انجامد اقدام کردید و چگونه در این امر احساس امنیت می کنید که شاید من با او مصالحه کردم و از او درگذشتم و راه خویش در پیش گرفتم.

پدرم گفت: ما به این کار اقدام کردیم، زیرا روایتی را از امامان علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می کنیم که در یکی از خطبه های خود فرموده است: زوراء، و تو چه دانی زوراء چیست؟ سرزمینی است دارای درخت گز، که ساختمان در آن استوار گردد و ساکنانش رو به فزونی نهند، در این شهر پیشکارها خواهند بود و خزانه دارها. فرزندان عباس این سرزمین را موطن خویش گیرند و برای گنجینه هاشان مسکن گزینند. این سرزمین برای آن ها محل لهو و لعب خواهد بود. در این سرزمین، ستم ستمکار و ترس ترساننده همی خواهد بود به همراه جلوداران تبهکاران و خوانندگان فاسق و وزیرای خیانت پیشه که مردم ایران و روم خدمتشان کنند. هر گاه کار نیکی را دیدند بدان امر نکنند و هر گاه کار زشتی را زشت شمردند از آن باز ندارند. مردان به مردان بسنده می کنند و زنان به زنان.

در این هنگام است غم ریشه دار و گریه دامنه دار و فریاد و ناله مردم زوراء از سلطه ترک ها و حال آن که این ها ترک نیستند، مردمی هستند با چشمانی ریز و با چهره هایی همچون

سپه‌های کوبیده شده. لباسشان از آهن است. بی مو هستند و کوسج. آن‌ها را سلطانی می‌آورد که از قلمرو سلطنت خویش روان شده است. صدایی بلند دارد و هیبتی نیرومند، هم‌تی بالا دارد. به شهری نمی‌گذرد مگر آن که آن را می‌گشاید و درفشی برای او برافراشته نمی‌شود مگر آن که او آن را سرنگون می‌سازد. وای و وای بر حال کسی که با او به مخالفت برخیزد. پیوسته چنین است تا به پیروزی رسد. پس چون امام ما چنین توصیفاتی کرده است و ما این ویژگی‌ها را در شما یافتیم امیدمان به توفرت و آهنگ تو کردیم.

بر این اساس قلبشان آرام گرفت و هلاک‌و برای مردم حلّه و اطراف آن فرمانی نوشت به نام پدر من -رحمه الله- که در آن خیال مردم حلّه و اطراف آن را راحت کرده بود، و اخبار رسیده در این باره بسیار است (1).

### مبحث چهارم: در شجاعت:

امّت اختلافی در این ندارند که علی (علیه السلام) پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شجاع‌ترین مردم و بلاکش‌ترین آن‌ها در جنگ‌ها بوده است و فرشتگان آسمان از یورشهای آن حضرت (علیه السلام) در شگفت بوده‌اند تا جایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را واداشت

ص: 111

1- ابن شهر آشوب در مناقب 279/2 می‌گوید: «تمام این‌ها پیشگویی امور غیبی است که پیامبر بر اساس آگاهی الهی آن را به سرّ نزد علی نهاده است، چنان که خداوند می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مَن بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفَهُ رَصَدًا\* لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أْبَلَّغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا\*، و پیامبر در این مورد بر وصی خود خست نوزیده است، چنان که خداوند می‌فرماید: وَ مَا هُوَ عَلَىٰ الْغَيْبِ بِضَنّٰنٍ و علی نیز بر فرزندان امام خود (علیه السلام) خستی نوزید. نیز جایز نیست کسی چنین اخباری را پیشگویی کند مگر کسی که پیامبر پس از خود او را به مقام خود منصوب کرده باشد». این سخن در بحار 327/41 از او نقل شده است. شیخ مظفر در دلائل الصّدق 533/2-534 پاسخ می‌دهد به ابن روزبهان داده است: «ای کاش می‌دانستم کدام پاسخ را می‌توان در فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر دیگران بر پایه پیشگویی‌ها داد که خود، داور امتیاز و برتری او بر دیگران و امامت اوست بر سایر افراد». نیز بنگرید به: کشف المراد 416/ و الغدير 52/5-65.

در حق او بگوید: این که حضرت (علیه السلام) عمرو بن عبد و دّ عامری را بکشت برتر از عبادت جن و انس است. جبرئیل در روز احد فرود آمد در حالی که می گفت و همهٔ مسلمانان آن را می شنیدند که: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی.

احمد بن حنبل در مسندش نقل می کند که: حسن (علیه السلام) خطبه خواند و فرمود: دیروز مردی از شما جدا شد که نه پیشینیان در علم به او پیشی گرفتند و نه پسینیان بدو رسند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را با پرچم می فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت (علیه السلام) قرار داشت و باز نمی گشت مگر با فتحی.

خوارزمی در روایتی می گوید: (1) - عبید الله بن عائشه به نقل از پدرش روایت کرده است که گفته است: هنگامی که مشرکان در جنگ علی را می دیدند به یک دیگر وصیت می کردند.

جایگاه حضرت (علیه السلام) در جنگ ها شهره است و در پرتو شمشیر او بود که دین راست گشت و اعتدال پذیرفت و کفر از میان رفت و ملغی شد و در باب جهاد، گزیده ای از جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان خواهد شد (2).2.

ص: 112

1- بلکه ابن مغازلی در مناقب خود 72/، 106.

2- ابن شهر آشوب در مناقب 253/2 در ذیل خبر جنگ حضرت (علیه السلام) با شیطان و سپاهیان او می گوید: «این از شگفتی های آن حضرت (علیه السلام) است، زیرا مردمان از شیطان و سپاهیان او می هراسند و از او پناه می گیرند و هم ایشان از علی بن ابی طالب می هراسند و او را دوست می دارند و به سبب علوّ شأن و جایگاه والای او بدو توسّل می جویند». اربلی در کشف الغمه 270/1 می گوید: «اگر مسأله چنان باشد که ما توصیف کردیم سخن ما ثابت می شود که حضرت (علیه السلام) تنها آیه در خشان و معجزه آشکار و خرق عادت بوده است که البتّه این در پرتو رهنمودهای الهی صورت پذیرفته و در پرتو ادای واجبات خدایی از آن پرده برگرفته شده است و به همین سبب خداوند او را برای همهٔ مردمان هویدا ساخته است». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 535/2-536 می گوید: «پیش تر گفته شد که شجاعت در امام شرط است. پس اگر شجاع تر بودن امیر المؤمنین (علیه السلام) ثابت شد به امامت شایسته تر خواهد بود». نیز بنگرید به کشف المراد 396/397 و کشف الغمه 268، 226/1-245، 269 و الغدير 208/7-212.



همه مردم همداستانند که علی (علیه السلام) پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زاهدترین مردم [در دنیا] و رویگردان ترین آن هاست از دنیا که آن را سه طلاقه کرد.

خوارزمی (1) - در مناقب خود به نقل از عمّار بن یاسر روایت کرده که گفته است: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان به زیوری محبوب تر از آن نزد خدا آراسته نیست؛ خداوند تو را در دنیا زاهد گردانیده و آن را در چشم تو ناپسند قرار داده است و تهیدستان را برای تو دوست داشتنی کرده و تو آنان را بسان پیروان خود برگزیدی و آن ها به وجود تو همچون یک امام خشنودند. ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و تصدیقت کند و وای بر کسی که بر تو کینه توزد و تکذیب کند. اما آنان که تو را دوست می دارند و تصدیقت می کنند. برادران دینی تو هستند و انبازان تو در بهشت و اما آنان که بر تو کینه توزند و تکذیب کنند پس خدا را سزد که آن ها را در روز رستخیز در جایگاه کذابان مقیم سازد.

عبد الله بن ابی الهذیل می گوید: علی را دیدم که پیراهنی بر تن داشت که اگر آن را می کشید به ناخنها می رسید و هر گاه رهایش می کرد به نیمه بازو.

عمر بن عبد العزیز می گوید: (2) - ما در میان این امت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی را زاهدتر از علی بن ابی طالب نشناخته ایم.

قبیصه بن جابر می گوید: (3) - من در دنیا زاهدتر از علی بن ابی طالب ندیده ام.

ص: 113

1- مناقب خوارزمی 66/.

2- همان 67/.

3- همان.

سوید بن غفله می گوید: (1) - بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شدم و او را نشسته یافتم در حالی که در برابرش یک دوری شیر قرار داشت که از شدت ترشیدگی بویش به مشام من هم می رسید و در دست، گرده نانی داشت که پوسته های جو بر آن آشکار بود. علی آن نان را می شکست و هر گاه از شکستن آن ناتوان می شد نان را با زانو می شکست و در شیر می ریخت. پس فرمود: نزدیک شو و از خوراک ما بخور. عرض کردم: من روزه دارم.

حضرت (علیه السلام) فرمود: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «هر که روزه، او را از خوردن خوراکی باز دارد که مایل به خوردن آن است بر خداوند حق است که خوراک بهشت بدو خوراند و از نوشیدنی فردوس سیرایش سازد».

من به کنیز او که [در نزدیکی حضرت] ایستاده بود گفتم: وای بر تو ای فضا آیا در باره این پیرمرد از خدا نمی هراسی، آیا خوراک او را غربال نکرده ای؟ من در خوراک او سیوس می بینم. فضا گفت: به ما دستور داده است خوراک او را غربال نکنیم. حضرت به من فرمود: به کنیز چه گفتی؟ و من گفتگویم را با فضا به عرضش رساندم.

حضرت (علیه السلام) فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که طعام او غربال نشد و سه روز از نان گندم سیر نگشت تا آن که خداوند، جان او بستاند (2) - (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)).

روزی حضرت (علیه السلام) از بازار می گذشت. پیراهنی خرید به سه درهم. این پیراهن تا میان زانو و مچ حضرت (علیه السلام) را می پوشاند. حضرت (علیه السلام) هنگام پوشیدن آن فرمود: خدای را سپاس که پر پرندگان را به من روزی کرد تا با آن خود را در میان مردم زیبا کنم (3) - علی (علیه السلام) می فرماید: ای زر! دیگری را بفریب، ای سیم! دیگری را بفریب (4) - حضرت (علیه السلام) روزی به بازار رفت در حالی که شمشیر خویش را به همراه داشت تا آن را به فروش رساند. پس فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می خرد؟ سوگند به خدایی که هسته را شکافت با این شمشیر چه بسیار اندوه از چهره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) زدودم، و اگر 7.

ص: 114

1- همان 71/.

2- کشف الغمه 163/1. در ذیل این خبر سخن آملی است.

3- همان 70/.

4- مناقب احمد بن حنبل، ج 7.

جامه ای داشتم آن را نمی فروختم (1). - علی (علیه السلام) روزی بیرون آمد در حالی که جامه اش وصله داشت، پس نکوهشش کردند.

حضرت (علیه السلام) فرمود: با پوشیدن این جامه، قلب خضوع می یابد و مؤمن، هر گاه آن را بر تن من بیند از من پیروی می کند (2). -  
روزی حضرت (علیه السلام) دو جامهٔ خشن خرید و قنبر را مخیر کرد تا یکی از آن دو را برگزیند و قنبر یکی را برگرفت و حضرت (علیه  
السلام) دیگری را پوشید و چنین یافت که آستین آن از انگشتانش بلندتر است و لذا آن را کوتاه کرد (3). - حضرت (علیه السلام) روزی به  
مردی از ثقیف که وی را به امارت عکبر برگزیده بود فرمود:

فردا پس از نماز ظهر به دیدن من بیا.

آن مرد می گوید: نزد حضرت رفتم و هیچ دربانی را ندیدم که مانع از ورود من شود.

علی (علیه السلام) را دیدم در حالی که نشسته بود و نزدش پیاله ای بود و کوزهٔ آبی. حضرت (علیه السلام) دستور داد ظرف سر به مهری را  
آوردند. با خود گفتم. مرا امین شمرده تا جواهراتش را به من نشان دهد. مهر از ظرف برگرفت و آن را گشود. ناگاه دیدم که در آن قدری آرد نرم  
است، پس مشتی از آن بیرون آورد و در پیاله ریخت و اندکی آب بر آن افزود. خود از آن آشامید و مرا نیز آشاماند. دیگر صبر نکردم و  
گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا در عراق که خود می بینی طعام فراوان است چنین می کنی؟! حضرت (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند از روی  
بخل بر آن مهر نهادم، ولی آن قدر خرید می کنم که مرا بسنده باشد و چنین می کنم زیرا که می ترسم کسی در آن را بگشاید و در آن  
طعامی نهد جز آن که نهاده ام و من ناخوش می دارم خوراکی در شکم خود ریزم که ناپاک باشد و به همین سبب چنان که می بینی پرهیز  
می کنم و بر حذر باش از این که مبادا خوراکی خوری که از حلال بودن آن آگاهی نداری (4). - اخبار در این زمینه بیش از آن است 1.

ص: 115

1- همان، ج 20.

2- همان، ج 16.

3- اسد الغابه 24/4.

4- کتاب الورع، از احمد بن حنبل 43+/حلیه الأولیاء 82/1.



## مبحث ششم: در بخشش و کرم:

اختلافی در این نیست که امیر المؤمنین (علیه السلام) پس از پیامبر اکرم، بخشنده ترین، با کرم ترین و شریف ترین مردم است که جان خود را با آرمیدن در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایثار کرد. ابن اثیر می گوید: (2) - این آیه کریمه: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (3)(4) در حق علی (علیه السلام) نازل شده است. زیرا هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: 117

1- مصتّف-رحمه الله علیه-پاره ای از این اخبار را در کتاب دیگر خود «نهج الحق و کشف الصدق» آورده است. شیخ مظفر در «دلایل الصدق» 536/2-538 توضیحی دارد برای سخن مصتّف و پاسخی برای سخن روزبهان: «هدف، بیان زهد امیر المؤمنین (علیه السلام) نیست، زیرا زهد ایشان آشکارتر از آن است که بیان شود، بلکه غرض این است که حضرت ایشان پرهیزگارترین مردم است که کاشف از برتری ذاتی ایشان نسبت به دیگران و نزدیکی بسیار حضرتش به خداوند تبارک و تعالی می باشد. اگر جماعت به این نکته اعتراف کردند که چه بهتر و الا فأتوا بسوره من مثله. ستایش همروزگاران حضرت (علیه السلام) حقیقت ندارد، زیرا آن ها بزرگترین فضیلت و جامع ترین امتیاز را که همان خلافت است بنا به نصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) انکار کردند و از پذیرفتن عصمت حضرت (علیه السلام) و برتری ایشان نسبت به دیگران که از آشکارترین ضروریات است روی برتافتند». نیز بنگرید به: المعیار و الموازنه 238/239-241 و کشف المراد 412/4 و کشف الغمّه 176/1-177.

2- اسد الغابه، از ابن اثیر با تفاوت در کلمات+تذکره الخواص 41/.

3- بقره 207/.

4- ابن شهر آشوب در مناقب 58/2 می گوید: چه بسیار است تفاوت میان: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ / و لا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا [توبه 40/؛]. پیامبر با او قلبش را تقویت می کرد در حالی که با علی نبود و هیچ دردی هم به او نرسیده بود در حالی که علی را با سنگ می زدند ولی او (ابو بکر) در غار پنهان بود و علی در برابر دیدگان کفار، ظاهر. پیامبر علی را برای بازگرداندن نهاده ها جانشین خویش قرار داد زیرا که امین بود. پس چون حضرت (علیه السلام)، نهاده ها را به صاحبانش رد کرد پیامبر بر بام کعبه رفت و با صدایی بلند ندا در داد: ای مردمان! آیا صاحب امانتی هست؟ آیا صاحب وصیتی هست؟ آیا کسی هست که پیش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ساز و برگی داشته است؟ این که هیچ کس ادعای حقی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکرد خود دلالت بر خلافت، امامتداری و شجاعت علی (علیه السلام) دارد». این خبر در بحار الانوار 289/38 از او نقل شده است. ابن بطریق در خصائص 98/ در ذیل این آیه و این سخن پروردگار: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ می گوید: «بدان که این فصل دو اصل را گرد آورده که موجب ولاء امت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این دو اصل یعنی وصیت و خلافت شده است. به شخص وصی، بر اساس عقل و شرع به مقام وصیت کننده شایسته تر است و خلیفه و جانشین عقلا و شرعا به مقام برگزیننده جانشین حقانیت بیش تری دارد». ابن شهر آشوب در مناقب چنان که در بحار 85/39 از او نقل شده می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را در شبی که در بستر پیمبر خفت و نیز به روز تبوک، برای حفظ اولیا و ترساندن دشمنان به جانشینی خود برگزید و جمله «توبه من همچون هارونی به موسی» دلالت بر امامت حضرت (علیه السلام) دارد. پیامبر در روز او را به مقام خود برگماشت و در شب در خوابگاه خود بخواباند و در برادری و مسأله مباحله و غدیر و جز آن با جملاتی همچون «هر که من مولا و سرور اویم، علی مولا و سرور اوست» مقدّمش بداشت. شیخ مفید در «الفصول المختاره» چنان که در بحار 48/36-49 از او نقل

شده است در بیان تشابه میان سختی امیر المؤمنین و سختی اسماعیل -علیهما السلام- می گوید: «از آن جا که سختی امیر المؤمنین (علیه السلام) در پرتو آن چه کشف کرده ایم بیش تر از سختی هایی بوده که اسماعیل تحمل کرده است لذا ثابت می شود که فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر همه فضایل صحابه و اهل بیت (علیه السلام) افزونی دارد و دیگر باطل است سخن سنی ها یا معتزلیانی که می خواهند میان علی (علیه السلام) و ابو بکر سنجه برقرار کنند، زیرا حضرت (علیه السلام) به فضیلتی دست یافته است که بر فضل همه انبیاء (علیه السلام) زیادت دارد». مجلسی -رحمه الله- در بحار 45/36 می گوید: «سپس او در پرتو این نکته به امامت علی (علیه السلام) استدلال می جوید، زیرا این خوی پسندیده فضیلتی است بس سترگ که هیچ فضیلتی همسنگ آن نیست، زیرا ایثار جان در راه رضای خدا بالاترین درجات کمال است و خداوند ذبیح خود را که با دست خلیش (علیه السلام) به دامن مرگ سپرده شد ستوده است و این علی است که خود را در اختیار صد شمشیر از شمشیر دشمنان می نهد و مرگ را در آغوش می گیرد و چنین فضیلتی برای دیگر صحابه، حاصل نیست، پس او برای امامت شایسته تر است، زیرا مقدم داشتن مفضول عقلا قبیح است. نیز دلالت بر آن دارد این سخن جبرئیل: «کیست همانند تو؟» این سخن گواه آن است که یافت همچو او بی در جهان یا دست کم در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نشدنی است. پس اینک که فضیلت حضرت (علیه السلام) بر ایشان ثابت شد امامت او نیز بنا بر آن چه بیان شده است ثابت می شود». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 127/2 (پس از بحث پیرامون نزول آیه) می گوید: «دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) از آن روست که نزول آن کاشف افضلیت و برتری حضرت (علیه السلام) است در معرفت و اخلاص، زیرا بسیاری از مسلمانان دیگر جان خود را در جهاد و حفظ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نشر دعوت الهی ایثار کردند ولی به آن چه امیر المؤمنین (علیه السلام) دست یافت دست نیافتند؛ امیر المؤمنینی که خداوند شهادت می دهد جان خود را در راه رضای الهی بفروخت تا جایی که سروران فرشتگان خدا بدان می بالند و حضرتش (علیه السلام) را برادر سرور انبیا (صلی الله علیه و آله) می خوانند و جبرئیل جمله: «کیست همچون تو؟» را بر زبان می آورد که همه این ها گواه آن است که همسنگی برای او یافت نشود و شخص افضل، همان امام است». نیز بنگرید به: اعلام الوری 191/ و الطرائف 33/ و العمده 240-242 و دلائل الصّدق 538/2-539.

هجرت کرد و علی را در مکه و در خانه خود بنهاد و به او دستور داد تا در بستر او بخوابد تا به هنگام صبح، سپرده های مردم را بدیشان باز گرداند خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل و میکائیل فرمود: من میان شما دو، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقرر کردم. پس کدام یک از شما برادرش را ترجیح می دهد؟ هر یک از آن دو زندگی را برگزیدند. پس خداوند به آن دو وحی کرد: آیا شما همچون علی نیستید که میان او و محمد برادری برقرار کردم و علی در بستر محمد بخفت تا جان خویش فدای او کند و زندگی اش را در راه او ایثار کند؟ پس به سوی او فرود آید و از دشمن پاسش دارید. آن دو نیز فرود آمدند و پاسش داشتند در حالی که جبرئیل در نزدیکی سر

حضرت(علیه السلام)قرار داشت و میکائیل در نزدیکی پای او، و جبرئیل می گفت: به به به تو ای فرزند ابو طالب. چه کسی همچون توست که خدا به تو در میان فرشتگانش ببالد.

تنها دارایی امیر المؤمنین(علیه السلام)چهار درهم بود و بس. پس درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را پنهان و درهمی را آشکارا صدقه داد و در پس آن این آیه نازل شد:

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (1) (2) از تفسیر ثعلبی و دیگر مفسران است که: (3)- حسن و حسین(علیه السلام)بیمار شدند و جدشان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)به عیادت آن دورفت[در حالی که ابو بکر و عمر با ایشان(صلی الله علیه و آله)بودند]و0.

ص: 119

1- بقره 274؛ آنان که اموالشان را در شب و روز و در آشکار و نهان انفاق می کنند اجرشان نزد خدایشان است و هراسی بر آنان نیست و غمگین نگردند.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 63/36 می گوید: «این آیه دلالت دارد بر برتری علی(علیه السلام)در کرمی که از والاترین مکارم اخلاقی است و خداوند این کرم را به بهترین شکل از او پذیرفته و این آیه را در حق او نازل کرده است و او را چنین توصیف کرده که از کسانی است که در روز رستخیز در امان خواهند بود و در روز قیامت هیچ هراسی و غمی بدو نرسد و این خود از ویژگی های اولیا و برگزیدگان است و به سبب همین و دیگر ویژگی هاست که علی(علیه السلام)استحقاق برتری بر سایر صحابه را می یابد و قبیح است دیگران را به او پیشی داد، زیرا آن ها از چنین فضایی به دور هستند و اگر فرض شود برخی از این فضایل را در بر داشته باشند، تردیدی نیست که تمامی این فضایل در حضرتش(علیه السلام)گرد آمده است». شیخ مظفر در دلائل الصدق 199/2-200 می گوید: «وجه دلالت بر مطلوب آن است که خداوند سبحان این صدقه خاص را ذکر کرده و بشارت الهی برای این صدقه با وجود اندکی مقدار آن و فراوانی صدقه دهندگان به همان اندازه یا چندین برابر آن قوی ترین دلیل است بر برتری علی بر دیگران در معرفت و اخلاص و لذا پرهیزگارترین مردم است و نیز برترین و شایسته ترین آن ها به امامت. نیز بنگرید به: کشف المراد 411/ و خصائص 196-197.

3- تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص 220.



عموم عرب ها به دیدار آن دورفتند.

پس گفتند: یا ابا الحسن! خوب است برای بهبود دو فرزندت نذری کنی و هر نذری هم که تحقق نمی یابد تا بر آن چیزی تعلق گیرد.

علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

فاطمه (س) نیز فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

کنیز آن دو فضّه نیز گفت: اگر دو سرورم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می گیرم.

این دو کودک جامه عافیت بر تن کردند در حالی که نزد خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) نه کمی در کار بود و نه زیادی. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) نزد شمعون [بن حابا] ای خیبری [که یهودی بود] رفت و از او سه صاع جو قرض گرفت (1). - پس فاطمه (س) یک صاع از آن را آرد کرد و از آن پنج گرده نان، برای هر کس گرده نانی، فرآورد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) نماز مغرب را [با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)] گزارد و سپس به خانه آمد و طعام در پیش رویش نهاده شد که ناگاه مسکینی [از مساکین مسلمان] بیامد و بر در بایستاد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت محمد! مسکینی هستم از مساکین مسلمان. مرا طعام دهید که خداوند از مائده های بهشتی طعامتان دهد. علی (علیه السلام) صدای او را شنید [و فرمود: سهم مرا بدو دهید. فاطمه (س) و دیگران نیز همین را گفتند.] (2) - پس طعام را بدوم.

ص: 120

1- در این مأخذ نکته ای نیز فزونی آمده است: در حدیث مزنی به نقل از ابن مهران باهلی آمده است که علی نزد همسایه یهودی خود رفت که پشم می ریسید. او شمعون بن حابی خوانده می شد. پس فرمود: آیا به من قدری پشم می دهی که دختر محمد (صلی الله علیه و آله) آن را برای تو بریسد و در برابر، سه صاع جو به من دهی. گفت: آری، و قدری پشم به حضرت داد و حضرت (علیه السلام) با پشم و جو بازگشت و موضوع را به آگاهی فاطمه (س) رساند و فاطمه (س) نیز پذیرفت و فرمان برد.

2- در مأخذ، این جمله نیست و در عوض، حضرت، این شعر را می سراید: ای فاطمه! که از شوکت و ایمان برخوردار است\* ای دختر بهترین همه مردم آیا این فرد بیچاره و درمانده را نمی بینی\* که بر کنار در ناله می کند به سوی خدا گله می برد و اظهار فروتنی می کند\* شکوه به سوی ما می آورد در حالی که گرسنه و غمگین است هر کس در گرو چیزی است که به دست می آورد\* و انجام دهنده امور خیر شناخته می شود وعده گاه او بهشت علیین است\* بهشتی که خداوند آن را برای انسان بخیل حرام کرده است و شخص بخیل، مقامی پست دارد\* و خداوند او را به سجّیل در می فکند و نوشیدنی او آتش دوزخ و عرق و چرک و خونابه دوزخیان است و فاطمه این گونه سرود: دستور تو ای پسر عمو به دیده منت\* من از پستی و بی بهرگی دور هستم صبح کردم با نانی از یک صاع گندم\* آن را اینک خوراک دیگری می کنم و با کم نیست امید آن دارم که هر گاه گرسنه ای را سیر کردم\* به نیکان و جماعت بیبندم و در حالی به بهشت وارد شوم که حق شفاعت دارم.

دادند و روز و شبشان را صبر کردند بی آنکه جز آب زلال، خوراکی بچشند.

پس چون روز دوم رسید [فاطمه (س)] یک صاع جو را آرد کرد و از آن نان ساخت و امیر المؤمنین (علیه السلام) به همراه پیامبر از نماز مغرب بازگشت [و طعام در پیش روی او نهاده شد که یتیمی به آن ها وارد شد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمد! یتیمی هستم از فرزندان مهاجران. پدرم در روز عقبه به شهادت رسید. مرا اطعام کنید که خداوند از مائده های بهشتی اطعامتان کند. علی حرف او را شنید [و نیز فاطمه (س) و دیگران] (1) - پس طعام را به او دادند و دو روز و دو شب جز آب زلال هیچ نچشیدند. ت.

ص: 121

---

1- در مأخذ به جای این سخن، این سروده آمده است: ای فاطمه! دختر سرور بزرگوار\* دختر پیامبری که فرومایه نیست خداوند این یتیم را به سوی ما فرستاده است\* و هر که امروز رحم کند خداوند هم رحیم است می گوید وعده او در بهشت راحت\* در حالی که فردوس جاودان را بر انسان فرومایه حرام کرده است و انسان فرومایه در دوزخ در آتش است\* و نوشیدنی او چرک زخم و آب کثافت است و فاطمه چنین سرود: من به او می بخشم و ابایی ندارم\* و خدا را بر خانواده خویش ترجیح می دهم آن ها شب را گرسنه سپری کرده اند در حالی که بچه شیران منند\* که کوچکترین آن ها در کارزار به قتل می رسد در کربلا غفلتا کشته خواهد شد\* و پریشانی و انجام وخیم از آن قاتل است آتش، او را به ژرفای خود کشد\* در حالی که با زنجیر دست هایش بسته شده است گویی زنجیرهایش بر هم فزون شده است.

چون روز سوم فرا رسید فاطمه برخاست تا یک صاع جو باقیمانده را آرد کند و نان پزد. علی (علیه السلام) به همراه پیامبر نماز مغرب گزارد و به منزل آمد و طعام در پیش روی حضرت نهاده شد که ناگاه اسیری بیامد و بر در بایستاد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمد! ما را به اسارت می کشانید و اطعام مان نمی کنید. به من طعامی دهید که من برای محمد اسیر شدم. خداوند به شما از مائده های بهشتی طعام دهد. علی سخن او را شنید (1)-، و او را بر خود برگزید و دیگران نیز چنین کردند و سه روز و سه شب صبرت.

ص: 122

---

1- در این جا در مأخذ مورد نظر افزایشی هست و آن این که حضرت (علیه السلام) چنین سرود: ای فاطمه! ای دختر احمد پیامبر\* دختر پیامبری که اربابی است رئیس و آقا گشته این اسیری است از پیامبر راهنما\* که دست و پا بسته در زنجیری دست و پا گیر بوده است به ما گله می کند که گرسنگی اش ادامه یافته است\* و کسی که امروز او را اطعام کند فردا روز آن را می یابد از خداوند بزرگ یکی و یکتاست\* که زارع هر چه بکارد به زودی آن را می درود پس او را بی آن که تکدی کند اطعام کن\* تا به چیزی پاداش داده شوی که پایان ندارد و فاطمه چنین سرود: از گندم بیش از یک صاعی که آورده ام\* دستم تا بازو خونالود شده است به خدا دو فرزندم از گرسنگانند\* و پدرشان انجام دهنده خیر و نیکی او انجام کار خیر را اختراع می کند\* در حالی که در این امر بسی کارآمد است بر سر پوشش ندارم\* مگر پوششی که باد شمال آن را بافته است.



کردند بی آن که جز آب زلال خوراکی بچشند.

چون روز چهارم فرا رسید و آن ها نذر خود را ادا کردند علی (علیه السلام)، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ بگرفت و به سوی پیامبر به راه افتاد در حالی که از شدت گرسنگی همچون جوجه می لرزیدند. چون پیامبر آن ها را بدید فرمود: ای ابو الحسن! چه سخت و ناگوار است آن چه را بر شما می بینم. می روم دخترم فاطمه را بینم. پس به سوی او به راه افتادند و او را در محرابش یافتند که از فرط گرسنگی شکمش به پیشش چسبیده و دو چشمش فرو رفته بود. چون پیامبر فاطمه (س) را بدید فرمود: وا ویلاه، یا الله، اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند. پس جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: ای محمد! آن را بگیر که خداوند آن را در میان اهل بیت گوارا گرداند. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه بگیریم ای جبرئیل؟ پس این را برای حضرت (علیه السلام) قرائت کرد: هَلْ أتی عَلَی الْإِنْسَانِ (1)(2)».

ص: 124

#### 1- انسان/1.

2- ابن بطریق در خصائص 166/ می گوید: «بدان که این فصل، نکته هایی را گرد آورده در عدم امکان یافتن همانندی برای سرور ما امیر المؤمنین (علیه السلام). از آن جمله است این که خود حضرت و دو فرزند و همسرش (علیه السلام) از نیکان بوده اند و پاداش آن ها بهشت و حریر و همه انواع نعمت هاست و این ها همه در حق آن ها با وحیی راست در پاسخ به اندکی صدقه آمده است، در حالی که اگر دیگران مال فراوانی را هم انفاق می کردند در حقشان یک آیه هم نازل نمی شد. بر این اساس ثابت می شود که مهم صدقه دهنده است نه صدقه و در این باره هم همانندی برای آن ها نیست». علامه مجلسی در بحار الانوار 255/35-256 می گوید: «پس از آن که دانستیم بنا به اجماع مفسران و محدثان، این سوره در حق اصحاب کساء نازل شده است اینک بر ما هویدا است که هیچ خردمند فرزانه ای تردید روا نمی دارد که چنین ایشاری جز از امامان نیک برای کسی میسر نیست. و این که این سوره به همراه مائده بر ایشان نازل شد دلالت دارد بر شکوه و والایی و ارجمندی ایشان نزد خداوند سبحان و این که اختصاص داشتن آن ها به این ارجمندی به همراه ارجمندی های دیگری که تنها از آن ایشان بوده است موجب قبح مقدم داشتن دیگران است به آن ها که به هنگام مباهات حتی یک فخر هم برای اظهار ندارند». فاضل محقق میرزا محمد شیروانی در رساله مختصرش در تفسیر سوره هل اتی (که نسخه ای خطی است در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 7008 می گوید: «این خود گواه آن است که آن ها از گناه و معصیت و ناهمسویی با امر و نهی الهی مبرا بوده اند، و این بدان سبب است که این آیه دلالت بر آن دارد که خداوند سبحان همه آن ها را به روز رستخیز از هر کیفری حفظ خواهد کرد و هر کیفری هم که برای شرر وضع شده است. خداوند این آیه را نازل کرد تا بر ایشان تلاوت شود. خداوند به آگاهی آن ها رسانده است که به روز رستخیز از کیفر محفوظ و در امان خواهند بود و این جایز نیست مگر به سبب عصمت آن ها از گناهان و لغزش ها». سید شبر در حق الیقین 273/1 در این سوره می گوید: «این فضیلتی است که هیچ کس را در آن با آن ها اشتراکی نیست، و خداوند در حق آن ها قرآنی فرو- فرستاده است که شب و روز تلاوت می شود پس چگونه می شود دیگران به امامت از آن ها شایسته تر باشند؟». شیخ مظفر در دلائل الصدق 175/2-177 می گوید: «این داستان، گواه آن است که فضیلت حسن و حسین و معرفت آن دو به نهایت درجه رسیده است، زیرا این معرفت در حال کودکی از آن دو صادر شده است تا جایی که سزاوار آنند که خداوند در کتاب مجید خود آن ها را بستايد و شهادت دهد که آن دو در راه خدا اطعام کرده اند و از خداوند می هراسیده اند و تردیدی نیست در این که اگر چنین امر سترگی از کودکی صادر شود بزرگ تر است از مرد سالمندی که در بیش تر سالهای عمرش خدای را شناخته و در کارهای بزرگ همچون گریز از جنگ از او سرپیچی کرده است، پس حسن و حسین برتر از پیران صحابه بوده اند و تردیدی هم نیست که امیر المؤمنین بنا به نص و اجماع برتر از حسن و حسین بوده است و

لذا از همه صحابه برتر است پس او همان امام است». سید شرف الدین در سخن تابنده ای که با «الفصول المهمه 239/» چاپ شده است می گوید: «این سوره مبارکه همان گونه که به این نیکان بشارت می دهد، دشمنان ستمکار و کافر را نیز از غل و زنجیر و عذاب دردناک و آتش فروزنده که برایشان آماده شده می ترساند. پس اگر در آن دقت نظر به کار بندید این نکته را آشکارا در هر دو سوی آن می بینید، چنان که این امر بر ژرف کاروان کتاب کریم الهی پوشیده نیست؛ کسانی که هر سرتی از اسرار بزرگ را می کاوند و در موضع کلمات تدبیر می کنند و در حکمت الهی استقصا می کنند و می جویند و اندیشه به کار می زنند، کسانی که هر گاه قرآن می خوانند گوش می دهند و از صمیم دل آن را می نیوشند و همه اعضایشان از هیبت آن خشوع می یابد و از معانی و مقاصد آن پند گیرند و در برابر بایدها و نبایدهای آن خضوع می یابند. خداوند ما را از کسانی قرار دهد که این چنین بر آن ها منت نهاده که او ارحم الراحمین است».

در تفسیر ثعلبی به نقل از غبایه بن ربیع (1) - آمده است که گفت: در حالی که عبد الله بن عباس در کنار چشمه زمزم نشسته بود و «قال رسول الله» می گفت که ناگاه مردی عمامه دار آمد. آمدن او موجب شد که دیگر ابن عباس نگوید: «قال رسول الله» [تا این که آن مرد عمامه دار گفت: «قال رسول الله»].

ابن عباس گفت: تو را به خدا سوگند [نقاب از چهره بگیر]. آن مرد عمامه از چهره اش برگرفت و گفت: ای جماعت! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من خویش را معرفی می کنم. جناب بن جناده بدری، ابو ذر غفاری هستم و از پیامبر خدا با همین دو گوش خود شنیدم که اگر دروغ گویم کر شوند و با همین دو چشم خود دیدم که اگر دروغ گویم کور شوند که علی رهبر نیکوکاران و کشنده کافران است.

یاری خواهد شد هر که او را یاری کند و به کسی که ترک یاری اش کند یاری نخواهد شد. ت.

ص: 125

---

1- در نسخه «د» و «م» عبايه آمده است.

روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم گزاردم. گدایی در مسجد چیزی خواست و کسی به او چیزی نداد. پس آن مسکین دست به آسمان برد و گفت: بار خدایا! گواه باش که من در مسجد رسول الله سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی (علیه السلام) در حال رکوع بود.

حضرت (علیه السلام) با انگشت کوچک دست راست که انگشتی در آن بود اشاره کرد. پس آن سائل جلو آمد تا انگشت را از انگشت حضرت بگیرد و این در برابر دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. حضرت (صلی الله علیه و آله) چون از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا! موسی از تو تقاضایی کرد و گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اَشِدُّ بِهِ اُزْرِي وَ اَشِدِّ رِكْبَةً فِي أَمْرِي (1)- . و تو قرآن ناطق را برای او فرو فرستادی که: سَدَّ نَسْدُ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجَعَلْ لَكُمْ سُدًّا لَطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا (2)- . و اینک این منم محمد، پیامبر و برگزیده تو. خداوند! سینه مرا فراخ گردان و امر مرا آسان کن و وزیری از خاندان من برایم قرار ده که همان علی، برادر من است و با او پشت مرا استوار گردان (3). 1.

ص: 126

1- طه 32؛ ای پروردگار من! سینه مرا برای من گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و یآوری از خاندان من برای من قرار ده، برادرم هارون را، پشت مرا بدو محکم کن و در کار من شریکش گردان.

2- قصص 35؛ تو را به برادرت قویدست خواهیم کرد و برایتان حجّتی قرار می دهیم. به سبب نشانه هایی که شما را داده ایم به شما دست نخواهند یافت.

3- ابن بطریق در بیان آن چه با وحی ارجمند نازل شده است اموری را یادآور می شود که بر اساس همه آن ها امکان ندارد نظیر و همسنگی برای امیر المؤمنین (علیه السلام) یافت شود. در خصائص 253/ چنین آمده است: «از آن جمله است این سخن پروردگار که: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي، و پیامبر همین را چنان که موسی برای هارون خواسته بود برای علی (علیه السلام) تقاضا کرد تا این سخن گواه آن باشد که حضرت (علیه السلام) سزاوار آن است که به منزلت هایی دست یابد که هارون از موسی دست یافته بود. هارون، برادر موسی بود از یک پدر و مادر، چنان که پیامبر نیز بود و جانشین او بود به دلیل آیه: وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي . امیر المؤمنین، برادر پیامبر از یک مادر و پدر نبود بلکه برادر دینی یا برادر خوانده او بود و این چنین روشن است که نیازی به دلیل ندارد. نبوت نیز از منزلت های هارون بود و هارون، پیش از موسی مرد در حالی که پیامبر می دانست علی پس از او زندگی خواهد کرد و لذا در چند جا، نبوت را با این سخن استثنا کرد: «توبه من همچون هارونی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، زیرا اگر نبوت را استثنا نمی کرد پیامبری جزء منزلت های علی توهم می شد. نسبت صریح میان علی (علیه السلام) و پیامبر، مستثنای به عرف است و نبوت مستثنای به لفظ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آن چه برای حضرت (صلی الله علیه و آله) باقی می ماند این است که وحی ارجمند را بر زبان جاری سازد به نحوی که داخل در استثنای عرف نسبی و نه استثنای عرف لفظی در نیاید و آن عبارت است از خلافتی که بدون تردید حق حضرت (علیه السلام) است، یعنی همان خلافتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنش را بر آن استوار کرد و بدان اشاره نمود». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 342/2-343 می گوید: «اما دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) به سبب آن است که ثبوت ویژگی های هارون برای حضرت (علیه السلام) افاده می گردد. پس حضرت (علیه السلام) نیز در داشتن علوم و ضرورت فرمانبری امت و پذیرش ریاست همچون هارون است، چرا که هارون در خلافت موسی شریک اوست، پس علی (علیه السلام) همچون اوست به نسبت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جز آن که علی (علیه السلام) پیامبر نبود، چنان که حدیث منزلت نبوت را استثنا کرد و قرآن مجید گواه آن است که محمد (صلی الله علیه و آله) خاتم پیامبران است. بر این اساس اخبار آمده حاکی از آن است که علی شریک پیامبر است جز در نبوت. پس ثابت می شود که علی (علیه السلام) حتی در دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امت، امامت و ریاست عامّه داشته است، ولی چنان که در آیه



نخست (ج 2، ص 78-80) گفته آمد در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز در موارد محدودی حضرت (علیه السلام) سکوت در پیش گرفت. نیز بنگرید به معالم المدرستین 175/1.





ابو ذر گفت: همین که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنش را تمام کرد جبرئیل از نزد خدا سوی او آمد و گفت: ای محمد! بخوان. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: بخوان: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (1)(2)9.**

ص: 129

1- طه 55/.

2- مصنف در کتاب خود کشف المراد 394-395 می گوید: «این آیه کریمه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** دلیل دیگری است بر امامت علی (علیه السلام)، و استدلال به این آیه موقوف به مقدماتی است: اول، این که واژه **إِنَّمَا** برای حصر به کار می رود و منقول و معقول بدان دلالت دارند. اما دلیل منقول، اجماع اهل زبان عربی است بر آن، و اما دلیل معقول آن این است که واژه «ان» برای اثبات است و «ما» پیش از ترکیب مفید نفی است و نیز پس از ترکیب، استصحاب جاری می شود و این دلالت، اجماعی تلقی می گردد و صحیح نخواهد بود هر دو واژه به یک معنی به کار روند، چنان که صحیح نخواهد بود غیر مذکور، اثبات گردد و مذکور بنا به اجماع نفی شود. پس آن چه باقی می ماند عکس این شکل است که عبارت باشد از این که کلام منعطف شود به اثبات مذکور و نفی جز آن، که همین، مفهوم حصر است. دوم، این که کلمه «ولی» دلالت بر کسی دارد که برای دخالت، شایسته تر است و گواه آن نقل اهل زبان و کاربرد ایشان است همچون این جمله که «السلطان ولی من لا ولی له» یا همچون ترکیباتی مثل: «ولی دم» یا «ولی میت» یا این جمله امام (علیه السلام) که: «ایما امرأه نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل». سوم، این که مراد از آن بعضی از مؤمنان باشد، چرا که خداوند تبارک و تعالی آن ها را به ویژگی هایی توصیف کرده که مختص است، زیرا که اگر چنین نبود لازم می آمد اتحاد ولی و مولی علیه و اینک که این مقدمات هموار شد می گوئیم که مقصود از این آیات علی (علیه السلام) است بنا به اجماعی که حاصل آمده از این نکته است که هر یک از مؤمنان از ویژگی هایی مختص برخوردارند. راوی می گوید: مقصود از دارنده این ویژگی ها علی (علیه السلام) است و منصرف کردن آن به دیگران خرق اجماع است و از آن روی که حضرت (علیه السلام) بنا به اجماع، یا همه مراد از این ویژگی ها است یا بخشی از آن و ما عدم عمومیت آن را بیان کردیم، بنا بر این حضرت (علیه السلام)، همه مراد از آن است و به سبب این که مفسران همداستانند در این که مقصود از این آیه علی (علیه السلام) است به سبب آن که این آیه زمانی نازل شد که حضرت (علیه السلام) در حال رکوع انگشتی خود را صدقه داد و در این اختلافی نیست». بنگرید به نکات نزدیک به این مضمون در: اعلام الوری 168-169 و اللوامع الالهیه 276-277. ابن بطریق در عمده 124/1 [و به گونه دیگری در خصائص 66/1] می گوید: «بدان که خداوند سبحان در این آیه ضرورت فرمانبری مردم از خدا، و سپس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را آورده و در مرحله سوم بدون فاصله ضرورت ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) را بیان کرده است. و این نصی است صریح در ضرورت فرمانبری از حضرت (علیه السلام)». تفصیل این سخن در خصائص 50-52 آمده است: علامه بیاضی این سخن را با بیانی دیگر در الصراط المستقیم 265/1 می گوید: «حال که این امور به علی (علیه السلام) انحصار یافت ولایت آن حضرت (علیه السلام) با عطف به ولایت رسول اکرم که آن نیز معطوف به ولایت خداوند سبحان است اثبات می گردد و اینک که ولایت آن حضرت (علیه السلام) ثابت شد، با حصول عصمت آن حضرت (علیه السلام) حکم می شود به ضرورت مطلق فرمانبری از جانشینش، و اگر از او فعل قبیحی صادر شود گویی خداوند آن را بر خلیفه اش لازم گردانده است». شیخ طوسی در تلخیص الشافی 10/2 می گوید: «اما قوی ترین نص قرآنی که دلالت بر امامت حضرت (علیه السلام) دارد این آیه کریمه است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**. وجه دلالت آیه عبارت است از این که ثابت شده است مراد از واژه «ولیکم» که در آیه آمده کسی است که اداره شما را تحقق می بخشد و به امورتان می پردازد و بر شماست تا از او فرمان برید، و نیز ثابت شده است که مقصود از «الذین آمنوا» امیر المؤمنین (علیه السلام) است و در ثبوت این دو وصف، دلالتی است در این که علی (علیه السلام) امام ماست».

شیخ ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 127/ می گوید: «خداوند سبحان اخبار کرده است که بر پا دارنده نماز و پردازنده زکات در حال رکوع، بر حسب آن چه در صدر آیه برای خدا و رسول، لازم گشته از خود مردم بدیشان اولاست و این حکم جز برای امیر المؤمنین (علیه السلام) برای هیچ کس دیگر ثابت نگشته است، پس او باید امام مردمان و از خود ایشان بدیشان اولی باشد». علامه امینی در الغدیر 167-163/3 بیست آیه از قرآن آورده است که در آن ها لفظ جمع به کار رفته ولی مقصود از آن یک نفر است. سید شرف الدین در مراجعات 235/ در حکمت این سخن نکته ظریفی را یاد آور شده است و می گوید: «گاهی عبارت جمع می آید و نه مفرد، زیرا که خداوند می خواهد آن واژه، بسیاری از مردم را حفظ کند، چه، مخالفان و دشمنان بنی هاشم و دیگر منافقان و حسودان و رقیبان تاب تحمل این را ندارند که این واژگان را به صیغه مفرد بشنوند، زیرا با کاربرد جمع واژه دیگر آن ها طمعی در مشوه کردن یا دلیلی برای گمراه کردن - به سبب نو میدی شان - نمی یافتند که انجامش برای اسلام هراسناک بود، و از همین رو آیه با صیغه جمع آمده است با آن که مقصود از آن مفرد است تا با این کار از عیوب آن ها امان حاصل آید، ولی نصوص پس از آن به عبارت های مختلف و جایگاه های متعدد، پی در پی می آید و مسأله ولایت، اندک اندک در آن ها پراکنده می گردد تا جایی که خداوند، دین را کامل گردانید و نعمت را تمام کرد، و این همسویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است با عادت حکما در رساندن امور ناخوشایند به مردم، در حالی که اگر آیه با عبارت مختص و مفرد آورده می شد مشرکان سر انگشت خویش در گوش می نهادند و از خشم جامه شان را به سوی دیگر می گرداندند و بر استکبار خویش پا می فشردند. این حکمت - چنان که پوشیده نیست در همه جای قرآن، در آیات مربوط به فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت طاهرین (علیه السلام) به کار زده شده است». بنگرید به: بحار الانوار 206-203/35 و کشف الغمّه 62/1 و دلائل الصّدق 83-73/2 و 102-92 و مراجعات 238-226/ و معالم المدرستین 156/1 و تلخیص الشافی 45-44/2 و العمده 228-229.

1- تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص 254.

2- ثعلبی، اندکی پس از این داستان می گوید: «از ابو منصور حمشادی شنیدم که می گفت: از محمد بن عبد الله حافظ شنیدم که می گفت: از ابو الحسن علی بن الحسین شنیدم که می گفت: از ابو حامد محمد بن هارون حضر می شنیدم که می گفت: از محمد بن منصور طوسی شنیدم که می گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: فضایلی که به علی رسیده است به هیچ یک از اصحاب پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله و رضی عنهم- نرسیده است». ابن طلحه شافعی پس از نقل این خبر از ثعلبی می گوید: «در آوردن سخن احمد اندکی پس از این داستان، اشاره ای نهفته است در این که چنین اخلاق والایی یعنی جمع میان این دو عبادت بزرگ جسمی و مالی در یک زمان تا جایی که قرآن کریم آن دو را بستاید و به سوی آن دوره پیوید به علی (علیه السلام) اختصاص دارد و شرافت آن به شخص علی می رسد بدون آن که کسی از صحابه پیش یا پس از او در این فضیلت، شریک حضرت شمرده شود». مراجعه کنید به: کشف الغمه 167/1.

مجاهد می گوید: خداوند نهی کرده است از این که جز با پرداختن صدقه کسی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نجوا کند. کسی هم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نجوا نکرد مگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) که دیناری پرداخت و پیامبر هم آن را صدقه داد و سپس اجازه داده شد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: در کتاب خداوند عزّ و جلّ آیه ای هست که هیچ کس پیش از من یا پس از من بدان عمل نکرده و نمی کند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمْوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ (1).

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: خداوند متعال به واسطه من [سنگینی این آیه را] در میان امت سبک گرداند. این آیه پیش از من بر کسی نازل نشده بود و پس از من هم بر کسی نازل نمی شود. ابن عمر می گوید: علی بن ابی طالب سه ویژگی داشت که اگر من یکی از آن سه را می داشتم از یک گله شتر خوش تر می داشتم: همسری او با فاطمه (س)، پرچمداری روز خبیر و آیه نجوی (2). 1.

ص: 131

1- مجادله 13/، ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید.

2- علامه بیاضی در الصراط المستقیم 181/1 به نقل از کشف زمخشری می گوید: «در این جا خداوند تبارک همه امت را با این سخن نکوهیده است: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ [مجادله 13/]؛ و این بدان سبب است که خداوند، صدقه را به کم یا زیاد مقید نساخته است و تهیدستان را در ناتوانی شان عذری نیست. این بدان سبب بود تا علی (علیه السلام) از دیگران ممتاز شود و فضیلتش در میان آن ها آشکار گردد، چرا که خداوند پیش از گزینش آن ها از عملکرد یا خودداری آن ها آگاه بوده است و از همین رو خواسته است از این راه شرف حضرت را به دلیل فرمانبری از خدا و شایستگی خلیفگی او آشکار کند». علامه مجلسی در بحار الانوار 384-383/35 می گوید: «پوشیده نماند اختصاص حضرت (علیه السلام) به این فضیلت که نشان دهنده نهایت محبت ایشان است نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گواه زهد ایشان است در دنیا و برگزیدن آخرت و شتاب داشتن در اعمال خیر و طاعات، دلالت دارد به برتری ایشان نسبت به دیگر صحابه که مستلزم حقانیت بیش تر ایشان است به امامت و قبح مقدم داشتن دیگران به ایشان و نیز دلالت دارد بر کاستی فراوان و جرم بزرگ کسی که در خلافت از ایشان پیشی گیرد، زیرا در امر پیش پا افتاده ای کوتاهی کرده اند که با پرداخت کمتر از یک درهم برایشان مقدور بود و با این کار از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جدایی گزیدند و از همراهی ارزشمند او چشم پوشیدند. کوتاهی کردن آن ها در این مورد به طریق اولی دلالت دارد بر کوتاهی آن ها در طاعات مهم و امور سترگ. چقدر تفاوت است میان کسی که جان خویش را در راه خشنودی پیامبر می بخشد و کسی که حاضر نیست برای دست یافتن به سعادت نجوای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، درهمی پردازد! حتی می توان گفت ترک انفاق آن ها دلالت دارد بر نفاق آن ها، چنان که بیضاوی در آغاز امر بدان اعتراف دارد آن جا که می گوید: «جداکننده میان مؤمن مخلص و منافق»، و دیگر پوشیده نیست دوری و مخالفت او با کسانی که ادعا می کنند اموال هنگفتی را در راه خدا بخشیده اند، زیرا چگونه می شود کسی که چنین اموال هنگفتی را بذل کرده است نتواند در طول ده روز، کمتر از یک درهم یا حتی نیمی خرما انفاق کند». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 164-162/2 می گوید: «تردیدی نیست که این آیه شریفه به امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد نه صحابه دیگری همچون خلفای سه گانه که می توانستند صدقه دهند، چه، این آیه گواه است بر برتری حضرت (علیه السلام) بر ایشان و معصیت آن ها که مقتضی عدم صلاحیت آن هاست برای امامت، و این در صورتی است که حتی عصمت را در امام شرط ندانیم... روشن است که معصیت با خودداری از دادن صدقه ای اندک که مصلحتی بزرگ در آن نهفته است که از مناجات پیامبر (صلی الله علیه و آله) حاصل آمده، بزرگ ترین دلیل بخل و خست است و لذا خداوند سبحان تعبیر به اشفاق و ترحم کرده است، و

انسان بخیل به ویژه با چنین بخلی صلاحیت امامت را ندارد. بنگرید به: العمده 187/ و بحار الانوار 153/39 و دلائل الصدق 385/2 و معالم المدرستین 170/1.



حضرت (صلی الله علیه و آله) با دست شریف خود باغی را آبادان گردانید و آن را صدقه داد به

ص: 132

گونه ای که حتی درهم و دیناری از آن برای خویش کنار نهد.

### مبحث هفتم: در پاکدامنی و دینداری و استجاب دعا

تردیدی در این نیست که امیر المؤمنین (علیه السلام) به غایت پاکدامن و به شدت دیندار بوده است و ایمان در قلبش نفوذ یافته بود و به سبب دینداری و پاکدامنی، مستجاب الدعوه نیز بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در «مباهله» به حضرت (علیه السلام) توسل جست، در صورتی که اگر یکی از صحابه منزلتی نزدیک به حضرت داشت پیامبر او را نیز با خود می برد، زیرا وقت نیاز به دعا و یاری گرفتن از کسی بود که دعایش مستجاب می شد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای قرشیان! یا دست برمی دارید یا خداوند مردی را بر شما برمی انگیزد که خداوند قلبش را با ایمان آزموده (1) و او گردن شما را در راه دینداری خواهد زد.

عرض شد: یا رسول الله! آیا این شخص ابو بکر است؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: خیر.

عرض شد: عمر است؟ فرمود: خیر. او کسی است که کفش هایی را پینه کرده که در اتاق است (2). - در کتاب مناقب آمده است: (3) - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز فتح خیبر به علی فرمود:

اگر چه گروهی از امت من در باره تو نگفته اند آن چه را که مسیحیان در حق عیسی بن مریم گفته اند، امروز در حق تو سخنی خواهم گفت که با وجود این سخن بر گروهی از

ص: 133

---

1- ابن بطریق در خصائص 252/253 می گوید: «علی همان کسی است که خدا و رسولش او را برای تمام گرفتن حق الهی از کافران برانگیختند. او همان کسی است که در تأویل قرآن ستیز کرد چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر تنزیل آن ستیزید و این دو ستیز همسانند، زیرا منکر تنزیل، از پذیرش آن هم سرباز خواهد زد و منکر تأویل عمل بدان را نخواهد پذیرفت. این منزلتی است که پس از پیامبر هیچ کس استحقاق آن را ندارد مگر کسی که سزاوار خلافت پس از اوست، چرا که تمام گرفتن حقوق الهی از معاندان و منکران و کافران تنها به دست رسول خدا یا کسی است که در ضرورت پیروی و دنباله روی در جایگاه پیامبر قرار دارد».

2- تذکره الخواص 45/.

3- مناقب ابن مغزلی 237/.

مسلمانان نگذری مگر آن که خاک کفش تو را توتیای چشم کنند و به باقیمانده آب پاکشویی تو شفا بجوبند (1)، و همین بس که تو از منی و من از تو و تو از من ارث می بری و من از تو، و تو برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.

تو به جای من دین مرا می پردازی و در راه سنت من می ستیزی و در روز رستاخیز نزدیک ترین مردم به من هستی و تو در فردا روز بر سر حوض کوثر جانشین منی که در برابر منافقان از آن دفاع می کنی، و نخستین کسی خواهی بود که بر سر حوض کوثر بر من وارد می شود. تو اولین نفر از امت من هستی که به بهشت در می آید، و پیروان تو بر منبری از نور خالص و خوش منظر هستند که همگی سیرابند. چهره های آن ها در اطراف من سفید و روشن است. من شفاعت آن ها را خواهم کرد و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو فردا تشنگانی خواهند بود در غایت تشنگی و چهره هایی سیاه و مکدر خواهند داشت. جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است [و نهان تو] 6.

ص: 134

1- علامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 61/2-62 می گوید: «معقول است که حضرت (علیه السلام)، خبر از امور غیبی دهد و در جسم و جانش کراماتی ظهور کند که امر بر دیگران مشتبه شود و بسیاری به سبب کوتاهی اندیشه، اختلاف یابند و نصیری به او را خدایی بپندارند که می دهد و می ستاند و گروهی نیز با او به دشمنی و ستیز برخیزند و نصوصی را که در حق حضرتش (علیه السلام) رسیده است پنهان دارند و حضرت را دشنام دهند و جای شگفتی نیست اگر که بیش تر مخالفان امت به گمراهی روند که در میان ملت های گذشته نیز، سنت چنین بوده است. ببینیم وضع بنی اسرائیل را هنگامی که گفتند: *اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ* [اعراف 138]. میانه روان، حضرت (علیه السلام) را از قعر کاهندگان ارزش او بالا آوردند و از جایگاه خدای جهانیان به زیر کشاندند و او را امامی دانستند در میانه خالق و مخلوق و به حق یقین دست یافتند، زیرا از بلندای غلو مشابعت حضرت (علیه السلام) به خدا به زیر آمدند و از مغاک مقایسه، اوج گرفتند و در روز رستاخیز هم ندامتی به ایشان نرسد، بلکه در میان سرگین و خون، شیری خالص و گوارا برای خود پیش می فرستند. همین اختلاف امت در امامت علی یا الوهیت او و در خلافت ابوبکر یا رعیت بودن او نشانگر ناسازگاری و ناهمسویی سترگی است که هر گونه اشتباهی را از میان می زداید و بر هر گونه ماندگی و سنجشی خط بطلان می کشد». نیز بنگرید به: سخن طبرسی در اعلام الوری 189/ و سخن مجلسی در بحار الانوار 179/36.

نهان من است] و آشکار تو آشکار من و دل نهفته های تو دل نهفته های من است (1). تو در شهر علم منی، و فرزندان تو فرزندان من هستند. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است و حق با تو و در زبان تو و در قلب تو و در میان چشمان تو است. ایمان با گوشت و خون تو در هم آمیخته است چنان که با گوشت و خون من. خداوند تبارک و تعالی به من دستور داده است تو و خانواده ات را به بهشت مژده دهم و دشمنت را به آتش. هرگز ستهنده تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نیاید، چنان که هرگز دوستدار تو حوض کوثر را از کف ننهد.

علی (علیه السلام) می گوید: در پیشگاه خدا به کمال سجده کردم و او را بر نعمت هایی که از اسلام و قرآن به من ارزانی داشته است و محبت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) را در دلم افکنده ستودم.

در کتاب مناقب (2) - به نقل از زمخشری آمده است که گفته: دو مرد نزد عمر آمدند و به او گفتند: نظر تو در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ او به سوی حلقه ای از مردان رفت که در میان آن ها مردی طاس بود. پس به او گفت: نظرت در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ گفت: /.

ص: 135

---

1- سید حامد حسین در خلاصه عباقات الانوار 283/5-284 در ذیل این خبر می گوید: «این خود دلیل روشنی است بر این که آفرینش امیر المؤمنین همچون آفرینش رسول خدا بوده است و این همان مفهوم حدیث نور است و از اخباری است که این حدیث شریف را تأیید می کند. با این جمله از حدیث عصمت امیر المؤمنین (علیه السلام) و برتری او بر همه خلائق حتی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیا نیز به اثبات می رسد، چه، نهان و آشکار و دل نهفته های علی همچون نهان و آشکار و دل نهفته های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، و آن چه نزد همگان تردیدی در آن نیست آن است که نهان و آشکار و دل نهفته های پیامبر از هر گونه خطایی مصون است و از همه خلائق، برتر. پس نهان و آشکار و دل نهفته های حضرت (علیه السلام) نیز چنین است. این اقتضای آن را دارد که امامت و خلافت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بدیهیات اولیه باشد و دلالت دارد بر ناپسندی مقدم داشتن دیگران بر او و بطلان خلافت و امامت آن ها. این حدیث - چنان که پنهان نیست - از ابعاد دیگری نیز دلالت بر برتری حضرت (علیه السلام) دارد».

2- ریاض النضره 2/226.

دو کنیز. عمر به آن دو روی کرد و گفت: دو کنیز. یکی از آن دو گفت: ما به نزد تو که امیر المؤمنین هستی آمده ایم تا پیرامون طلاق دادن کنیز پرسیم و اینک تو به سوی مرد دیگری می روی تا از او پرسی. به خدا سوگند دیگر با تو سخن نمی گویم.

عمر گفت: وای بر تو، آیا می دانی او کیست؟ او علی بن ابی طالب است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: اگر آسمان ها و زمین در کفه ای نهاده شوند و با ایمان علی سنجیده آیند، ایمان علی فزونی خواهد داشت.

در کتاب مناقب (1) - به نقل از ام سلمه آمده است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد من بود که جبرئیل بیامد و بدو ندایی داد. پس پیامبر تبسم می کرد و خنده ای زد. پس چون از نزد او برفت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! چه چیز تو را به خنده واداشت؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل به من گفت: از نزدیکی علی گذر می کرده در حالی که او رمه ای از شتران را می چرانده و خواب او را ربوده بوده و برخی از اعضای او دیده می شده است. جبرئیل گفت: جامه او را به رویش انداختم که خنکای ایمان او به قلب من هم راه یافت.

امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گروهی از مسلمانان را در این سخن پیامبر: «هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست» به گواهی طلبید و همگی گواهی دادند جز انس بن مالک که حاضر بود و گواهی نداد.

امیر المؤمنین فرمود: چه چیزی مانع از گواهی توست؟ تو نیز آن چه را دیگران شنیدند شنیدی.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من پیر شده ام و فراموش کرده ام.

امیر المؤمنین فرمود: خدایا! اگر دروغ می گوید سپیدی در چشم او پدید آر که عمامه آن را نپوشاند. طلحه بن عمر می گوید: خدا را گواه می گیرم سپیدی در چشمان او دیدم (2). -5.

ص: 136

1- مناقب خوارزمی 76/77-77.

2- حلیه الاولیاء 26/5+کنز العمال 403/6+ارشاد المفید 185/. نیز بنگرید به: احقاق الحق 741/8-746 به نقل از منابع فراوان و نیز بنگرید به: الغدیر 191/1-195.

علی، عیزار (1) - را که متهم بود اخبار حضرت را نزد معاویه می برد نفرین کرد. او انکار کرد و سوگند خورد. حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند، نور از چشمانت بستاند و هنوز جمعه نرسیده بود که کور شد و کسی راه به او می نمود و دیدن از چشمانش برفت (2). - حضرت (علیه السلام) روزی بر منبر خطبه می خواند و فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبر اویم. من وارث پیامبر رحمت هستم و بانوی زنان بهشتی را به همسری دارم.

من سرور مؤمنانم و واپسین وصی پیامبران. جز من کسی این ادعا را نکند مگر آن که خداوند او را به بدی گرفتار آورد.

مردی از عبس که در میان جماعت نشسته بود گفت: چه کسی است که نتواند ادعا کند من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. وی همچنان در جای خود ماند تا شیطان زده شد و پایش را گرفته تا به در مسجد کشاندند (3).

حضرت (علیه السلام) دو بار دعا کرد و خورشید را باز گرداند. یکی از این دو بار در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود که آن را اسماء دختر عمیس و ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و گروهی از صحابه نقل کرده اند: یک روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منزلش بود و علی (علیه السلام) نزد ایشان بود که جبرئیل بر حضرت (صلی الله علیه و آله) نازل شد و از سوی خدا به نجوای با او پرداخت. همین که وحی حضرت (صلی الله علیه و آله) را در برگرفت، حضرت ران علی (علیه السلام) را بالش خویش برگزید و سر خویش برنداشت تا آن که خورشید غروب کرد، لذا امیر المؤمنین (علیه السلام) مجبور شد نماز عصر را نشسته برگزار کند و رکوع و سجودش را با اشاره به جای آرد. چون پیامبر به هوش آمد به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: آیا نماز عصر را از دست دادی؟ حضرت (علیه السلام) عرض کرد به سبب آن که شما سر خویش بر ران من نهاده بودید و نیز به سبب وضع خاص شما در نیوشیدن وحی نتوانستم نماز را ایستاده بخوانم. ر.

ص: 137

1- نهج الحق 246/.

2- این خبر در احقاق الحق 739/8 به نقل از ارجح 681/ و آن به نقل از مطالب السؤل و در بحار الانوار 198/41-199 به نقل از الخرائج و الارشاد آمده است.

3- این حدیث در بحار الانوار 205/41 به نقل از ارشاد نقل شده است و در پایان آن زیادتى چنین است: از قومه پرسیدیم آیا پیش از این عارضه ای از او سراغ داشتید؟ گفتند: خیر.

حضرت(صلی الله علیه و آله)به او فرمود:به پیشگاه خدا دعا کن تا خورشید را برای تو برگرداند و تو آن را در وقتش-به همان شکل که از دست داده ای-ایستاده برگزار کنی و خداوند به سبب فرمانبری تو از خدا و رسول،دعایت را اجابت می کند.

امیر المؤمنین(علیه السلام)از خداوند عزّ و جلّ خواست که خورشید را باز گرداند،و خورشید برای او بازگردانده شد و در محل خود در آسمان به هنگام نماز عصر قرار گرفت و امیر المؤمنین(علیه السلام)نماز عصر را در هنگامش گزارد و سپس خورشید غروب کرد.

بار دوم پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)بود.هنگامی که حضرت(علیه السلام)می خواست در بابل از فرات بگذرد.بسیاری از صحابه به گذراندن چهارپایان و بارهای خود اشتغال داشتند.

حضرت(علیه السلام)با گروهی از اطرافیان خود نماز عصر بگزارد،ولی مردم از امور مربوط به عبور و مرور فارغ نشدند تا آن که خورشید غروب کرد و نماز بسیاری از آن ها از دست رفت و مردم فضل نماز جماعت با حضرت(علیه السلام)را از دست دادند و لذا در این باره با حضرت(علیه السلام)سخن گفتند. چون حضرت(علیه السلام)سخن ایشان را در این باره شنید از خداوند خواست خورشید را برای او باز گرداند تا همه اصحابش بتوانند به جماعت نماز عصر را در هنگامش برگزار کنند و خداوند دعای حضرت را اجابت کرد،[و در این حال خورشید در افقی قرار گرفت چنان که به هنگام عصر قرار می گیرد و همین که جماعت سلام نماز را دادند خورشید ناپدید شد و صدای فرو ریزش بلندی از آن شنیده شد].این صدا خود،مردم را هراساند و آن ها تسبیح،تقدیس و تهلیل و استغفار خود را فزونی دادند(1)(2).1.

ص: 138

1- ارشاد مفید182/المناقب+خوارزمی217/مناقب ابن مغزلی96-99+تذکره الخواص53/.

2- سبط بن جوزی در تذکره الخواص54-55 می گوید: «این معجزه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)و کرامت علی(علیه السلام)است و این امر اجماعاً تنها از آن یوشع بوده است و جز این نیست که چنین امری یا معجزه ای است برای موسی یا کرامتی برای یوشع.اگر برای موسی است که پیامبر ما افضل از اوست و اگر برای یوشع است که علی هم افضل از او می باشد.پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)فرموده است:علمای امت من همچون پیامبران بنی اسرائیل هستند،و این سخن در حق علمای معمولی است چه رسد به علی(علیه السلام)». در الغدیر 130/3 همین سخن از او نقل شده است. شیخ مظفر در دلائل الصدق 464/2 می گوید: «اما دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین(علیه السلام)آشکارتر از خورشید است، زیرا از بزرگ ترین دلایل است در اهتمام به امور حضرت و فضل او بر همه اصحاب تا جایی که هیچ یک از آن ها خواب رسیدن به چنین مقامی را هم نمی بیند». بنگرید به:الغدیر 126/3-141.

هنگامی که آب در کوفه فزونی گرفت و مردم آن از غرق شدن هراسیدند به امیر المؤمنین (علیه السلام) پناه بردند. حضرت (علیه السلام) بر استر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوار شد و مردم به همراه ایشان خارج شدند تا آن که به ساحل فرات رسیدند و حضرت (علیه السلام) در آنجا فرود آمد و وضویی شاداب بساخت و در حالی که مردم او را می دیدند به تنهایی نماز بگزارد و در پی آن دعاهایی به پیشگاه خدا کرد که بیش تر آن ها شنیدند. سپس به سوی فرات پیش آمد و بر شاخه ای که بر دست داشت تکیه داد و با آن به روی آب زد و گفت به اذن [و مشیت] الهی کم شود. در پی این دعا آب چنان فرورفت که ماهی های ته فرات پدیدار شدند.

بسیاری از این ماهی ها به عنوان داشتن خلافت بر مؤمنان بر حضرتش درود فرستادند و گروه هایی از ماهی ها سخنی نگفتند که از آن جمله بودند: و مار ماهی و ماهی اسپیلی (1).

مردم شگفت زده شدند و از حضرت پیرامون سخن گفتن برخی از ماهی ها و سکوت برخی دیگر پرسش کردند. حضرت فرمود: خداوند ماهی هایی را برای من به سخن گفتن درآورد که پاک بودند و ماهی های حرام و نجس را به سکوت واداشت و آن ها را دور داشت (2)(3).

ص: 139

---

1- ماهی رودخانه ای از تیره سلوریهای بی فلس که در رودها و دریاچه های مشرق زمین بسیار یافت می شود-م.

2- ارشاد مفید 183/.

3- ابن شهر آشوب در مناقب 282/2 می گوید: «این صحیح است که خداوند تبارک و تعالی او را دوست می دارند و این سخن برای دیگری صحیح نیست به گونه ای که پیروی از او لازم گردد و کسی که خبر طائر به او نسبت داده شود امامت بدو منحصر گردد». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 541/2 می گوید: «استجاب دعا در چنین امور خارق العاده ای صورت نمی پذیرد جز برای پیامبر و وصی پیامبر، زیرا که معجزه در بر دارد و نظیر این امر جز برای امیر المؤمنین (علیه السلام) واقع نمی گردد، پس تنها او امام است.» همین سخن را ابن شهر آشوب در مناقب 287/2 دارد. نیز بنگرید به: کشف المراد 417/.



## مبحث هشتم: در اخلاق خوش حضرت (علیه السلام):

عقلا با هم اختلافی در این ندارند که امیر المؤمنین (علیه السلام) خوش اخلاق ترین مردم بوده است تا جایی که حضرت (علیه السلام) به سبب خوش اخلاقی به مطایبه گویی و حسن رفتار با اطرافیان نسبت داده شده است.

روایت شده است که حضرت (علیه السلام) بر زن بیچاره ای گذر کرد که کودکانش خردی داشت که از گرسنگی می گریستند و مادرشان آن ها را مشغول می داشت و با ایشان به بازی می پرداخت تا بخوابند. این مادر آتشی برافروخته بود و بر آن دیگی نهاده بود که در آن دیگ تنها آب بود و بس و برای کودکانش چنین وانمود می کرد که در این دیگ خوراکی است که برای آن ها می پزد. امیر المؤمنین (علیه السلام) وضع را دریافت. حضرت (علیه السلام) به همراه قنبر به منزل رفت و ظرف خرمایی با کیسه آردی و مقداری دنبه و برنج و نان با خود برداشت و بر شانه شریفش نهاد. قنبر تقاضا کرد که او این کالاها را حمل کند ولی حضرت (علیه السلام) اجازه نداد. چون به در خانه آن زن رسید اذن ورود خواست. زن نیز اذن دخول داد.

حضرت قدری برنج [در دیگ] ریخت و قدری نیز چربی در دیگ جای داد. پس چون از پختن آن فارغ شد خوراک را برای کودکان کشید و از آن ها خواست به خوردن مشغول شوند. چون کودکان سیر شدند حضرت (علیه السلام) در خانه می گشت و کودکانه و مضحک سخن می گفت و کودکان نیز می خندیدند.

هنگامی که حضرت (علیه السلام) از آن خانه خارج شد قنبر به او گفت: سرورم! امشب چیز

عجیبی دیدم که دلیل بعضی از آن‌ها را می‌دانم و آن این که تو توشه‌ای را برای ثواب به این خانه آوردی، ولی ندانستم چرا با دو دست و دو پا در خانه از این سو به آن سو می‌رفتی و همچون کودکان سخن می‌گفتی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: ای قنبر! من در حالی بر این کودکان وارد شدم که از فرط گرسنگی می‌گریستند. من خواستم گریه را از آن‌ها دور کنم و کاری انجام دهم که با حالت سیری بخندند و راهی جز آن چه انجام دادم نیافتم (1). - ضرار بن ضمره می‌گوید: (2) - پس از سوء قصد به امیر المؤمنین (علیه السلام) بر معاویه وارد شدم.

معاویه گفت: علی را برای من توصیف کن. گفتم: مرا از این کار معاف دار. معاویه گفت:

باید او را توصیف کنی. گفتم: اگر گریزی از این کار نیست به خدا سوگند او دور اندیش بود و نیرومند. سخن انجامین را می‌گفت و به داد داوری می‌کرد. دانش از همه جای او فیضان داشت و حکمت از کناره‌های او به زبان در می‌آمد. از دنیا و فریبندگی‌های آن هراس داشت و با شب و دلتنگی آن، دمساز بود. فراوان اشک می‌ریخت و بسیار می‌اندیشید [ژرف اندیشی می‌کرد و خویش را مخاطب قرار می‌داد و با خدایش به نجوا می‌پرداخت]، جامه و خوراکی او را خوش می‌آمد که خشن باشد و بد مزه. او در میان ما همچون یکی از ما بود و هر گاه از او می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد و هر گاه از او دعوت می‌کردیم می‌آمد، و به خدا سوگند با وجود نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او از هیبتش با او اندک سخن می‌گفتیم. او دینداران را بزرگ می‌داشت و مساکین را به خود نزدیک می‌ساخت. انسان قوی را در راه باطلش به طمع نمی‌افکند و ضعیف را در عدالتش مأیوس نمی‌کرد. یک بار او را در موضع و جایگاه خود یافتیم در حالی که شب پرده خویش افکنده بود و اخترانش به دل آسمان فرورفته بودند [در حالی که حضرت درت.

ص: 141

- 
- 1- مصنف در کشف المراد 413/ می‌گوید: در این هنگام حضرت (علیه السلام)، افضل از دیگری است، زیرا میان اخلاق خوش و خوشرویی و شجاعت فراوان و هیبت بسیار و داشتن شخصیتی جنگی که همگی با هم در تضاد هستند آمیزه‌ای به هم درآورده است.
  - 2- ارشاد دیلمی 218/2. این خبر را احقاق الحق 8/598 از منابع فراوان آورده است و در بحار الانوار 14/41-15 به نقل از امالی صدوق 371/ نقل شده است.

محرابش ایستاده بود [و ریش خود را در دست داشت و همچون مارگزیده ای به خود می پیچید و چونان غمگینی می گریست و می گفت: ای دنیا! دیگری را بفریب، آیا خود را به من عرضه می کنی یا به من شوق یافته ای. هیهات هیهات که من تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر بازگشتی در آن نیست. عمر تو کوتاه است و خطر تو فراوان و زندگی تو ناچیز. آه از کم توشه گی و دوری سفر و هراس راه.

معاویه گریست و گفت: خداوند ابو الحسن را رحمت کند. به خدا سوگند که چنین بود. غم تو بر او چگونه است از ضرار؟ ضرار گفت: غم کسی که فرزندش را در دامانش سر برند. اشکش پیوسته ریزد و حزنش آرام نگیرد.

### مبحث نهم: در شکیبایی:

اختلافی در این نیست که علی (علیه السلام) شکیباترین مردم بوده است. اگر چه حقّ حضرت گرفته شد و با اجبار رو به رو گشت و از مقام و مرتبه اش کنار گذاشته شد، ولی حضرت (علیه السلام) شکیب ورزید و خشم خویش فرو خورد و صبر پیشه کرد.

صاحب مناقب به نقل از ابو ایوب انصاری روایت می کند که روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شدت بیمار شد (1) - فاطمه (س) به دیدار پیامبر رفت و چون ضعف و سستی پیامبر را دید آن قدر گریست که اشک بر گونه هایش جاری شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای فاطمه! در عزّت و شرافتی که خدا بر تو نهاده است همین بس که شخصیتی را به ازدواج تو درآورد که پیش از دیگران اسلام آورد، دانشش بیش از همگان است و شکیباتر از دیگران می باشد. خداوند تبارک و تعالی زمینیان را به دقت نظاره کرد و از میان آن ها مرا برگزید و مرا به عنوان نبیّ رسول برانگیخت و بار دیگر زمینیان را نظاره کرد و از میان آن ها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که او را به ازدواج تو درآورم و وصیّ [و برادر] خود گیرم.

### مطلب دوم: پیرامون برتری های جسمی حضرت:

#### اشاره

این مطلب را در مباحثی سامان بخشیده ایم:

### مبحث اول: در عبادت:

نزد هر کس دانسته است که علی (علیه السلام) عبادت پیشه ترین فرد روزگار خود بود و مردم، نماز شب و دعاها را به جا مانده در باره این نماز و مناجات و

ص: 142

عبادت پیشگی او بدان جا رسیده بود که هر گاه [در نماز] روی به سوی خدای می کرد با تمامی وجود و با قطع نظر از دنیا روی به سوی حق تعالی می آورد [تا جایی که او] دردی را احساس نمی کرد، زیرا آن گاه که خواستند تیر از پیکرش برون آورند رهایش کردند تا هنگام نماز رسد، پس چون به نماز پرداخت و روی به سوی خداوند آورد آهنی را از پیکرش برون آوردند (1).

سرور ما زین العابدین - صلوات الله علیه و سلامه - در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و با صحیفه امیر المؤمنین (علیه السلام) دعا می خواند و سپس چونان انسانی که جام صبرش لبریز شده باشد آن را به کناری می نهاد و می گفت: عبادت من کجا و عبادت علی کجا (2)(3).

ص: 143

1- این خبر در احقاق الحق 602/8 به نقل از مناقب مرتضویه 364/ نقل شده است.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 27/1+ینایع الموده 150/.

3- ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه، پیرامون عبادت علی (علیه السلام) می گوید: «هنگامی که ما در دعاها و مناجاتهای حضرت (علیه السلام) ژرف اندیشی کنیم و بزرگداشت و تجلیل مقام کبریایی از سوی حضرت (علیه السلام) را که در بردارنده هیبت الهی و خشوع در برابر عزّت او و پیروی از خداوند سبحان است از نظر بگذرانیم اخلاص نهفته در وجود حضرت (علیه السلام) را در می یابیم و فهم می کنیم که این ادعیه از کدام قلب بیرون می آید و بر کدام زبان جاری می شود». وی در جای دیگری از مقدمه خود می گوید: «ضرورتاً چنین پدیده ای ظهور نخواهد یافت مگر از روی کمال نفسانی و صفای درونی و علم و شناخت کاملی که نقطه امتیاز اوست بر کسی که در بیش تر مدّت عمر خود، پستی و بی ارزشی سنگ را در نیافته و در باقیمانده ایّام عمرش به پایین ترین مراتب این عبادت موصوف نگشته است». بخاری در باب «اندیشه فرد در نماز» پیش از ابواب «سهو» در باره عمر می گوید: «من لشکریانم را در حال گزاردن نماز تجهیز می کنم». شیخ مظفر در دلائل الصدق 542/2-547 پس از آوردن این دو سخن از ابن ابی الحدید می گوید: «چگونه می شود صاحب چنین عبادت و شناختی را با دیگران سنجه کرد؟ و آیا بر اساس آیین عقل، پسندیده است که چنین کسی رئیس دین و امام مذهب باشد و آن شخصیت مأموم؟ داوری عدالت و برهان قاطع چنین حکمی ندارد».

حضرت (علیه السلام) رکوع و سجودی طولانی داشت و در آن خضوع و زاری فراوان می کرد.

از سرور ما موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) روایت شده است که آیه مبارکه (1) - تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (2) - در باره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نازل شده است (3).

[ابن عباس می گوید که این آیه شریفه: وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا (4) - در حق علی (علیه السلام) نازل شده است. م.]

ص: 144

1- فتح 29؛ آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آن هاست.

2- این خبر در احقاق الحق 3/416 و 14/345 به نقل از منابع عمومی آمده است.

3- علامه مجلسی در بحار الانوار 36/188 می گوید: «پوشیده نیست که توصیف حضرت (علیه السلام) از سوی خدا با چنین اوصاف شریفی فضیلتی است بزرگ که اگر فضایل دیگر حضرت (علیه السلام) نیز در نظر گرفته شود مانع از آن می شود که دیگری را بر حضرت (علیه السلام) پیشی داد». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 2/285 می گوید: «این آیه دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام)، چرا که حضرت (علیه السلام) را به صیغه جمع: الَّذِينَ مَعَهُ آورده است که اشاره دارد به این که علی (علیه السلام) به منزله همه کسانی است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، زیرا که اوست جانمایه همه آنها. پس برتری حضرت (علیه السلام) بر ایشان در جهاد و تقوا و همه صفات کمال برای حضرت (علیه السلام) ثابت است به ویژه با پیوست این خبر که: «مُحَمَّدٌ وَالَّذِينَ مَعَهُ» اعم از اوصاف بزرگی که همه آنها برای بیش تر صحابه و یا حتی یکی از آنها به گونه ای کامل به ثبوت نمی رسد و کامل این اوصاف برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثابت است و برای علی (علیه السلام) که همسنگ و جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است».

4- نور 47؛ و می گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان بردیم.

از امام باقر (علیه السلام) رسیده است که این آیه مبارکه: **وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ** (1) - در حق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده است و **وَ صَدَّقَ بِهِ** در حق علی (علیه السلام).

مجاهد آورده است که این آیه مبارکه: **وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ** (2) - در حق علی (علیه السلام) نازل شده است (3).

ص: 145

1- زم 33؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.

2- کفایه الطالب 233/+ مناقب ابن مغزلی 269/. نیز بنگرید به: احقاق الحق 14/242-177/3، 246-178 به نقل از منابع عمومی.

3- ابن بطریق در خصائص 180/ می گوید: «اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان کسی است که صدق به ارمغان آورد و علی همان مصدق است، پس آن دو، در درجه تصدیق با هم برابرند، زیرا آن که صدق به ارمغان آورده است بدون تردید مصدق نیز هست و آن که پس از اقامه حجّت از سوی آورنده صدق او را تصدیق کرده است در مقام تصدیق با او شریک است. پس آن ها در تصدیق یکسانند و تفاوت میان آن دو از نظر رسالت است. این یکی فضیلت ارسال دارد و آن دیگری امتیاز پیروی. پس باید از هر دو - چنان که گفتیم - به یک میزان پیروی کرد، چه همان گونه که باید از تابع فرمان برد متبوع را نیز باید اطاعت کرد، چه، آن هر دو در وحی شریف تخصیص داده شده اند». علامه مجلسی در بحار الانوار 35/413-417، 415 می گوید: «در اخبار فراوان رسیده است که اوست همان صدیق به معنای کثیر الصّدق در کردار و سخن و کثیر التصدیق است در آن چه پیامبران می آورند، و این همه در امیر المؤمنین (علیه السلام) کامل بوده است. پس او به امامت شایسته تر است از کسی که پایین از اوست به سبب ناپسندی مقدّم داشتن مفضول». «آشکار است که ولایت علی (علیه السلام) از بزرگ ترین اموری است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به صداقت، از نزد خداوند تبارک و تعالی آورده است و تکذیب آن از بزرگ ترین ستم هاست، زیرا آن رکن عمده ایمان است و امری سامان نمی پذیرد مگر بدان. پس احتمال دارد آیه در باره او نازل شده باشد و سپس در باره هر کسی جریان یافته است که نکته ای از فرو فرستاده های خدا را تکذیب کند». و آن گاه بدان که اختصاص حضرت (علیه السلام) به چنین کرامتی که گواه فضل او در ایمان و تصدیقی است که هر دو ملاک شرف و برتری به دیگر صحابه می باشد دلالت دارد بر این که او - چنان که بارها بیان شد - به امامت شایسته تر است». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 2/179-180 می گوید: «اگر مقصود از تعبیر «صدّق به» امیر المؤمنین است این خود دلالت دارد بر امامت حضرت (علیه السلام)، زیرا با وجود فراوانی مصدّقان، موصوف شدن حضرت (علیه السلام) به تصدیق، گواه آن است که او در تصدیق، کامل است و اوست صدیق اکبر و تردیدی نیست که کامل در تصدیق - در برابر دیگران - همان افضل است و افضل، به امامت شایسته تر است، به ویژه آن که کامل در تصدیق در امر مصدق رعایت کننده تر و در پاسداری از دین و تصرف امین تر است، با آن که خداوند تبارک و تعالی به طور کلی به تقوای مصدق و مصدق گواهی داده و در تتمه آیه فرموده است: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** و این خود اقتضای عصمت را دارد و به اجماع جز علی (علیه السلام) هیچ معصومی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است. پس اوست امام با شرط بودن عصمت برای امام - چنان که بیان شد -».

از ابن عباس (1) -رسیده است که آیه مبارکه وَ اِذْ كُنْتُمْ مَعَ الرَّاكِعِينَ به ویژه در حقّ پیامبر اکرم و علی (علیه السلام) نازل شده است، و این دو نخستین کسانی بوده اند که به نماز ایستادند و به رکوع رفتند. حضرت (علیه السلام) حتّی در شب «هریر» نماز شب را ترک نکرد (2). -علی (علیه السلام) روزی در جنگ صفّین به جنگ و کارزار اشتغال داشت و با این حال در چنین روزی آفتاب را زیر نظر داشت. ابن عباس به او عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این چه کاری است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بنگر خورشید کی غروب می کند تا نماز بگذاریم. ابن عباس به ایشان عرض کرد: آیا این وقت نماز است؟ جنگ، ما را [از نماز] باز می دارد. علی (علیه السلام) فرمود: ما برای چه با آن ها می جنگیم؟ ما برای نماز است که با آن ها به ستیز برخاسته ایم (3).

### مبحث دوم: در جهاد:

در میان همهٔ مسلمانان اختلافی در این نیست که در پرتو

ص: 146

- 
- 1- بحار الانوار 120/36 به نقل از کشف الغمّه.
  - 2- این خبر در بحار الانوار 17/41 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که او نیز آن را از مسند ابو یعلی و احقاق الحق 300/3-276/14-277 به نقل از گروهی از برجستگان اهل سنت نقل کرده است.
  - 3- این خبر در نهج الحق و کشف الصدق 247-248 به نقل از ارشاد دیلمی بدون ذکر شمارهٔ صفحه آمده است.

شمشیر سرور ما امیر المؤمنین (علیه السلام) بود که شالوده های دین سامان یافت و پایه هایش سر برافراشت و در این امر، نه گذشته ای به او پیشی گرفته و نه آینده ای به او خواهد پیوست. حضرت (علیه السلام)، خوددار، با هیبت و شمشیر خدا بود و غم را از چهره رسول الله می زدود و فرشتگان از یورش های او به مشرکان دچار شگفتی می شدند. حضرت (علیه السلام) گرفتار جهاد با کافران و از دین خار جان و ستمکاران و بیعت شکنان بود.

احمد بن حنبل در مسند خود آورده است که: (1) - حسن بن علی (علیه السلام) خطبه ای خواند و گفت: دیروز مردی از شما جدا شد که پیشینیان در علم او پیشی نگرفتند و دیگران بدو نرسند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را با پرچم می فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار داشتند و حضرت (علیه السلام) باز نمی گشت مگر با فتح و پیروزی.

واحدی (2) - نقل کرده می گوید: علی و عباس و طلحه افتخارات خود را برمی شمردند.

طلحه گفت: من صاحب کعبه هستم و کلید آن در دست من است. عباس گفت: من میراب هستم. علی (علیه السلام) فرمود: شما هر قدر که بگوئید. من شش ماه پیش از مردم نماز می گزاردم و منم صاحب جهاد. پس خداوند این آیات را فرو فرستاد: *أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ*\* الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (3) -، تا جایی که می فرماید: *أَجْرٌ عَظِيمٌ* (4).7.

ص: 147

1- مسند احمد بن حنبل 1/199.

2- اسباب النزول 139/.

3- توبه 19/ و 20؛ آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند. آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا از درجه ای عظیمتر برخوردارند و کام یافتگانند.

4- علامه مجلسی در بحار الانوار 40/36 می گوید: «گواه این که ملاک فضل و فخر، ایمان و جهاد است و بدون تردید علی (علیه السلام) در آن بر دیگر صحابه پیشی داشته است... و به امامت و خلافت شایسته تر می باشد به جهت قبیح پیشی داشتن مفضول همان است که اندیشه اندیشوران بدان شهادت می دهند». شیخ مظفر در دلائل الصدق 160/2 می گوید: «دلالت این آیه بر نکته مورد نظر با پیوست این روایت، کمال می یابد، زیرا امیر المؤمنین (علیه السلام) خود را با فضیلتی به آن دو برتری می دهد که اقتضا دارد با آن بر همه امت برتری یابد، چه، می فرماید: من نخستین مردمم که ایمان آورده ام و بیش از همه جهاد کرده ام و خداوند سبحان او را در ادعای چنین فضیلتی تأیید می کند و کسی را که برای حضرت این فضیلت را قائل نیست انکار می کند. پس حضرت (علیه السلام) برترین فرد امت و شایسته ترین آن ها به امامت است، با در نظر گرفتن این که آیات نیز در بردارنده مژده است برای حضرت (علیه السلام) در برخورداری از رحمت و خشنودی خدا و بهشت جاودان و به خواست خدا در آیه سی و دوم خواهیم داشت که اقتضای بشارت به شخص حضرت (علیه السلام) و مژده بهشت به ایشان معصومیت ایشان و نزدیک بودن حضرت (علیه السلام) است به پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بر این اساس از سه خلیفه دیگر به امامت شایسته تر می باشد». بنگرید به: الخصائص 133/134 و العمده 194-197.



خداوند، ادعای علی را تصدیق کرد و به ایمان و هجرت و جهاد او گواهی داد (1).

جنگ های حضرت (علیه السلام) مشهور است. ابو یقظان در باره جنگ بدر می گوید: بدر 3.

ص: 148

---

1- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 200/2-201 در ذیل آیه: *يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ* [فتح 29]. نزول این آیه در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) می گوید: «بدون تردید کسی که به برآشفته کردن کافران ممتاز باشد ناگزیر باید مصمّم ترین و سرسخت ترین و برهانی ترین و مؤثرترین و داناترین و دانشمندترین مسلمانان باشد و چنین نیست مگر پیامبر و امام». وی در همین کتاب 246-247 در بیان بند «*فَأَسَدٌ تَوَى عَلَى سُوْقِهِ*» در این آیه می گوید: «این دلالت دارد بر جهاد سترگ امیر المؤمنین در برابر دیگران، و آن که جهادش فراوان باشد و بر دیگران فزونی گیرد تا جایی که اسلام را با شمشیر خود اعتدال بخشد نزد خدا به سبب فضلش، شایسته تر و محقّ تر است برای امامت و از آن جا که چون نخست، اسلام با شمشیر او اعتدال یافت در پایان نیز برای دریافت یاری خدا شایسته تر است، و اصول و فروع را بیش تر رعایت خواهد کرد». نیز بنگرید به: الخصائص 253/2 و معالم المدرستین 137/1 و دلائل الصّدق 552/2-563.

مردی بود از غفار، همان قبیله ابو ذر غفاری. شعبی می گوید: «بدر» نام چاهی بوده است به اسم فردی به نام همین جنگ، همان مصیبت بزرگ بود و نخستین جنگ بود برای امتحان، چه، خداوند می فرماید: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ\* يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (1)-. این جنگ، درست هشت ماه پس از آمدن پیامبر به مدینه پیش آمد و این در حالی بود که عمر علی (علیه السلام) هفده سال (2)- بود. در این جنگ مشرکان به سبب شمار فراوان خود و شمار اندک مسلمانان بر جنگ اصرار داشتند. بعضی از آن ها با ناخشنودی به میدان می آمدند و قرشیان آن ها را به مبارزه می خواندند و آن ها خواهان همسنگان خود بودند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نمی داد بعضی از مسلمانان به میدان آیند و می فرمود: این قوم می خواهند با همسنگان خود مبارزه کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس به علی (علیه السلام) فرمان داد به مبارزه آن ها رود. ولید بن عتبه، که مردی شجاع و جسور بود حضرت (علیه السلام) را به مبارزه دعوت کرد و علی (علیه السلام) او را کشت، و سپس عاص بن سعید بن عاص را از پای درآورد و این پس از زمانی بود که همه از مبارزه با او خودداری می کردند، زیرا اندامی ترسناک و سترگ داشت. سپس حنظله بن ابی سفیان به مبارزه حضرت (علیه السلام) آمد که او هم به دست مبارکش به قتل رسید. حضرت (علیه السلام) در این جنگ ابن عدی و سپس نوفل بن خویلد را که از بداندیشان قریش بود زخمی کرد.

قرشیان پیشاپیش نوفل حرکت می کردند و او را بزرگ می داشتند و فرمانش می بردند. او پیش از هجرت به مکه روزی ابو بکر و طلحه را با ریسمانی محکم به هم بسته شکنجه شان کرده بود تا جایی که در باره آن دو مورد پرسش قرار گرفت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که از حضور نوفل در بدر آگاهی یافت فرمود: خدایا ما را از نوفل کفایت کن. ت.

ص: 149

- 1- انفال 5 و 6؛ آن چنان بود که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. با آن که حقیقت بر آن ها آشکار شده در باره آن با تو مجادله می کنند، چنان قدم برمی دارند که گویی می بینند آن ها را به سوی مرگ می برند.
- 2- در نسخه «ج» و «أ» بیست و هفت سال آمده است.

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) او را به قتل رساند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه کسی از نوفل خبر دارد؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! من او را کشتم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تکبیری زد و فرمود: سپاس خدایی را که نفرین مرا در باره او استجابت کرد.

حضرت (علیه السلام) همچنان یکی پس از دیگری را به قتل می رساند تا جایی که شمار کشته شدگان به دست مبارکش به نیمی از نابودشدگان در این جنگ رسید، و این در حالی بود که همه مسلمانان و سه هزار فرشته ای که مأموریت شرکت در این جنگ را داشتند توانستند نیمه دیگر دشمنان را به قتل رسانند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس مشتی ریگ بیفکند و فرمود: روسیاه باشید! و بدین ترتیب همه دشمنان شکست خوردند (1). - در جنگ احد که در ماه شوال رخ داد، عمر امیر المؤمنین (علیه السلام) هنوز به نوزده سال نرسیده بود. دلیل این جنگ آن بود که به هنگام شکست قرشیان در بدر و کشته شدن سرانشان، اموال فراوانی را به کار زدند تا مگر مؤمنان را ریشه کن کنند، عهده دار این امر هم ابو سفیان بود. آن ها با این کار، آهنگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان را در مدینه داشتند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با گروهی از مسلمانان خارج شدند و با نزدیک به یک سوم به مدینه بازگشتند و علی (علیه السلام) به همراه هفتصد مسلمان باقی ماند. خداوند می فرماید: **وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ (2)**. - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، مسلمانان را در صفی طولانی مرتب کرده بود و بر شعب، پنجاه مرد از انصار را گمارده فردی را به فرماندهی آن ها منصوب کرده بود که عبد الله بن عمر بن خرم نامیده می شد. حضرت (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمود: حتی اگر همه ما تا آخرین نفر کشته شدیم شما مکان خود را ترک نگویند، که ما از این موضع شما مورد حمله قرار می گیریم.

حضرت (صلی الله علیه و آله) پرچم این جنگ را به امیر المؤمنین (علیه السلام) سپرد و پرچم کافران در دست طلحه بن ابی طلحه بود. او را «دژکوب» می نامیدند. علی (علیه السلام) ضربه ای به او زد و او یکی از دو چشم خویش را از دست داد و فریادی بلند کشید و پرچم از دستش به زمین افتاد. ی.

ص: 150

1- تاریخ طبری 131/2+ مناقب ابن شهر آشوب 187/1.

2- آل عمران 121؛ و بامدادان از میان کسان خویش بیرون آمدی تا مؤمنان را در آن جای ها که می بایست بجنگند بگماری.

پرچم را برادر او مصعب برگرفت ولی عاصم بن ثابت او را با تیر، نشانه رفت و جاننش بگرفت. این پرچم را برده ای از آن ها برداشت که صواب خوانده می شد. او از سرسخت ترین مشرکان بود، امیر المؤمنین (علیه السلام) دست راست او را قطع کرد، اما او با دست چپ پرچم را بلند کرد که حضرت (علیه السلام) دست چپ او را نیز از بدنش جدا کرد، ولی او این بار پرچم را با سینه خود برگرفت و باقیمانده دو دست قطع شده خود را روی سینه اش جمع کرد که در این هنگام امیر المؤمنین (علیه السلام) بر فرق سر او نواخت که نقش بر زمین شد و جماعتش به شکست کشانده شدند.

مسلمانان روی به سوی غنائم آوردند و نگاهبانان شعب، مردم را دیدند که غنیمت برمی گیرند و از آن ترسیدند که مباد غنیمتی به دست نیاورند و لذا از فرمانده خود عبد الله بن عمر بن خرم اجازه خواستند به جمع کردن غنیمت بپردازند. عبد الله گفت:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمان داده است موضع خود را ترک نگویم. آن ها گفتند: پیامبر این سخن را در حالی گفته است که نمی دانسته چنین موفقیتی به دست می آید، و بدین ترتیب به سوی جمع کردن غنایم رفتند و موضع را ترک گفتند. خالد بن ولید بر عبد الله بن عمر بن خرم یورش برد و او را بکشت و از پشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیامد در حالی که به کسان خود می گفت: در پیش روی شماست کسی که او را جستجو می کردید. پس همچون یک فرد [در کمال اتحاد و هماهنگی] بر حضرتش (صلی الله علیه و آله) حمله آوردند و در این میان هم شمشیر می زدند، هم نیزه به کار می بستند، هم تیر می انداختند و هم سنگ می افکندند.

اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان به دفاع از حضرتش برخاستند که هفتاد نفر از ایشان کشته شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) با پایداری از حضرتش (صلی الله علیه و آله) دفاع می کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که بیهوش بود دیده گشاد و به علی نظر کرد و فرمود: ای علی! جماعت چه کردند؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: پیمان شکستند و پشت کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مرا از کسانی که آهنگ آمدن به سوی من دارند بسنده کن.

علی (علیه السلام) به آن ها یورش برد و آن ها را پراکند و به سوی حضرتش (صلی الله علیه و آله) بازگشت که از زاویه دیگری آهنگ او کرده بودند. حضرت (علیه السلام) آن ها را نیز پراکند و از شکست - خوردگان چهارده تن بازگشتند و دیگران از کوه بالا رفتند و کسی در مدینه فریاد زد:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشته شد، و با این خبر، دل ها بریخت.

هند، دختر عتبه، وحشی را مأمور کرده بود یا پیامبر را بکشد یا علی را و یا حمزه را.

وحشی گفت: برای کشتن محمد که راهی نیست، زیرا یارانش او را در برمی گیرند و احاطه می کنند. علی نیز به هنگام جنگ از گرگ محتاطتر است و اما طمع من در باره حمزه است، زیرا او به هنگام خشم، جلوی خویش را نمی بیند. وحشی، حمزه را بکشت و هند بر جنازه او حاضر شد و دستور داد شکم او را بدرند و جگرش را بیرون آورند و مثله اش کنند پس بینی و گوش او را بریدند.

جبرئیل گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نه مگر علی. همه مردم این ندا را شنیدند.

جبرئیل گفت: یا رسول الله! ملائکه از جانفشانی علی در حق تو دچار شگفتی شده اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا نباید چنین باشد زیرا که او از من و من از اویم (1). 5.

ص: 152

1- ابن بطریق در العمده 206/ پس از بیان معانی از «من» می گوید: «این سخن پیامبر: «منی» به مفهوم آن است که علی همچون من است در تبلیغ و انجام وظیفه و وجوب فرمانبری از او، زیرا چنان که خداوند به ابراهیم فرموده است پیامبر، هم نبی است و هم امام: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمْرًا [بقره 124/]، و این در حالی است که ایشان پیامبر اولو العزم است. پس استحقاق امامت برای علی (علیه السلام) همچون استحقاق نبوت است برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زیرا راه استحقاق از یک جنس است و آن هم خواستن ابراهیم (علیه السلام) است، چه، او امامت را برای نسل خود در خواست کرد و خداوند به او فرمود: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، ابراهیم عرض کرد: ظالم و ستمگر چه کسی است؟ و پاسخ آمد: کسی که بت ها را پرستد، زیرا خداوند می فرماید: اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [لقمان 13/]، پس ابراهیم در این هنگام از پذیرش این ستم برای خود و نسلش عذر خواست و گفت: وَ اجْتَنِبِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ [ابراهیم 35/]. در این باره، سخن به کفایت گفته ایم و دیگر وجهی برای بازگفت آن نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی بزرگداشت موقعیت علی (علیه السلام) را فزونی می دهد که می فرماید: «و انا منه»، زیرا اگر تنها می فرمود: «علی منی» و به همین بسنده می کرد و جوهی را در تأویل در برداشت و لذا این سخن: «و انا منه» گواه بزرگداشت این ماجراست. مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن نبوده که جنس، شایسته امامت بوده است... و اما ذکر اداء در خبر به سبب این فرمایش خداوندی است در استرجاع سوره براءت که: «کسی آن را ادا نمی کند مگر تو یا کسی که از توست و لذا او را به این امر اختصاص داد و اداء را از او استرجاع کرد و آن را بدو سپرد و حضرت هم آن را بهنگام ادا کرد. سخن در این باره و اختصاص آن به حضرت قبلا به کفایت مورد بحث قرار گرفته است. پس این دلالت بر آن دارد که جنسیت در این خبر، همان جنسیت اداء و ولایت است و این دو گرد نمی آید مگر برای کسی که شایسته امامت است. این سخن پیامبر که: «علی منی» از پیش خود پیامبر نبوده بلکه پیشینه وحی دارد، چنان که خداوند می فرماید: اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ [هود 17/]، و کسی که بر دلیل روشن خدای خویش است پیامبر است و گواهی که نزد او قرآن را تلاوت می کند یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام). علامه بیاضی در الصراط المستقیم 57/2-58 نزدیک به همین مضمون را آورده می گوید: «در توصیف صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سخن ایشان، دلیل آشکاری است بر این که حضرت (علیه السلام) به این مقام، حقانیت بیش تری دارد، چه، اختصاص ایشان به این سخن در میان دیگر آحاد امت، دلیل فضیلتی است که موجب استحقاق این منزلت برای حضرتش (علیه السلام) می گردد». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 422/2-423 پس از وارد کردن این خبر با الفاظ گوناگون می گوید: «دلالت همه این ها بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) روشن است، زیرا شمردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، چنان بخشی از هم دلیل این است که آن دو در برخورداری از مزایا و فضیلت و امامت، یکسانند، چنان که گواه آن است پیشینه عملکرد علی (علیه السلام) در برگزیدن کنیز از میان اسرا، آن گونه که در روایت عمران و بریده گذشت. به این ترتیب

دانسته می شود که مقصود حضرت از جمله: «او ولی هر مؤمن است» اراده امامت می باشد، زیرا اراده جز امامت در این مقام، شایسته نیست. به طور کلی این روایات دلالت دارد بر صحّت گزیده شدن کنیز از سوی امیر المؤمنین (علیه السلام) و صحّت عملکرد گذشته حضرت (علیه السلام)، زیرا او از پیامبر است و پیامبر از او پس فهمیده می شود که علی (علیه السلام) عملاً امام است و حتّی از این سخن پیامبر: «او از من است و من از اویم» فهمیده می شود که علی (علیه السلام) عملاً به منزلت پیامبر است و عملاً امام می باشد و قید «بعديت» در پاره ای اخبار یاد شده منافاتی با آن ندارد، زیرا مقصود از آن تأخّر در رتبه، و اشاره است به این که علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همه امور امامت خواهد پرداخت و تحقیق این سخن در آیه نخست از آیاتی که مصنّف (ره) بر امامت، بدان استدلال کرد [ص 73-83] پیش تر بیان شد. سیّد مرتضی عسکری در «معالم المدرستین» 164/1-165 در بیان مفهوم لفظ «از من» در احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «لفظ «از من» در حدیث «تو نسبت به من همچون هارونی به موسی» مفهوم این لفظ را در دیگر احادیث پیامبر توضیح می دهد، و آن چنین است که چون هارون در نبوت شریک موسی و وزیر تبلیغات او بوده و نسبت علی (علیه السلام) به خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) همچون هارون بوده است به موسی به استثنای نبوت پس آن چه برای علی (علیه السلام) باقی می ماند وزارت در تبلیغات است و بر این اساس پیامبر (صلی الله علیه و آله) لفظ «از من» را در این احادیث با وضوح و روشنی کامل چنین تفسیر می کند که مقصود از آن این است که علی از اوست در مقام ابلاغ بدون واسطه از سوی خدا به اشخاص مکلف. این چنین مفهوم «از من» در احادیث دیگر پیامبر در حقّ امام علی و نیز در اخباری که این لفظ به صورت تفسیر نشده آمده است روشنی می یابد. نظیر این خبر در روایت بریده در خبر شکوی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «به علی ناسزا مگو که او از من است...» و روایت عمران بن حصین که: «همانا علی از من است...». مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همه این روایات آن است که علی و فرزندان امام او در به دوش کشیدن سنگینی های امر تبلیغ بدون واسطه به مکلفان، از پیامبر هستند چنان که گفته می شود: «انگشتی از نقره»، و بر این اساس امامان از پیامبرند و پیامبر از امامان. آن ها در امر تبلیغ با پیامبر مشترکند و وجه اختلافشان آن است که پیامبر، احکامی را که ابلاغ می کند از طریق وحی دریافت می کند و امامان، این احکام را از پیامبر می گیرند. پس آن ها مبلغانی هستند از سوی پیامبر به امت و این در حالی است که پیامبر و خدا آن ها را برای تحمّل سنگینی امر تبلیغ آماده کرده اند، بدین ترتیب که خداوند آن ها را از هر گونه پلشتی حفظ کرده و کاملاً پاکشان گردانیده است - چنان که خداوند در آیه تطهیر از این امر خبر داده است - به ویژه آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، افاضات خاصی را به علی (علیه السلام) ارزانی می داشت که خداوند به او وحی می کرد و سپس امامان یکی پس از دیگری آن را از پدر خود امام علی (علیه السلام) به ارث می بردند». بنگرید به: کشف الغمه 96/1 و مراجعات 244/-



همه کشته شدگان جنگ احد با شمشیر امیر المؤمنین (علیه السلام) بود که جان خود را از دست دادند و پیروزی و بازگشت مردم به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پایداری امیر المؤمنین (علیه السلام) صورت

ص: 154



گرفت (1).- در جنگ خندق، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کندن خندق آسوده شد. قریش و پیروان آن از کنانه و اهل تهامه در شمار ده هزار تن روی آوردند و نیز غطفان و توابع آن از اهل نجد بیامدند و مسلمانان را از بالا و پست در برگرفتند و این چنان است که خداوند می فرماید: إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ (2).- پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد مسلمانان که شمار آن ها سه هزار بود بیامد و آن ها در خندق جای گرفتند. مشرکان با یهود، همداستان شدند و کار بر مسلمانان گران شد. سواران قریش از جمله عمرو بن عبد و عکرمه بن ابی جهل بر مرکب نشستند. عمرو گفت: چه کسی با من مبارزه می کند؟ علی فرمود: من.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او عمرو است. پس علی ساکت شد. عمرو بار دیگر گفت: آیا مبارزی هست؟ کجاست بهشتی که گمان می کنید هر که کشته شود بدان درآید؟ آیا مردی با من مبارزه نمی کند؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! من برای او مناسبم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او عمرو است. پس علی خاموش شد. عمرو برای بار سوم ندا درداد، و علی (علیه السلام) به پیامبر عرض کرد: من برای او مناسبم یا رسول الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او عمرو است. علی (علیه السلام) عرض کرد: حتی اگر عمرو باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت (علیه السلام) اجازه داد و فرمود: همه اسلام به مصاف همه شرک رفت (3)./.

ص: 155

---

1- تاریخ طبری 187/2+ارشاد مفید 43/+مناقب ابن شهر آشوب 191/1.

2- احزاب 10./.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 402/2 می گوید: «به نظر من این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را تمام پیکره ایمان قرار داد گواه آن است که او را باید جان مایه اسلام و ایمان دانست و این که ایمان و تأثیر او از همه مؤمنان بیش تر است، چرا که اگر او نمی بود ایمانی برای آن ها تحقق نمی یافت و افضل، به امامت حقانیت بیش تری دارد. گواه مؤثرتر بودن حضرت (علیه السلام) از دیگران این سخن پیامبر است که: «یک ضربت علی بهتر است از عبادت جنّ و انس» یا «مبارزه علی با عمرو برتر است از اعمال امت من تا روز رستاخیز». حضرت (علیه السلام) موجب بقا و پایداری ایمان است و اوست عامل تن دادن مؤمنان به عبادتشان تا روز قیامت، ولی این همه در پرتو وجود پیامبر ستوده و دعوت و جهاد او در دین به دست آمد، و علی (علیه السلام) حسنه ای بود از حسنات ایشان و هیچ کس برتر از سید و صیّب نیست مگر سید مرسلین. بیفزاید خداوند بر شرافت آن دو و درود فرستد بر ایشان و خاندان پاکشان». بنگرید به: المعیار و الموازنه 91./.

حضرت (علیه السلام) به سوی او روانه شد و فرمود: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که فردی از قریش تو را به دو سرشت نخواند مگر آن که یکی از آن دو را برستانی. عمرو گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: من تو را به سوی خدا و پیامبر و اسلام می خوانم. عمرو گفت: مرا نیازی بدان نیست. حضرت (علیه السلام) فرمود: بدین ترتیب تو را به مبارزه می خوانم.

عمرو گفت: ای برادرزاده! به خدا سوگند من دوست نمی دارم تو را بکشم و حال آن که انسان با کرامتی هستی و پدرت همشین من بوده است. علی (علیه السلام) به او گفت: ولی به خدا سوگند من دوست دارم تو را بکشم. عمرو موضع گرفت و از اسب خویش به زیر آمد و ساعتی را به زد و خورد سپری کردند و علی (علیه السلام) او را بزد و بکشت و فرزند او را نیز از پای درآورد و عکرمه بن ابی جهل و دیگر مشرکان شکست خوردند و خداوند آن ها را عقب زد بَعْظِهِمْ لَمْ يَنْالُوا خَيْرًا [وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ . (1)] - عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) گفت: آیا جوشن او را برنستاندی؟ چه، هیچ کس جوشنی چون او ندارد. علی (علیه السلام) فرمود: شرمم آمد از شرمگاه پسر عمویم پرده برگیرم.

ابن مسعود چنین می خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ [بِعلِي] وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (2)» -.

ربیعہ سعدی می گوید: نزد حذیفه بن یمان آمدم و گفتم: ای ابو عبد الله! ما از علی و مناقب او سخن می گوئیم و مردم بصره به ما می گویند: شما در حق علی زیاده روی می کنید. آیا تو در باره او حدیثی به ما می گویی؟ حذیفه گفت: ای ربیعہ! در باره علی (علیه السلام) چه از من می پرسی! سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست اگر از هنگام برانگیختن محمد تا روز رستاخیز همه اعمال یاران من.

ص: 156

---

1- احزاب 25؛ خدا کافران کینه توز را باز پس زد. اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند و در کارزار مؤمنان خدا بسنده است.

2- همان.

محمد (صلی الله علیه و آله) را در کفّه ای از ترازو نهند و عمل علی (علیه السلام) را در کفّه دیگر، عمل علی بر همه اعمال آن ها برتری دارد. ربیعہ گفت: این سخنی است که کسی بهایی بر آن نهد و بر علی حملش نکند. حذیفه گفت: ای نادان چگونه بر علی حمل نمی شود! کجا بودند ابو بکر و عمرو و حذیفه و همه اصحاب محمد روزی که عمرو بن عبد ودّ به مبارزه می طلبید و همه مردم جز علی از مبارزه با او خودداری کردند و تنها علی به مبارزه با او برخاست و از پایش در آورد. سوگند به خدایی که جان حذیفه در دست قدرت اوست این کار او در آن روز پاداشی سترگ تر دارد از همه اعمال اصحاب محمد تا روز رستاخیز (1). - چون گروه ها به شکست کشانده شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آهنگ بنی قریظه کرد و علی را به همراه سی تن از خزر جیان بدان جا فرستاد و فرمود: بین آیا بنی قریظه به دژ هاشان فرود آمده اند؟ حضرت (علیه السلام) چون بدیشان نزدیک شد از آنان سخنان ناهنجار شنید، پس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و به او خبر داد. علی رفت تا به محدوده منطقه آن ها رسید، پس کسی از آن ها او را بدید و ندا در داد که: قاتل عمرو و سوی شما می آید و دیگری نیز چنین گفت و بدین ترتیب به شکست کشانده شدند و امیر المؤمنین (علیه السلام) پرچم را در دل دژ بر زمین نشاند و آن ها در حالی از علی (علیه السلام) استقبال می کردند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشنام می دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها ندا داد که: ای همانندان میمون و خوک! اگر ما به عرصه جماعتی در آیم ناگوار بامدادی خواهند داشت هشدار دهنده گان. گفتند: یا ابو القاسم! تو نه نادان بودی نه اهل دشنام. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرم کرد و بازگشت و آن ها را بیست و پنج شب محاصره کرد تا آن که از او خواستند به حکم سعد بن معاذ تن دهد و سعد حکم به کشتن مردان و به اسارت گرفتن کودکان و زنان و تقسیم اموال صادر کرد. پیامبر دستور داد مردان را که شمار آن ها نهصد تن بود به مدینه در بعضی از خانه های بنی التجار فرود آورند و خود از راهی خارج شد و دستور داد آن ها را نیز خارج کنند و به امیر المؤمنین فرمان داد آن ها را در خندق بکشد و علی (علیه السلام) نیز فرمان را به اجرا در آورد (2). - در جنگ بنی المصطلق پیروزی از آن حضرت (علیه السلام) شد و امیر المؤمنین مالک و پسرش 1.

ص: 157

1- ارشاد مفید 53/ + شرح النهج معتزلی 60/19-61.

2- همان 233/2-245 + ارشاد مفید 57/ + مناقب ابن شهر آشوب 197/1.

را به قتل رساند و جویریة دختر حارث بن ضرار را به اسارت در آورد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای خویش برگزید.

پس از این ماجرا پدر جویریة نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر! دختر من زنی کریمه است به اسارت در نمی آید. حضرت (صلی الله علیه و آله) به پدر او فرمود برو و دخترش را مخیر ساخت و به او فرمود: احسان در پیش گرفتی و نیکویی کردی. پس آن دختر خدا و رسول او را برگزید و پیامبر او را آزاد کرد و در شمار همسرانش در آورد (1). - در جنگ حدیبیة، امیر المؤمنین (علیه السلام) همان کسی بود که میان پیامبر و سهیل عمرو و صلحنامه نگاشت، زیرا وی دریافته بود قضایا به نفع مسلمانان پیش می رود. علی (علیه السلام) در این جنگ از دو فضیلت برخوردار بود:

اول: چون پیامبر به قصد جنگ حدیبیة خارج شد به جحفة درآمد و در آن جا آبی نیافت، پس سعید بن مالک را با مشک در پی آب فرستاد و او اندکی دورتر رفت و بازگشت و اظهار داشت از هراس جماعت نتوانسته دورتر رود. پیامبر کس دیگری را فرستاد و او نیز چنین کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را با مشکهای آب فرستاد و او به آب درآمد و آب برگرفت و نزد پیامبر آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را دعای خیر فرمود.

دوم: سهیل بن عمرو نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! بردگان ما به شما پیوسته اند.

آن ها را به ما بازگردان. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان خشمگین شد که نشانه های خشم بر چهره اش پدیدار گشت و سپس فرمود: ای گروه قریش! یا سخن به پایان می برید یا خداوند فردی را بر شما برمی گمارد که دلش را در ایمان آزموده است و او در راه پاسداری از دین سر از تتان جدا خواهد کرد. یکی از حاضران گفت: یا رسول الله! او کیست؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن که در اتاق کفش وصله می کند. حاضران به سوی اتاق شتافتند تا ببینند او کیست که ناگاه دیدند امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن جاست. بند کفش پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاره شده بود و حضرت (صلی الله علیه و آله) آن را به علی (علیه السلام) سپرده بود تا تعمیرش کند و پیامبر، خود به قدر یک تیررس با یک لنگه کفش ره پیموده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس به اصحاب خود روی کرد و فرمود: در میان شما کسانی هستند که بر سر تأویل قرآن خواهند جنگید چنان که من بر 1.

ص: 158

1- اربلی در کشف الغمّه 126/1 می گوید: «اینک که به حقیقت جنگ بر سر تنزیل و جنگ بر سر تأویل قرآن آگاهی یافتید بر شما روشن می شود که میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) حلقه پیوند و برادری و همبستگی وجود داشته؛ حلقه ای که برای دیگری وجود نداشته است، و این چنین است که در نصوص پیشگفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: علی از من است و من از علی. یا این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: تو از منی و من از تو. یا این سخن ایشان که: تو برای من همچون هارونی برای موسی. این نصوص اشاره دارد به رابطه ای خصوصی میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، و همین رابطه خصوصی اقتضا کرد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را بیگانهاند که به جنگ با خوارج همچون جنگ با کافران مبتلا خواهد شد و در دوران امامت خویش همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران نبوتش با سختی ها روبرو بود با دشواری های فراوانی روبرو خواهد شد. شافعی می گوید: مسلمانان در جنگ با مشرکان، سیره را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ستاندند و در جنگ با ستمگران، سیره را از علی (علیه السلام). پس پیرامون این جایگاه بیندیشید و فضیلت حضرتش (علیه السلام) را دریابید». و این سخن را در همین کتاب 130/1 می گوید: «این احادیث دلالت دارند بر ریشه یابی ما پیرامون تأویل، همچون ریشه یابی ما پیرامون رزم های پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سر تنزیل و پیروی علی (علیه السلام) از ایشان و پرداختن به امر حضرتش (صلی الله علیه و آله) و نیابت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر مهمی که نظام دین با آن حفظ می شود و بدان استواری می یابد و دشمنی خوارج از دین برگشته جلو گرفته می شود و کسانی که باید، از آنان کشته می گردند و آن عدّه که از موضع خویش بازگشتند زنده باقی می مانند، چنان که نسبت به مشرکان نیز دقیقا بر همین اصل تکیه داشت.»

علامه بیاضی در صراط المستقیم 63/2 می گوید: «در این حدیث دلیلی است آشکار و نصّی خدشه ناپذیر از سوی خداوند سبحان و پیامبر او مبنی بر آن که علی (علیه السلام) امام است، چه، پیامبری که از روی هوای و هوس سخن نمی گوید می فرماید: «یا خداوند، کسی را بر شما بگمارد...»، و در این سخن پیامبر که «گردن شما را می زند» اشاره دیگری نهفته است، زیرا زدن گردن، اختیاری است از آن رئیس در حقّ مرءوس، و در همانندی میان جنگ بر سر تأویل با جنگ بر سر تنزیل اشاره دیگری به چشم می خورد، زیرا همانندی کاری که جز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر نمی شود تنها باید با امامی باشد که همانند پیامبر است، چه، منکر عمل به تأویل همچون منکر عمل است به تنزیل و بازگشت ستیز میان این دو فرقه نیست مگر به پیامبر یا امام و مقصود پیامبر از این سخن تنها امامت است و بس». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 433-430/2 می گوید: «روشن است که جنگ بر سر هر یک از دلایل سه گانه [که در این مأخذ آمده است] مسأله جانشین پیامبر و رهبر امت است و بدین ترتیب امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) ثابت می گردد و از آن جا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن [امامت] را با وجود پرداختن شیخین به جنگ از ایشان نفی کرده است دانسته می شود که آن دو امام نیستند، و ای کاش می دانستیم اگر جنگ آن دو بر اساس قرآن و یا برای عمل بدان نبوده است پس چگونه فرماندهی جنگ و ریاست امت به عهده ایشان نهاده شده و مردم آن ها را به عنوان امام برگزیدند! از این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را مردی توصیف می کند که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و بر سر دین گردن مخالفان را می زند. پس از موافقت دو شیخ قریش -چنین به دست می آید که مقصود پیامبر آن بوده است که با تعریض بفهماند شیخین این ویژگی را نداشته اند و ضرورتا کسی که چنین نباشد و به رویارویی در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در راه او و کتاب و حکمت خدا اهمیتی ندهد احقّ و اولاست به نپرداختن به احکام الهی و دین او و امور مربوط به پیامبر پس از وفات ایشان، و لذا شایستگی امامت را نخواهد داشت و کسی شایسته امامت خواهد بود که چنین توصیف زیبا و سترگی برای او ثابت شده باشد. با این حال، پیامبر در کنار قلمداد کردن علی از او یا قرار دادن علی همچون خودش به عصمت او نیز اشاره می کند چنان که در روایت «الجمع بین الصحاح» و کتب دیگر که در آیه مذکور بیانش گذشت آمده است و بدین ترتیب امامت برای

حضرتش (عليه السلام) تعين مي يابد.».

ابوبکر گفت: من هستم یا رسول الله؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خیر. عمر گفت: پس من هستم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نیست. آن‌ها از سخن گفتن دست کشیدند و به یک دیگر می‌نگریستند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او کسی است که مشغول پینه کردن کفش (1) است - و بهت.

ص: 160

---

1- ابن بطریق در عمده 226/ می گوید: «بدان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) این سخن را گفت تا یادی کند از امیر المؤمنین (علیه السلام) و نصی داشته باشد برای او در چند امر: یکی آن که علی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولی و سرپرست امت است، زیرا پس از این سخن: «خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است» فرمود: گردن شما را بر سر پاسداری از دین می‌زند، و این برانگیختن را از خدا دانست نه از پیش خود، و این نصی است از سوی پیامبر و از سوی خداوند تبارک در این که امیر المؤمنین استحقاق آن را دارد که حقوق الهی را از کافران و مشرکان بستاند، و این چیزی است که پس از پیامبر جز امام (علیه السلام) هیچ کس استحقاق آن را ندارد». بنگرید به سخن ابن بطریق در عمده 226-/229 که کشف الغمّه نیز در 336/1-337 از آن نقل کرده است.

علی (علیه السلام) اشاره کرد- او به هنگامی که سنت من ترک گردد و به کناری نهاده شود و کتاب خدا تحریف گردد و کسی پیرامون دین سخن گوید که اهل این کار نیست بر سر تأویل خواهد جنگید و در راه احیاء دین خدا با آن ها به نبرد خواهد پرداخت (1).- در جنگ خیبر که به سال هفتم هجری رخ داد پیروزی آن از امیر المؤمنین (علیه السلام) بود.

آن ها پیامبر را بیست و چند شب محاصره کرده بودند تا آن که روزی دروازه را گشودند در حالی که گرد خویش خندقی کنده بودند و مرحب با یارانش بیرون آمدند تا به جنگ پردازند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را فرا خواند و پرچم را در میان گروهی از مهاجران بدو سپرد ولی ابو بکر شکست خورد. فردای آن روز پیامبر پرچم را به عمر داد و عمر نیز هنوز مسیر چندانی نپیموده بود که شکست خورد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی را نزد من آورید. به عرض رسید که چشم او درد می کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را می آورم و شما مردی را خواهید دید که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. حمله کننده ای است که هرگز نگریزد (2) و حق این جنگ را خواهد گرفت.».».

ص: 161

1- ارشاد مفید 63/.

2- علامه بیاضی در صراط المستقیم 1/2 می گوید: «پیامبر با این سخن «هرگز نگریزد» تعریضی دارد به گریزندگان و ستایشش را با این سخن تصریح می کند: «حمله کننده» در محبت خدا و رسول، همان نهفته می باشد که عبارت است از فراوانی ثواب که مستلزم افضلیتی است که مقتضی امامت و ثبوت امامت و محبت الهی می باشد، اگر چه این برای هر فرمانبری حاصل است ولی درجات متفاوت دارد، و خداوند علی را به سبب قطع تعلقات و پاکسازی درون از پیوند با پلشتی های دنیا و کشف غطا از احوال دیگران، مقامی فزون تر داده است.».



علی را در حالی که دستش را گرفته بودند آوردند. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی از چه می نالی؟ عرض کرد: چشم دردی که قدرت دیدن را از من ستانده است به علاوه آن که سرم نیز درد می کند. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین و سرت را بران من بگذار و سپس آب دهانش را در دست ریخت و با آن چشم و سر علی را بسود و برایش دعا کرد.

پس دو چشم علی باز شد و سر دردش آرام گرفت. پیامبر پرچمی را که سفید بود بدو سپرد و فرمود: آن را ببر که جبرئیل با توست و پیروزی در انتظارت و ترس در سینه آن جماعت پراکنده گشته است، و بدان ای علی! آن ها در کتاب خود خوانده اند کسی که ویرانشان خواهد کرد مردی است با نام «الیا» (1) -، پس چون آن ها را دیدی بگو: من علی بن ابی طالب هستم، و بدین ترتیب به خواست خدا به خذلان و بی یآوری گرفتار خواهند آمد.

علی (علیه السلام) رفت تا به دژ رسید و مرحب بیرون آمد در حالی که زرهی پوشیده بود و کلاهخودی و سنگی بیضوی که سوراخش کرده بر سر نهاده بود. هر یک دو ضربه ای زدند و علی (علیه السلام) [با ضربتی هاشمی] پیشدستی کرد و سنگ را با کلاهخود و سر چنان شکافت که شمشیر تا دندانهای او رخنه کرد و او بیهوش بر زمین افتاد.

دانشمندی از آن ها گفت: همین که امیر المؤمنین اظهار داشت: «من علی بن ابی طالب هستم» هراسی سهمگین وجود آن ها را دربرگرفت و هر که مرحب را پیروی می کرد به شکست کشانده شد و دروازه دژ را بستند، ولی امیر المؤمنین آن قدر با دروازه چالید که سرانجام بازش کرد و دروازه را برداشته همچون پلی روی خندق نهاد تا مسلمانان از آن».

ص: 162

---

1- علامه بیاضی در صراط المستقیم 36/2 می گوید: «نام علی همچون نام پیامبر در کتب پیشین آمده است، چنان که خداوند بزرگ می فرماید: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» [اعراف 157/].»

بگذرند. مسلمانان دژ را گرفتند و غنایم بسیاری به چنگ آوردند و چون بازگشتند حضرت (علیه السلام) دروازه را با دست راست تا چند ذراع پرت کرد. این در را بیست مرد می بستند و هنگامی که مسلمانان خواستند آن را حمل کنند هفتاد مرد به دوشش کشیدند.

علی (علیه السلام) می فرماید: به خدا سوگند من دروازه خیبر را نه با نیروی جسمانی که با قدرت ربّانی (1) - از جای کندم (2).

در جنگ فتح که خداوند به پیامبرش وعده پیروزی داده فرموده بود: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (3) - پرچم با علی (علیه السلام) بود (4). د.

ص: 163

1- ارشاد مفید 66/.

2- علامه بیاضی در صراط المستقیم 6/2 می گوید: «این همه خرق عادت است که جز برای پیامبر یا جانشین پیامبر رخ نمی دهد و از آن جا که علی بالاتفاق پیامبر نبوده است پس التزاما جانشین پیامبر خواهد بود». اربلی در کشف الغمّه 230/1 می گوید: «فضیلت امیر المؤمنین در این جنگ، و پیروزی به دست آمده در پرتو زحمات آن حضرت و اظهار منزلت او از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این که تنها برای او غنیمتی اختصاصی رواست؛ و نیز آن چه از محبت پیامبر برای او ظهور یافت و جلوگیری پیامبر از بغض ورزیدن نسبت به او و شناساندن فضیلت او برای کسی که آن را نمی شناخت و تشویق بریده در دوست داشتن او و این سخن پیامبر که: «او بهترین مردم است برای تو و مردمت و بهترین کسی است که پس از خود برای امت به جای می گذارم» همگی تعریض که نه، به خدا سوگند تصریحی است بر خلافت و امامت حضرت و آگاهانیدن جایگاه و منزلت او و این که علی محقّ ترین آن هاست در به دست گرفتن این مقام پس از پیامبر و ویژه ترین آن ها و برگزیده ترین آن هاست نزد پیامبر که هیچ کس را نمی توان در آن، انباز او گرفت و هیچ کس به یافتن این مقام نزدیکی نتواند یافت و اگر کسی چنین قصدی داشته باشد از کجا می تواند به قدر و قیمت او دست یابد و حال آن که خصلتهای شریفی آن چنان در او گرد آمده است. درود خدا بر او و فرزندان و خاندان و کسانش».

3- نصر 1/؛.

4- مورّخان گفته اند در روز فتح مکه پرچم به دست سعد بن عباده بوده و او ندای انتقام از اهل مکه را سر داده است و پیامبر به علی فرموده است که: او را دریاب و پرچم را از او بگیر. (رجوع کنید به بحار الانوار، 105/21 و 130). طبرسی در اعلام الوری 198/ اشاره ای به این موضوع دارد و می گوید: «پیامبر فرمود: ای علی! سعد را دریاب و پرچم را از او بگیر و تو کسی باش که به مکه درمی آیی. بدین ترتیب پیامبر، سوء تدبیری را که با اقدام سعد در حقّ اهل مکه صورت می پذیرفت جبران کرد و دانست که انصار راضی نمی شوند کسی از مردم، پرچم را از سرورشان سعد بگیرد و او را از جایگاهش کنار زند مگر کسی که مقامی والا و جایگاهی پرشکوه همچون پیامبر داشته باشد». اربلی نظیر همین سخن را در کشف الغمّه 218/1 می آورد.

پیمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن بود که مسلمانان در مکه با کسی نستیزند مگر کسی که با آن ها ستیزیده بود به علاوه چند نفری که حضرتش (صلی الله علیه و آله) را آزار می رساندند. امیر المؤمنین، حارث بن نفیل بن کعب را کشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در مکه می آزد. هنگامی که پیامبر به مکه درآمد وارد مسجد الحرام شد و در آن سیصد و شصت بت یافت که همگی با سرب به یک دیگر بسته شده بودند. پیامبر فرمود: ای علی! مستی ریگ به من بده و علی مستی ریگ به حضرت داد و حضرت آن ها را به روی بت ها پاشید در حالی که می گفت: قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (1)-، و دیگر هیچ بتی باقی نماند مگر آن که به چهره بر زمین افتاده بود. بت ها از مسجد خارج و شکسته شدند (2)-. در جنگ حنین به فراوانی مسلمانان، پشتگرم بود. پس این فراوانی ابو بکر را به شگفت واداشت تا جایی که اظهار داشت: امروز از مشرکان شکست نخواهیم خورد، چه، عملکردی اندک دارند. پس چون دو لشکر به هم رسیدند همه مسلمانان شکست خوردند و مسلمانی با پیامبر باقی نماند مگر نه تن از بنی هاشم که دهمین آن ها ایمن بن ام ایمن بود که کشته شد و نه تن باقی ماندند و خداوند این آیات را نازل کرد: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ/.

ص: 164

1- اسراء 81؛ بگو حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل از میان رونده است.

2- ارشاد مفید 72/.

مُدْبِرِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ (1) -، که مقصود علی (علیه السلام) و کسانی بود که پایداری ورزیدند، و این در حالی بود که علی (علیه السلام) شمشیر به دست در برابر حضرت (صلی الله علیه و آله) و عباس در سمت راست ایشان و فضل بن عباس در سمت چپ ایشان ایستاده بودند و ابو سفیان بن حارث زین اسبش را به دست داشت و نوفل و ربیعہ دو پسر حارث و عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب و عتبہ و معتب دو پسر ابو لهب پیرامون حضرتش (صلی الله علیه و آله) قرار داشتند. پیامبر به عباس که صدایی رسا داشت فرمود: در میان مردم ندا درده و پیمانشان را به یادشان آر. او نیز چنین ندا داد: ای بیعتیان شجره! ای اصحاب سوره بقره! به کجا می گریزید؟ پیمانی را به خاطر آورید که با پیامبر خدا بستید. این در حالی بود که جماعت گریخته بودند و شب، تاریک بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وادی قرار داشت و مشرکان از دره های وادی با شمشیرهاشان به سوی حضرت (صلی الله علیه و آله) می آمدند.

پیامبر با بخشی از چهره خود که پنداری ماهی بود درخشان بدیشان نگریست و سپس ندا در داد: کجاست پیمانی که با خدا بستید. پس اولین و آخرین آن ها این صدا را بشنید و هیچ کس این ندا را به گوش نگرفت مگر آن که خویش را بر زمین انداخت. پس جماعت از دره ها فرو آمدند تا به دشمن پیوستند. مردی از هوازن با پرچمی سیاه بیامد که ابو جزول نامیده می شد و امیر المؤمنین (علیه السلام) او را از پای درآورد. شکست مشرکان با کشتن ابو جزول به دست آمد و امیر المؤمنین (علیه السلام) پس از آن چهل مرد را بکشت تا شکست آن ها کامل شد و اسارت آن ها تحقق یافت (2). - در جنگ تبوک خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) وحی کرد که او نیازی به جنگیدن ندارد و او را مأمور کرد تا خودش به راه افتد و مردم را بسیج کند و با خود همراه سازد. پیامبر نیز آن ها را برای رفتن به سرزمین روم آماده کرد و این زمانی بود که میوه های آن ها رسیده و گرما شدت یافته بود. پس بیش تر آن ها به سبب حرص زنده ماندن و ترس از گرما و رویارویی با دشمن از فرمان حضرتش (صلی الله علیه و آله) سرپیچیدند و برخی از آن ها شورش کردند. 1.

ص: 165

1- توبه 25/ و 26؛ سپس پشت کردید در حالی که می گریختید و در پی آن خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین فرو فرستاد.

2- تاریخ طبری 344/2+ارشاد مفید 74/+مناقب ابن شهر آشوب 210/1.

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امیر المؤمنین را به جانشینی خود بر مدینه و مردم آن و حریم خود گماشت و فرمود: مدینه جز به حضور من یا تو سامان نیابد، زیرا پیامبر با اخلاق بادیه نشینانی که در حومه مکه می زیستند و با آن ها جنگیده بود و خونشان را ریخته بود آشنایی داشت و لذا ترسید اگر از این شهر دور شود آن ها به مدینه یورش آورند و اگر همسنگ حضرتش (صلی الله علیه و آله) در آن اقامت نداشته باشد تباهی بدان راه یابد. چون منافقان آگاهی یافتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را جانشین خود قرار داده است بر او حسد ورزیدند و دانستند شهر با وجود علی حفظ خواهد شد و دیگر دشمنان، دندان طمع را از آن کشیدند و بر آرامش اهل شهر غبطه خوردند و لذا شایعه پراکندند و گفتند: پیامبر علی را از روی بزرگداشت و تجلیل به جانشینی خود برگزیده است، بل او را بدین سبب به جانشینی گمارده که وجودش را ناچیز شمرده و او را باری بر دوش خود دانسته است و این در حالی بود که می دانستند علی محبوب ترین خلیق نزد پیامبر است.

علی خود را به پیامبر رساند و عرض کرد: منافقان گمان می کنند تو مرا بدین سبب جانشین خود کردی که باری بوده ام بر دوش تو. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برادر من! به جای خود باز گرد که مدینه جز به وجود من یا تو سامان نگیرد. تو جانشین منی در میان خانواده ام و دیار هجرتم و مردم من. آیا خشنود نیستی که برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست. چون پیامبر از تبوک به مدینه بازگشت، (1) عمر و بن .

ص: 166

1- اسکافی در المعیار و الموازنه 219/ می گوید: «بیندیشید در این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ تبوک: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست». منزلت های هارون نزد موسی شناخته است: اول این که شریک موسی بود در نبوت، دوم، برادر نسبی او بود. سوم، او در میان همه بنی بشر، نزد موسی از همه مقدم تر بود و این همان چیزی است که برای علی ضرور گشته بود یعنی همان منزلت علی نزد پیامبر». بنگرید به نظیر این سخن در: کشف الغمّه 63/1 و 228. ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 147-148 می گوید: «پیامبر در خبر تبوک بیان می دارد که علی (علیه السلام) برای او همچون هارون است برای موسی جز نبوتی که در این حال از این منزلت استثناء شده است، چه، ثبوت آن برای علی وارد نشده است و این اقتضا دارد منزلتی جز نبوت از منزلت های هارون پس از وفات پیامبر برای علی (علیه السلام) ثابت باشد و این سخن به چند دلیل گواه آن است که علی (علیه السلام) جانشین پیامبر می باشد: یکی این که از جمله منزلت های هارون (علیه السلام) آن است که او جانشین موسی بوده است در میان بنی اسرائیل و خداوند آن را در قرآن بیان داشته است: وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ [اعراف 142/؛] و مسلمانان بر آن اجماع دارند، پس باید علی نیز نسبت به پیامبر چنین باشد، زیرا تفاوتی نیست در این که بگوید: «تو جانشین پس از من هستی» و این که بفرماید: «تو برای من همچون هارونی برای موسی» با آگاهی مخاطب در این که هارون جانشین موسی بوده است، چنان که تفاوتی نیست اگر سلطان فرزانه ای به کسی که می خواهد به وزارت برگماردش بگوید: «تو وزیر من هستی» یا بگوید: «تو برای من همچون فلانی هستی نسبت به فلانی» با علم به این که فرد مورد نظر، وزیر بوده است. دیگر آن که از جمله منزلت های هارون آن بود که فرمانبری از وی در میان همه بنی اسرائیل امری واجب بوده است، پس علی نیز باید چنین باشد و این امامت او را ضرور می گرداند، چه، تفاوتی نیست در این که پیامبر بگوید: «تو پس از من جانشین هستی» یا «امام امت من هستی» یا «فرمانبری از تو بر ایشان واجب است» یا این که بگوید: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی» با آگاهی شنونده و بیننده در این که فرمان هارون در میان بنی اسرائیل واجب الطاعه بوده است. دیگر آن که از جمله منزلت های هارون این بود که او به اتفاق شایسته مقام موسی بود، پس علی نیز باید چنین باشد، چه، تفاوتی نیست در این که پیامبر بفرماید: «تو شایسته مقام من هستی» یا این که بفرماید: «تو برای من همچون هارون هستی» که شایستگی او برای داشتن مقام

موسی (علیه السلام) معلوم است». وی در همین کتاب 151/ می گوید: «هیچ کس نمی تواند بگوید: اگر مقصود پیامبر خلافت بود باید علی را به یوشع تشبیه می کرد. زیرا دلالت این خبر را بر خلافت با تشبیه حضرت به هارون روشن کردیم و همین اقتضا دارد پرسش مذکور، از شمار، بیرون فکنده شود، زیرا در ادله، پیشنهاد باطل است. اگر چه سرباز زدن پیامبر از تشبیه علی به یوشع و روی آوردن به همانندی ایشان به هارون از دور بوده است: اول، این که خلافت هارون در قرآن بیان شده است و همه بر آن اجماع دارند، در حالی که خلافت یوشع تنها بر اساس ادعای یهود می باشد که از حجّت تهی است. دوم، این که قصد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از تصریح به امامت علی (علیه السلام)، صحّه گذاشتن بر دیگر منزلت های هارون نزد موسی بوده است، منزلت هایی همچون یاری رساندن و تقویت و محبّت و یک رنگی در نصیحت و بر آوردن نیازها، در حالی که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را به یوشع تشبیه می کرد جز خلافت از آن فهمیده نمی شد و لذا ترجیح داد حضرت (علیه السلام) را به هارون (علیه السلام) تشبیه کند». شیخ طوسی در تلخیص الشافی 235/2 می گوید: «از آن چه دلالت بر امامت علی (علیه السلام) دارد یکی جانشینی او بود از سوی پیامبر هنگامی که حضرت (صلی الله علیه و آله) راهی جنگ تبوک شد و هیچ سخنی یا دلیلی از پیامبر برکناری علی (علیه السلام) را از این فرماندهی به ثبوت نمی رساند، و بر این اساس حضرت (علیه السلام) باید پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام باشد، چه، وضعش از فرماندهی تغییری نیافته است». فاضل سیوری نظیر همین سخن را در اللوامع الالهیه 280/ می آورد. شیخ طوسی در تلخیص الشافی 236/2 می گوید: «اینک که ثابت شد امام (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، باید فرمانش برده می شد و به جانشینی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) عهده دار امر و نهی در میان گروهی از امت بوده است ناگزیر باید امام همه باشد، زیرا هیچ یک از احاد امت در داشتن وظیفه نسبت به علی (علیه السلام) در چنین وضعی، اختصاص حضرت (علیه السلام) را نیافته است و هر کس این منزلت را اثبات کند، امامت را به طور کلی اثبات کرده است و همین اجماع مانع از طرح چنین پرسشی است». علامه حلی در کشف المراد 396/ نزدیک به همین سخن را دارد. علامه سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین 143/1 می گوید: «بدین ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ هایش حتی برای چند روز هم از مدینه غافل نمی شده بی آنکه کسی را برای اهل آن به عنوان جانشین بگمارد تا در مدّت عدم حضورش در مدینه بدو رجوع کنند، تا جایی که می توان گفت چنین نبوده که پیامبر مدّت یک روز یا کمتر از آن را بدون گماردن جانشین از مدینه غفلت ورزد، چنان که در جنگ احد نیز همین گونه عمل کرد و اگر چه کوه احد تنها یک میل از مدینه فاصله داشت، ولی با این حال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدّت عدم حضورش در شهر جانشینی برای آن گماشت و در جنگ خندق نیز که در مدینه می جنگید و در برابر خندق، موضع گرفت به سبب نپرداختن آن ها به دلیل وقوع جنگ، مرجعی را برای اهل مدینه برگماشت. اگر عادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین بوده است که حتی به سبب غیبتش برای کمتر از یک روز و حتی نپرداختن به مردم مدینه به دلیل وقوع جنگ، داخل مدینه، برای مردم آن مرجعی برمی گماشته است، پس دیگر عملکردش برای امتش در دوران پس از مرگ خود چگونه خواهد بود؟ و این در حالی است که برای همیشه آن ها را ترک خواهد کرد. آیا آن ها را به حال خود رها می کرد و برای دوران پس از مرگ خود مرجعی بر نمی گماشت؟». علامه امینی در الغدیر 199/3 می گوید: «این سخن پیامبر که: «آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی نسبت به موسی» همه امتیازات پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اعم از رتبه، عمل، مقام، اقدام، حکومت، امارت و سیادت را جز نبوت که استثنا شده است برای امیر المؤمنین (علیه السلام) اثبات می کند، چنان که هارون برای موسی چنین بود. این سخن به مفهوم خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و چنان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را در جایگاه خود نشانده است آن هم نه فقط برای کارگزاری - چنان که برخی پنداشته اند - چه، پیامبر پیش از این نیز مردمی را به کارگزاری شهرها و دیگرانی را به کارگزاری مدینه برگماشته بود و مردانی را در جنگ ها فرماندهی داده بود که برای هیچ یک چنین سخنی را بر زبان نیاورده بود و این فضیلتی است که تنها از آن امیر المؤمنین است و بس». در همین مأخذ 201/ این سخن امام ابو البسطام شعبه بن حجاج آمده است که می گوید: «هارون، برترین فرد در میان امت موسی (علیه السلام) بود و این اقتضای آن را دارد که علی (علیه السلام) برترین فرد امت محمد (صلی الله علیه و آله) باشد تا بدین ترتیب از

این نصّ صحیح و صریح موسی به برادرش هارون: «أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ» پاسداری شده باشد. سید شرف الدین در مراجعات 208/ می گوید: «نباید بر ما پوشیده بماند که این حدیث، سخن مجملی است از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از چیزی جان نمی گیرد مگر از بلاغ قرآنی و توصیه خداوندی در بیان منزلت ولیّ عهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قائم مقام او پس از رحلتش و نمی تواند تنها به جنگ تبوک اختصاص داشته باشد». سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود 45/ در اخبار مربوط به جریان پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گوید: «علی (علیه السلام) پیش از آن که بیعت شود در حالی که ریسمانی در گردن داشت ندا در داد که: ای مادر زاده! این جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند». چنان که در صفحه 20-21 این کتاب روایت شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود: ای علی! تو از همداستانی قریش علیه خود و ستمشان نسبت به تو، دشواری ها خواهی دید، پس اگر یارانی در میان آن ها یافتی با دشمنان بستیز و با همراهان خود مخالفان را سرکوب کن، و اگر یاری نیافتی شکیبایی ورز و دست نگره دار و با دست خود، خویش را به نابودی میفکن. تو نسبت به من همچون هارونی برای موسی و هارون برای تو الگویی است نیکو، چه، او به برادرش موسی گفت: «جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند». نیز بنگرید به صفحه 92 همین مأخذ و سخن هارون در سوره اعراف، آیه 150.









معدی کرب زبیدی بر ایشان وارد شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را اندرز داد و او به همراه قومش اسلام آوردند. پس عمرو به ابن عثعث خثعمی نظر کرد و گریبان او را بگرفت و نزد پیامبرش آورد و گفت: این پدر مرا کشته است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اسلام آن چه را که در جاهلیت بوده است بی اثر می سازد. عمرو از اسلام بازگشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امیر المؤمنین (علیه السلام) را سوی بنی زبید فرستاد. پس چون او را دیدند به عمرو گفتند: ای ابو ثور! چگونه خواهی بود اگر این جوان قرشی تو را دیدار کند و از تو خراج ستاند.

عمرو گفت: اگر مرا دیدار کند خواهد دانست که این منم. عمرو بیرون آمد و گفت: چه کسی با من مبارزه می کند؟ پس علی به سویش رفت و او را خواند و عمرو شکست خورد و حضرت (علیه السلام) برادر و برادرزاده او را بکشت و زنش را بگرفت و از ایشان زنان بسیاری را به اسارت درآورد. امیر المؤمنین (علیه السلام) بازگشت و خالد بن سعید را به جانشینی بر بنی زبید گماشت تا صدقاتشان را بستاند و هر که را اسلام آورد امان دهد. عمرو بن معدی کرب

نزد خالد بازگشت و اسلام آورد و در باره زن و فرزندانش با او سخن گفت و خالد نیز همه آن ها را بدو بخشید.

امیر المؤمنین (علیه السلام) از میان زنان اسیر، کنیزی را برای خویش برگزیده بود. خالد بن ولید، بریده اسلمی را پیش از ورود لشکریان، سوی پیامبر فرستاد و او را از این گزینش آگاه کرد.

هنگامی که بریده به در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید عمر بن خطاب او را دید و او جریان را به آگاهی عمر رساند. عمر به او گفت: برای انجام کارت نزد پیامبر برو که پیامبر به سبب آن که دخترش همسر علی است از این کار خشمگین خواهد شد.

بریده، نامه خالد بن ولید را نزد پیامبر برد. هنگامی که بریده، نامه را می خواند چهره پیامبر دگرگون می شد. بریده به پیامبر عرض کرد: یا رسول الله! اگر چنین مواردی را برای مردم روا شماری در میان دیگران نیز راه یابد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: وای بر تو ای بریده، نفاق، پی افکندی، علی بن ابی طالب [هر فیء که برای من حلال و رواست برای او نیز حلال و رواست، همانا علی بن ابی طالب] بهترین مردم است برای تو و قوم تو و بهترین کسی است که پس از خود برای همه ائمتم به جانشینی خواهم نهاد. ای بریده! پرهیز از این که علی را دشمن داری که در این صورت، خدا تو را دشمن خواهد داشت. پس بریده طلب آموزش کرد (1). - در جنگ سلسله، بادیه نشینی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: گروهی از بادیه نشینان وادی الرّمل همداستان شده اند تا در مدینه بر تو شیخون زنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصحابش فرمود: چه کسی به ستیز این گروه می روند؟ جماعتی از اهل صّفه پیا خاستند و گفتند: اگر خواستی کار آن ها را به ما واگذار. پیامبر میان آن ها قرعه زد و قرعه به نام هشتاد تن از اهل صّفه و دیگران درآمد. پیامبر به ابو بکر دستور داد پرچم را بگیرد و به سوی بنی سلیم رود که در دل این وادی سکونت داشتند. پس آن ها این عدّه را شکست دادند و شمار فراوانی از مسلمانان را بکشتند و ابو بکر شکست خورد. پس پیامبر گروهی را برای عمر سامان داد و فرستاد که آن ها نیز شکست خوردند. پیامبر، این رخداد را/.

ص: 171

عمرو بن عاص گفت: ای پیامبر! مرا بفرست. پیامبر او را فرستاد، پس او را نیز شکست دادند و گروهی از اصحابش را بکشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند روز به آن‌ها نفرین می‌کرد. سپس امیر المؤمنین (علیه السلام) را خواند و او را به سوی ایشان گسیل داشت و برای او دعا فرمود و تا مسجد الاحزاب او را همراهی کرد و گروهی را به همراه او فرستاد که از آن جمله بودند ابو بکر و عمر و عمرو بن عاص. پس شب راه سپردند و در روز کمین کردند تا آن که از دهانه دره وارد شدند. عمرو بن عاص تردیدی نداشت که پیروزی از آن دشمنان خواهد بود و به ابو بکر چنین گفت: این سرزمین، کفتار خیز و گرگ پرور است و خطر آن‌ها برای ما بیش از بنی سلیم می‌باشد و صلاح آن است که به بالای دژه رویم و می‌خواست وضع را به خرابی کشاند و به او دستور داد این نظر را به آگاهی امیر المؤمنین (علیه السلام) برساند. ابو بکر هم به امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد، ولی حضرت (علیه السلام) حتی کلمه‌ای پاسخ او را نداد. ابو بکر نزد عمرو بن عاص بازگشت و گفت: به خدا سوگند حتی یک حرف پاسخ مرا نداد. عمرو بن عاص به عمر بن خطاب گفت: تو برو و با او سخن گو. او چنین کرد و امیر المؤمنین (علیه السلام) هیچ پاسخی بدو نداد. پس چون پگاه برآمد بر دشمن یورش برد.

جبرئیل در حلف با لشکریان خود بر پیامبر نازل شد و گفت: **وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (1)**، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مژده داد و به استقبال علی (علیه السلام) رفت، [هنگامی که علی رسید] پیامبر به او فرمود: اگر نمی‌هراسیدم از این که گروه‌های امت من در باره تو، آن بگویند که نصاری در باره مسیح، امروز در حق تو سخنی بر زبان می‌آوردم که مردم بر تو نگذرنند مگر آن که خاک قدمت را توتیای چشم کنند، سوار شو که خدا و رسول او از تو خشنودند **(2)**. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام، بیش تر عمر خود را به جنگ مشغول بود. در جنگ جمل، طلحه و زبیر بیعت خود را با امیر المؤمنین (علیه السلام) شکستند و عایشه مردم مدینه را به قتل عثمان تشویق می‌کرد و می‌گفت: بکشید این نره کفتار را، خداوند این نره کفتار را بکشد. او سنت پیامبر را به فرسودگی کشانده است در حالی که هنوز جامه حضرت به/.

ص: 172

1- عادیات 1؛ سوگند به اسبان دونده ای که نفس نفس می‌زنند.

2- ارشاد مفید 86/.

فرسودگی کشانده نشده است (1). -عایشه به سوی مکه رفت و عثمان کشته شد. عایشه مقداری از راه را که سپرد خبر کشته شدن عثمان و بیعت با علی را شنید. پس بازگشت و گفت: انتقام خون او را خواهم طلبید.

طلحه و زبیر از مدینه خارج شدند و چنین وانمود می کردند که آهنگ عمره دارند و از امیر المؤمنین (علیه السلام) اجازه خواستند. حضرت (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند شما نه آهنگ عمره که اندیشه نیرنگ دارید (2). -پس چون آن دو به مکه رسیدند عایشه آن ها را به بصره فرستاد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در جستجوی آن ها راهی شد و نامه ای به آن دو و عایشه نگاشت و از آن ها خواست دست از آن چه خدا را ناخوش می آید بدارند و به پیمانشان با خدا بازگردند، ولی آن ها از این کار خودداری ورزیدند.

حضرت (علیه السلام) دو دستش را به آسمان برد و فرمود: بار خدایا! طلحه بن عبید الله به دست راست خویش با من بیعتی از روی فرمان بست و سپس بیعت مرا شکست. خدایا در کار او شتاب کن و بدو فرصت مده، و زبیر بن عوام خویشی از من گسست و پیمانم بشکست و دشمنم را پشتیبانی کرد و علم جنگ در برابر من برافراشت، در حالی که خود می دانست ستم پیشه است. خدایا! خود، او را کفایت کن هر گونه و هر گاه که می خواهی.

سپس غرق اسلحه به صف ایستادند و به یک دیگر نزدیک شدند، در حالی که امیر المؤمنین (علیه السلام)، جامه و ردایی بر تن داشت و بر سر، عمامه ای سیاه نهاده بود. پس چون دید گریزی از جنگ نیست با رساترین صدا فریاد زد: کجاست زبیر بن عوام تا به سوی من آید؟ زبیر به سوی امام آمد و به ایشان نزدیک شد. حضرت (علیه السلام) به او فرمود: ای ابو عبد الله! چه چیز تو را به این کار واداشت. وی پاسخ داد: خونخواهی عثمان. امام (علیه السلام) فرمود: تو و یارانت او را کشتید، و تو باید جانت را در این راه دهی، اما اینک تو را به خدایی سوگند می دهم که جز او خدایی نیست آیا به خاطر نمی آوری روزی را که پیامبر به تو فرمود: ای زبیر! آیا علی را دوست داری؟ و تو پاسخ دادی: چرا دوستش نداشته.

ص: 173

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 215/6+ تذکره الخواص 64/ و 66.

2- ارشاد مفید 86/.

باشم در حالی که او پسر دایی من است، و حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: اما آگاه باش که تو روزی بر او خروج می کنی در حالی که ستمکاری. زبیر پاسخ داد: آه خدایا آری، چنین بوده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا به خاطر نمی آوری روزی را که پیامبر خدا از نزد عبد الرحمن بن عوف بیامد و تو با او بودی و او دست تو را گرفته بود و من با او روبه رو شدم و بر او سلام کردم، پس به من خندید و من هم به او خندیدم و تو گفתי پسر ابو طالب هرگز دست از تکبرش نمی شوی و پیامبر به تو فرمود: اندکی آرام ای زبیر، علی تکبری ندارد و روزی تو بر او خروج می کنی در حالی که ظالمی.

زبیر گفت: آه خدایا آری، ولی من فراموش کرده بودم، و حال که تو آن را به خاطر من آوردی از تو دست باز می دارم و اگر آن را قبلاً به یاد من می آوردی دیگر خروج نمی کردم. او سپس نزد عایشه بازگشت. پسر زبیر به او گفت: چه چیز تو را باز گرداند؟ زبیر پاسخ داد: سخنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در حقّ خودش به یاد من آورد که فراموش کرده بودم. پسرش گفت: این بدان معناست که از شمشیر علی بن ابی طالب هراسیدی. زبیر با خشم برای جنگ به صفّ علی یورش برد. امیر المؤمنین فرمود: راه را بر او بگشایید که او ناگزیر به این کار شده است. زبیر به ستون لشکریان علی وارد و سپس خارج شد و به پسرش گفت: دیدی چه کردم! اگر من می ترسیدم هرگز به چنین کاری نمی پرداختم.

سپس صفها را شکافت و از میان آن ها خارج شد و بر قومی از بنی تمیم وارد گشت.

عمر و بن جرموز مجاشعی که در میهمانی زبیر بود به سوی او رفت و در خواب وی را به قتل رساند. و بدین ترتیب دعوت امیر المؤمنین (علیه السلام) تا جان زبیر رسوخ کرد.

اما طلحه که در جنگ ایستاده بود در پی برخورد تیری کشته شد. سپس جنگ در گرفت و مردی به نام عبد الله از جبهه جمل میان صفوف جولان می داد و می گفت:

کجاست ابو الحسن؟ پس علی به سوی او رفت و وضع را بر او تنگ کرد و با ضربه شمشیری گردنش را قطع کرد و او مرده بر زمین افتاد. سپس مرد دیگری بیامد و در برابر علی قرار گرفت. علی (علیه السلام) به سوی او رفت و ضربه ای به چهره او وارد کرد که نصف کاسه سرش بر زمین افتاد. سپس ابن ابی خلف خزاعی سوی علی (علیه السلام) آمد و گفت: آیا می خواهی با من مبارزه کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود: از این کار، رویگردان نیستم، ولی وای بر تو ای ابن ابی خلف چه راحت به استقبال مرگ می روی در حالی که می دانی من کیستم؟

ابن ابی خلف گفت: ای پسر ابی طالب! از غرورت دست بردار و به من نزدیک شو تا بدانی کدام یک از ما دیگری را به قتل می‌رساند.

علی (علیه السلام) عنان اسب خویش را به سوی او بگرداند و ابن ابی خلف به زدن ضربه ای به حضرت (علیه السلام) پیشدستی جست که امیر المؤمنین (علیه السلام) آن را - در جحفه - دفع کرد و سپس به سوی او گردید و دست راستش را قطع کرد و با یک چرخش، کاسه سر او را به پرواز درآورد. آتش جنگ، شعله ور شد تا جایی که جمل، پی زده ساقط شد. شمار لشکریان جمل که در این جنگ کشته شدند شانزده هزار و ششصد و نه نفر از کلّ سی هزار نفر بود و شهدای اصحاب امیر المؤمنین، هزار و هفتاد نفر بودند از کلّ بیست هزار نفر (1). - در جنگ صفین، معاویه المخراق بن عبد الرحمن از اردوی معاویه بیرون آمد و مبارز طلبید و از اردوی علی (علیه السلام) مؤمل بن عبید الله مرادی برای مبارزه با او بیرون آمد که مرد شامی او را بکشت. جوان دیگری از ازد به سوی او رفت که مرد شامی او را نیز از پای درآورد. امیر المؤمنین (علیه السلام) با تغییر قیافه به مبارزه مرد شامی که هنوز مبارز می طلبید رفت و او را نابود کرد. سپس سواری بیرون آمد که حضرت او را نیز کشت تا شمار آن ها به هفت رسید، جماعت از مبارزه با او خودداری می کردند در حالی که او را نمی شناختند.

معاویه به برده ای که حرب نامیده می شد و شجاعتی داشت گفت: به سوی این سوار برو و کارش را بساز. برده گفت: می دانم که او مرا خواهد کشت. اگر خواهی به سوی او می روم و اگر تمایل داری مرا ننگه دار و دیگری را برای مبارزه با او بفرست. معاویه گفت:

همین جا بمان.

سپس امیر المؤمنین (علیه السلام) به اردوی خود بازگشت؛ اردویی که هیچ کس جسارت رفتن به سوی آن را نیافته بود. مردی از قهرمانان شام با نام کریب بن صباح مبارز می طلبید.

مبوقع جولانی به سوی او رفت و مرد شامی او را بکشت و مرد دیگری برای مبارزه با او رفت که او نیز به دست مرد شامی کشته شد. پس علی (علیه السلام) به سوی او رفت و فرمود: از خدا پرهیز و جانت را پاس دار. مرد شامی گفت: تو کیستی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. مرد شامی گفت: نزدیک شو. حضرت (علیه السلام) به سوی او رفت و دو/.

ص: 175

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 215/6+ارشاد مفید 131/+تذکره الخواص 66/.



ضربه ردّ و بدل شد که حضرت (علیه السلام) پیشدستی کرد و او را از پای درآورد. مرد دیگری به سوی حضرت (علیه السلام) آمد و حضرت (علیه السلام) او را نیز بکشت تا جایی که چهار نفر از قهرمانان آن ها را به خاک و خون کشید و سپس فرمود: ای معاویه! برای مبارزه با من بیرون آی و عربها را برای خود و من به کشتن نده. معاویه گفت: من نیازی بدین کار ندارم (1) - پس عروه بن داود بیرون آمد و گفت: ای علی! اگر معاویه، مبارزه با تو را ناخوش می دارد پس اینک به مبارزه من بیا. حضرت (علیه السلام) با یک ضربه او را کشته بر زمین افکند (2) - شب شد و روز دیگر امیر المؤمنین با لباس مبدل به میدان شد و مبارز طلبید. عمرو بن عاص به سوی او آمد در حالی که نمی دانست این شخص، علی (علیه السلام) است، ولی علی (علیه السلام) او را شناخت. حضرت (علیه السلام) همچنان در برابر او گریز می زد تا وی را از اردوگاه خویش دور سازد. عمرو نیز او را تعقیب می کرد تا آن که او را شناخت و پیاده پا به فرار گذاشت، ولی علی (علیه السلام) به او رسید و او را زخمی کرد و نیزه در سوراخ های جوشن او فرو شد و عمرو بر زمین افتاد و از ترس این که مبادا علی او را بکشد دو پای خود را بالا داد تا شرمگاهش پدیدار گشت و لذا امیر المؤمنین، روی از او باز گرداند (3) - و به اردوگاهش بازگشت.

عمرو نزد معاویه آمد و معاویه او را به تمسخر گرفت. عمرو گفت: برای چه می خندی؟ به خدا سوگند اگر آن چه از من بر علی هویدا شد از تو بر او هویدا می شد منخچه ات را به درد می آورد و کودکان را یتیم می کرد و مالت را به غنیمت می گرفت.

معاویه گفت: ولی رسوایی ابدی برای تو تحقق یافت.

بسر بن ارطاه از یاران معاویه بود که از شرورترین مردم و پیشینه دارترین آن ها در گنه پیشگی به شمار می آمد. او چون شنید که علی (علیه السلام) معاویه را به مبارزه می خواند گفت:

من به مبارزه با او می روم. چون به سوی حضرت (علیه السلام) رفت، علی بر او یورش برد و بسر به پشت از اسبش بیفتاد و دو پایش را بالا برد به گونه ای که شرمگاهش پدیدار گشت (4) - و/.

ص: 176

1- وقعه الصفین 316/.

2- همان 458/.

3- همان 407/.

4- همان 461/.

امیر المؤمنین (علیه السلام) از کشتن او منصرف شد و معاویه او را به تمسخر گرفت. جوانی از اهل کوفه فریاد زد: وای بر شما ای شامیان! آیا شرم نمی کنید ابن عاص آشکار کردن شرمگاه را به شما آموخت.

در جنگ هریر، حضرت (علیه السلام) خود به جنگ می پرداخت و هر گاه کشته ای را بر زمین می افکند تکبیر می زد. تکبیرهای او شماره شد و تعداد آن ها به پانصد و بیست و سه رسید و در صبح آن شب از کشته شدگان دو گروه آمار گرفته شد و شمار همه آن ها به سی و شش هزار کشته رسید. در این هنگام یاران امیر المؤمنین (علیه السلام) به پیروزی دست یافتند و مالک اشتر به ایشان یورش برد تا جایی که آن ها را مجبور کرد به اردوگاهشان پناه برند.

عمر و بن عاص چون وضعیت را دید به معاویه گفت: قرآن ها را بالا می بریم و آن ها را به کتاب خدا دعوت می کنیم. معاویه گفت: نیکو گفتی، و قرآن ها را بالا بردند و قاریان قرآن، دست از جنگ شستند. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: این نیرنگ عمر و بن عاص است.

آن ها از طرفداران قرآن نیستند. اصحاب علی نپذیرفتند و گفتند: باید مالک اشتر را بازگردانی و الاً تو را می کشیم یا به آن ها تسلیمت می کنیم. پس علی کسی را در طلب اشتر فرستاد و گفت: نزدیک بود به پیروزی دست یازی و این هنگام آن نیست که من از تو تقاضای بازگشت کنم. حضرت (علیه السلام) اختلال در میان اصحاب را به آگاهی او رساند و فرمود که اگر باز نگردد یا او را خواهند کشت یا به معاویه تسلیمش خواهند کرد. او بازگشت و قاریان قرآن را سخت نکوهش کرد و بر چهره ستوران ایشان زد که دیگر بازنگشتند و جنگ به سردی گرایید. علی (علیه السلام) فرمود: چرا قرآن ها را بالا بردید؟ گفتند:

برای فراخوان نسبت به عمل کردن به مضمون آن و این که ما حکمی بفرزیم و شما حکمی بفرزید تا در این امر بنگرند و حق را در جایگاهش نشانند. امیر المؤمنین، نیرنگی را که این تقاضای آن ها در برداشت به آگاهی آن ها رساند، ولی آن ها به سخنان حضرت (علیه السلام) گوش نکردند و او را به پذیرش حکمیت واداشتند. معاویه، عمر و بن عاص و امیر المؤمنین (علیه السلام)، عبد الله بن عباس را تعیین کردند، ولی آن ها به موافقت نرسیدند.

حضرت (علیه السلام)، ابو الاسود را پیشنهاد کرد اما آن ها نپذیرفتند و ابو موسی اشعری را برگزیدند. حضرت (علیه السلام) فرمود: ابو موسی ضعیف و ناتوان است و به دیگران گرایش دارد.

گفتند: باید او انتخاب شود و او را به حکمیت برگزیدند. عمرو بن عاص، ابو موسی را فریفت و او را واداشت تا امیر المؤمنین را بر کنار کند و در برابر، او نیز معاویه را خلع کند.

و از ابو موسی تقاضا کرد از آن جا که سنّ بیش تری دارد در این کار پیشقدم شود.

ابو موسی نیز چنین کرد و سپس از عمرو خواست تا او نیز چنین کند. عمرو برخاست و خلافت را به معاویه داد و ابو موسی او را نکوهید و یک دیگر را نفرین کردند.

در این جنگ ابو یقظان عمّار بن یاسر کشته شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او فرموده بود:

عمّار در برابر دیدگان من، دلیر و شکیباست و گروه ستمگر و سرکش او را می کشند.

ابو عادیه مزنی او را بکشت. او با نیزه خود عمّار یاسر را زخمی کرد و پس از آن که وی بر زمین افتاد ابن جونی سکسکی، سر او را بیرید. عمّار در آن روز نود و چهار ساله بود.

ابو سعید خدری می گوید: ما مشغول ساختن مسجد بودیم و هر یک، یک آجر حمل می کردیم در حالی که عمّار دو تا دو تا آجر می آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را دید و خاک از سر و صورت عمّار زدود و فرمود: ای عمّار! آیا همچون دوستانت نمی خواهی یک آجر حمل کنی؟ عمّار گفت: من پاداش آن را از خداوند تعالی می خواهم. حضرت (صلی الله علیه و آله) غبار از پیکر او زدود و فرمود: افسوس بر تو ای عمّار که گروهی ستمگر تو را خواهند کشت، تو آن ها را به بهشت فرا می خوانی و آن ها تو را به دوزخ (1).

علقمه و اسود می گویند: نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و گفتیم: ای ابو ایوب! خداوند با پیامبرش تو را بزرگ داشت، چه، به شتر او وحی کرد تا بر در خانه تو بنشیند و پیامبر به/.

ص: 178

---

1- ابن بطریق در عمده 325/ می گوید: «این اخبار صحیح-را که نمی توان آن ها را مخدوش کرد چرا که اگر چنین چیزی ممکن باشد اخبار صحیح دیگر را می شود خدشه دار کرد و این موجب می شود دیگر اخبار باطل گردد و این، امری است که هیچ خردمندی بدان باور ندارد و هیچ صاحب بصیرتی بدان حکم نکند-گواهی می دهد گروهی که عمّار بدان می خواند اهل بهشت هستند و گروهی که با عمّار می جنگیدند یا او را کشتند همان گروه ستمگر می باشند و گروه جهنمی، و بدون هیچ اختلافی در میان امت، معاویه و دار و دسته او، قاتلان عمّار در جنگ صفین هستند و عمّار از گروه امیر المؤمنین (علیه السلام) بود». بنگرید به سخن اسکافی در المعیار و الموازنه 136/.

سبب فضیلتی که خداوند تو را بدان ارج نهاد میهمان تو گشت. با ما سخن بگو پیرامون آمدنت با علی (علیه السلام). او گفت: من برای شما دو نفر سوگند می خورم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همین خانه ای بود که شما دو نفر هستید. در خانه، تنها پیامبر بود و علی در سمت راست او نشسته بود و من در سمت چپ او قرار داشتم و انس در برابر او ایستاده بود که ناگاه در تکان خورد. [پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ببین چه کسی پشت در است.] انس به سوی در رفت و گفت: این عمّار بن یاسر است. حضرت (صلی الله علیه و آله) به انس فرمود: بگشای در را برای عمّار پاک و پاکیزه.

انس در را برای عمّار گشود و عمّار وارد شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام کرد. پیامبر به او خوشامد گفت و فرمود: پس از من در میان امتم، مصیبتی پیش خواهد آمد تا جایی که چکاچک شمشیر آن ها به گوش خواهد رسید و یک دیگر را خواهند کشت و هر یک از دیگری کناره خواهد گرفت. پس هر گاه وضع را چنین دیدی بر تو باد به سوی این طاس علی بن ابی طالب بروی که اینک در سمت راست من نشسته است. اگر همه مردم به یک وادی روند و علی به یک وادی، به وادی علی برو و از مردم کناره بگیر. همانا علی تو را از هدایت باز نگرداند و به نابودی رهنمون نشود. ای عمّار! فرمانبری از علی فرمانبری از من است و فرمانبری از من، فرمانبری از خداست (1). - اما خوارج همچون تیر از کمان از دین خارج شدند. هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از صفین (2) و گماشتن حکمین به کوفه بازگشت در حالی به سر می برد که منتظر بود مدّت/.

ص: 179

---

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 206/2 و 13/4 و پس از آن تذکره الخواص 80/.

2- اسکافی پس از بیان باقی ماندن هارون در میان بنی اسرائیل پس از موسی (علیه السلام) و مبتلا شدن او به فتنه سامری و همانندی گرفتاری او با علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گوید: «گرفتاری حضرت (علیه السلام) در روز صفین چونان گرفتاری هارون است با بنی اسرائیل». همین سخن کوتاه، شما را بس است تا بدانید حضرت (علیه السلام) آن شایستگی را داشته است تا منزلتش نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اسم و معنی چونان منزلت هارون باشد نزد موسای مصطفی (علیه السلام). پس درنگ کنید در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) که ما مسلمانان آن را توصیف می کنیم تا بر برتری او بر جهانیان آگاهی یابید و بدانید که او از همه صدیقان بالاتر بوده است و بر تمامی مجاهدان فضیلت دارد. بنگرید به: المعیار و الموازنه 187/.

میان او و معاویه به سر رسد تا باز گردد و به جنگ پردازد. چهار هزار تن از سواران او که عابد هم بودند گوشه گیری برگزیدند و از کوفه بیرون رفتند و با علی (علیه السلام) به مخالفت پرداختند و گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا و نباید از کسی که خدا را نافرمانی کرده است فرمان برد. بیش از هشت هزار نفر به آن ها گرایش یافتند و همگی ره سپردند تا به بحر وراء رسیدند و عبد الله بن کوّاء را به امارت خویش برگزیدند. علی (علیه السلام)، عبد الله بن عباس را به سوی ایشان فرستاد تا از گناهشان باز دارد ولی آن ها باز نگشتند. پس علی (علیه السلام) بر مرکب سوار شد و به سوی آن ها رفت و ابن کوّاء نیز با گروهی از آن ها بر مرکب سوار شدند. علی (علیه السلام) به او گفت: ای پسر کوّاء! از میان کسانت خود را به من بنما تا با تو سخن گویم.

کوّاء گفت: آیا از شمشیر تو در امانم؟ حضرت فرمود: آری. پس او در میان ده تن از یارانش نزد حضرت (علیه السلام) رفت.

علی (علیه السلام) به او گفت: آیا به شما نگفتم مردم شام با بالا بردن قرآن ها و فرمان حکمین شما را خواهند فریفت و این که جنگ آن ها را گزیده است، و گفتم بگذارید با آن ها نبرد کنم ولی شما سرباز زدید، آیا من نخواستم پسر عمویم را حکم گردانم و گفتم او فریب نمی خورد و شما نپذیرفتید مگر ابو موسی را و گفتید: ما به حکمیت او خوشنودیم، و من هم از روی اجبار به خواست شما گردن نهادم در حالی که اگر در آن هنگام یارانی جز شما می یافتم به خواستتان گردن نمی نهادم، و آیا در حضور شما بر حکمین شرط نکردم که به قرآن خدا از فاتحه کتاب گرفته تا پایان آن و سنت جامعه حکم کنند و در غیر این صورت از آن دو فرمان خواهم برد؟ ابن کوّاء پاسخ داد: راست گفتم، پس چرا به جنگ با این قوم باز نگشتی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: تا مدت میان ما و آن ها به سر رسد.

ابن کوّاء با ده نفر همراه خود گفتند: تو عزم این کار داری؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: آری و

چاره ای جز آن برای من باقی نمانده است.

ابن کوّاء به همراه ده نفری که با او بودند به یاران علی پیوستند و از دین خوارج بازگشتند. تفرقه به میان دیگران راه یافت در حالی که می گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا [و از کسی که خدا را سرکشی کرده است فرمان نباید برد]. آن ها عبد الله بن وهب بن راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی، معروف به ذو الشدیه را به فرماندهی خود برگزیدند و در نهروان اردو زدند. امیر المؤمنین (علیه السلام) به سوی آن ها رفت تا به دو فرسنگی آن ها رسید.

پس با آن ها مکاتبه کرد ولی آن ها نپذیرفتند. حضرت (علیه السلام) ابن عباس را به سوی ایشان فرستاد و گفت: از آن ها بپرس چرا کینه توزی می کنند و هیچ مهراست که من پشت سر تو حرکت می کنم. گفتند: کینه چند چیز را به دل داریم. علی (علیه السلام) گفت: ای مردم! من علی بن ابی طالب هستم، این چند چیز کدامند؟ گفتند: نخست این که ما به همراه تو در بصره جنگیدیم و تو تنها غنیمت گرفتن اموال را روا شمردی نه غنیمت گرفتن زنان و کودکان را؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: آن ها جنگ با ما را آغازیدند پس چون بر آن ها پیروزی یافتید به تقسیم اموال کسانی پرداختید که با شما به جنگ پرداختند در حالی که زنان با شما جنگیدند و کودکان هم که بر فطرت خویش زاده شده اند و نه پیمانی شکسته اند و نه گناهی از ایشان سر زده است. من پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که بر مشرکان نیکی کرد. پس شگفت مکنید اگر من بر مسلمانان نیکی کنم.

گفتند: ما از روز صفین ناخشنودیم که تو نام خود را از فرماندهی مؤمنان زدودی.

حضرت (علیه السلام) فرمود: من به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اقتدا کردم هنگامی که با سهیل بن عمر مصالحه کرد و راضی نشد تا هنگامی که رسول بودن خود را زدود.

گفتند: ما از این سخن تو به حکمین ناخشنودیم که: به کتاب خدا بنگرید، و اگر من برتر از معاویه بودم پس در خلافت باقی ام گذارید، و این سخن، همان شک و تردید ما بود. حضرت (علیه السلام) فرمود: این سخن، شک نیست بلکه انصاف است، چنان که خداوند می فرماید: **فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (1)** - در حالی که اگر در قرآن «علیکم» گفته می شد آن ها بدان تن نمی دادند. م.

ص: 181

---

1- آل عمران 60، و لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.

گفتند: ما از آن ناخرسندیم که تو در امری حکمیت را پذیرفتی که حق تو بود.

حضرت (علیه السلام) فرمود: پیامبر را الگو قرار دادم، زیرا او در بنی قریظه، سعد بن معاذ را به حکمیت پذیرفت و اگر می خواست چنین نمی کرد. آیا مطلب دیگری باقی مانده است؟ همگی خاموش شدند و از هر گوشه ای جماعتی فریاد می زد: توبه، توبه، توبه. هشت هزار نفر از حضرت (علیه السلام) امان خواستند و چهار هزار تن بر ستیز با او باقی ماندند.

عبد الله بن وهب و ذوالثدیه پیش آمدند و گفتند: ما با تو جنگ نمی کنیم مگر در راه خدا و برای آن سرای. حضرت (علیه السلام) فرمود: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (1) - سپس جنگ در گرفت و اخفش طائی که در صفین، همراه امیر المؤمنین (علیه السلام) بود صفوف را شکافت و علی را طلب کرد، ولی علی (علیه السلام) پیشدستی ورزیده او را به قتل رساند، سپس ذوالثدیه یورش آورد تا حضرت (علیه السلام) را بکشد ولی حضرت (علیه السلام) بر او پیشی جست و ضربه ای به او زد که کلاه خود و سرش را بشکافت [و اسبش جنازه او را برد] او را در پایان میدان نبرد در گودالی افکند که به رود نهر روان کشیده می شد. در این هنگام مالک بن وضاح، پسر عموی ذوالثدیه به صحنه درآمد و بر علی (علیه السلام) حمله آورد و علی او را کشت.

عبد الله بن وهب راسبی پیش آمد و فریاد زد: ای پسر ابی طالب! به خدا صحنه این جنگ را ترک نمی کنیم مگر آن که یا تو ما را بکشی یا ما تو را بکشیم، پس مردم را به کناری نه و به سوی من آی و من به سوی تو می آیم.

چون علی (علیه السلام) صدای او را شنید [لبخندی زد و] گفت: خدا او را بکشد چه بی شرم است! آیا او نمی داند که من همسوگند شمشیر و یار دمساز نیزه ام، لیکن از زندگی نومید شده است و آزی دروغین در دل دارد. او بر علی (علیه السلام) حمله برد و علی (علیه السلام) او را از پای در آورد و ساعتی باقی نمانده بود که همگی آن ها به قتل رسیدند مگر نه تن که دو نفر به سیستان گریختند و نسل آن دو در آنجا هستند و دو نفر [به کرمان گریختند] و دو نفر به عمان که نسل آن دو در آنجا هستند و [دو نفر به یمن که نسل آن دو نیز در آنجا حضور دارند] و ایشان همان اباضیه هستند و دو نفر هم به بوازیج فرار کردند و یکی هم راهی تلّ موزن شد.؟.

ص: 182

1- کهف 103؛ بگو آیا زیانکارترین افراد را به شما معرفی کنم؟.

از یاران علی (علیه السلام) نه تن کشته شدند و این به شمار کسانی از خوارج بود که اسلام آورده بودند. حضرت (علیه السلام) فرموده بود: آن‌ها را می کشیم در حالی که ده تن از ما کشته نمی شود و ده تن از آن‌ها اسلام نمی آورند. با وجود فراوانی جنگ‌های حضرت (علیه السلام) و گرفتاری‌های شدید در جهاد و شکافتن صفوف مشرکان هرگز زخمی بر حضرت وارد نشد که زشش کند و معیوبش سازد-صلی الله علیه و آله- و هرگز پشت به دشمن نکرد و شکست نخورد و از جای خویش تکان نخورد و از هیچ یک از همسنگانش نهراسید (1).

### مبحث سوم: پیرامون پیشگام بودن در تصدیق:

ابن مغازلی شافعی فقیه در مناقب (2)- خود به نقل از ابن عباس در باره این آیه مبارکه: *وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* (3)- می گوید: اینان همان نخستینیانند. او می گوید: یوشع بن نون بر موسی و صاحب (آل یاسین) بر عیسی و علی (بن ابی طالب) بر محمد بن عبد الله-صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین- پیشی جستند.

در کتاب مسند بن احمد (4)- به نقل از عبد الله بن عباس آمده است که می گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: منم بنده خدا و برادر رسول او و صدیق اکبر. این سخن را هیچ کس جز من نگوید مگر دروغگوی تهمت زن. من هفت سال پیش از دیگر مردمان نماز گزارده ام (5).

ص: 183

1- شرح نهج البلاغه معتزلی 206/2 و پس از آن تذکره الخواص 95/ تاریخ طبری 62/4.

2- مناقب ابن مغازلی 320/ ح 365.

3- واقعه 10/.

4- بلکه در مناقب احمد بن حنبل 17/.

5- مصنف در کشف المراد 414/ می گوید: «ابو حنیفه، اسلام آوردن کودک را صحیح می داند، و اگر چنین باشد بر کمال آن کودک دلالت دارد. اول: به سبب این که نهاد کودکان بر محبت پدر و مادر و گرایش به آن دو سرشته شده است و روی گرداندن کودک از آن دو و رویکرد به خداوند تعالی دلیل قوت کمال اوست. دوم: به سبب این که طبیعت کودکان ناهمسازی دارد با آن که به امور عقلی و تکالیف الهی توجه کند و بیش تر با بازی و سرگرمی هماهنگی دارد و روی گرداندن کودکی از آن چه با طبیعت او هماهنگی دارد و روی آوردن به امور ناهمساز با طبیعت او دلالت دارد بر منزلت سترگ او در کمال، و بدین ترتیب ثابت می شود که علی (علیه السلام) پیش ترین آن‌ها بوده است در ایمان و برترین آن‌ها به دلیل این گفته پروردگار: *وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ*. ابن شهر آشوب در مناقب 11/2 می گوید: «ابن البیع در شناخت اصول حدیث می گوید: در میان تاریخنگاران اختلافی را سراغ ندارم در این که علی بن ابی طالب نخستین کسی بود که اسلام آورد و اختلاف در این است که آیا حضرت در آن هنگام به بلوغ رسیده بوده است یا خیر. به نظر من این خدشه ای است از سوی این عده به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را به اسلام فراخواند و علی هم آن را پذیرفت و اسلام آوردن علی به گمان آن‌ها نه پذیرفته است و نه بر او واجب بوده است، ولی در حقیقت ایمان آوردن حضرت (علیه السلام) در کودکی از فضایل او به شمار است و وضع او همچون عیسی است که کودکی یک ساعته بود که در گهواره فرمود: *إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ [مریم 30/؛] یا همچون یحیی: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا [مریم 12/؛]* و حکم یک درجه پس از اسلام است». شیخ مفید نیز نظیر همین سخن را در «الفصول المختاره» که در بحار الانوار 287/38 از او نقل شده است می گوید. شیخ مفید در این مأخذ می افزاید: «خردسالی با کمال عقل ناهمسازی ندارد و دلیل وجوب تکلیف، رسیدن به بلوغ نیست تا در این جا مراعات گردد. همه اهل عقل و



نظر در این نکته همداستانند. رسیدن به بلوغ در احکام شرعی مراعات می شود نه در احکام عقلی. اگر چه عقول چنین چیزی را در همه کس و در همه حال امری نشدنی می دانند. همه مفسران جز استثنائاتی از ایشان، اجماع دارند که در این سخن پروردگار: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا، [یوسف 26/ و 27]؛ او کودکی خرد بوده است که خداوند او را به سخن آورد تا یوسف را از فحشایی مبرا سازد و تهمت را از او دور دارد. بنگرید به: بحار الانوار 281/38-282. علامه بیاضی در صراط المستقیم 239/1-240 می گوید: «اسلام آوردن حضرت در کودکی، کرامتی است برای ایشان... پس تقوا که مستلزم کرامت است برای کسی که در اسلام پیشی گرفته و بیش تر سالهای عمرش را در کفر نگذرانده است ثابت است، و چگونه می شود که اسلام او با استدلال همراه نباشد، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مناقب علی به فاطمه می فرماید: آیا خشنود نیستی که من تو را به ازدواج کسی در می آورم که پیش از همه اسلام آورده است؟». علامه مجلسی در بحار الانوار 253/38 می گوید: «کسی که معتقد باشد ایمان آوردن حضرت در کودکی اعتباری ندارد در حقیقت، جهل را به سرور پیامبران نسبت داده است، زیرا حضرت (صلی الله علیه و آله) چنین امری را بر او تکلیف کرده و در همه جا آن را ستوده است و برتری او را بر جهانیان در پرتو همین امر، آشکار ساخته است. آن که ایمان علی را در خردسالی معتبر نداند جهل را به اشرف الوصیین نسبت داده است چرا که او در همایش های مسلمانان و در میان صحابه و تابعان، به آن فخر کرده و بدان بالیده و در پرتو آن احتجاج کرده است و اگر چه بیش تر آن ها از منافقان و معاندان بوده اند ولی با این حال هیچ کس این فضیلت او را انکار نکرده است». علامه امینی در الغدير 239/3 به نقل از جمهور علما آورده است که علی در حالی که مادرش او را حامله بود مانع از آن می شد که در برابر بت به خاک افتد. او سپس می گوید: «آیا امامی که در جهان جنین چنین بوده است می تواند در جهان تکلیف به آلائش کفر آلوده گردد! حضرت (علیه السلام) چه در دوران جنینی یا شیرخوارگی یا از شیر ستاندگی یا نوجوانی یا جوانی یا میانسالی یا دوران خلیفگی، مؤمن بوده است». چنان که در عقد الفرید 236/2-237 آمده است مأمون در پرتو همین موضوع به احتجاج با علمای اهل سنت می پردازد: «مأمون در حدیث احتجاج خود به جهل فقیه و مناظره خود با ایشان در این که امیر المؤمنین شایسته ترین مردم به خلافت است می گوید، ای اسحاق! در روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت کدام کار بهتر بوده است؟ گفتم: اخلاص به شهادت. گفت: آیا پیشی گرفتن به اسلام نبوده است؟ گفتم: آری. گفت: این را در کتاب خدا بخوان که فرمود: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، جز این نیست که مقصود از این آیه کسی است که در آوردن اسلام به دیگران سبقت جسته است، آیا کسی را می شناسی که در گرویدن به اسلام بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! علی در حالی اسلام آورد که نوجوان بود و روا نبود بر او حکم شود و ابو بکر اسلام آورد در حالی که به کمال رسیده بود و حکم بر او روا بود. مأمون گفت: به من بگو کدام یک پیش تر اسلام آوردند تا پس از آن پیرامون جوانی و کمال با تو به بحث بنشینم. گفتم: بر این اساس علی پیش از ابو بکر اسلام آورده است. مأمون گفت: پس به من در باره اسلام علی بگو هنگامی که آن را پذیرفت، آیا جز این نبود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به اسلام خواند یا این که الهامی از سوی خدای بود. اسحاق می گوید: در این هنگام دیده بر زمین دوختم، مأمون به من گفت: ای اسحاق! نگو از روی الهام بود تا او را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقدّم نداده باشی، زیرا پیامبر نمی دانست اسلام چیست تا جبرئیل نزد او آمد. گفتم: آری، پیامبر او را به اسلام فراخواند. مأمون گفت: ای اسحاق! آیا جز این بوده است که پیام دعوت او به اسلام را به فرمان الهی انجام داده یا این کار را به تصنع بر خویش بسته است؟ اسحاق می گوید: باز من دیده بر زمین دوختم. مأمون گفت: ای اسحاق! کار تصنعی را به پیامبر نسبت مده که می فرمود: من از کسانی نیستم که کاری را از روی تصنع انجام دهم. گفتم: آری، یا امیر المؤمنین! او را به دستور الهی به اسلام فراخواند. مأمون گفت: آیا از اوصاف خداوند جبار - جلّ ذکره - آن است که پیامبران خود را تکلیف کند کسی را به اسلام فراخواند که روا نیست بر او حکم کنند؟ گفتم: پناه بر خدا. پس گفت: ای اسحاق! آیا در این قیاست که علی در کودکی و در حالی اسلام آورد که روا نبود بر او حکم شود این نهفته نیست که پیامبر کودکان را به چیزی فرا می خواند که نمی توانست آن را برتابند؟ آیا آن ها را در این ساعت به چیزی می خواند تا پس از ساعتی از آن باز گردند و در ارتدادشان هم چیزی بر آن ها واجب نگردد و حکم رسول (صلی الله علیه و آله) در باره آن ها جایز نباشد؟ آیا این نزد تو رواست که چنین چیزی را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و

آله)نسبت دهی؟!گفتم: پناه بر خدا.الحديث. شيخ مفيد در«الفصول المختاره»همان گونه که بحار الانوار 287/38 از او نقل می کند می گوید: «مسأله دیگر این است که پیامبر(صلی الله علیه و آله)در حالی که علی را به اسلام فرا خواند که دین خود را پوشیده و امرش را پنهان می داشت که مبادا در میان دشمنش پراکنده گردد.پس جز این نبوده که به امیر المؤمنین اطمینان داشته است که سرّ او را می پوشاند و توصیه اش را پاس می دارد و فرمانش می برد و آن چه از دین بر دوش او نهاده شد حمل کرد.آیا پیامبر به این امر اطمینان نداشت، و به او اطمینان نداشت مگر به سبب آن که علی در نهایت کمال عقل و اوج امانتداری و پاکی ضمیر و عصمت و حکمت و حسن تدبیر بوده است، زیرا اطمینان به آن چه ما توصیف کردیم دلیل است بر هر آن چیزی که توصیفش را پیش تر شرح دادیم و اگر به امیر المؤمنین اطمینان نداشت که سرّ او را پاس دارد و از تباہ کردن آن و پراکندن امور مهمّش ناامن بود پس این خود دلیل آن تواند باشد کسی که این اسرار را نزد او نهاده است از جهل و کاستی بیش تری برخوردار است و دوراندیشی و حکمت و تدبیر ندارد.دور است پیامبر از چنین چیزی و از هر صفت نقص دیگری و حال آن که خداوند رتبه او را بالا برده است و دروغگوترین انسان ها کسی است که چنین چیزی را در خصوص حضرتش(صلی الله علیه و آله)ادّعا کند.اینک که مسأله چنان است که از آن ها لایه برگرفتیم دیگر قصد ناصبه جز آن نخواهد بود که با مخدوش کردن ایمان امیر المؤمنین(علیه السلام)بر پیامبر عیب وارد سازند و کارهای او را بنکوهند و بیهوده کار و مقصّری توصیفش کنند که اشیاء را در غیر موضع آن می نهد و تدبیرهای او را کوچک شمارند.بزرگان این قوم و کسانی که این آیین آن ها را در پیش گرفته اند نیستند مگر آن چه پیش تر گفتیم: وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ . بنگرید به سخن اسکافی که در الغدير 237/3-238 آورده شده است. در بیان تربیت علی به دست پیامبر اکرم در خردسالی، ابن ابی الحديد سخنی دارد که در بحار الانوار 254/38-255 نیز نقل شده است: «علی از شش سالگی در دامان پیامبر بود و مهربانی و احسان و نیکی و حسن تربیتی که پیامبر برای علی به کار می بست به منزله جبران و تلافی نیکوکاری های ابو طالب نسبت به پیامبر بود آن گاه که عبد المطلب خرقه تهی کرد و پیامبر را در دامان ابو طالب نهاد، و این مطابق است با سخنان حضرت(علیه السلام): «خدا را می پرستیدم هفت سال پیش از آن که احدی از این امت او را پرستد»، و این سخن او که: «هفت سال صدا را می شنیدم و پرتورا می دیدم»، و پیامبر در آن هنگام، خاموش بود و هنوز اجازه انذار و تبلیغ به او داده نشده بود، و این از آن روست که اگر در روز اظهار دعوت سیزده ساله بوده است و هنگام سپرده شدن او از سوی پدرش به پیامبر، شش ساله، پس صحیح خواهد بود که هفت سال پیش از همه مردم خدا را پرستیده است، و کودک شش ساله اگر از تمیز برخوردار باشد عبادتش صحیح خواهد بود، با در نظر گرفتن این که عبادت همچو اویی اگر چیزی از جلال الهی و آیات درخشان او را مشاهده کند با تعظیم و تجلیل و خشوع قلب و فروتنی جوارح همراه خواهد بود که این ویژگی در کودکان موجود هست».









در مسند احمد (1) - به نقل از ابن ابی لیلی آمده است که گفته: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار، مؤمن آل یاسین که گفت: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (2) - و حزقیل، مؤمن آل فرعون که گفت: أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ (3) -، و علی بن ابی طالب که افضل آن هاست.

از امام رضا (علیه السلام) نقل است که فرمود: (4) - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! در روز رستاخیز، سواره ای جز ما نیست که چهار نفر خواهیم بود.

[مردی از انصار برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، تو و چه کسی؟ فرمود: ] من بر براق و برادرم صالح بر ناقه ای که پی زده شد و عمویم حمزه بر شتر من عضباء و برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر شتری از شتران بهشت در حالی که پرچم حمد در دست دارد [و در عرش می گوید]: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .

حضرت می فرماید: انسان ها می گویند: این نیست مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا حامل عرش [رب العالمین]. حضرت می فرماید: [پس فرشته ای از خدم و حشم عرش بدیشان پاسخ می دهد: ای گروه انسان ها! این نه فرشته ای مقرب است و نه/.

ص: 188

1- همان 39/.

2- یس 20/، ای قوم! پیامبران را پیروی کنید.

3- غافر 28/؛ آیا مردی را می کشید که می گوید خدای من الله است؟.

4- مناقب خوارزمی 209/.

1- مصنف در کشف المراد 414/ در بیان دلیل پیشینگی حضرت (علیه السلام) در ایمان می گوید: «زیرا او در منزل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جزء خواص بسیار نزدیک بود که به شدت از دستورهای پیامبر فرمان می برد و هرگز با او مخالفت نمی کرد، در حالی که ابو بکر از پیامبر دور بود و به کنار از حضرت (صلی الله علیه و آله) زندگی می کرد و دور است اسلام پیش از آن که به ویژه به علی عرضه شود به او عرضه شده باشد». مصنف در همین مأخذ 397/ اشاره ای دارد به کفر کسانی جز علی (علیه السلام) که امامت را برای خودشان ادعا کرده اند: «این دلیل دیگری است بر امامت علی (علیه السلام) می باشد، و آن چنان است که اگر هر کس همچون عباس و ابو بکر امامت را برای خود ادعا کنند از آن جا که پیش از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافر بوده اند لذا شایستگی امامت را ندارند، چرا که خداوند می فرماید: لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، و مراد از عهد در این جا عهد امامت است، زیرا پاسخ دعاء ابراهیم (علیه السلام) است». مصنف در همین مأخذ 420/ سخنی تقریباً به همین مضمون دارد. ابن ابی الحدید همچنان که در بحار الانوار 260/38 از او نقل شده است می گوید: «بدان که امیر المؤمنین (علیه السلام) پیوسته این را برای خود ادعا می کرد و بدان می بالید و آن را دلیل برتری خود می دانست و بدان تصریح داشت و بارها فرموده بود: من صدیق اکبر و فاروق اول هستم، پیش از ابو بکر اسلام آوردم و قبل از او نماز گزاردم. عین همین سخن را ابو محمد بن قتیبه در کتاب «معارف» که بر اندیشه اش اتهامی وارد نیست می آورد. شعری که در این زمینه از او نقل شده است آغازی این چنین دارد: محمد پیامبر برادر و همزاد من است\* و حمزه سید الشهداء عموی من و از جمله این شعر است که: من از همه شما به اسلام پیشی گرفتم\* در حالی که نوجوانی بودم و هنوز بالغ نگشته بودم علامه بیاضی این بیت را در صراط المستقیم 239/1 به گونه دیگری می آورد: من از همه شما به اسلام پیشی گرفتم\* که آن بر اساس درک و دانش من بود و نماز گزاردم در حالی که کودکی بودم\* خرد و هنوز به گاه بلوغ نرسیده بودم ابن بطریق در عمده 68-66/ سخنی دارد که خلاصه آن چنین است: «اسلام علی (علیه السلام)، اسلام تصدیقی بود نه اسلام مسبوق به کفر- چونان اسلام افراد پیش تر از او- خداوند سبحان از اسلام پاره ای پیامبران خبر داده است که از جمله آن هاست نقل اسلام ابراهیم که گفت: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ [اعراف 143/؛] یا چنان که خداوند عز و جلّ به پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) دستور داد و فرمود: قُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ [آل عمران 20/؛]. روشن است که چنین اسلامی مسبوق به کفر نبوده است و اسلام سرور ما امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز همین گونه بوده است». بنگرید به همانند این سخن در صراط المستقیم 53/2 و سخن مقریزی که در الغدیر 239/3-238 از او نقل شده است و نیز کلام شیخ امینی در همان مأخذ 239/. علامه بیاضی در صراط المستقیم 233-234/1 می گوید: ابن جریر طبری در کتاب مناقب در روایتی که سند آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رساند می گوید: «خداوند قلب ابو بکر را در شکیبایی آزمود و آن را شکیبیا نیافت و در شجاعت سنجید و آن را ترسو یافت و در سبقت ایمان آزموده و آن را شتابنده نیافت»، و این از بزرگ ترین ویژگی های امامت است که هر کس موصوف به خلاف آن باشد موصوف به خلاف شایستگی آن هم خواهد بود». نیز بنگرید به: المعیار و الموازنه 72/ و 88.



## مبحث چهارم: در بردن سوره براءت به مکه:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را با سوره براءت به مکه فرستاد و پیغام داد که: پس از این سال هیچ مشرکی حج نمی گزارد، و برهنه ای خانه خدا را طواف نمی کند و جز انسان مسلمان کسی به بهشت وارد نمی شود و کسی که میان او و پیامبر مدتی است فرصت او همان مدتی خواهد بود و خدا و رسولش از مشرکان بیزارند. ابو بکر سه روز این پیام را می برد تا این که جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت:

خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: این پیغام را کسی از سوی تو نرساند مگر تو یا کسی از تو. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را احضار کرد و به او فرمود: مرکب من عضباء را سوار شو و خود را به ابو بکر برسان و سوره براءت را از او بگیر و آن را به مکه ببر و پیمان مشرکان را به سوی خودشان بیفکن و ابو بکر را مخیر کن که یا در رکاب توره سپارد یا

ص: 190

امیر المؤمنین (علیه السلام) بر عشاء شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوار شد و رفت تا جایی که خود را به ابو بکر رساند. چون ابو بکر او را دید از آمدنش ناخشنود گشت و او را استقبال کرد و پرسید: یا ابو الحسن چرا آمده ای؟ برای این که با من بیایی یا برای کار دیگری آمده ای؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من دستور داده است به تو پیوندم و آیات سوره براءت را از تو بگیرم و با آن پیمان مشرکان را به سوی خودشان بيفکنم، و به من دستور داده است که تو را مخیر کنم که همراه من باشی یا بازگردی. ابو بکر گفت: به سوی پیامبر بازمی گردم. ابو بکر نزد پیامبر بازگشت و چون بر حضرت وارد شد عرض کرد: یا رسول الله! تو مرا در امری شایسته شمردی که در آن، همه چشمها به من دوخته شده بود و چون روانه آن کار شدم مرا از آن بازگرداندی، آیا در باره من آیه ای قرآنی نازل شده است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نیست، ولی جبرئیل امین از سوی خداوند نزد من فرود آمد و گفت که این پیام را از سوی تو کسی نرساند مگر خود تو یا کسی از تو و علی از من است و پیام مرا نرساند مگر علی (1). - زبیر بن بکر بن زبیر بن عوام که از بنی امیه بود در حدیثی از ابن عباس می گوید: روزی با عمر بن خطاب در کوچه های مدینه راه می رفتیم که به من گفت: ای ابن عباس! تنها گمان من آن است که دوست تو مورد ستم قرار گرفته است. گفتم: این ستم را از او دور کن. پس او دست خود را از دست من کشید و رفت و در حالی که مدتی زیر لب لند لند می کرد بایستاد و من خود را به او رساندم. پس گفت: ای ابن عباس گمان می کنم این ستم را از او باز نمی دارند مگر به سبب آن که او را کوچک می شمارند. گفتم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد هنگامی که دستور داد سوره براءت (2) را از دوست تو بستاند.».

ص: 191

1- ارشاد مفید 37/ + تذکره الخواص 42/، و نیز بنگرید به فضائل خمسه که آن را از منابع مختلف نقل می کند.

2- ابن بطریق در عمده 166/ می گوید: «این ولایتی است از پیامبر اکرم، همراه با حسن انتخاب و آن، ولایتی از سوی خداوند تبارک، همراه با حسن گزینش. خداوند می فرماید: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ [قصص 68/]. متنبی می گوید: بگذار بگویم این صبح، شب است\* آیا آگاهان از دیدن نور کور می شوند». شیخ طوسی در تلخیص الشافی 187/3 می گوید: «اگر گفته شود: چه فایده ای نهفته است در این که سوره به ابو بکر سپرده شود در حالی که پیامبر نمی خواهد آن را بدو بسپرد و سپس آن را از او پس گیرد، و چرا از آغاز، سوره را به امیر المؤمنین نسپرد؟ در پاسخ می گویم: فایده این کار ظهور فضیلت و مزیت امیر المؤمنین است و این که فردی که سوره از او ستانده شد فاقد شایستگی آن چیزی است که علی برای آن شایستگی دارد، و این هدف کاملاً قانع کننده ای است در آن چه پیش آمد». همانند این سخن در دلائل الصدق 384/2، 550، 563 و لوامع الالهیه 281/ آمده است. علامه بیاضی در صراط المستقیم 7/2 این سخن را به تفصیل روشن کرده است: «با این کار روشن شد که ابو بکر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست و این که علی با وفا از پیامبر امی است، پس خردمند باید به این کار آسمانی و سرّ الهی نظر کند که چگونه پیامبر آشکارا در جحفه ابو بکر را عزل و پس از آن علی را به عنوان امیر برمی گزیند، و چون پیامبر در حجّه الوداع به این موضع باز می گردد بر ولایت علی تصریح می کند همان گونه که در میان مردمان، شیوع یافته بود و نیز خداوند لطیف خبیر پیامبرش را از این برکناری و به کار گماشتن آگاه کرده بود و اساس آن هم چنین بود که هر کس که شایستگی نداشته باشد به شهری فرستاده شود نمی تواند بر هر کسی حکم کند و در مثل آمده است که عزل برای مردان حکم طلاق را دارد. در کتاب «فاضح» آمده است که گروهی به او گفتند: تو برکناری و از سوی خدا و پیامبرش حتی از ادای یک امانت و از گرفتن پرچم خبیر و لشکر عادیات و سکونت در مسجد و نماز، کنار نهاده شدی، پس چگونه در امور عامّ و خاصّ ولایت می یابی و حال آن که هر کس خداوند او را در آسمان و پیامبرش در زمین، عزل کرده باشد ولایتی بر امت نخواهد داشت و خداوند، ما و مؤمنان را در شمار

خردمندان قرار دهد و ما و ایشان را از سرگشتگی غافلان بیرون آورد». علامه مجلسی نیز در بحار الانوار 309/35-313 این سخن را با تفصیل بیش تری روشن کرده است که می توانید بدان مراجعه کنید. سپس علامه بیاضی در همین مأخذ 8/ در بیان برتری علی بر موسی (علیه السلام) می گوید: «موسی از کشتن یک نفر از قبطیان هراسید- چنان که قرآن از او نقل می کند- در حالی که علی از اشتیاق اهل موسم بر کشتن حضرتش (علیه السلام) نهراسید چرا که امام، نزدیکان و امامان آن ها را کشته بود و این فضیلتی است بر موسی (علیه السلام)، چه رسد به کسی که در اسلام از امتحان نیز سربلند بیرون آمده است». سید بن طاوس نظیر همین سخن را در اقبال الاعمال 456/ آورده است. علامه بیاضی در همین مأخذ 9/ می گوید: «این سخن جبرئیل (مگر کسی از تو) به معنای پیروی از آیین تو می باشد و لذا جبرئیل گفت: «و من از شما دو نفر هستم»، و این هنگامی بود که گفت: «این همان همیاری است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: او از من است و من از او»، و ابراهیم گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي [ابراهیم 36/] و این گواه عادل است در این که ابو بکر به این معنی از پیامبر نبوده است». علامه مجلسی در بحار الانوار 149/23-148 در مفهوم «عترت» سخنی را از ابن اعرابی می آورد و سپس کلامی را از صدوق نقل می کند: «اگر ابو بکر بدون تفسیر ابن اعرابی نسبتا داخل در عترت بود و آهنگ مکه می کرد محال بود سوره براءت از او گرفته به علی (علیه السلام) سپرده شود». سید حامد حسین در خلاصه عقبات الانوار 358/5 از تفسیر رازی سخنی را از محمد بن عبد الله بن حسن امام مجتبی (علیه السلام) در بیان این فرموده خداوند و اولوا الأزحام بعضهم أولى ببعض [انفال 75/؛] می آورد: «جایز نیست گفته شود: ابو بکر از اولو الارحام بوده و دلیل آن هم این است که نقل شده پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوره براءت را به او سپرد تا به قوم رساند، ولی علی را در پی او فرستاد و دستور داد که او رساننده سوره به مردم باشد و فرمود: آن سوره را نمی رساند مگر کسی از من و این دلیل آن است که ابو بکر از او نبوده است». سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین 163/1-161 «تبلیغ» را به دو گونه تقسیم کرده است: 1- آن چه لفظ و معنایش به پیامبر وحی شده که همان قرآن کریم است. 2- آن چه تنها معنایش به رسول وحی شده نه لفظش، مثل تبلیغ احکام به مکلفان. او سپس می گوید: تبلیغ، صفت ممیزه پیامبر است و هر گاه پیامبر در باره شخصی بگوید: «او از من است»، به این مفهوم است که: او در امر تبلیغ از من است، همان گونه که در داستان تبلیغ آیات براءت چنین بود. او پس از آوردن این داستان می گوید: «قراین حالیه و مقالیه در این مقام، ما را بدین سمت هدایت می کند که منظور از تبلیغ در این روایات و نظایر آن، تبلیغ احکامی است که خداوند در آغاز برای مکلفان آن به پیامبر وحی کرده است و این همان است که جز پیامبر یا کسی از پیامبر بدان نپردازد. در برابر این تبلیغ، تبلیغی است که مکلفان به این احکام پس از دریافت آن از سوی پیامبر یا کسی از پیامبر بدان می پردازند و آن ها در این هنگام باید به رساندن این احکام به دیگران همت گمارند. جواز و رجحان این گونه تبلیغ، همچنان با هر که این حکم بدو رسد تا ابد ادامه و استمرار می یابد، و روشن است که مقصود پیامبر از این سخن: «جز من یا کسی از من آن را نمی رساند» تبلیغ از نوع اول می باشد. بحث را با سخن علامه بیاضی در صراط المستقیم 59/2 به پایان می بریم که می گوید: این است کتاب های مردم که میان آن ها صادق می باشد و گویای ولایت علی (علیه السلام) است، زیرا قرارداد او همچون سر نسبت به بدن دلیل پیشی داشتن اوست به دیگران. اگر گفته شود: این سخن: «جز او کسی از سوی من، این آیات را نمی رساند» مفید منتفی دانستن امامت است از فرزندان او در حالی که این در مذهب شما نیست، می گوئیم: چنین نیست، چه، حکم و امر همه آن ها یکی است، زیرا آن چه علی رساند فرزندانش یکی پس از دیگری از او می گیرند و رساننده به سوی مردم، همو خواهد بود و لو با واسطه، و از آن جا که پیامبر می دانست مردم بر امور او تسلط خواهند یافت لذا امر رساندن را از ایشان نفی کرد نه از فرزندان علی، و چگونه چنین چیزی شدنی است در حالی که حضرت (صلی الله علیه و آله) بارها آن را آشکارا گفته است و در بخشی از تصریحات حضرت خواهد آمد و از همین رو امر رساندن از دیگران نفی می شود تا تناقضی در سخن پیش نیاید».







ابن عباس می گوید: در پی این سخن او به من پشت کرد.

### مبحث پنجم: در گرد آوردن ویژگی های متضاد:

همگان اختلافی در این ندارند که امیر المؤمنین (علیه السلام) پارساترین فرد زمان خویش به شمار می آمد که دنیا را سه طلاقه کرده بود و روز را روزه و شب را به عبادت می گذراند و با جو کوبیده شده بدون چربی افطار می کرد و برای آن که حسن و حسین آن را با پی یا روغن چرب نکنند بر آن مهر می نهاد [در ظرف خوراک را می بست]. کسی که چنین وضعی داشته باشد غالباً کم نیرو خواهد بود و امیر المؤمنین (علیه السلام) نیرومندترین مردم بود. او در خیبر را کند که هفتاد نفر مسلمان از انجام آن ناتوان بودند و آن را چندین ذرع پرتاب کرد و سپس به جایگاه خود بازگرداند و آن را پلی کرد بر روی گودال. علی بیش تر وقتش را به کشت و کشتار در جنگ ها می پرداخت و کسی که چنین باشد سنگدل و دژم خواهد بود در حالی که امیر المؤمنین شخصی بود مهربان با دلی نازک و به همین سبب منافقان به سبب نیکویی اخلاق حضرت به شوخ مسلکی نسبتش می دادند.

### مبحث ششم: در گزیده هایی اندک از سخنان حضرت:

امام (علیه السلام) پیشوای فصیحان و جلودار بلیغان بود، تا جایی که گفته شده سخن او بالاتر از سخن مخلوق و پایین تر از سخن مخلوق است، و خطیبان، سخن از او آموختند (1).

ص: 195

---

1- اربلی در کشف الغمّه 102/1 پس از آوردن خطبه همّام می گوید: «این از سخنان زیبا و بدیع است و چگونه چنین نباشد در حالی که خاستگاه آن دریای علوم و رستنگاه آن، همان چیده علی و مشک خوشبوی عرب ها و امیر ایشان و وصی و وزیر رسالت است». سید رضی در نهج البلاغه 511/ ذیل این سخن حضرت «سنگ غصبی در سراگری ویرانی آن سراسر است» (کلمات قصار، شماره 240) می گوید: این سخن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است و جای شگفتی ندارد که این دو سخن همانند یک دیگر باشند، زیرا آن دو آب از یک چاه کشیده از یک دلو ریخته شده است. بنگرید به: اختیار مصباح السالکین ابن میثم 634/. نیز بنگرید به: کشف المراد 415/-414.

علی (علیه السلام) می فرماید: خدای رحمتتان کند از گذرگاهتان برای قرارگاهتان (توشه) بگیرید و نزد کسی که رازهای شما را می داند پرده های خود را مدیریت و دلهایتان را از دنیا خارج نمایید پیش از آن که بدنهایتان را از آن بیرون برند. پس شما برای آن سرای آفریده شده اید و در این سرای محبوس هستید. هنگامی که آدمی قالب تهی کرد فرشتگان گویند: چه پیش فرستاده است؟ و مردم گویند: چه پس فرستاده است؟ خدا شما را بیا مرزد قسمتی را پیش بفرستید که سود شما در آن است و همه را باز مگذارید که بر زیان شماست.

دنیا چونان شرنگی است که اگر کسی آن را نشناسد سرکشد.

نیز می فرماید: ای مردم! موجهای فتنه ها را به کشتی های نجات و رستگاری شکافته از آن ها عبور کنید و تاجهای مفاخرت و بزرگی را از سر به زمین گذارید و از راه مخالفت، منحرف گردیده قدم بیرون نهد. رستگار می شود کسی که با پر و بال قیام کند یا راحت و آسوده است آن که تسلیم شده در گوشه ای منزوی گردد، این مانند آب متعفن بدبویی است و لقمه ای است که در گلوی خورنده آن گرفته می شود، و آن که میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند. پس اگر سخنی بگویم می گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم می گویند از مرگ و کشته شدن می هراسد. هیئات پس از این همه پیشامدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود، چنین گمانی در باره من برده شود و حال آن که سوگند به خدا انس پسر ابو طالب به مرگ بیش تر است از انس نوزاد به پستان مادرش، بلکه سکوت من برای



آن است که فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آن چه را که می دانم هر آینه شما مضطرب و لرزان می شوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف.

نیز می فرماید: زندگی جز به دین نیست و مرگ جز به انکار یقین. پس از آب گوارا بنوشید تا از خواب بیدار شوید و دور باشید از شرنگ های مرگبار.

نیز حضرت (علیه السلام) به هنگام شنیدن سخنان مردی که دنیا را نکوهش می کرد فرمود:

محققاً دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را باور دارد و سرای ایمنی است برای کسی که فهمید و آن چه را که خبر داد دریافت و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد، جای عبادت پیامبران خداست و جای فرود آمدن وحی خدا و جای نماز گزاردن فرشتگان خدا و جای بازگانی دوستداران خداست که در آن رحمت و فضل به دست آورده و سودشان بهشت بود. پس کیست دنیا را نکوهش می کند در حالی که (مردم را) به دوری خود (از آن ها) آگاه ساخت و به جدایی خویش ندا داد و خود و اهلش را به فناء و نیست شدن خبر داد و آنان را با شادی خویش به شادی (آخرت) آرزومند گردانید و برای ایشان با گرفتاری خود گرفتاری (آخرت) را نشان داد برای ترس و بیم و بر حذر بودن و برای ترغیب و خواستاری. ای نکوهنده دنیا که به نیرنگ او فریفته شده ای، چه هنگام دنیا تو را فریفت؟ آیا به جاهای بر خاک افتادن پدران و پوسیده شدن آن ها یا به خوابگاه های مادران زیر خاک؟ چه بسیار با دست های خود یاری نمودی و چه بسیار با دسته های پرستاری کردی؟ برای آنان بهبودی طلبیدی و از اطباء، فایده دارو پرسیدی و بر ایشان دوا خواستی، ولی با خواست خود آن ها را سود نرساندی و با همراهی خود برای آن ها بهبودی به ارمغان نیاوردی. دنیا فرو افتادن و خفتن ایشان را برای تو سرمشق قرار داد، زیرا گریه ات برای تو سودی نخواهد داشت و دوستان تو را بی نیاز نخواهند کرد.

نیز می فرماید: البته هیچ یک از شما نباید امید برد مگر خدایش را و البته نباید بهراسد مگر از گناهش، و البته نباید یک دانشمند به هنگام سؤال از آن چه نمی داند نباید شرم کند از این که بگوید: خدا داناتر است. شکیبایی در ایمان همچون سر است برای پیکر، و کسی که شکیبایی ندارد ایمان ندارد.

هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد بیهوده است و هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد

سهو است و هر نگاهی که در آن عبرت آموزی نباشد لهُو است.

آن کس که با فروش نفس خویش آن را آزاد کرد همچون کسی نیست که آن را فروخت و هلاکش کرد.

نیکویی ادب، به جای حسب و نسب است. زاهد در دنیا هر چه آراستگی اش فزونی یابد بیش تر به دنیا پشت می کند. دوستی پیچ در پیچ ترین انساب و علم، شریف ترین حسب هاست. کسی که دوستدار فضایل باشد از کارهای حرام کناره می گیرد. نهایت بخشش آن است که تمام نیروی خود را عطا کنی. جهل انسان نسبت به معایش از بزرگ ترین گناهان اوست. عفاف کامل، خشنودی است به کفاف.

به هنگام یورش دشمن لغزش دوستت را نادیده بگیر.

اعتراف نیکو، ارتکاب به گناه را از میان می برد.

بدترین توشه برای رستاخیز، جمع کردن ستم بندگان است.

روزگار دو گونه است: روزی با تو و روزی بر تو. اگر با تو بود سرمست مشو و اگر بر تو بود شکیب ورز.

اگر اجل دانسته آید آرزو کوتاه گردد. چه بسا ارجمندی که خویش او را به خواری کشانده و چه بسا خواری که خویش او را ارجمند ساخته است.

ارزش هر کس به آن چیزی است که نیکو می گرداند.

مردم، فرزندان آن چه که نیکو می پندارند هستند.

آن که با خردمندان رایزنی کند به راه درست راهنمایی شود.

هر که به اندک قانع شود از بسیاری امور بی نیاز گردد و هر که از بسیاری امور بی نیاز نگردد به امور پست نیازمند افتد.

کارها رام و پیرو احکام قضا و قدر است به طوری که (گاهی) تباهی در تدبیر و عاقبت اندیشی می باشد. مؤمن از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش.

بهترین عبادت شکیبایی است و خاموشی و انتظار فرج.

حلم، وزیر مؤمن، علم، دوست او، مهربانی، برادر او، نیکی پدرش و صبر فرمانده لشکریان اوست.

سه چیز از گنجینه های بهشت است: پنهان داشتن صدقه، و پنهان داشتن مصیبت، و

به هر که خواهی نیازمند شود تا اسیرش گردی و از هر که خواهی بی نیاز شود تا همسنگش گردی و به هر که خواهی تفضل کن تا امیرش باشی.

با تبهکاری بی نیازی نیست و حسود راحتی و ملول دوستی ندارد.

بخشندگی از کرم طبیعت است و منت نهادن موجب تباه شدن نیکوکاری و ترک پیمان دوست موجب گسستن پیوند.

دعای چهار کس رد نمی شود: دعای امام عادل برای رعیت، دعای پدر نیکوکار برای فرزندش، دعای فرزند نیکوکار برای پدرش و دعای شخص ستمدیده که خداوند می فرماید: سوگند به عزت و جلالم اگر چه پس از اندکی هر آینه به تویاری خواهم رساند.

خندان معترف به گناهش بهتر است از گریانی که بر خدایش جرأت یابد.

هر که انسانی را امیدوار سازد این انسان او را بزرگ خواهد داشت و هر که به شناخت چیزی نایل نیاید آن را معیوب شمارد.

نیز می فرماید: شگفت ترین عضو انسان قلب اوست که برای آن اوصاف پسندیده و صفات ناپسندیده ای است. اگر امید و آرزو بدان روی کند طمع و آز خوارش می گرداند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص تبهش سازد و اگر نومییدی به آن دست یابد حسرت و اندوه می کشدش و اگر غضب و تندخویی برای آن پیش آید خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی آن را همراه شود خودداری را فراموش نماید و اگر ناگهان ترسی به آن رسد دوری جستن (از کار) مشغولش سازد و اگر نعمتی پی در پی بدو رسد سرفرازی او را در بر گیرد و اگر به آن مصیبت و اندوه رو کند بی تابی رسوایش نماید و اگر مالی بیابد توانگری یاغی اش گرداند و اگر بی چیزی آن را بیازارد؛ بلا و سختی گرفتارش کند، و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی از پا درآوردش و اگر سیری اش بسیار گشته از حد بگذرد شکمپری به رنج اندازدش. پس هر کوتاهی از حد به آن زیان رساند و هر بیشی از حد آن را تباه گرداند.

نیز می فرماید: کار نیکو موجب پیشگیری از خرابی و مهربانی موجب برکنار ماندن از لغزش است.

نیز حضرت (علیه السلام) به کمیل بن زیاد می فرماید: ای کمیل! این دل ها ظرف ها هستند و بهترین آن دل ها نگاهدارنده ترین آن هاست، پس از من نگاه دار و به یاد داشته باش آن چه به تو می گویم:

مردم سه دسته اند: عالم ربّانی و طالب علم و آموزنده ای که بر راه نجات و رهایی یافتن است و مگسان کوچک و ناتوانند که هر آوازکننده ای را پیروند و با هر بادی می روند. از نور دانش روشنی نطلبیده اند و به پایه استواری پناه نبرده اند.

ای کمیل! محبت عالم دینی است که بدان پاداش داده می شود و عالم در پرتو آن اطاعت از خدایش را در زمان حیات به دست می آورد و پس از مرگ پسندیده گویی ها به دست می آورد. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را پاس می دارد و تو مال را پاس می داری. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را پاس می دارد و تو مال را پاس می داری. مال با خرج کردن کم می شود در حالی که علم با انفاق فزونی می یابد.

علم، فرمانروا و مال، فرمانبر و مغلوب است. ای کمیل! گرد آوردندگان دارایی ها تباہ شده اند در حالی که زنده هستند (اگر چه زنده اند ولی غرور و طغیان هلاکشان خواهد کرد) و علما تا روزگار پایدار است پایدار خواهند بود. وجودشان گم شده است و صورت هایشان در دل ها برقرار است. آگاه باش این جا علم فراوانی نهفته است - و به دست مبارک به سینه خود اشاره فرمود - کاش برای آن یادگیرندگانی می یافتیم، آری البته می یابم ولی تیزفهمی است که از او مطمئن نیستم (زیرا) دست افزار دین را برای دنیا به کار می برد و با حجت های خدا بر اولیای او و با نعمت هایش بر بندگان او برتری می جوید، یا می یابم فرمانبری را برای ارباب دانش که او را در گوشه و کنار خود بینایی نیست، به نخستین شبهه ای که روی دهد شک و گمان خلاف در دل او آتش می افروزد.

بدان که نه این اهل می باشد و نه آن. یا می یابم کسی را که در لذت و خوشی زیاده روی کرده به آسانی پیرو شهوت و خواهش نفس می شود یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن است. این دو هم از نگهدارندگان دین نیستند. نزدیک ترین مانند به این دو چهار پایان چرنده می باشند. در چنین روزگاری علم به مرگ حاملان و نگاهدارندگان می میرد. بار خدایا آری زمین خالی و تهی نمی ماند از کسی که به حجت و دلیل خدا دین خدا را برای مردم بر پا دارد (و آن کس) یا آشکار و مشهور است یا ترسان و پنهان تا حجتها و دلیل های روشن خدا از بین نرود، و ایشان کجایند. به خدا سوگند در شمار

بسیار اندک هستند و در منزلت و بزرگی نزد خدا بسیار بزرگوارند. خداوند در پرتو ایشان حجت ها و دلیل های روشن خود را حفظ می کند تا آن ها را به ماندانشان سپرده در دل هاشان کشت نمایند. علم و دانش با حقیقت ایمان به ایشان یکباره روی آورده و با آسودگی و خوشی یقین و باور به کار بسته اند و سختی و دشواری اشخاص به ناز و نعمت پرورده را سهل و آسان یافته اند و به آن چه نادانان دوری گزینند انس و خو گرفته اند و با بدن هایی که روحهای آن ها به جای بسیار بلند آویخته در دنیا زندگی می کنند. آنانند در زمین امینان و حجت های خدا بر بندگان او. حضرت سپس آهی درآلود کشید و فرمود: آه، چه اشتیاقی به دیدن آن ها دارم و سپس دستش را از دست کمیل کشید و به او فرمود: اگر می خواهی برگرد.

نیز می فرماید: ذمه من گرو سخنانی است که می گویم و تمام آن ها را ضمانت می کنم.

[همه خیر در کسی است که قدر آن را شناسد] و در جهل انسان همین بس که قدر خود را نشناسد.

نیز می فرماید: دشمنترین خلائق نزد خدا دو مردند: مردی که خداوند او را به خود وا گذاشته پس از راه راست منحرف گردیده و به سخن بدعت آور و دعوت مردم به ضلالت و گمراهی، دل داده است، پس این مرد سبب فتنه و فساد است برای کسی که به واسطه او در فتنه واقع شده و گمراه است از راه کسی که پیش از او به راه راست رفته و گمراه کننده است کسانی را که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی می کنند. بار گناهان غیر خود را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم می باشد. و مردی که نادانی ها را در خود جمع کرده مردم نادان را گمراه می کند. در تاریکی های فتنه و فساد فرو رفته است، از دیدن هدایت کور است. عوام او را دانا می نامند و حال آنکه نادان است، صبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا این که به آن رسید و سیراب گردید از آب متعفن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده. میان مردم برای حکم دادن نشسته و به آن چه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا می داند. اگر به او یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بی معنی بیهوده از رأی خود تهیه نموده و به درستی آن چه در جواب گفته یقین دارد. او در خلط نمودن شبهات مانند تیندن تار عنکبوت است. نمی داند آیا درست حکم کرده یا به خطا رفته است. باور نمی کند که

بر خلاف آن چه گفته دیگری را دانشی است. اگر چیزی را با چیزی بسنجد رأی خود را تکذیب نمی کند و اگر مسأله ای برای او مبهم ماند آن را به سبب آگاهی خود از جهل خویش پوشیده می دارد تا نگوید فلانی ناآگاه است و لذا بدون آگاهی اقدام می کند. او به راهی درمی آید که پیش راه خود را نمی بیند و بر مرکب شهوت سوار است. در نادانی ها بسیار اشتباه می کند از آن چه نمی داند پوزش نمی خواهد تا سالم بماند و در علم، جواب دندان شکنی نمی دهد تا سود برد. روایات را به باد می دهد مانند بادی که گیاه خشک و بی فایده را پراکنده می کند. میراث ها از او به آواز بلند می گریند (که به صاحبانش نرسیده) و خون ها (به زبان حال) از او در فغانند. او با داوری خود نوامیس حرام را حلال و حلال را حرام کرده و از صادر کردن آن چه به او رسد سالم نمی ماند و از کوتاهی خود هم پشیمان نمی شود.

ای مردم! بر شما باد طاعت و شناخت کسی که به جهالت نسبت به او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران افضل تا محمد خاتم الانبیاء در خاندان پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله) فرود آورد. پس کجا سرگردانید و به کجا روانید؟ ای کسانی که از پشت اصحاب کشتی نوح نجات یافتید این چونان همان کشتی است در میان شما، پس بدان درآید. همان گونه که در آن نجات یافت هر که نجات یافت در این نیز هر که بدان درآید نجات یابد. من سوگند حق می خورم که در گرو سخن خویشم و من از روی بی میلی به کاری نپردازم. وای به حال کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند و وای بر کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند. آیا سخن پیامبران در باره آن ها به شما نرسیده هنگامی که در حجه الوداع فرمود: من در میان شما دو شیء گرانبها می نهم که تا هنگامی که به آن دو چنگ در زیند گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندان من (اهل بیت)، این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه در آن دو از پی من می آید. این است همان آب نوشیدنی و گوارا و این آب نمکین و شور که باید از آن کناره گیرید.

نیز می فرماید: مسأله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده می شود. او به رأی خود راجع به آن فتوا می دهد. همان مسأله از قاضی دیگری سؤال می شود، فتوای او بر خلاف قاضی اولی است، آن گاه ایشان با حکمهای خلاف یک دیگر نزد پیشوایی گرد می آیند که

آن‌ها را قاضی قرار داده است، قاضی القضاة رأی همه آن‌ها را درست می‌داند در صورتی که خدای ایشان یکی و پیغمبر آن‌ها یکی و کتابشان یکی است. آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده است که مخالف یک دیگر فتوا بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده‌اند؟ یا این که آنان را از اختلاف نهی نموده است و آن‌ها معصیت و نافرمانی کرده‌اند، یا این که خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است؟ یا این که خود را شریک خداوند می‌دانند و حکمی می‌دهند که او هم راضی است؟ یا این که خداوند دین کاملی فرستاده است و حال آن که خداوند می‌فرماید: «هیچ چیز را در قرآن فروگذار نکرده ایم» (1) و «در آن هر چیزی بیان شده است»، و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن، بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و اختلافی در آن نیست و لذا فرموده است: «اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند»، و این که قرآن ظاهرش زیبا و باطن آن ژرف و بی‌پایان است و عجایب و غرایب و تاریکی‌ها از میان نمی‌رود مگر در پرتو آن.

نیز حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: ای آدمیزاده! چنین نباشد که بیش تر هم تو روزی از تو باشد که اگر از دستت رود از اجل تو به شمار نیاید. هر روزی که بیاید که تو در آن حضور داشته باشی خداوند روزی تو را خواهد داد، و بدان که هرگز نخواهی توانست چیزی بیش از نیرویت به دست آوری مگر آن که برای دیگری ذخیره کنی. به وسیله آن بهره تو در دنیا فزونی می‌گیرد و وارث تو از آن برخوردار می‌گردد و با آن در روز رستاخیز».

ص: 203

---

1- سید شبر در حق الیقین 254/1 می‌گوید: «آیات پی در پی و اخبار متواتر، گواه آن است که خداوند تبارک در کتاب خود هر چیز را گفته حکم آن را آورده است مانند این آیه قرآنی: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ [انعام/38]؛ و نیز نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ [نحل/89]؛ و نیز «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَقْصِيَةً يَلًا [اسراء/12]؛ و نیز وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ [انعام/59]؛ به علاوه برهان وجدانا نیز روشن است که اندیشه مردم به این حد نمی‌رسد و ناگزیر خداوند باید کسی را قرار دهد که همه این امور را بداند و مردم بدو رجوع کنند، و نیز اگر ثابت شد که همه چیز در قرآن روشن شده است چگونه می‌تواند امامت که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین امور است مورد غفلت قرار گیرد».

حساب تو طولانی می گردد، پس از آن چه در زندگی داری برخوردار شود و برای رستاخیزت توشه ای پیش فرست که جلوی روی تو باشد، چرا که راه دور است و قرارگاه، قیامت و جای وارد شدن بهشت و دوزخ.

سخنان و پندها و حکمت های حضرت (علیه السلام) بیش از آن است که به شماره درآید و ما برای جلوگیری از بی حوصلگی آن را طولانی نمی گردانیم، زیرا آن، موضوع کتاب دیگری است.

## باب دوم: فضایل به دست آمده از خارج:

### اشاره

که مباحثی را در بر دارد:

### مبحث اول: در نسب حضرت (علیه السلام):

بدون تردید خویشی و نزدیکی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مزیت و فضیلتی است بر دیگری و به همین سبب خداوند متعال آن ها را به بهره خویشاوندی مشرف گردانیده فرموده است: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1)** -، و نیز فرموده است: **وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ (2)** -، و برای بزرگداشت و تجلیل آن ها صدقه را بر ایشان حرام کرده است، و هر که به پیامبر نزدیک تر باشد مقامی والاتر دارد. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده **(3)** - نمی شود **(4)**.

ص: 204

---

1- شعراء 214/.

2- زخرف 44/.

3- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 2+ احقاق الحق 3/7، به نقل از روضه الاحباب 214+/ علل الشرائع 177/.

4- شیخ مفید در اختصاص 12-13 و صدوق در معانی الاخبار باب 155 به نقل از راوی می آورد که گفته است: «به ابو عبد الله عرض کردم: آیا پیامبر اکرم در باره ابو ذر فرموده است: آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد؟» فرمود: آری. عرض کردم: پس پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و حسن و حسین (علیه السلام) چه؟ گفت: پس به من فرمود: سال شما چند ماه است؟ عرض کردم: دوازده ماه. فرمود: چند ماه حرام است؟ عرض کردم: چهار ماه. فرمود: رمضان هم از آن هاست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: در ماه رمضان یک شب است که عمل در آن شب از هزار ماه بهتر است. هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده نمی شود».



جاحظ- که دشمن امیر المؤمنین (علیه السلام) است- می گوید: راست گفت علی (علیه السلام)، چگونه کسی با قومی سنجیده شود که از ایشان است پیامبر اکرم و اطیبیان؛ علی و فاطمه، و سبطان؛ حسن و حسین، و شهیدان؛ حمزه اسد الله و جعفر ذو الجناحین؛ و سید وادی؛ عبد المطلب، و ساقی حاجیان؛ عباس، و حکیم بطحاء و نجده، ابو طالب، و خیر در میان آنان است و انصار، انصار ایشان است و مهاجر، کسی است که به سوی آن ها و با آن ها هجرت کند، و صدیق، کسی است که آن ها را تصدیق کند، و فاروق، کسی است که در باره آن ها میان حق و باطل تفاوت نهد، و حواریون حقیقی حواریون آن هاست و ذو شهادتین از آن روست که به آن ها شهادت داده است. خیری نیست مگر در میان آن ها و برای آن ها و از آن ها و با آن ها؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهل بیت خود را با این سخن مشخص می سازد: من در میان شما دو جانشین می نهم که یکی بزرگ تر از دیگری است؛ کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین و عترت من که همان اهل بیت منند. خداوند لطیف خبیر مرا آگاهانده است که این دو هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد آیند (1).

اگر آن ها چون دیگران بودند. عمر به هنگام تقاضای دامادی علی (علیه السلام) نمی گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «در روز رستاخیز هر سبب و نسبی گسسته است جز سبب و نسب من» (2).

اگر در باره آیات شریفه مربوط به علی (علیه السلام) و مقامات والای او [و فضایل درخشانده اش] کتابی مستقل بنگاریم باید طومارهای بسیاری را به نگارش، سیاه کنیم.

ریشه اش درست، خاستگاهش والای شانش بزرگ، کارش سترگ، دانشش فراوان، بیانش شگفت، زبانش سخنور، سینه اش گشاده، خویش چونان ریشه اش و سخنش گواه قدمتش. این سخن دشمن اوست. صلی الله علیه و آله.

مادرش: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دامان او پرورش یافت و مادر پیامبر به شمار می آمد. فاطمه در آوردن ایمان، سبقت داشت و با.

ص: 205

1- صحیح ترمذی 308/2.

2- مستدرک حاکم 158/3+حلیه الاولیاء 314/7+مناقب ابن مغزلی 108/.

پیامبر به مدینه هجرت کرد و چون درگذشت پیامبر کارهای او را عهده دار شد و با پیراهن خود تکفینش کرد و چون گودی قبر به لحد رسید پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دست خود آن را کند و خاک آن را با دستش خارج کرد و در گورش بخفت. سپس فرمود: خداست که زنده می کند و می میراند در حالی که خود او زنده ای است نامی را. خدایا مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرز و حجتش را بدو تلقین کن و گور و جایگاه واردشدنش را بر او فراخ گردان به حق پیامبرت محمد و پیامبران پیش از من که تو رحم کننده ترین رحم کنندگان هستی.

پیامبر او را تلقین داد و از حضرتش شنیده می شد که می فرمود: پسر پسر، نه جعفر و نه عقیل. به حضرت (صلی الله علیه و آله) گفته شد: یا رسول الله! دیدیم با مادر علی آن کردی که با هیچ کس جز او چنین نکرده بودی. او را با پیراهن خود تکفین کردی و سرش را در گور نهادی و به او گفتی: پسر پسر، نه جعفر و نه عقیل. دلیل آن چه بود؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: روزی به او یاد آور شدم که در رستاخیز همه مردم، عریان و پابرنه برانگیخته شوند. او گفت: «وای چه زشت خواهد بود آن گاه». گفتم: تو را با پیراهن خود کفن می کنم تا در آن روز تو را بپوشانند. چنین کردم و در گورش نهادم تا از فشار قبر در امان باشد. دو فرشته بر او فرود آمدند و گفتند: خدایت کیست؟ گفت: الله خدای من است. به او گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمد پیامبر من است. گفتند: امام تو کیست؟ او به لرزه افتاد. بدو گفتم: پسر پسر، نه جعفر و نه عقیل. او نخستین هاشمی است که از سوی پدر و مادر به هاشم می رسد.

پدرش ابو طالب، عبد مناف بن عبد المطلب - شیهه الحمد که نسب او و نسب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در او به یک دیگر می رسد - بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن مبدع بن منیع بن ادد بن کعب بن یثجب بن یعرب بن همیسع بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیه السلام) است.

او پسر عموی تنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و دو عمویش حمزه و عباس می باشند و برادرانش جعفر و عقیل و دو پسرش حسن و حسین و همسرش سرور بانوان جهان است. او واسطه العقد کمال است که نزد خدا به افضال و کمال مخصوص گردیده است.

**مبحث دوم: در ازدواج با فاطمه علیها السلام:**

ابن عباس می گوید: نام فاطمه دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برده می شد و کسی نام او را نزد پیامبر نمی برد مگر آن که پیامبر از او روی بر می تافت و می فرمود: چشم انتظار آنم که تکلیف این کار از آسمان روشن شود، زیرا تکلیف او در اختیار پروردگار است.

سعد بن معاذ انصاری به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: به خدا سوگند به نظر من پیامبر برای فاطمه جز تو را نمی خواهد.

علی (علیه السلام) فرمود: من چیزی ندارم اگر از من طلبی کند و حضرتش (صلی الله علیه و آله) می داند که نه سیمی دارم نه زری. سعد به او گفت: تو را سوگند می دهم که حتما چنین کن. علی گفت:

چه بگویم؟ سعد گفت: بگو نزد تو آمده ام تا فاطمه را از خدا و پیامبر خواستگاری کنم.

علی نزد پیامبر رفت و به حضورش رسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: گویی نیازی داری؟ گفت:

آری. پیامبر فرمود: نیازت چیست؟ عرض کرد: آمده ام تا فاطمه دختر محمد را از خدا و پیامبرش خواستگاری کنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوش آمدی و درودت باد. علی (علیه السلام) این خبر را به آگاهی سعد رساند. سعد گفت: دختر پیامبر را منکوحه تو می دانم، زیرا او نه خلف وعده می کند و نه دروغ می گوید. پیامبر در آن شب بلال را خواند و گفت: دخترم فاطمه را به ازدواج پسر عمویم در آوردم و دوست دارم اخلاق امت من آن باشد که به هنگام ازدواج طعام دهند. ای بلال به میان گله برو و یک گوسفند و پنج مدّ جو بیاور تا سفره ای پهن کنم و مهاجران و انصار را بر آن گرد آورم. بلال چنین کرد و سپس مردم را دعوت کرد و همگی بخوردند. سپس فرمود: ای بلال! این خوراک ها را نزد مادرانت (همسران پیامبر) ببر و به آن ها بگو بخورید و از آن اطعام هم بکنید. بلال هم چنین کرد.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر زنان وارد شد و فرمود: من دخترم را به ازدواج پسر عمویم در آوردم و او را به علی سپردم پس فاطمه را پیایید.

آن ها به سوی فاطمه برخاستند و زیور آلات خود را به او آویختند و زیبایش کردند و در خانه او فرشی انداختند که لایه آن لیف خرما بود و نیز یک پستی و کسایی خیرری و طشت و چند کوزه و ظرفی برای وضوگیری و پوشش پشمی نازکی در خانه اش نهادند.

علی (علیه السلام) نیز سلمان و بلال را فرستاد تا تمام ما یحتاج او را بخرند. پس چون وسایل در برابر علی (علیه السلام) نهاده شد گریست و اشک هایش روان شد و سپس سر بر آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! برکت بده به قومی که بیشترین ظروف آن ها سفالی است.

زنان، امّ ایمن را برای پذیرایی کنار در نهادند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه را خواند.

فاطمه چون پیامبر را به همراه همسرش دید گریه کرد. پس پیامبر دست فاطمه و علی را گرفت و چون خواست دست آن ها را به یک دیگر دهد گریست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من تو را از نزد خود به ازدواج درنیاوردم بلکه خداوند در آسمان، عهده دار ازدواج تو بود و جبرئیل، خواستگاری کننده و خداوند عهده دار آن بوده است، و پروردگار به درخت طوبی دستور داده است تا پر از زیور و آذین و دَرّ و یاقوت گردد و سپس این ها را پراکند و سپس به حور عین دستور داد آن ها را جمع کنند و بردارند تا روز قیامت به یک دیگر هدیه دهند و بگویند. این، افشاندۀ فاطمه است. من تو را به ازدواج بهترین خویش خود در آوردم، من تو را به ازدواج کسی در آوردم که در دنیا سرور و در آخرت نیز سروری است از نیکان.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست های علی را در دست فاطمه نهاد و به آن دو فرمود: به خانه خود بروید. خداوند شما را با یک دیگر گرد آورد و خاطرتان را آسوده سازد. و با یک دیگر کاری نداشته باشید تا من نزدتان آیم.

آن دو اطاعت کردند و در جای خود نشستند و نزدشان امّات مؤمنین (امّ المؤمنین ها) بودند و میان آن ها و علی پرده ای بود و فاطمه در میان زنان قرار داشت.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر رسید و داخل شد و زنان جز اسماء بنت عمیس به شتاب گریختند.

اسماء هنگام رحلت خدیجه حضور داشت و در آن هنگام دیده بود که خدیجه می گریست. اسماء به او گفت: آیا می گریی در حالی که خانم زنان جهان هستی و همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که با زبان خود تو را به بهشت مژده داده است؟ خدیجه به او گفت: از این نمی گریم، ولی یک دختر در شب زفاف باید زنی را در خدمت داشته باشد که سرش را نزد او نهد و در بر آوردن نیازهایش از او یاری جوید و فاطمه نوجوان است و می ترسم در آن هنگام کسی نباشد تا امور او را بر عهده گیرد. گفتم: خانم! نزد تو با خدا پیمان می بندم که اگر تا آن هنگام زنده ماندم جای تو را در ادای این مهم پر کنم.

چون آن شب رسید پیامبر دستور داد همه زنان خارج شوند. همه زنان خارج شدند مگر اسماء. پس همین که پیامبر خواست بیرون رود سایه مرا دید و پرسید. تو که هستی؟ عرض کردم: اسماء بنت عمیس. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به تو دستور ندادم بیرون شو؟ گفتم:

آری، یا رسول الله و نمی خواهیم خلاف دستور شما عمل کنم ولی به خدیجه-رضی الله عنها-قول داده ام. من با پیامبر صحبت کردم و او گریست. و در حق من گفت از خدا می خواهم تو را از بالا و پایین و روبرو و پشت و راست و چپ از شر شیطان رجیم حفظ کند. طشت را به من بده و آن را پر از آب کن. اسماء آن را پر از آب کرد. حضرت (صلی الله علیه و آله) آب در دهان خود کرد و سپس آن را از دهان بیرون ریخت و فرمود: خدایا! این دو از من هستند و من از این دو. خدایا همان گونه که پلشتی را از من دور کردی و مرا کاملا پاک کردی، از آن ها نیز پلشتی را دور ساز و کاملا پاکشان گردان.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس فاطمه را خواند و کف دستش را میان دو دست او زد و بار دیگر به میان دو شانه اش و بار سوم به فرق سرش و سپس بر پوست و گونه فاطمه دمید و او را بغل کرد و فرمود: بار خدایا! این دو از من اند و من از این دو. خدایا! همان گونه که پلشتی را از من دور کردی و کاملا پاک گردانیدی آن دو را نیز پاک گردان. سپس پیامبر از فاطمه خواست از آب آن طشت بنوشد و آبی از آن را مضمضه و استنشاق کند و وضو سازد و دستور داد طشت دیگری آوردند و همان کرد که در طشت اول. سپس در را به روی آن دو بست و رفت و پیوسته برای آن دو دعا می کرد تا به اتاقش رفت و ناپدید شد و در دعایش هیچ کس را شریک علی و فاطمه نساخت (1). - ابن عباس می گوید: چون شب ازدواج علی و فاطمه رسید پیامبر در جلوی فاطمه و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و هفتاد هزار فرشته پشت سر او بودند که تا پگاه، خدای را تسبیح می گفتند و به پاکی یادش می کردند (2). - اخبار پیرامون آن و نظایرش، بسی منتشر است که خود از بزرگ ترین فضایل می باشد [سپاس خدای را بر ولایت اهل بیت (علیه السلام)] (3).».

ص: 209

1- کشف الغمّه 350/1.

2- همان 353/1.

3- شیخ مظفر در دلائل الصدق 451/2-448 پس از اشاره به رویگردانی پیامبر از ازدواج فاطمه با اولی و دومی می گوید: «رویگردانی پیامبر از آن دو دلیل عدم شایستگی آن دو برای فاطمه است و این که آن دو از کسانی هستند که پیامبر از آن ها خشمگین بوده است، زیرا چیزی می خواسته اند که لیاقت آن را نداشته اند و به همین سبب به هنگام مرگ فاطمه ابو بکر واژه «مرد» را به کار بست». شیخ مظفر سپس می گوید: «نیست این مگر به سبب بزرگی شأن و کرامت فاطمه نزد خدا، و از همین رو او را تنها به ازدواج کسی در آورد که لیاقت فاطمه را داشته باشد و از شایستگی جایگاه والای او برخوردار باشد و لذا در آسمان او را به ازدواج سرور اولیای خود در آورد و این خود بزرگ ترین دلیل است در برتری حضرت (علیه السلام) بر شیخین نزد خداوند عزّ و جلّ و پیامبر او و افضل، شایستگی بیش تری برای امامت دارد». سید شرف الدین در مراجعات 304/ می گوید: «پس از این زمان هر گاه برای سرور زنان جهان امری ناخشنود پیش می آمد رسول الله این نعمت خدا و پیامبرش را به او یاد آور می شد که ایشان را به ازدواج با بهترین امّتش در آورد تا این تسلی و آرامشی باشد برای فاطمه (س) در برابر ناگواری های روزگار که بدو رسیده است».

در کتاب مسند احمد بن حنبل (1) - به نقل از زید بن ابی آدمی آمده است که گفته: بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدم - پس علی (علیه السلام) داستان برادری با پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در میان صحابه باز گفت. راوی می گوید: علی (علیه السلام) گفت: روحم برفت و پشتم بشکست آن گاه که دیدم تو با اصحاب خود چنان می کنی که کردی. اگر این از خشم تو بر من بود که خشنودی و کرامت از آن توست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید من تو را برنگزیدم مگر برای خود. پس تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من هستی (2).

ص: 210

1- شاید مناقب احمد بن حنبل 42/ مورد نظر بوده است.

2- عسقلانی در کتاب خود «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» همان گونه که در الغدير 174/3 از او نقل شده است می گوید: «برادری کرد بالاتر با پایین تر تا پایین تر از بالاتر سود برد و بالاتر از پایین تر یاری گیرد و به همین سبب در برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علی دقتی در کار است چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کودکی علی (علیه السلام) یعنی پیش از بعثت پیوسته عهده دار او بوده است و این همچنان ادامه یافته است». محبّ الدین طبری شافعی در «الریاض النضره» همچنان که در الغدير 113/3 از او نقل شده است می گوید: بزرگ ترین دلیل در والایی جایگاه علی (علیه السلام) نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، عملکرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) است در برادری با علی (علیه السلام)، چه صورتی را به صورتی می پیوست و آن دو را با یک دیگر گرد می آورد تا آن جا که میان ابو بکر و عمر برادری برقرار کرد و علی را برای خویش ذخیره نمود و به خود اختصاص داد. و از این سربلندی و فضیلت». راوی همین سخن را در همین مأخذ 114/ به نقل از کفایه الطالب کنجی شافعی نقل می کند. اسکافی نیز همین سخن را با بیان دیگری در المعیار و الموازنه 208/ می آورد: «سپس بیندیشید در حدیث برادری و دلالت آشکار آن، چه، هر یک از آن ها را متناسب با منزلت او جدا کرد و سپس بر اساس ترجیح ها میانشان برادری برقرار کرد، و هیچ کس در میان آن ها از علی به پیامبر همانندتر و به برادری با او شایسته تر نبود لذا به سبب ترجیحش بر همه شایسته برادری پیامبر گشت. برادری علی برتر از برادری دیگری بوده است چرا که خود او بر دیگران برتری داشته است» نیز بنگرید به: کشف المراد 418/. ابن شهر آشوب در مناقب 189/2 می گوید: «این دو محققا برادر نسبی نبوده اند و پیامبر این را گفته است تا منزلت و برتری و امامت او را در میان مسلمانان آشکار ساخته باشد تا هیچ یک از آن ها پیش نیفتد و بر او تحکم نکند، و این پس از زمانی بود که پیامبر همه آن ها را با گزینش همسنگ هایی با هم برادر کرد و برای خود نیز همسنگی برگزید. عرب ها چیزی را برادر چیزی می خوانند هر گاه با اولی شبیه یا نزدیک بوده یا با مفهوم آن همسانی داشته باشد، و از همین است سخن پروردگار که: إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً [ص 23/] که جبرئیل و میکائیل بودند، و این سخن پروردگار که: يَا أُخْتَ هَارُونَ [مریم 28/]، پس از آن جا که علی، وصی پیامبر است در میان امت، پس جایگاه او شبیه ترین جایگاه هاست به پیامبر و برادری موجب چنین چیزی نمی گردد، زیرا چه بسا گاهی یک مؤمن برادر کافر و منافق باشد و بدین ترتیب امامت علی (علیه السلام) به اثبات می رسد». نظیر این سخن در صراط المستقیم 25/2-24 آمده است. سیّد شرف الدین در مراجعات 209/ می گوید: «روز برادری دوم، پنج ماه پس از هجرت در مدینه بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و در هر دو بار، پیامبر از میان آن ها علی را برای خود برمی گزیند و از میان آن ها او را برادر خود می گیرد تا با این کار او را بر دیگران برتری داده باشد». شریف مرتضی در شافی همان گونه که در بحار الانوار 331-332/38 از او نقل شده است می گوید: «نصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو گونه است: یکی با لفظ و صراحت دلالت بر امامت دارد و یکی در عمل و سخن به گونه ای پشت سر هم و همراه با نرمی، و پیش تر روشن کردیم که هر سخن یا عمل پیامبر دلالت دارد بر

جدا کردن امیر المؤمنین (علیه السلام) از جماعت و اختصاص دادن او به رتبه ها و جایگاه های والایی که برای دیگران در کار نبود و این بنا به نصّ، گواه امامت علی است از آن نظر که گواه است بر عظمت جایگاه و برتری محرز او، و امامت پس از نبوت، در دین بالاترین جایگاه است و کسی که در دین، برتر باشد و در قدر و منزلت، بزرگ تر و در صدق، پایدارتر باشد به امامت شایستگی بیش تری دارد و کسی که وضعش گواه چنین اموری باشد، خود گواه امامت او خواهد بود. روشنگر این امر آن است که اگر سلطانی پیوسته در طول عمر و فرماندهی اش سخنان و اعمالی را از خود نشان دهد که دلالت داشته باشد بر برتری محرز و اختصاص مؤکد و دوستی نزدیک و یاری رساندن کسی از اطرافیان، او با چنین کارهایی در نزد اهلس، نامزد بالاترین جایگاه پس از فرمانده خواهد بود، و همین گواه شایستگی اوست در به دست آوردن بهترین مقام ها و چه بسا دلالت این گونه اعمال قوی تر باشد از دلالت سخن، زیرا در سخن گاهی مجاز راه می یابد در حالی که مجاز در اعمال وارد نمی شود و قبلا روشن کردیم که امام باید شخص افضل باشد و شخص مفضول نمی تواند امام گردد، و برادری از جمله همین اعمال است که دلالت دارد بر نهایت فضل و اختصاص. وی پس از ردّ اعتراضاتی که در این زمینه وارد شده است می گوید: از جمله اموری که دلالت دارد بر این که این برادری اقتضای برتری و بزرگداشت دارد و صرفا برای یاری رساندن و همکاری نبوده است. ظاهر خبری است از امیر المؤمنین (علیه السلام) در جاهای مختلف که با افتخار و سربلندی می گفت: «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم و هر که پس از من این سخن را بگوید دروغگویی است اهل افترا». اگر در برادری برتری محرز نبوده بود دیگر علی بدان نمی بالید و دشمنانش بدین سخن چنگ در نمی افکند که این برادری افتخاری ندارد و نیز این گواه آن است که این برادری وسیله ای است نیرومند در امامت و رکنی است استوار در استحقاق امامت، چه، حضرت (علیه السلام) در روز شورا هنگامی که فضایل و مناقب و عوامل شایستگی امامت را در خود بر می شمرد و فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر میان خود و او برادری برقرار کرده باشد؟». علامه بیاضی در صراط المستقیم 25/2 می گوید: «ببینید مرتبه علی را که خداوند به پیامبرش دستور می دهد در میان صحابه با او برادری برقرار سازد و در میان ایشان جز علی کسی را نیافت که شایستگی برادری او را داشته باشد، زیرا علی همانند پیامبر بود در نسب و خلوص در نسب و در آیه تطهیر که عصمتش بیان شده است و در آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** که امامتش روشن گشته است و این که حضرت (علیه السلام) در سوره براءت و رساندن آن، نفس خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شماره آمده است، و نیز در این سخن پروردگار که: **قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ** در روز مباحله و گذر کردن از درون مسجد در حال جنابت و باز ماندن در او. علی (علیه السلام) در این سخن بدان می بالد و می فرماید: و از هنگامی که میان حاضران برادری برقرار کرد. مرا خواند و با خود برادر کرد و فضل مرا آشکار ساخت هر خردمندی می داند اگر کسی بر علی پیشی جوید بر نظر او یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشی جسته است. ابن بطریق در عمده 175-172 هنگام برشمردن شباهت های میان این دو در نسب و عصمت و ولایت و تبلیغ و همانندی و گشوده شدن در و شایستگی امامت، مسأله را به تفصیل آشکار می سازد و سپس می گوید: «پس همسانی و همانندی و همشکلی او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اثبات می رسد جز در آنچه که پیامبر استثنا کرده است یعنی نبوتی که کسی در آن نظیر پیامبر نیست، چه، پیامبر فرمود: جز آن که پس از من پیامبری نیست. از این رو صحیح است پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر اساس همانندی و همسانی در این گونه منزلت ها و مشارکت با علی در بیان جایگاهش در بهشت با مفادی که در اخبار پیشگفته آمده است او را در دنیا و آخرت برادر خویش گیرد، امامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او می فرماید: اگر یاری شما با دست، به من نرسد یاری شما با زبان را از دست نخواهم داد». همین سخن را ابن بطریق در کشف الغمّه 330/1-329 نقل کرده است. شیخ مظفر در دلائل الصّدق 418-419/2 می گوید: «برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) با علی برای بهره مند شدن از غنای آن هنگام علی (علیه السلام) که با غنایم و جز آن به دست آمده یا رسیدن به منزلتی نبوده است که باید آن را متکی به علی دانست بی آن که علی به چیزی متکی باشد بلکه مقصود پیامبر از برادری با علی، شناساندن منزلت او و بیان برتری اش بر دیگران بوده است، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر کس را با برادرش برادر می کرد- چنان که برخی از اخبار گواه آن است- زیرا این به همیاری و همکاری نزدیک تر است و برای تألیف قلوب ضروری تر و لذا امیر المؤمنین (علیه السلام) همسنگ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می

باشد، چنان که آیهٔ مباحله، علی را خود پیامبر معرفی می کند و این خود، نماد امامت حضرت است و به همین سبب در روز شورا امیر المؤمنین بدان احتجاج کرد و این همان گونه است که پیامبر اکرم در بسیاری از احادیث به این سخن اشاره می کند». نیز بنگرید به: قواعد المرام 186، صراط المستقیم 27-28/2.









راوی می گوید: علی گفت: یا رسول الله! اولی من از تو ارثی نمی برم.

پیامبر فرمود: پیامبران پیش از من ارثی نگذاشته اند.

علی عرض کرد: پیامبران پیش از تو چه به ارث نهاده اند؟ پیامبر فرمود: کتاب خدا و سنتشان (1)، و تو به همراه فاطمه در بهشت در کوشک من).

ص: 214

1- ابن بطریق در عمده 235/ در بیان مقصود از ارث پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «کتاب و سنت دو دلیل هستند در صحّت ادّعیای پیامبر و ثبوت نبوّت او و این دورا امام بر اساس فرض الهی و اعتبار آن به عنوان حقّی واجب، پس از پیامبر به ارث برد و لذا امامش ثابت گشت و پیروی از او به شیوه ای وجوب یافت که هیچ یک از بنی بشر نمی تواند در این امامت با او شرکت جوید، زیرا وارث شریعت، آگاه ترین مردم است به آن، و وارث کتاب نیز داناترین مردم است به آن، و هر یک از مردم که داناترین مردم به این دو باشد باید پیشاپیش امتی قرار گیرد که علمی نسبت به این دو ندارند، و از آن جا که این دو، وسیله تصدیق ادّعیای پیامبری هستند پس دو وسیله تصدیق امامت نیز خواهند بود، و بدین ترتیب امامت علی (علیه السلام) به همان شیوه ای که نبوّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اثبات رسید به اثبات می رسد و آن چه شیوه اش اخصّ باشد وجوب آن الزم خواهد بود. استحقاق دوستی علی بر اساس همین خبر به وجه دیگری لزوم می یابد و آن چنان است که حضرت (علیه السلام)، با سببی صحیح از سوی خدا وارث کتاب خدا و سنت پیامبر است و هر که وارث کتاب و سنت پیامبر باشد به آن دو آگاه تر خواهد بود. علم پیامبر نیز بیرون از کتاب و سنت نیست که این دو به دلیل خبر رسیده از قول خود پیامبر برای علی (علیه السلام) حاصل است و لذا ثابت می شود علی برای پیروی از دیگران شایستگی بیش تری دارد». بنگرید به: عمده 237-234، چنان که کشف الغمّه 1/339 از او نقل کرده است. سیّد شرف الدّین در مراجعات 300-298 می گوید: «بدون تردید پیامبر (صلی الله علیه و آله) علم و حکمتی را برای علی به ارث نهاد که پیامبران برای اوصیای خویش... نصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیث بریده حاکی از آن است که علی بن ابی طالب وارث اوست. اسماعیل بن اسحاق قاضی می گوید: یک وارث یا بر اساس نسب، ارث می نهد یا دوستی، و اختلافی میان اهل علم نیست در این که پسر عمو در زمان حیات عمو ارث نمی برد و این مسأله اجماعی است که تنها علی، علم پیامبر را به ارث برده است».



پیامبر سپس آیهٔ إِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِیْنَ را تلاوت کرد که یک دیگر را در راه خدا دوست دارند و به یک دیگر می نگرند (1).4.

ص: 216

1- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 220-222/2 می گوید: «این بنا به چند وجه گواه امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) است و بخشی از آیه دلالت بر آن دارد. اول: برادری پیامبر با علی که گواه برتری اوست بر دیگر صحابه بر اساس نسبت با پیامبر و این که شخص افضل، همان امام است. دوم: این سخن پیامبر که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و این روشنترین دلیل است بر امامت علی همان گونه که به خواست خدا خواهی دانست. سوم: او میراث انبیا برای جانشینان و اوصیای خود را که همان کتاب و سنت است به ارث برد. چهارم: این که پیامبر خبر داد این دو در یک کوشک خواهند بود و این خود، دلیل برتری و امتیاز اوست بر دیگر آحاد امت. پنجم: این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده است علی (علیه السلام) بهشتی است و نزول آیه در بارهٔ او و خود را روشن ساخته است و بدون تردید صحیح نیست کسی خود خبر از بهشتی بودن فردی مشخص دهد مگر با علم به عصمتش، و یا این که از ملکه ای برخوردار باشد که برای بزرگداشت خداوند سبحان او را از ارتکاب گناه باز دارد حتی اگر خداوند او را از آتش دوزخ امان دهد یا به ندرت از روی خطا گناهی مرتکب شود و یا عمداً گناهی کند و در پی آن به توبه توسّل جوید، و در غیر این صورت، خبر دادن به این که او بهشتی است نقض غرض است که همان دوری از محرّمات می باشد و تشویقی خواهد بود از او برای انجام کار حرام، زیرا هر گاه امان از کیفر را به دست آورد مانعی او را از گناه باز نمی دارد و بدین ترتیب دروغ حدیثی دانسته می شود که بنا به روایت قوم ده نفر را به بهشت بشارت داده است». او در پایان بحث می گوید: «به هر حال اگر بشارت آیه و روایت امیر المؤمنین (علیه السلام) دلیل عصمت یا ثبوت این ملکه در او باشد. حضرت (علیه السلام)، افضل و امام خواهد بود، چه، نخستین سه خلیفه که بزرگ ترین شان به شمار می آید چنین نبوده چه رسد به دو خلیفهٔ دیگر و خلیفهٔ اول این را در خطبهٔ خود در بارهٔ خویش گفته است: (مادام که من از خدا و رسول فرمان بردم فرمانم برید و اگر از دستور خدا و رسول سرکشی کردم دیگر طاعتی بر شما از من نیست. بدانید که من نیز شیطانی دارم که سراغم می آید، هر گاه به سراغم آمد از من دوری کنید و من دیگر بر موی و پوست شما تأثیری نخواهم داشت)، و نمی دانم چگونه پیامبر کسی را به بهشت وعده دهد که چنین باشد و او را از آتش در امان دارد تا همین سببی باشد برای ناچیز شمردن گناه و ستم بر امت». نیز بنگرید به: همان مأخذ 301-303، خصائص 254-255.

فقیه ابن مغزلی شافعی (1) - از انس روایت کرده است که می گوید: روز مباحله رسید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و علی در جایی ایستاده بود که پیامبر او را می دید و جایش را در نظر داشت ولی میان او و هیچ کس برادری برقرار نکرد و علی با چشم گریان بازگشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) جویای او شد و فرمود: ابو الحسن چه کرد؟ گفتند: یا رسول الله! با چشم گریان بازگشت. پیامبر فرمود: ای بلال! برو و او را نزد من بیاور. بلال به سوی علی (علیه السلام) رفت و این در حالی بود که او با چشم گریان به منزل وارد شده بود. فاطمه گفت: چه چیز تو را گریانده است؟ خداوند چشمت را نگریناند. علی گفت: ای فاطمه! پیامبر میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد در حالی که مرا می دید و جایم را زیر نظر داشت با هیچ کس برادرم نساخت. فاطمه گفت: خداوند غمگینت نسازد شاید که تو را برای خویش ذخیره کرده است. پس بلال گفت: ای علی! پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پاسخ گو. علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه چیز تو را گریانده است ای ابو الحسن؟ علی گفت: یا رسول الله! میان مهاجران و انصار برادری برقرار کردی در حالی که مرا می دیدی و جایم را زیر نظر داشتی و مرا با هیچ کس برادر نکردی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من تو را برای خویش ذخیره کرده ام. آیا این تو را شاد نمی کند که برادر پیامبر باشی؟ عرض کرد: آری یا رسول! من کجا و برادری تو کجا؟ پس پیامبر دست علی را گرفت و بر منبر بالایش برد و فرمود: خدایا! این از من و من از اویم. آگاه باشید که او برای من همچون هارون است به موسی [جز آن که پس از من پیامبری نیست]، بدانید هر که من سرور اویم این علی نیز سرور اوست.

علی (علیه السلام) با خوشحالی بازگشت و عمر بن خطاب به دنبال او می رفت و می گفت: به بهد.

ص: 217

---

1- این سخن را در مناقب ابن مغزلی نیافتیم، ولی احقاق الحق 79/5 از او نقل می کند.

ای ابو الحسن! سرور ما و هر مسلمانی گشتی.

حذیفه بن یمان (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان مهاجران و انصار، برادری برقرار کرد و هر کس را با همسنگش برادر ساخت و سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت:

این برادر من است.

حذیفه می گوید: رسول اکرم، سرور پیامبران و جلودار پرهیزگاران و فرستاده خدای جهانیان است که همانند و همسنگی [در میان مردم] ندارد [و علی برادر اوست].

اخبار در این باره بسیار است و این منزلتی شریف و جایگاهی بزرگ است [که مانند آن برای هیچ کس به دست نیامده است].

### مبحث چهارم: در بستن درها:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین (علیه السلام) را به فضیلتی اختصاص داد که هیچ کس جز او در آن شرکت نداشت.

احمد بن حنبل در مسند خود (2) - به نقل از زید بن ارقم روایت کرده است که می گوید:

گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) درهایی داشتند که به مسجد باز می شد. روزی حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: این درها را ببندید مگر در علی را. گروهی در این باره اعتراض کردند. راوی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بپا خاست و خدای را سپاس گفت و ستایش کرد و فرمود: اما بعد، به من دستور داده شده است این درها را ببندم مگر در علی را، و گروهی از شما اعتراض کرده اند. به خدا سوگند، چیزی را نبسته ام و نگشوده ام مگر آن که مأمور به امری شده ام و از آن پیروی کرده ام.

از کتاب مناقب ابن مغزالی (3) - به نقل از عدی بن ثابت روایت شده که گفته است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجد رفت و فرمود: خداوند به پیامبرش موسی وحی کرد که برای من مسجدی پاک بنیان کن که جز من و هارون و دو پسر هارون کسی در آن سکونت نرزد، و خداوند به من وحی کرده است که مسجد پاکی بر پا کن که جز من و علی و دو پسر علی کسی در آن سکونت نکند.

ص: 218

1- مناقب ابن مغزالی 38/، ح 60.

2- مسند احمد بن حنبل 369/4.

3- مناقب ابن مغزالی 252/، ح 301.



از حذیفه بن اسید غفاری (1) - روایت است که می گوید: چون اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه آمدند خانه ای نداشتند و در مسجد بیتوته می کردند. پس پیامبر به آن ها فرمود: در مسجد بیتوته نکنید که گاهی محتلم می شوید. سپس این گروه، خانه هایی را در اطراف مسجد بنا کردند و درهای آن را به روی مسجد قرار دادند و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، معاذ بن جبل را به سوی ایشان فرستاد و او به ابوبکر ندا در داد و گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تو دستور می دهد از مسجد بیرون شوی [و درت را ببندی]. او گفت: به دیده منت. درش را ببست و از مسجد بیرون رفت. پیامبر سپس او را به سوی عمر فرستاد و معاذ به او گفت:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تو دستور می دهد دری را که به مسجد باز می شود ببند و از مسجد خارج شو. او نیز گفت سخن خدا و پیامبر را به دیده منت می دارم جز آن که از خدا آرزو می کنم دریچه ای را در مسجد به من واگذارد. معاذ سخن عمر را به پیامبر رساند. پیامبر سپس او را نزد عثمان فرستاد در حالی که رقیه نزد او بود. او گفت: به دیده منت پس درش را ببست و از مسجد بیرون شد. پیامبر سپس او را به سوی حمزه فرستاد، او نیز گفت:

فرمان خدا و رسول را به دیده منت می دارم و علی تردید داشت و نمی دانست که آیا او از کسانی است که در مسجد اقامت خواهد داشت یا از آن بیرون خواهد شد. پیامبر اتاقی از اتاقهای مسجد را برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: پاک و مطهر در مسجد سکونت کن. سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی به حمزه رسید و به پیامبر عرض کرد: ای محمد! ما را از مسجد بیرون می کنی و جوانان فرزندان عبدالمطلب را در مسجد نگاه می داری.

پیامبر خدا به او فرمود: اگر وحیی در کار نبود هیچ یک از شما را باقی نمی گذاشتم به خدا سوگند، این را جز خدا بدو نداد و بشارت باد که تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او بشارت داد و او در روز احد شهید شد. این موجب شد برخی بر علی حسد ورزند و در دل غصه خوردند ولی برتری علی بر ایشان و دیگر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آن ها آشکار شد.

این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و حضرت (صلی الله علیه و آله) به خطابه ایستاد و فرمود: گروهی از 3.

مردان از این که من علی را در مسجد سکنا دادم غمگین شده اند. به خدا سوگند من نه آن گروه را بیرون کردم و نه علی را سکنا دادم. همانا خداوند عزّ و جلّ به موسی و برادرش وحی کرد که مردم تان را در مصر در خانه هایی جای دهید و خانه هاتان را در قبله قرار دهید و نماز بر پا دارید، و به موسی دستور داد در مسجدش سکونت نرزد و در آن نکاح نکند و جز هارون و فرزندان او را در آن وارد نسازد، و علی برای من همچون هارون است برای موسی. او برادر من است در برابر خاندانم و مسجد من برای هیچ کس حلال نیست که در آن زن به نکاح درآورد مگر برای علی و فرزندانش، و هر کس با او بدی پیشه کند به این سمت برود- و با دستش به طرف شام اشاره کرد (1). ت.

ص: 220

1- ابن شهر آشوب در مناقب 195/2 می گوید: «ویژگی این دو [یعنی: فاطمه و علی -علیهما السلام-] در گشودن در این دو، دلیل است بر فزونی رتبه این دو و خشنودی خدا از آن ها، و جواز اقامت با جنابت در مسجد دلیل طهارت و عصمت آن دو می باشد». شیخ امینی در الغدير 211-213/3 این سخن را با تفصیل بیش تری بیان کرده است که می توانید بدان مراجعه کنید. علامه بیاضی در صراط المستقیم 232-233/1 می گوید: «اگر خداوند که به درون آن ها آگاه است در آن ها را بست و در علی را گشود، همین آگاهی به درستی باطن علی در برابر آن ها ایجاب می کند که علی بر آن ها امتیاز داشته باشد و با این کار، از پیروی کردن از آن ها منع کرده است، چه، به شرف نام او و ظهور برتری اش اشاره کرده و نقص و عدم صلاحیت آن ها را با تعریض بیان داشته است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 34-35/39 می گوید: «این دلیل فضیلت والا و بزرگواری گرانسنگی است که مستلزم امامت و خلافت و عصمت و طهارت می باشد و به همین سبب علی (علیه السلام) در شورا بدان احتجاج می کند، و چه فضیلتی درخشنده تر از این که پس از اخراج حمزه سید الشهداء با کھولت سن و قدیم العهد بودن، او در مسجد جای گیرد و تنها او اجازه داشته باشد در مسجد، جنب بگردد؟ و آیا چنین سخنی جز برای بیان سزاواری او به ریاست عظمی و خلافت کبر است؟». شیخ مظفر در دلائل الصدق 409-410/2 می گوید: «به طور کلی استثنا کردن در ابو بکر که از کسانی نبود که خداوند او را از پلشتی پاک کرده باشد تا بتواند با جنابت به مسجد درآید و جهی نداشت، به علاوه آن که او برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون هارون برای موسی نبود تا پیوندش با او زیبا باشد، پس آن چه دلیل استثنای در اوست باطل است به ویژه با ضعف سند و ناهمسویی آن با اخباری که به بستن در او و در افراد شایسته تر از او که از رعایت و کرامت برخوردار بودند یعنی حمزه شیر خدا و شیر پیامبر و عباس عموی پیامبر، تصریح دارند، تا جایی که عباس خواهش کرد تنها مقداری از در را باز بگذارند که تنها او بتواند وارد شود ولی پیامبر اجازه نداد عباس منفذی هم داشته باشد. پیامبر با این کار برتری امیر المؤمنین (علیه السلام) را بر همه صحابه آشکار کرد و دانستند که او به امامت، شایسته تر است». ابن بطریق در عمده 181-185 [و اربلی در کشف الغمّه 333-335/1 آن را بیان داشته] با تفصیل کامل بیش تر این وجوه و وجوه دیگر را آورده است و در پایان سخنش می گوید: «حال که سلامت باطن و ظاهر او به اثبات رسید، ضرورتاً باید به امامت شایسته تر باشد و کسی که چنین باشد برای پیروی سزامنتر خواهد بود، زیرا هیچ کس ظاهری همسنگ ظاهر او و باطنی چونان باطن او ندارد. پس تنها حضرت (علیه السلام) به این دو اختصاص دارد و ثبوت آن هم رد نمی شود و در آیات محکم قرآن و اخبار صحیح رسول، ظاهر است.

قضیه مباحثه دلیلی است بر فضل کامل و پاکدامنی تامّ مولای ما امیر المؤمنین -علیه السلام- و افضل الصّٰلوات و اکمل التّحیات- و دو فرزند و همسرش -صلّی الله علیهم-، چه، پیامبر در نیایش به درگاه خدا و فراهم کردن دعایش برای دست یافتن به اجابت این دعا، از آن ها یاری جست، و هنگامی که اسلام، پس از فتح، انتشار یافت و سیطره اش توان گرفت گروه هایی نزد پیامبر آمدند که از آن جمله کسانی بودند که اسلام آورده بودند و گروهی از ایشان نیز امان می خواستند تا در پرتو نظر حضرت (علیه السلام) نسبت به مردمشان به سوی آن ها باز گردند. از کسانی که بر حضرت وارد شدند یکی نیز ابو حارثه

اسقف نجران بود به همراه سی مرد مسیحی که در میان ایشان، عاقب و سید و عبدالمسیح نیز دیده می شدند. آن ها به هنگام نماز عصر به مدینه آمدند در حالی که جامه ای دیبا بر تن و صلیبهایی به همراه داشتند. گروهی یهود نزد آن ها آمدند و گفتگویی میان آن ها صورت گرفت. مسیحیان به آنان گفتند: شما چیزی نیستید، و یهود به آن ها گفتند: شما چیزی نیستید- همان گونه که خدا این را گفته است.

پس چون پیامبر نماز عصر بگزارد آن ها رو به سوی حضرتش (صلی الله علیه و آله) آوردند و در پیشاپیش آن ها اسقف قرار داشت. پس گفت: ای محمد! در باره مسیح چه می گویی؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنده خدا بود که پروردگار او را برگزید و انتخابش کرد. اسقف گفت: آیا برای او پدری می شناسی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او از نکاح به وجود نیامد تا پدری داشته باشد. اسقف گفت: پس چگونه می گویی او بنده ای است مخلوق در حالی که تو بنده مخلوقی را ندیده ای مگر آن که از طریق نکاح باشد و پدری داشته باشد؟ خداوند تبارک این آیات را نازل کرد: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ (1)**، تا آن جا که می فرماید:

**فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (2)** -.

پیامبر این آیات را بر مسیحیان خواند و آن ها را به مباحله دعوت کرد و فرمود:

خداوند به من خبر داده است اندکی پس از مباحله عذابی بر مبطل نازل خواهد شد و حق از باطل آشکار می شود. اسقف و اصحابش جمع شدند و به رایزنی پرداختند. و همگی همداستان شدند تا صبح روز بعد مهلت بگیرند پس چون به اردوگاه خود بازگشتند اسقف به آن ها گفت: در کار محمد بنگرید اگر فردا به همراه فرزندان مباحله کرد از مباحله با او بپرهیزید و اگر به همراه اصحاب خود مباحله کرد با او مباحله کنید که دیگر او چیزی نخواهد بود.

عاقب گفت: ای گروه نصارا به خدا سوگند که دانسته اید محمد پیامبری است فرستاده شده که از امر صاحب تان کلام فصل را به همراه آورده است. به خدا سوگند هرگز مردمی با پیامبری مباحله نکرده اند که بزرگان شان زندگی کنند و کوچک های شانم.

ص: 222

---

1- آل عمران 59؛ همانا مثل عیسی همچون مثل آدم است.

2- همان 61؛ پس لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.

رشد کنند و اگر چنین کنید هر آینه نابود خواهید شد. اگر شما همراهی دینتان را می خواهید و مایلید بر آن چه کنون هستید باقی بمانید این مرد را بدرود گوئید و به سرزمین تان باز گردید. فردای آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیامد در حالی که دست علی (علیه السلام) را گرفته بود و حسن و حسین در برابر او می رفتند و فاطمه (س) پشت سر او قرار داشت.

اسقف از آن ها پرسید: پس به او گفتند: این پسر عمو و داماد و پدر فرزندان او و محبوب ترین مردم نزد او یعنی علی بن ابی طالب است، و این دو کودک دو پسر دختر او هستند از علی که این دو نیز از محبوب ترین مردمنند نزد او، و این دختر جوان، فاطمه دختر اوست که عزیزترین مردم، نزد او و نزدیک ترین آن ها به قلب اوست.

اسقف به عاقب و سید و عبدالمسیح نگریست و به آن ها گفت: بنگرید، فرزندان و اهل بیت خاصش را آورده است. تا در حالی که به حقّ خود مطمئن است به همراه آن ها مباحله کند. به خدا سوگند او آن ها را نیاورده است در حالی که بهر اسد حجّتی علیه او اقامه شود، پس از مباحله با او بپرهیزید، به خدا سوگند اگر منزلت امپراتور نمی بود در برابر او اسلام می آوردم، ولی با او مصالحه کنید به گونه ای که میان تان اتفاق نظر باشد و به سرزمین تان باز گردید و در کار خود بیندیشید. ای گروه نصارا! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد به سبب آن ها کوهی را از جایش برکنند آن را بر می کند، با آن ها مباحله نکنید که نابود می شوید و دیگر تا روز رستاخیز یک مسیحی هم بر زمین باقی نخواهد ماند. پس گفتند: ای ابو القاسم! بهتر دیدیم که با تو مباحله نکنیم و تو را بر دینت برقرار و خود را بر دین خویش ثابت بداریم. پیامبر فرمود: حال که از مباحله ابا دارید پس اسلام آورید و در این صورت هر چه برای مسلمانان خواهد بود برای شما خواهد بود و هر چه برایشان باشد بر شما خواهد بود. آن ها از پذیرش اسلام سرباز زدند. پیامبر فرمود: پس من با شما می جنگم. آن ها گفتند: ما توانایی جنگ با عرب ها را نداریم، ولی با تو مصالحه می کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نهرسانی و از دین مان بازمان نداری و در برابر، سالانه دو هزار جامه ابریشمی به تو می دهیم که بهای هر جامه چهل درهم است و کاستی و افزایش آن را به حساب می گذاریم. هزار جامه ابریشمی در صفر و هزار جامه ابریشمی در رجب و سی جوشن از آهن. پیامبر به همین شرط با آن ها مصالحه کرد و فرمود:

سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست نابودی بر مردم نجران رخ نمود و اگر

تسلیم نمی شدند به میمون و خوک بدل می گشتند و دره بر آن ها پر از آتش می گشت و خداوند، نجران و مردم آن را تا پرنده ای بر سر درختشان ریشه کن می ساخت و سالی بر مسیحیان نمی گذشت تا آن که همگی شان به هلاکت می رسیدند (1).

خداوند در این آیه، نفس محمّد را همان نفس علی معرفی می کند و می فرماید:

وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ (2).

ص: 224

1- مدارک نزول آیه مباهله در شأن امیر المؤمنین و سایر اهل بیت (علیه السلام) از کتب عامه در احقاق الحق 62/3-46 و 91-70 آمده است.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 257-258/35 در احتجاج امام رضا (علیه السلام) به آیه مباهله به نقل از کتاب فصول شیخ مفید می گوید: «روزی مأمون به امام رضا (علیه السلام) گفت: مرا از بزرگ ترین فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) آگاه ساز که قرآن بر آن دلالت دارد. راوی می گوید: امام رضا (علیه السلام) فرمود: فضیلت مباهله. خداوند سبحان می فرماید: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) حسن و حسین (علیه السلام) را فرا خواند که دو پسر او بودند و فاطمه (س) را که در این جا نساء او شمرده می شود و امیر المؤمنین (علیه السلام) را که بنا به حکم الهی همان نفس پیامبر بود، و ثابت شده است که هیچ کس از مخلوقات خدا بزرگ تر و برتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست. و این ایجاب می کند بنا به حکم الهی هیچ کس از نفس رسول الله برتر نباشد. راوی می گوید: مأمون به حضرت (علیه السلام) عرض کرد: آیا خداوند (ابناء) را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر خدا تنها دو پسرش را فرا خواند؟ و آیا (نساء) را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها دخترش را فرا خواند؟ و آیا جایز است برای کسی دعا کند که نفس خود اوست و در حقیقت، مقصود، تنها نفس خود او باشد؟ پس آن فضلی که ذکر کردی برای امیر المؤمنین (علیه السلام) نمی باشد. راوی می گوید: امام رضا (علیه السلام) به او فرمود: یا امیر المؤمنین! آن چه گفתי صحیح نیست و دعاکننده، کسی است که برای دیگری دعا کند چنان که فرمانده نیز باید به دیگری فرمان دهد و در حقیقت صحیح نیست برای خود دعا کند چنان که در حقیقت، نمی تواند به خود فرمان دهد و از آن جا که پیامبر در مباهله جز به امیر المؤمنین (علیه السلام) به مردی دعا نکرده است ثابت می شود که علی همان نفس پیامبر است که خداوند در کتابش بدو توجه کرده است و این حکم او را در قرآن آورده است. راوی می گوید: مأمون گفت: وقتی پاسخ آید پرسش فرو می ریزد». طبرسی آن گونه که همین مأخذ 266/ از او نقل کرده است در تفسیر این آیه می گوید: «همه اتّفاق نظر دارند که مقصود از (نساءنا) در این آیه فاطمه (س) است، زیرا در مباهله جز او زنی نبود و این دلالت بر برتری زهرا دارد به همه زنان و (انفسنا) یعنی فقط علی و جایز نیست مفهوم آن، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم باشد، زیرا پیامبر، همان دعاکننده است و جایز نیست انسانی به خود دعا کند و صحیح آن است که به دیگری دعا کند، و اگر این سخن (و انفسنا) ناگزیر اشاره است به غیر پیامبر لا جرم باید اشاره باشد به علی (علیه السلام)، زیرا هیچ کس ادعا نکرده است که کسی جز امیر المؤمنین (علیه السلام) و همسر و دو فرزند او در مباهله وارد شده باشد و این دلیلی است بر نهایت فضل و والایی مرتبه حضرت و رسیدن ایشان به قلّه ای که هیچ کس را توان رسیدن بدان نیست، چرا که خداوند سبحان او را نفس رسول قرار داده است و این جایگاهی است که هیچ کس بدان نتواند نزدیک شد». ابن بطریق در عمده 192/ می گوید: «پس حال که خداوند تعالی آن ها را دلیل صدق پیامبر در ادعای خود و نشانه صدق قرآن کریمی قرار داده است که خود آن تصدیق کننده دیگر پیامبران (علیه السلام) و کتاب های آسمانی است، پس سوگند به آن ها (علیه السلام) همسنگ هر پیامبر و هر کتابی است. اگر خداوند

سبحان می دانست یکی از معجزه های ماندگار پیامبر در تصدیق او و تصدیق کتاب خدا جای آن ها را می گرفت، آن را می آورد و اهل بیت (علیه السلام) را کنار می نهاد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر منکران با رساترین اعجاز و تکان دهنده ترین آیات در دل هاشان رویارویی می کرد، و اگر مبارز طلبی با مسیحیان نجران هنگام انکار قرآن و نبوت با مباهله اهل بیت (علیه السلام) صورت پذیرفت که آن نیز با وحی خداوند بود تا در برابر آن تصدیق پیامبر و قرآن کریم باشد، این در تعبد امت در پیروی از آن ها و الگو قرار دادن ایشان، رساتر بوده است و آن چه در تعبد، رساتر باشد در لزوم حجت، ضرورتر است، و آن چه در لزوم حجت، ضرورتر باشد چنان تنگاتنگ واجب است که هیچ خللی بدان راه نیابد و آن چه تنگاتنگ و خوب یابد و خللی بدان در نیاید واجب است چونان و خوب شناخت خدا و شناخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دلیل همانندهای پیشگفته در قرآن کریم از آن چه در اخبار صحیح پیرامون و خوب ولایت امیر المؤمنین همچون و خوب ولایت خداوند سبحان و ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این آیه شریفه ذکر شد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**. نظیر این سخن در خصائص 110-112 آمده است. زمخشری در کشف چنان که در طرائف 43/ از او نقل شده است می گوید: «در این قوی ترین دلیل نهفته است در فضل اصحاب کساء (علیه السلام)، و در آن برهانی روشن است در صحت نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زیرا هیچ موافق و مخالفی روایت نکرده است که آن ها به این امر پاسخ دادند». محقق دوانی در نور الهدایه چنان که میرزا احمد آشتیانی در لوامع الحقائق 31-32 آن را خلاصه و ترجمه کرده است می گوید: «اگر چه در تعیین جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله)، میان گذشتگان اختلاف بسیاری است و باورها و نحله های گوناگونی دارند، ولی از میان آن ها سخن حقی که شایسته تصدیق است تنها میان دو مذهب به چشم می خورد که عبارتند از مذهب اهل سنت و جماعت که قائل به خلافت خلفای چهارگانه هستند و مذهب تشیع که قائل به امامت دوازده امام هستند. من پس از آن که در کتاب های هر دو گروه نگریستم سخنان و دلایل بسیاری را در اثبات مذهبشان یافتم که نگارش آن ها شدنی نیست، ولی هنگامی که به قانون عقل مراجعه کردم بدین حکم کردم که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه و نمونه ای است از خود او، پس ناگزیر باید در کمالات علمی و عملی و نفسانی و روحانی همانند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد و از نفسی قدسی بهره برد تا بر حسب آمادگی اش از آغاز عمر تا پایان از دایره عصمت، پافراتر نهد و سخن او حجتی باشد که به هیچ روی شائبه ای بدان راه نیابد و دین و شریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به وضع خود، پایدار نگاه دارد و پس از کند و کاو در سخنان اختلافی یا مورد اتفاق هر دو گروه، دریافتیم که علی در کمالات علمی و عملی به جایی رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امر الهی او را در مرتبه نفس شریف خویش قرار داد و این چنین است که آیه مباهله بدان تصریح دارد آن جا که خداوند می فرماید: **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمُ ... مَفْسَرَانِ** اتفاق دارند که مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب و مراد از «ابناءنا» و «نساءنا» حسن و حسین و فاطمه زهرا (علیه السلام) می باشد. نیز دانستم که علی (علیه السلام) حتی پیش از تولد، هنگامی که در رحم مادرش فاطمه دختر اسد قرار داشته است صاحب نفسی قدسی و علمی لدنی (غیر اکتسابی) بوده است. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه بنت اسد را می دید که نشسته است، فاطمه بدون اختیار و اراده بر می خاست و هنگامی که از دلیل برخاستن بی اختیار در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فاطمه پرسش می کردند پاسخ می داد هنگامی که من، بهترین آدمیان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را می بینم جینی که در شکم من است از روی ادب برای او بر می خیزد و هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سمتی روی می آورد در می یابم که جنین نیز به همان سمت روی می گرداند. بیش تر علمای اهل سنت در کتاب های خود در بیان وجه دعا برای حضرت (علیه السلام)، هنگام بردن نام شریفش به «کرم الله وجهه» (در برابر دیگر خلفا و صحابه) همان معنایی را آورده اند که ما ذکر کردیم، و لذا دانستم مقام رسالت و مرتبت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از تولد برای علی (علیه السلام) روشن بوده است، و این از آن روست که ایشان به خلافت خلفای سه گانه از نفس قدسی و ویژگی های آن برخوردار بوده است». مراجعه کنید به: رساله نور الهدایه، چاپ شده در «الرسائل المختاره» 120-122. نیز بنگرید به: تلخیص الشافی 7/3-6، کشف المراد 4/11، کشف الغمّه 233/1، صراط المستقیم 210/1، بحار الانوار 268-271/35 (پاسخ علامه مجلسی به سخن فخر

الدين رازى پيرامون همين آيه)، حق اليقين 268/1، دلائل الصدق 386-388/2 و لوامع الحقائق 11/.







خداوند متعال می فرماید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (1)، و امیر المؤمنین سرور ذوی القربی است (2).

ص: 227

1- شوری 23/.

2- مصنف در نهج الحق 175/ در ذیل همین آیه می گوید: «وجوب مودت، مستلزم وجوب طاعت است». شیخ مظفر پس از بیان آیاتی در مفهوم قربی در دلائل الصدق 125/2 می گوید: «پس مشخص می شود که مراد از آیه چهار تن مطهر است، و همین آیه دلیل برتری و عصمت آن ها و گواه این است که آن ها برگزیدگان خداوند سبحان اند، زیرا اگر چنین نمی بود تنها مودت آن ها واجب نمی گشت و مودت آن ها به این جایگاه بی مانند نمی رسید، چرا که این مودت، همان اجر تبلیغ و رسالتی است که هیچ اجر و حقی بدان نمی ماند و از همین رو خداوند مودت به نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ آن دو قرار نداد، بلکه نوح گفت: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هود گفت: لَا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَجْرِي إِلَّا- عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا- تَعْقِلُونَ، پس امامت در خویشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منحصر است، چه، امامت مفصول با امامت فاضل صحیح نیست چه رسد به چنین فضل درخشانی، به علاوه آن چه مصنف (ره) بیان داشت در این که وجوب مطلق مودت مستلزم فرمانبری مطلق است و ضرورتا عصیان و سرکشی با مودت مطلق و وجوب مطلق فرمانبری منافات دارد که خود مستلزم عصمتی است که شرط امامت می باشد و بنا به اجماع، معصومی هم جز آن ها نیست، پس امامت به ویژه با وجود وجوب فرمانبری همه امت از ایشان، منحصر در آن هاست». سید شبر در حقّ الیقین 270/1 می گوید: «وجوب مودت، مستلزم وجوب طاعت است، زیرا مودت با عصمت، واجب می گردد، چه، با وجود ارتکاب خطا از سوی آن ها ترک مودت ایشان واجب می گردد، چنان که خداوند می فرماید: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ [مجادله 22/؛]، و بنا به اتفاق جز آن ها کسی معصوم نیست. پس علی و دو پسر او امام می باشند». ابن بطریق در خصائص 88/ پس از سخن پیرامون این که وجوب مودت اهل بیت به دلیل آیه مباهله همچون وجوب مودت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است می گوید: «این سخن پروردگار نیز دلیل وجوب فرمان بردن از ایشان است: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، و از آن جا که مودت به ایشان همچون مودت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است پس باید فرمانبری از ایشان همچون فرمانبری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد و آن نیز همچون فرمانبری از پروردگار است به دلیل این سخن پروردگار که: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. این قوی ترین دلیل است در وجوب پیروی از ایشان (علیه السلام) و «الّا» در این آیه به معنای «غیر» است که به مفهوم بزرگداشت امر آن ها و تجلیل از خود آن هاست». بنگرید به: کشف المراد 418/، الفصول المهمه 220/.



احمد در مسند (1) - خود روایت می کند که پیامبر، دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر که من و این دو پدر و مادر این دورا دوست دارد به روز رستاخیز در منزلگاه من خواهد بود.

از مسند (2) - به نقل از زید بن حبیب آمده است که گفته: علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند [از آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من قول داده است] به من بغض نمی ورزد مگر شخص منافق و مرا دوست نمی دارد مگر شخص مؤمن.

در همان جا (3) - به نقل از عبد الرحمن بن ابی لیلی آمده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

فردا درفش را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند. یورش آورنده است و گریزنده نیست و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن سرفراز می شوند. پس آن را به علی (علیه السلام) سپرد (4). 8.

ص: 229

1- مسند احمد بن حنبل 77/1.

2- همان 84/1.

3- همان 99/1 و نظیر آن در 133/1 با افزایشی در آغاز سخن.

4- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 15/3-14 پس از آوردن اخبار مربوط به این مبحث می گوید: «این اخبار و هر آن چه در این داستان و چگونگی ماجرای آن روایت شده است دلیل است بر نهایت برتری و پیشروی، زیرا اگر این سخن مفید نکته ای نباشد جز محبتی که برای این گروه حاصل شده و در میان آن ها موجود است دیگر آن ها خواهان به دوش کشیدن پرچم نمی بودند و از خود گرایش نشان نمی دادند تا برای حمل پرچم فرا خوانده شوند و امیر المؤمنین مورد حسرت قرار نمی گرفت و سخن سرایان او را نمی ستودند و خود او به این جایگاه نمی بالید، و در مجموع داستان و تفصیل آن - اگر در آن درنگ شود - تقریباً چاره ای جز برتری و نهایت پیشروی در میان نخواهد بود». علامه مجلسی در بحار الانوار 18/39 می گوید: «همانا خداوند دوست نداشتن علی را به ناکامان و ستمکاران و کافران و سرمستان و گردنکشان و اسرافکاران و متجاوزان و تبهکاران و هر کافر گنه پیشه و هر خودبین فخرورزنده و امثال آن ها نسبت داده است و این بر کسی که در آیات کریمه ژرف اندیشی کند پنهان نمی ماند و کسی که چنین باشد چگونه می تواند سزایماند خلافت و امامت و جلوداری همه امت به ویژه بهترین و برترین آن ها علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشد؟ و نیز گواه این است که در این آیه مبارکه قرآنی یُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، درودها بر علی نازل شده است نه بر ابو بکر چنان که امام آن ها رازی در تفسیرش گمان برده است، چه، جایز نیست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را از حضرت (علیه السلام) نفی کند که خداوند برای او اثبات کرده است». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 395/2-394 می گوید: «اگر به درستی این حدیث حکم شود لازم خواهد آمد به کاستن شیخین نیز حکم شود، همان گونه که این حدیث، کمال و فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) را در بر دارد، چرا که ستایش این گونه حضرت (علیه السلام) پس از آن که این دو پرچم را باز گرداندند صراحتاً فروگذاری آن دورا در بر دارد و این که آن دو نفر فاقد چنین ویژگی هستند، چه، آن دو خدا و رسولش را دوست نمی داشتند و خدا و رسولش هم آن دورا دوست نمی داشتند و این که آن دو گریزندگانی بودند بی آنکه یورش آوردند و این بر کسی که همانندها را از نظر بگذرانند پوشیده نیست. اگر کسی پیکی را برای ادای وظیفه ای گسیل دارد و او نتواند وظیفه را به انجام رساند و او به پیکی بگوید: اینک پیکی استواری را گسیل خواهم داشت که هم او مرا دوست دارد و هم من او را، این سخن خود گواه آن خواهد بود که پیکی نخست این ویژگی را نداشته است. اگر چه این توصیف پیامبر در حق حامل پرچم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند ارتباطی به مقام ایشان (علیه السلام) ندارد مگر از نظر بیان این نکته که هر کس خدا و رسول او را دوست داشته باشد باید جان خویش را در راه آن دو

ایثار کند و هنگام جهاد نهراسد و کسی را که خدا و رسول دوستش دارند با فرار از سپاه که از بزرگ ترین گناهان و بدترین لغزش هاست از فرمان آن دو سر بر نمی تابد، پس شایسته است آن دو مرد نیز از این ویژگی پسندیده برخوردار باشند، و در این هنگام هر گاه علی (علیه السلام) در برابر آن دو به دوستی نسبت به خدا و پیامبر و دوستی خدا و پیامبرش نسبت به او اختصاص یابد دیگر برای امامت متعیّن خواهد شد، زیرا چگونه ممکن است امام امت و جلودار دین کسی باشد که خدا و رسول را دوست نداشته باشد و خدا و رسول هم او را دوست نداشته باشند و انسانی باشد هراسان و گریزان. بنگرید به: عمده 160- / 158.

از حدیفه، روایت شده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که می خواهد به عصای یاقوتی چنگ زند که خدا به قدرت خود آن را آفریده و بدان دستور داده تا هستی یابد

ص: 230

باید پس از من ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد (1)(2).

از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی (3)- به نقل از عبد الله بن مسعود آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانه زینب دختر جحش خارج شد و به خانه ام سلمه آمد. پس کسی بیامد و در بکوفت. پیامبر گفت: ای ام سلمه برخیز و در را بگشای. ام سلمه گفت:

گفتم: این کیست یا رسول الله که آن قدر مهم است که من باید در را برای او بگشایم و در حالی که مچهای من پیداست او را دیدار کنم و حال آن که دیروز در باره من آیاتی از قرآن مجید نازل شده است؟ پیامبر فرمود: ای ام سلمه! فرمانبری از پیامبر، فرمانبری از خداست و سرکشی از پیامبر، سرکشی از خداوند عز و جل. به کنار در، مردی است نه سبک سر و نه ساده لوح، و به منزلی در نمی آید که صدایش شنیده نشود و او خدا و پیامبرش را دوست دارد [و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند]. ام سلمه می گوید: در را گشودم. او دو طرف در را گرفت و من باز گشتم تا به پرده در آمدم و چون دیگر صداید.

ص: 231

1- این نکته را در مسند احمد نیافتیم ولی در حلیه الاولیاء 86/1 بدان دست پیدا کردیم و در آن چنین بود: کسی که شاد می شود چون من بزید و همچون من بمیرد و به عصای یاقوتی چنگ زند که خداوند متعال آن را آفریده است....

2- سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 183/3 در پایان بابی که این خبر را با الفاظ و سندهای گوناگون می آورد و می گوید: «این احادیث اندک، قطره ای است از دریای فضایل عترت پاک (علیه السلام) که برای ثبوت امامت و خلافت آن ها و بطلان سخنان دشمنان و ستیزه جویان آنان و فرو افتادن احادیث جعلی که در برابر حدیث ثقلین و حدیث سفینه بدان استشهاد می کنند کافی است و سپاس مر خدای جهانیان راست». او در همین مأخذ 220/4 زیر همین خبر می گوید: «این دلیل است بر وجوب پیروی از امامان، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این که امامان، خاندان پیامبرند و علی نخستین ایشان است، و در آن هشدار است برای امت در تکذیب فضل ایشان تا بدین وسیله پیوند پیامبر را نگیسلند و از شفاعت او به روز رستاخیز بی بهره نگردند. پس درنگی باید. آیا این حدیث در برگرفته تکذیب کنندگان حدیث نور و منکران دلالت آن نیست؟».

3- به نسخه ای از کتاب ابن خالویه دست نیافتیم ولی این روایت در مناقب خوارزمی 43/4 دیده می شود.



پایی نشنید داخل شد و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام کرد. پیامبر سپس فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می شناسی؟ گفتیم: آری، او علی بن ابی طالب است. پیامبر فرمود: او برادر من است، محبت او محبت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من است. ای امّ سلمه! او پس از من از میان برنده دشمنان من است، پس گوش کن و گواه باش. ای امّ سلمه او ظرف علم من است و پس از من ولی من، پس گوش کن و گواه باش، او کشنده پیمان شکنان و ستمکاران و از دین برون رفتگان است پس از من، پس گوش کن و گواه باش، به خدا سوگند او زنده کننده سنت من است، پس گوش کن و گواه باش، اگر کسی خدا را میان رکن و مقام، هزار سال و در پس آن هزار سال پرستش کند و سپس در حالی به دیدار خدا رود که بغض علی در سینه دارد خداوند او را به رو در آتش دوزخ فکند.

در کتاب فردوس (1) - به نقل از معاذ آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

محبت به علی بن ابی طالب، حسنه ای است که هیچ سیئه ای با آن زیان نمی رساند و بغض به علی بن ابی طالب سیئه ای است که با آن حسنه ای سود نرساند.

در همین کتاب (2) - به نقل از ابن مسعود آمده است که: یک روز محبت به خاندان محمد بهتر از یک سال عبادت است و کسی که با داشتن این محبت در دل بمیرد به بهشت درآید.

در همین کتاب (3) - به نقل از ابو ذر آمده است که پیامبر فرمود: علی، در دانش و هدایت من است و آن چه را پس از خود می فرستم برای امتم تبیین می کند. محبت به او ایمان و بغض به او نفاق و نگرستن به او از روی مهر و دوستی، عبادت است.

در کتاب مناقب خوارزمی (4) - به نقل از جابر آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل از سوی خدا برای من برگ سبزی از درخت مورد آورد که در آن به رنگ سپید نوشته/.

ص: 232

---

1- احقاق الحق 257/7 به نقل از کتاب فردوس.

2- همان 483/18 به نقل از کتاب فردوس.

3- همان 338/4، به نقل از «مفتاح النجافی مناقب آل العبا» از محمد خان بن رستم خان معتمد بدخشی که آن را از دیلمی نقل می کند و در آن پاره ای اختلاف دیده می شود.

4- مناقب خوارزمی 27/.

شده بود: من محبت علی بن ابی طالب را به همه خلاقم واجب گردانیدم (1)، پس این را از سوی من به آن ها برسان.

در همین کتاب (2)- به نقل از ابن عباس آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر همه مردم در محبت نسبت به علی بن ابی طالب همدستان می شدند دیگر خداوند آتش را نمی آفرید (3).

در همین کتاب آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! اگر بنده ای خدای را چنان عبادت کند که نوح در میان قومش و چونان کوه احد زری از آن او باشد که در راه خدا انفاق کند و عمرش آن قدر بپاید که پای پیاده هزار حج بگذارد و در پی آن، مظلوم، میان صفا و مروه به قتل رسد ولی دوستی تو را در دل نداشته باشد شمیم بهشت را استشمام نکند و بدان در نیاید (4).

ص: 233

1- همان.

2- همان 28/.

3- اربلی در کشف الغمّه 100/1 در تبیین این خبر می گوید: «چگونگی تبیین آن چنین است که محبت به علی (علیه السلام) فرع بر محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تصدیق اوست در هر آن چه به ارمغان آورده است، و محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تصدیق او فرعی است از شناخت خداوند متعال و وحدانیت او و عمل کردن به بایدها و دوری گزیدن از نبایدهای او و روی آوردن به کتاب و سنت پیامبر اوست و روشن است که اگر همه مردم بر این سرشت آفریده می شدند دیگر آتشی آفریده نمی شد، و چگونه علی را دوست خواهد داشت کسی که ناهمسو باشد با علی در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و روزه و شتافتن او به طاعت از خدا و پیشگام شدن در این راه و روی آوردن او به کتاب خدا در حلال شمردن حلال و حرام دانستن حرام و تلاشش در راه خدا در حالی که نیزه و شمشیر برای او می زند و به جامه ای زبر و خوراکی سفت بسنده می کند و در محراب به عبادت می ایستد و شب را با اعمال صالح سر می کند. این ویژگی ها را بنده ای جز او نمی تواند داشته باشد ولی او خود می فرماید: مرا با پاکدامنی و کوشش یاری رسانید. او شیعه خویش را چنین توصیف می کند: شکمشان از گرسنگی فرو رفته است، چشمان شان از گریه تار می بیند».

4- علامه بیاضی در صراط المستقیم 49/2 زیر همین خبر می گوید: «می گویم: زیرا او مؤمن نیست و ایمان بنا به نص قرآن، شرط و جوب پاداش است: وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ [طه 112].

کسی به سلمان گفت: تو چه قدر علی را دوست داری! سلمان پاسخ داد: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: هر که علی را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد به تحقیق مرا دشمن داشته است (1). - در همین کتاب (2) - به نقل از ابن عمر آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که علی را دوست بدارد خداوند نماز و روزه و عبادت او را بپذیرد و دعایش پذیرفته گرداند. آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند در برابر هر یک از شریان های پیکر او شهری در فردوس بدو بخشد. آگاه باش هر که خاندان محمد را دوست بدارد از حساب و میزان و صراط در امان خواهد بود. آگاه باش هر که بر محبت خاندان محمد بمیرد من به همراه پیامبران در بهشت ضامن او خواهیم بود. هوش دار کسی که به طور نوشته خاندان محمد را دشمن دارد روز رستاخیز به صورتی می آید که میان دو دیده اش نوشته باشد: نومید از رحمت الهی.

از عبد الله بن مسعود (3) - است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: هر که گمان برد به من و آنچه آورده ام ایمان آورده است در حالی که علی را دشمن دارد دروغگوست نه مؤمن.

ابی برده می گوید: روزی نشسته بودیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست اوست به روز رستاخیز بنده هنوز یک قدم برنداشته که خداوند پیرامون چهار امر از او پرسش کند: عمرش را صرف چه کرده است، پیکرش را در چه راهی پوسانده است، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی به مصرف رسانده. 5.

ص: 234

1- همان 30.

2- همان 32.

3- همان 35.

است و بالاخره پیامون محبت ما اهل بیت پرشش خواهد کرد. عمر بن خطاب عرض کرد: نشانه محبت تان پس از شما چیست؟ این برده می گوید: پیامبر دستش را بر سر علی (علیه السلام) که در کنار او بود نهاد و فرمود: محبت پس از من محبت اوست (1). 1.

ص: 235

1- ابن بطریق در عمده 283 می گوید: «اگر اعمال انسان به محبت علی (علیه السلام) برسد به جایگاه هر عملی دست یازیده که آدمی با آن امید نجات می برد و این نیست مگر برای رسول خدا یا کسی که پس از او در جایگاهش نشیند که با این اخبار، پس از پیامبر، ولایت برای او ثابت می گردد». ابن بطریق پس از آوردن اخبار مربوط به وجوب محبت علی و دشمن داشتن دشمن او (ص 284) می گوید: «از آن جا که دوستی با او انسان را به بالاترین درجات بهشت در می آورد و دشمنی با او آدمی را به پایین ترین جایگاه های دوزخ فرو می فکند، پس او را باید راه رستگاری دانست و کسی که راه رستگاری باشد به پیروی شایسته تر است، و این همه را پیامبر نگفته است مگر برای آن که امت بدانند او سزاوار امامت است چرا که چنین چیزی در کس دیگر همناختی ندارد». او در همین مأخذ 219/2 سخنانی دارد نظیر آن چه گفته آمد و در پی می گوید: «این است پایانه نهایی در وجوب پیروی و نهایت پاکی در گزینش. از این گذشته محبت به علی (علیه السلام) راه هدایت و رهیافتگی نیست مگر از اصلی صحیح که همان دوستی خدا و نیز محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است به حضرت (علیه السلام)، و از همین رو به ما دستور داده شده است حضرت (علیه السلام) را دوست بداریم که محبت خدا نسبت به او برچیدن و محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به او برگزیدن و محبت امت نسبت به او همان پیروی کردن از ایشان است و به همین سبب، علی (علیه السلام) راه روشنی است در نجات پیرو و حجتی آشکار برای جلوگیری از گمراهی گمراه». علامه بیاضی در صراط المستقیم 51/2 پس از بیان وجوب محبت و فرمانبری از حضرت (علیه السلام) و دشمن داشتن دشمنان او می گوید: «این مطلب را سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت تقویت می کند: «نخستین شکافی که در اسلام پدید آمد مخالفت با علی و نخستین حق در اسلام پیروی از علی بود». مقصود از محبت در این جا پیروی کردن از حضرت (علیه السلام) و الگو قرار دادن ایشان است، و هویدا است کسی که بر حضرت پیشی جوید و فردی که از این کس پیروی کند حضرت (علیه السلام) را دوست ندارد، زیرا او را به خشم آورده حقش را غصب کرده است و قبلا در سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته شد که «نگونبخت کامل کسی است که علی را دشمن بدارد و کسی که او را آزار رساند یا یهودی برانگیخته خواهد شد یا مسیحی» پس ضرورتا باید حضرت (علیه السلام) را جلو داشت و این امری بایسته است که هیچ گریزی از آن نیست». علامه مجلسی در بحار الانوار 310/39 در پایان باب «حب علی ایمان و بغض او کفر است» می گوید: «بیان بر انسان درنگ و روز پوشیده نیست که بیش تر اخبار این باب نص در امامت است که برخی از آن ها نیز ظاهر می باشد، چرا که اگر دوست داشتن یک فرد از میان همه آحاد امت، نشانه ایمان و دشمنی با او نشانه نفاق باشد تنها از این روست که این شخص، از سوی خدا امام و جانشین است و ولایت او از ارکان ایمان به شمار می آید و در غیر این صورت، دیگر مؤمنان حتی اگر در ایمان به نهایت درجه برسند دوستی آن ها کسی را در ایمان وارد نمی کند و دشمنی با آنان کسی را از ایمان به کفر و نفاق منتقل نمی سازد و نهایت امر آن است که دشمن داشتن آن ها از گناهان کبیره به شمار آید که این مقتضی کفر نیست، و با چشم پوشی از این سخن، چنین فضل و امتیازی، نزد خردمندان مانع از آن است که دیگری بر حضرت (علیه السلام) پیشی داده شود». علامه امینی در الغدير 186/3 همین مضمون را دارد که می توانید بدان مراجعه کنید. سید شرف الدین در مراجعات 84/ می گوید: «اگر آن ها حجت های رسای الهی و سرچشمه های گوارای شریعت و قرارگیرندگان در جایگاه پیامبر به هنگام وضع باید ها و نبایدها و نمایندگان پیامبر در آشکارترین نمودهای هدایت نبوی نبودند چنین منزلت هایی برای آن ها ثابت نمی شد، پس بدین سبب دوستدار آن ها دوستدار خدا و رسول و دشمن دارنده آن ها دشمن دارنده خدا و رسول است». بنگرید به همین مأخذ 382-384 و دلائل الصّدق 12/2-13 و 155-156 زیر آیه وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و نیز بنگرید به: معالم المدرستین 35/1.

از عبد الله بن عمر (1) - رسیده است که گفت: شنیدم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: در شب معراج خدایت با چه زبانی با تو گفتگو کرد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: با زبان علی بن ابی طالب.6.

ص: 236

---

1- همان 37-36.

با من گفتگو کرد. پس به من الهام کرد تا گفتم: بار خدایا! تو با من سخن گفتی یا علی؟ خداوند فرمود: ای احمد! من چیزی هستم نه همچون چیزها و با مردم سنجیده نمی شوم و با نظایر توصیف نمی گردم. تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو خلق کردم، پس بر نهفته های قلبت آگاهی یافتم و دیدم در قلب تو هیچ محبوب تر از علی بن ابی طالب نیست و از همین رو با زبان او با تو گفتگو کردم تا دلت آرام گیرد.

در کتاب کفایه الطالب (1) - از حافظ ابو عبد الله شافعی به اسناد او به نقل از ابو برده آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: همانا خداوند علی را به من سخت سفارش کرده است پس عرض کردم خدایا! آن را برای من روشن کن. پس فرمود: گوش کن. پس عرض کردم: گوش می کنم. پس فرمود: همانا علی، پرچم هدایت و پیشوای اولیا (2) و نور کسی است که مرا فرمان برد و همان کلمه ای است که آن را برای پرهیزکاران الزامی داشتم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، پس او را به این مژده بده، پس علی آمد و من او را بدین مژده دادم.

علی عرض کرد: یا رسول الله! من بنده خدا و تحت اختیار اویم و اگر مرا عذاب کند به سبب گناهانم خواهد بود و اگر آن شود که تو مرا بدان مژده دادی خداوند اختیار دار من است. پیامبر می گوید: پس گفتم: بار خدایا! قلب او را صیقل ده ایمان را آبشخور او قرار ده. خداوند عز و جل فرمود: با او چنین کردم. سپس خداوند به آگاهی من رساند که او را به چنان بلایی اختصاص دهد که هیچ یک از اصحاب مرا بدان اختصاص نداده است.

پس عرض کردم: بار خدایا! او برادر و همراه من است. پس فرمود: این چیزی است که رقم زده شده است، او بدان بلا گرفتار خواهد شد.

از عمّار بن یاسر (3) - روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که را به من ایمان/.

ص: 237

---

1- کفایه الطالب 72-73.

2- سید حامد حسین در خلاصه عقبات الانوار 282/5 می گوید: «این حدیث نیز به وضوح، مفید مطلوب است، به ویژه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) امام (علیه السلام) را «پیشوای اولیا» توصیف می کند، و همین به تنهایی قصد ما را ثابت می کند».

3- کفایه الطالب 74/.

آورده و تصدیق کرده است به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می‌کنم. هر که با او دوستی کند با من دوستی کرده است و هر که با من دوستی کند با خداوند عزّ و جلّ دوستی ورزیده است.

در کتاب مناقب (1)- به نقل از ابو علقمه آمده است که گفته: نماز صبح را با پیامبر گزاردیم، سپس پیامبر به ما روی کرد و فرمود: ای گروه اصحاب من! شب گذشته عمویم حمزه بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را دیدم که در برابرشان طبقی از انجیر نهاده شده بود. آن دو ساعتی بخوردند و سپس انجیر به انگور بدل شد و ساعتی از آن خوردند، سپس انگور به خرما بدل شد که از آن نیز ساعتی بخوردند. پس به آن دو نزدیک شدم و گفتم: پدرم فدایتان باد، کدام اعمال را برتر یافتید؟ گفتند: پدر و مادرمان فدایت باد، بهترین اعمال را درود بر تو، سیراب کردن تشنگان و دوستی با علی بن ابی طالب یافتیم.

عمّار می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (2)- همانا خداوند عزّ و جلّ به شما می‌بالد و همه شما را به طور کلی و علی را به طور خاص می‌بخشد و من فرستاده خدایم به سوی شما در حالی که نه قوم خود را می‌هراسانم و نه کسی را به سبب خویشاوندی ام دوست دارم.

این جبرئیل است که به من خبر می‌دهد: سعادت‌مند کامل، کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ او دوست بدارد و نگویند که کامل نیز کسی است که علی را به هنگام زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد.

در کتاب کفایه الطالب (3)- حافظ شافعی به نقل از عبد الله بن عباس در حالی که سعید بن جبیر او را فرماندهی می‌کرد آمده است که وی بر صفت زمام‌گذر کرد و ناگاه به مردمی برخورد که علی (علیه السلام) را دشنام می‌دادند، پس به سعید بن جبیر گفت: مرا به سوی ایشان باز گردان. پس در برابر آن‌ها ایستاد و گفت: کدام یک از شما به خداوند دشنام می‌دهد؟ گفتند: سبحان الله، کسی در میان ما نیست که به خداوند عزّ و جلّ دشنام دهد. او گفت: 2.

ص: 238

1- مناقب خوارزمی 33/.

2- همان 37/.

3- کفایه الطالب 83-82.

کدام یک از شما به پیامبر خدا دشنام می دهد؟ گفتند: [سبحان الله] کسی در میان ما نیست که به پیامبر خدا دشنام دهد. عبد الله بن عباس گفت: کدام یک از شما به علی بن ابی طالب دشنام می دهد؟ گفتند: در این مورد هستند کسانی. عبد الله بن عباس گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گواه می گیرم که با دو گوش خود شنیدم و قلبم آن را حفظ کرد که در باره علی (علیه السلام) فرمود:

[ای علی] هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر که مرا دشنام دهد خدای را دشنام داده است و هر که خدای را دشنام دهد خدای او را به چهره در آتش درفکند.

عبد الله بن عباس این را گفت و از ایشان دور شد.

در همین کتاب (1) - به نقل از انس آمده که گفته است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: در شب اسراء که به آسمان برده شدم ناگاه به فرشته ای رسیدم که بر منبری از نور نشسته بود و فرشتگان پیرامون او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت:

بدو نزدیک شو و درودش فرست. پس بدو نزدیک شدم و درودش فرستادم، پس ناگاه دیدم که او برادر و پسر عموی من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. گفتم: ای جبرئیل! او در رسیدن به آسمان چهارم بر من پیشی گرفت؟ جبرئیل گفت: ای محمد! چنین نیست، ولی فرشتگان اظهار محبت فراوان به علی کردند و خداوند این فرشته را از نور به شکل علی آفرید و فرشتگان در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار او را زیارت می کنند و خدا را تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن را به دوستان علی (علیه السلام) هدیه می کنند.

اخبار در این مورد آن قدر فراوان است که به شمار نمی آید.

### مبحث هفتم: در این که حق و قرآن از علی جدا نمی شوند:

در کتاب مناقب (2) - به نقل از ابو لیلی آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پس از من فتنه ای خواهد آمد، پس هر گاه که چنین شد ملتزم علی بن ابی طالب باشید که او جداکننده حق از باطل است.

ابن عمر (3) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که از علی دوری جوید از من دوری

ص: 239

1- همان 133-131.

2- مناقب خوارزمی 57/.

3- همان.



جسته است و هر که از من دوری جوید از خداوند عزّ و جلّ دوری گزیده است.

ابو ایوب انصاری (1) - می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به عمّار بن یاسر می فرمود: گروه سرکش تو را می کشند در حالی که تو با حقّی و حق با توست. ای عمّار! هر گاه علی را دیدی که راهی را می پیماید و مردم به راه دیگری می روند راه علی را برو و مردم را رها کن، چرا که علی تو را به هلاکت رهنمون نمی شود و از هدایت برون نمی کشد. ای عمّار: هر که شمشیری به میان بست تا با آن علی را در برابر دشمن یاری رساند خداوند در روز رستاخیز، حمایلی از مروارید به میان او بندد، و هر که حمایلی به میان بندد تا با آن دشمن علی (علیه السلام) را یاری رساند خداوند به روز رستاخیز حمایلی از آتش به میان او بندد.

عایشه (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: حق با علی است و علی با حق، و به هر کجا که رود با او خواهد بود.

امّ سلمه (3) - می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: حق با علی است و علی با حق [این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند].

از عایشه (4) - است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حق با علی است و علی با حق است و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

امّ سلمه (5) - می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: او و شیعیانش در کنار حوض کوثر بر من وارد می شوند در حالی که حق با ایشان است و آن ها از حق جدایی نگزینند. ه.

ص: 240

1- همان.

2- این حدیث در احقاق الحق 637/5 به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا نقل شده که آن نیز از ابن مردویه نقل می کند.

3- این حدیث در احقاق الحق 625/5 به نقل از ارجح المطالب آورده شده است.

4- این حدیث در احقاق الحق 637/5 به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا روایت شده که آن نیز از مناقب ابن مردویه روایت کرده است.

5- کشف الغمه 146/1 به نقل از مناقب ابن مردویه.

ابو رافع (1) - نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابو رافع! تو با جماعتی که علی را می کشند چگونه ای در حالی که علی بر حق است و آن ها بر باطل. جهاد جبهه علی بحق در راه خداست و هر که نمی تواند با دست به همراه آن ها جهاد کند پس با زبانش در کنار آن ها به جهاد پردازد و اگر با زبانش هم نتوانست با قلبش و دیگر پس از آن چیزی نخواهد بود. ابو رافع می گوید: به ایشان عرض کردم: از خدا بخواه که اگر من آن ها را درک کردم در ستیز با این دشمنان یاری ام رساند و نیرویم بخشد. هنگامی که مردم با علی بن ابی طالب بیعت کردند و معاویه با او به مخالفت برخاست [و طلحه و زبیر به بصره رفتند] گفتم: این ها همان جماعتی هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره آن ها آن سخن را فرمود.

او زمینش در خیبر [و خانه اش را در مدینه فروخت تا با آن علی و فرزندان را تقویت کند] و سپس با همه اهل و عیالش با علی روانه شد و به همراه حضرت (علیه السلام) بود تا علی به شهادت رسید، و به همراه حسن به مدینه بازگشت [در حالی که در مدینه نه زمینی داشت و نه خانه ای، پس حسن از صدقه علی در ینبع زمینی به عنوان تیول بدو داد و خانه ای به او بخشید].

هنگامی که زید بن صوحان در روز جمل زخمی شد علی (علیه السلام) در حالی که هنوز زید رمقی در تن داشت نزد او آمد و با حالی که داشت کنارش ایستاد و فرمود: ای زید! خداوند بر تو رحم گیرد تو را نیافتم مگر انسانی که زحمت اندک می رساند و یاری بسیار.

راوی می گوید: زیر سرش را بلند کرد و گفت: و تو [سرورم] خداوند رحمت کند، به خدا سوگند نیافتم تو را مگر آن که دانای به خدا و آگاه به آیات او بی. به خدا سوگند از روی جهل به همراه تو ستیز نکردم و شنیده ام از [حذیفه بن الیمان - رضی الله عنه - که می گفت شنیده ام] از پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می فرمود: علی امیر نیکوکاران و کشنده تبهکاران است، هر که او را یاری رساند یاری خواهد شد و هر که از او ترک یاری کند ترک یاری خواهد شد، آگاه باشید که حق با اوست که به دنبالش می رود، آگاه باشید که گرایش تان بات.

ص: 241

---

1- این حدیث در احقاق الحق 335/7 به نقل از ارجح المطالب نقل شده که او نیز از ابن مردویه روایت کرده است.

او باشد (1). - ام سلمه می گوید: (2) - از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی، و این دوازده یک دیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند (3). 6.

ص: 242

- 1- مناقب خوارزمی 111+ احقاق الحق 71/15 به نقل از ارجح المطالب که آن نیز از ابن مردویه روایت کرده است.
- 2- احقاق الحق 640/5 به نقل از مناقب ابن مردویه.
- 3- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 257/2 می گوید: «با این روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بی آنکه بر امامت حضرت (علیه السلام) توجه شود بر عصمتش استدلال شده است: «علی با حق است و حق با علی و حق هر جا که علی رود با او می رود»، و نیز این روایت که: «خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن می دارد دشمن بدار». عمومیت این دو خبر ثابت شده است و ثبوت عمومیت این دو دلالت دارد بر نفی دیگر معایب از حضرت (علیه السلام)، زیرا کسی که حق از او جدا نشود و او از حق جدا نگردد جایز نیست باطلی را مرتکب شود». ابن شهر آشوب چنان که بحار الانوار 29/38 از او نقل می کند می گوید: «در برتری علی (علیه السلام)، معتزله به این خبر استدلال جسته است و امامیه معتقد است: ظاهر خبر مقتضی عصمت حضرت (علیه السلام) و وجوب پیروی از اوست، زیرا جایز نیست پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور کلی این خبر را دهد که حق با اوست و حال آن که وقوع قبیح از حضرت (علیه السلام) جایز باشد، چه، اگر قبیحی از حضرت (علیه السلام) سرزند خبر، دروغ می گردد و این بر پیامبر جایز نمی باشد». علامه مجلسی در بحار الانوار 40/38 می گوید: «بودن علی (علیه السلام) با حق و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این که حق نیز با علی است - چنان که گفته شد - دلالت بر عصمت علی دارد، و اخبار از طرق خاصه و عامه در این تواتر دارد که امیر المؤمنین (علیه السلام) از عملکرد پیشینیان خود شاکی بوده رضایتی نداشته است و ما این را در کتاب فتن ثابت کردیم، پس ثابت می شود که آن ها بر حق نبوده اند». شیخ مظفر در دلائل الصدق 470/2 تقریبا همین سخن را دارد و می افزاید: «خیر خواهی علی برای خلفا پس از ریزی آن ها با حضرت (علیه السلام) در پاره ای امور، تنها برای اصلاح دین بوده است نه برای ترویج خلافت آن ها و لذا پیوسته از دست آن ها دادخواهی می کرد و میان حضرت (علیه السلام) و آن ها چنان نفرت و دشمنی پیش می آمد که بر هر کس آشکار است». علامه بیاضی در صراط المستقیم 147/1 با استدلال به این خبر در امامت امامان دوازده گانه (علیه السلام) می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) گواهی داده است که هر جا که علی رود حق با او همان جا می رود، و اگر چگونگی درستی این سخن، دانسته نیاید ما باید توقف کنیم و کار را به کسی واگذاریم که عصمتش دانسته شده است و با دعای پیامبر از خطایمن گشته است، همان گونه که در آیات مربوط به جبر و تشبیه به اثبات عدل و تنزیه مراجعه می شود». بنگرید به: المعیار و الموازنه 35-36 و الغدیر 176-180/3.

اخبار در این زمینه بیش تر از آن است که به شماره درآید.

### مبحث هشتم: در این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصریح دارد علی سرور هر آن کسی است که

حضرتش (صلی الله علیه و آله) سرور اوست:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین (علیه السلام) را به یمن فرستاد تا آن چه را با مسیحیان نجران در گرفتن پارچه ابریشمی و نقدینه و خمس و زکات یمن توافق کرده بودند بستاند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به سوی حج نهاد و در دورترین شهرهای مسلمانان ندا در داد که برای خروج از مکانشان آماده شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیست و پنجم ذی قعدة خارج شد و به امیر المؤمنین نامه نوشت که از یمن به حج روی آورد ولی نوع حجی را که تصمیم گزاردن آن را داشت مشخص نکرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای گزاردن حج قران با آوردن قربانی هایی خارج شد و از ذی الحلیفه، احرام بست و مردم نیز با او احرام بستند و امیر المؤمنین (علیه السلام) از یمن خارج شد. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از راه مدینه به نزدیکی مکه رسید امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز از راه یمن به نزدیکی مکه رسید. امیر المؤمنین برای دیدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از لشکر پیش افتاد و پیامبر را دریافت در حالی که مشرف به مکه بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن او شاد شد و فرمود: با چه احلال کردی؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت: تو برای من از احلال خود نوشتی و من نیت خود را به نیت تو بستم و گفتم: احلالی

ص: 243

همچون احلال پیامبر خدا و با خود سی و چهار شتر آوردم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: الله اکبر، من شصت و شش شتر آوردم و تو در حج و مناسک و قربانی شریک من هستی. گروهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده بودند که قربانی همراه نداشتند و خداوند این آیه را نازل فرمود که:

وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ (1) - پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این چنین به حج عمره وارد شدم - و انگشتان دو دست خود را در میان هم جای داد - تا روز رستخیز. سپس فرمود: اگر می دانستم گذشته من چه آینده ای می یافت قربانی همراه نمی آوردم، و در پی آن به منادی امر کرد که ندا دهد: هر که از شما قربانی نیاورده است از احرام بیرون آید و حج خود را عمره گرداند، و کسی که قربانی همراه آورده است با احرام، اقامت کند. برخی فرمان بردند و برخی مخالفت ورزیدند. پاره ای از مخالفان گفتند: پیامبر، ژولیده و غبار گرفته است در حالی که ما جامه به تن می کنیم و به زنانمان نزدیک می شویم و به خود روغن می مالیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) این کار را از مخالفان نپذیرفت و فرمود: اگر من قربانی نمی آوردم از احرام بیرون می آمدم و حج خود را عمره می گرداندم، هر که قربانی همراه نیاورده است از احرام بیرون آید.

گروهی بازگشتند و گروهی از جمله عمر بن خطاب باز ماندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را احضار کرد و به او فرمود: عمر تو را محرم می بینم، آیا قربانی آورده ای؟ گفت: قربانی نیاورده ام. پیامبر فرمود: چرا از احرام بیرون نمی آیی و حال آن که من دستور داده ام هر که قربانی نیاورده است باید از احرام بیرون آید؟ عمر گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند، از احرام بیرون می آیم در حالی که تو محرمی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: تو بدان ایمان نمی آوری تا بمیری. به همین سبب عمر عزم انکار متعه کرد تا جایی که در دوران خلافتش بر منبر آشکارا آن را بیان داشت و مرتکب آن را تهدید نمود.

هنگامی که پیامبر حج را گزارد با مسلمانان همراه به مدینه رفت تا به غدیر خم رسید.

این مکان به سبب نداشتن آب و چراگاه برای اتراق مناسب نبود ولی او با مسلمانان در همان جا اتراق کرد و در همین جا بود که این آیه نازل شد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ.

ص: 244

1- مائده 67؛ ای پیامبر! ابلاغ کن آن چه را که از خدایت برایت نازل شده و اگر چنین نکنی رسالت او را نرسانده ای و خدا تو را از مردم نگاه می دارد.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 249/37 می گوید: «اخبار پیشگفته که دلالت دارد بر نزول این آیه مبارکه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، از عواملی است که معین می کند مقصود از مولی همان فرد شایسته تر و جانشین و امام است، زیرا تهدید به اینکه اگر مولی را معرفی نکند در حکم آن است که چیزی از رسالت خود را ابلاغ نکرده است و از طرفی ضمانت حفظ او باید در رساندن حکمی باشد که رساندن آن بهبود دین و دنیا را برای همه مردم در بر دارد و در پرتو آن حلال و حرام تا روز رستخیز برای مردم روشن خواهد شد و پذیرش آن برای خویشان دشوار خواهد بود و آن چه در احتمال های واژه «مولی» بیان داشته اند جز مفهوم خلافت و امامت علی (علیه السلام) را در بر ندارد، زیرا در پرتو خلافت و امامت اوست که آن چه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) در احکام دین بیان داشته باقی می ماند و امور مسلمانان سامان می یابد، و کینه های مردم نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) موجب شد فتنه هایی از سوی منافقان برانگیخته شود و لذا خداوند حفظ پیامبر را از شر ایشان تضمین کرد». ابن بطریق در خصائص 58/ می گوید: «آگاه باش که خداوند سبحان در این آیه از فضل مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) به گونه ای پرده بر می دارد که رساننده این حقیقت است که ولایت حضرت (علیه السلام) از هر فریضه ای که خداوند واجب گردانیده برتر است و اعلان می دارد که مقام حضرت (علیه السلام) برتر است از مقام همه پیشینیان و پسینیان از انبیا و صدیقانی که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده اند. اما آن چه دلالت دارد بر این که ولایت حضرت بزرگ تر است از دیگر فرایض و مؤکدتر از همه واجبات، همین آیه کریمه است که: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. پس ولایت حضرت (علیه السلام) قائم مقام نبوت است، زیرا با درستی رساندن ولایت از سوی خداست که شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سود می رساند و رساندن این ولایت تبلیغ رسالت را به بطلان می کشاند. پس اگر ولایت حاصل شود تبلیغ رسالت، صحت می یابد و اگر این امر رساننده نشود تبلیغ رسالت سودی در بر نخواهد داشت و آن چه شرط باشد در صحت وجود امری پس وجود آن صحیح نخواهد بود مگر به وجود این شرط و این شرط، همچون همان امر واجب خواهد بود».

زیرا خداوند می دانست اگر پیامبر از غدیر خم بگذرد بسیاری از مردم که به سرزمین های خود خواهند رفت از او جدا می شوند، و از همین رو پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز بسیار گرم در همان جا فرود آمد و دستور داد زیر درختان بزرگ نظافت شود و امر کرد جهاز شتران را در این مکان نهند و آن ها را به شکل منبری در آورد و سپس به نماز جماعت فرا خواند.

همه گرد آمدند در حالی که بیش ترین آن ها از شدت گرما بر پاهای خود پارچه ای بسته بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر منبر رفت و امیر المؤمنین را فرا خواند و خدای را ستود و پند داد و رسالت خویش ابلاغ کرد و خبر مرگ خویش را به امت داد و فرمود: همانا من فراخوانده شده ام و نزدیک است که پاسخ دهم و هنگام آن رسیده است که در میان شما پرپر بزنم.

من در میان شما آن به یادگار می نهم که هر گاه بدان چنگ در زیند هرگز گمراه نگردید:

کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم و این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا وقتی که بر سر حوض کوثر بر من وارد آیند (1)».

ص: 246

1- سید شرف الدین در مراجعات 278-280 می گوید: «و تو- خداوند با حق به تویاری رساند- می دانی آن چه مناسب مقام در این گرماست و شایسته اعمال و سخنان پیامبر در روز غدیر است جز رساندن پیمان و مشخص کردن جانشین پس از خود نمی باشد و قراین لفظی و دلایل عقلی موجب یافتن این قطعیت ثابت و جزمی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن روز آهنگی نداشت مگر تعیین علی به عنوان ولی عهد و جانشین خود. پس حدیث باقراین پیوست آن، نصّی است آشکار در خلافت علی که هیچ گونه تأویلی را نمی پذیرد و برای برگرداندن آن از این معنی راهی نیست و این روشن است لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ . اما ذکر اهل بیت پیامبر در حدیث غدیر از اموری است که معنای پیشگفته را تأیید می کند. زیرا پیامبر آن ها را همراه قرآن استوار می سازد و الگویی قرارشان می دهد برای خردمندان و می فرماید: من در میان شما آن به یادگار می نهم که اگر بدان چنگ در زیند هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندانم (اهل بیتم). پیامبر چنین کرد تا امت بداند پس از پیامبر مرجعی جز این دو نیست و پس از ایشان تکیه گاه و معتمدی جز این دو برای امت در میان نخواهد بود. در وجوب پیروی از امامان عترت طاهره همین شما را بس که با کتاب خداوند عزّ و جلّ قرین شده اند که نه از پس و نه از پیش باطلی بدان راه ندارد. پس همان گونه که جایز نیست به کتابی مراجعه شود که در حکم مخالف کتاب خداوند است جایز نخواهد بود به امامی مراجعه شود که در حکم، مخالف امامان عترت باشد و این سخن پیامبر که: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» دلیلی است بر این که زمین پس از پیامبر از وجود امامی از عترت خالی نمی ماند که همسنگ قرآن است. کسی که در حدیث تدبیر کند می یابد که خلافت منحصر در امامان عترت طاهره است، و مؤید این سخن حدیثی است که امام احمد در مسند خود به نقل از زید بن ثابت نقل کرده می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من در میان شما دو جانشین می نهم: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترت و اهل بیتم که این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند». این نصّی است در خلافت امامان عترت (علیه السلام)، و شما می دانید که نصّ بر وجوب پیروی از عترت، نصّ است بر وجوب پیروی از علی، چه او سرور و امام بلا منازع عترت است. پس حدیث غدیر و امثال آن یک بار شامل نصّ است بر این که علی امام عترت است و از سوی خدا و رسول، منزلت قرآن را دارد و یک بار در برگیرنده شخصیت بزرگ علی است و این که او ولیّ هر کس است که پیامبر خدا ولیّ اوست، و السلام».

سپس پیامبر با رساترین صدا ندا در داد که: آیا من به شما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند: آری. پس پیامبر در حالی که بازوی علی را گرفت و به گونه ای آن ها را بلند کرد که سفیدی زیر بغل حضرت (علیه السلام) دیده شد فرمود: پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست (1).

ص: 247

1- شریف مرتضی در شافی آن گونه که بحار الانوار 236-237/37 در بیان صحّت حدیث غدیر از او نقل می کند می گوید: «دلالت بر درستی این خبر را نمی جوید مگر فرد خیره سر، چرا که این خبر هم ظهور دارد و هم شهرت و هر که آن را بشنود برایش علم حاصل خواهد شد و جویای تصحیح حدیث غدیر و دلالت آن نیست مگر همچون کسی که می خواهد از صحّت جنگ های آشکار و مشهور و احوال معروف یا حجّه الوداع حضرت (صلی الله علیه و آله) با خبر شود، زیرا ظهور همه این ها و عمومیت آگاهی از آن ها یکسان است... این خبر چنان منحصر به فرد است که دیگر احادیث در آن شرکتی ندارند، زیرا اخبار دو گونه اند: یکی خبری که اسانید متصل در نقل آن معتبر نیست همچون خبر جنگ بدر و خیبر و جمل و صفین، و گونه دیگر، خبری است همچون اخبار شریعت که اتصال اسانید در آن معتبر است و شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند». او پس از آوردن خبر تحلیف می گوید: «اگر روشنی این خبر همچون خورشید نمی بود جایز نمی بود امیر المؤمنین (علیه السلام) به ویژه در این مقام آن را ادعا کند». اما در دلالت خبر می گوئیم: سخنان علمای هر دو فرقه در دلالت و حصر این خبر به معنای اولویت و امامت و خلافت، بسیار فراوان است که ما برخی از آن ها را چکیده می آوریم: از جمله ایشان است ابن بطریق در عمده 119-112 ده وجه برای معنای مولی بر می شمرد و این معانی را با «اولی» آغاز می کند و سپس می گوید: «این ستون و رکنی است که معانی دیگر اقسام بدان باز می گردد و بدانید که اهل زبان و عربی پردازان تصریح دارند که «مولی» در بردارنده معنای «اولی» است». او پس از آوردن شواهدی که بر این ادعا دلالت دارد دیگر معانی را به این معنی باز می گرداند و می گوید: «حال که مسأله چنان است که بیان داشتیم ثابت می شود که منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این سخن: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» همان معنای اولی است که آن را پیش تر آورد و بیان داشت و دیگر جایز نیست این کلمه به دیگر گونه های واژه «مولی» و احتمالات آن برگردانده شود، و این مقتضی آن است که علی (علیه السلام) از خود مردم به آن ها اولی باشد، زیرا ثابت شده است که حضرت (علیه السلام) مولای ایشان است چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خود ثابت دانست که مولای مردم است و خداوند سبحان ثابت کرده است که پیامبر از خود مردم به ایشان اولی است، پس ثابت می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود مردم به آن ها اولی است، پس ثابت شد که پیامبر بنا به تعبیر قرآن کریم اولی و بنا به تعبیر خود پیامبر مولا است، پس اگر معنی یکی نباشد. دیگر پیامبر از واژه ای که در قرآن کریم در تعریف او وارد شده است به واژه دیگری روی نمی آورد، پس برای علی (علیه السلام) بی آنکه به معنای دیگری عدول شود همان به ثبوت می رسد که برای پیامبر». شریف مرتضی چنان که بحار الانوار 240-241/37 از او نقل می کند این سخن را با بیان دیگری در شافی می آورد: «آن چه واژه مولی در بر دارد به گونه هایی تقسیم می شود که از آن جمله است آن چه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعلق نمی گیرد و آن چه به پیامبر تعلق می گیرد و با دلیل، روشن است که پیامبر آن را نمی خواسته است و آن چه برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می خواسته، چرا که دیگر گونه ها باطل هستند و محال است سخن پیامبر از مفهوم فایده تهی باشد. گونه نخست، همان برده آزاد شده و هم پیمان است، زیرا هم پیمان، کسی است که به قبیله یا عشیره ای می پیوندد و با آن هم پیمان می شود تا به یاری اش شتابد و به دفاع از آن برخیزد و به همین سبب به آن قبیله انتساب می یابد و بدان می بالد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنا به این وجه هم پیمان کسی نبوده است. گونه دوم، خود به دو شکل تقسیم می شود و روشن است که یکی از آن دو، خواست پیامبر نبوده است چرا که فی نفسه باطل می باشد همچون آزادکننده برده و مالک و همسایه و داماد و جانشین و امام، در صورتی که این دو از اقسام مولی شمرده شوند و شکل دیگر آن نیز مورد خواست پیامبر نبوده، زیرا فایده ای نداشته است که خود، آشکار و



شایع می باشد و آن عبارت است از پسر عمو. گونه سوم که با دلیل، روشن است خواست پیامبر نبوده همان ولایت دین و یاری رساندن بدان و محبت یا ولایت العتق می باشد و دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را نمی خواسته همین است که هر کس بر اساس دین خود دانسته است که باید مؤمنان را دوست بدارد و یاری شان رساند و قرآن کریم هم این سخن را گفته است و پسندیده نیست پیامبر مردم را در این وضع - به گونه ای که حکایت شده است - گرد آورد و اموری دینی را به آگاهی آن ها رساند که به انجام آن مجبور هستند و حال آن که آن ها می دانسته اند که ولایت العتق پسر عموها پیش و پس از شریعت مطرح است و این سخن عمر بن خطاب در آن شرایط - آن گونه که روایت های گوناگونی حاکی از آن است - خطاب به امیر المؤمنین (علیه السلام) که: «مولای من و مولای همه مؤمنان گشتی» مبطل آن است که مقصود، ولایت العتق باشد. همان گونه که یادآور شدیم باطل است مقصود از این خبر، ولایت العتق یا وجوب یاری رساندن به دین باشد. نیز دور است که مقصود از آن پسر عمو باشد. زیرا هر دو سخن از هر گونه سودی تهی است. پس وجهی باقی نمی ماند مگر گونه چهارم که برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می خواسته و آن عبارت است از اولای به تدبیر امور آن ها و امر و نهی ایشان». اینک می گوئیم: علامه امینی در الغدیر 370/1-366 برای واژه «مولی» بیست و شش معنی بیان می کند و در پایان می گوید: «بنا بر این تنها یک معنی دارد که همان اولی بودن به چیزی است و این اولویت به حسب کاربرد در همه موارد تفاوت دارد، پس اشتراک معنوی همان اولی است از اشتراک لفظی که مقتضی شرایط بسیار و نامعلومی است بر اساس نص ثابت که با اصلی استوار نفی شده و شمس الدین بن بطریق در عمده در بخش هایی از این نظریه بر ما پیشی جسته است». علامه مجلسی پس از اثبات حصر مفهوم «مولی» در «اولی» در بحار الانوار 244/37 می گوید: «اینک ثابت شد که مقصود از مولی در این جا اولی است که بیانش گذشت، و اولی در سخن پیش به چیزی یا وضعی مقید نشده است، و اگر منظور از آن عموم نباشد لازم می آید که در سخن پیش چیستانی گفته شده باشد، و از قواعد مقرر ایشان است که حذف متعلق بدون قرینه، دلالت دارد بر خصوص امری از امور که دال بر عموم است، به ویژه آن که این سخن پیامبر: «من انفسکم» بدان پیوست شده است، پس شخص باید آن گونه که می خواهد در خویش تصرف کند و آن دسته از امور خود را که می خواهد بر عهده گیرد، پس هر گاه حکم شود به این که پیامبر از آن ها به خودشان اولی است، این خود گواه آن خواهد بود که او می تواند هر چه بخواهد بدیشان دستور دهد و امور دینی و دنیوی آن ها را آن گونه که می خواهد تدبیر کند و مردم با وجود حضرت (صلی الله علیه و آله) اختیاری از خود ندارند و آیا این مفهومی جز امامت و ریاست عامه دارد؟». شیخ طوسی در رساله مفصح که در «الرسائل العشر» 136/ به چاپ رسیده می گوید: «هر گاه ثابت شود که مفهوم این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «من کنت مولاه»، «من کنت اولی» است و نیز حضرت (علیه السلام) بر ما واجب الطاعه است پس ما باید فرمانش بریم و از آن چه بازمان می دارد کناره بگیریم و این خود دلیل آن است که او امام است، زیرا واجب بودن فرمانبری - بی هیچ نزاعی - واجب نیست مگر برای پیامبر یا امام، و از آن جا که می دانیم او پیامبر نبوده است پس لا جرم امام می باشد». ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 153-151 می گوید: «خبر غدیر بنا بر دو وجه دلالت بر امامت علی (علیه السلام) دارد: یکی این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مخاطبان مقرر کرد که باید از او فرمان برند و فرمود: «الست اولی بکم منکم بانفسکم»، و چون اعتراف کردند سخن خود را بی هیچ گسستگی با حرف تعقیب ادامه می دهد: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه»، و این مقتضی آن است علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اولی بودن به مردم از خودشان، شریک باشد و این موجب آن است که فرمانبری از حضرت (علیه السلام) بر آن ها واجب شود، و بنا بر این وجه ثبوت فرمانبری بی هیچ شبهه ای حاکی از امامت حضرت (علیه السلام) می باشد... این که واژه «اولی» مفهوم امامت را در بردارد آشکار است، زیرا حقیقت اولی عبارت است از کسی که به داشتن حق تصرف، اختیاردارتر و برای تدبیر شایسته تر است. می گویند: فلانی نسبت به خون و زن و یتیم و امور، اولی است به معنای آن که شایسته تر و اختیاردارتر می باشد. پس هر گاه این مفهوم میان کسی و گروهی حاصل شد مقتضی آن است که این شخص برای آن گروه واجب الطاعه باشد، زیرا در پیشبرد مقاصد آن ها - حتی اگر آن ها را خوش نیاید - و دوری از امور ناخوشایند - حتی اگر آن ها بخواهند - از خود آن ها بدیشان شایسته تر است، و بر همین معنی حمل شده این سخن پروردگار که: «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم همین معنی را بیان داشته است و هر گاه نظیر این سخن برای شخص منصوص علیه و خوب یابد فرمانبری از او به وجهی که برای حضرت (علیه السلام) حاصل بود و خوب می یابد و خوب این فرمانبری بر اساس این وجه مقتضی امام بی چون و چرای حضرت (علیه السلام) خواهد بود». وی نظیر همین سخن را در تلخیص الشافی 168/2-167 می آورد. سید فیروزآبادی در فضائل الخمسه 447-448/1 می گوید: «از آن چه تأکید دارد پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را در عمل و با این سخن به جانشینی خود برگزید و او را امام پس از خود برای مردم تعیین کرد این است که حارث بن نعمان از این رویداد، سخت دلتنگ شد و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتراض کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او پاسخ داد که این امر به دستور الهی صورت گرفته است و حارث هم گریزی ندید جز این که بر خویش نفرین کند تا آن که عذاب بر او نازل شد و خداوند هلاکش گرداند. اگر مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساندن این مفهوم به مردم بود که: «هر کس من دوستدار و یار او»؛ یا نظایر آن هستم دیگر مسأله آن قدر اهمیت نمی یافت که حارث چنین دلتنگ شود تا جایی که خویش را نفرین کند و خداوند او را نابود سازد». سید شرف الدین در مراجعات 259/2 می گوید: «ما با آن ها احتجاج نمی کنیم مگر به وسیله آن چه از طریق خودشان رسیده است و حدیث غدیر و نظایرش از آن جمله است، اگر چه ما احادیث فضایل را چنان پژوهیده ایم که این جماعت در آن جداگانه به کند و کاو پرداخته اند و نکته مخالفی در آن ها نیافته ایم و به دلیلی در خلافت-خلفای سه گانه-برنخورده ایم و به همین سبب در خلافت این جماعت هیچ کس بدان استناد نمی جوید». علامه امینی در الغدیر 340/1 پس از بحث در صحت خبر غدیر می گوید: «در دلالت این خبر بر امامت مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) باید بگوییم ما در هر چه تردید داشته باشیم در این تردیدی نداریم که واژه «مولی» خواه در مفهومی تصریح داشته باشد که بنا به وضع لغوی در جستجوی آنیم یا به دلیل اشتراک میان مفاهیم فراوان، مجمل به کار گرفته شده باشد و خواه برای اثبات آن چه در مفهوم امامت که ما مدعی آنیم خالی از قرینه باشد یا قراین بسیار آن را در بر گرفته باشد، این واژه در این مقام جز بر این معنی دلالت نمی کند و این به دلیل درک حاضرانی از آن جمع بزرگ است که می توانسته اند این مقام را هضم کنند و نیز کسانی که مدتها بعد این خبر را دریافت کرده اند و بی آنکه میان آن ها و پیامبر تکذری باشد به سخن او در زبان استشهاد کرده اند و نیز پیوستگی این گونه درک در میان شعرا و ادبای بعد تا زمان ما که خود دلیل قاطعی است در مفهوم مقصود». او در همین مأخذ 218/11 می گوید: «شگفت است تأویل حدیثی که در امامت و وجوب اطاعت تصریح دارد و خرد درست (عقل سلیم) به تباهی این تأویل گواهی می دهد، چنان که حال و مقام و این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «الست اولی منکم بأنفسکم» پس از نزول آیه شریفه یا ایها الرسول و امثال آن، درستی چنین تأویلی را نفی می کنند. طرفداران این گونه تأویل از مفهوم این سخن منتبّی غفلت کرده اند که: فرض کنیم بگوییم این بام، شام است\* آیا جهانیان از دیدن نور نایبنا خواهند بود؟». برای روشنی بیش تر سخن علامه مجلسی را در بحار الانوار 242/37 می افزایشیم که بر این گمانه بنا شده است که مفهوم مولی، دوستدار و یار باشد: «نیز می گوییم: حتی به فرض این که مقصود از این واژه، دوستدار و یار هم باشد باز در میان صاحبان اندیشه های درست و فطرت صحیح بنا به قراین حالیه، دلالت بر امامت علی (علیه السلام) دارد. اگر فرض کنیم یکی از سلاطین هنگام نزدیک شدن زمان مرگش همه نظامیان خود را گرد آورد و دست نزدیکترین و خصوصی ترین خویش خود را بگیرد و بگوید: «هر که من دوستدار و یار اویم پس این دوستدار و یار اوست»، و سپس برای یار و دوستدار او دعا کند و کسانی را که به او یاری رسانند و دوستش نداشته باشند نفرین فرستد و این سخن را در حق دیگری نگفته باشد و هیچ کس جز او را به عنوان جانشین معرفی نکرده باشد آیا رعایای او و کسانی که در این گردهمایی حضور دارند جز این می فهمند که سلطان می خواسته است با این کار او را به جانشینی خود برگزیند و مردم را تشویق کند که او را یاری رسانند و دوستش بدارند و همگان را به فرمانبری از او و یاری رساندنش در برابر دشمن وادارد؟». نظیر همین سخن را علامه امینی در الغدیر 365-366/1 بیان می کند که هر کس خواهان آن است می تواند بدان مراجعه کند. سید شرف الدین در مراجعات 283-284 در پاسخ به سخن ابن حجر در صواعق-که علی به حکم حدیث غدیر امام بود لیکن اصل امامتش بیعت امت با او بود- می گوید: «تو-که خداوند به وسیله تو حق را یاری رساند- می دانی که اگر فلسفه ابن حجر و پیروان او در حدیث غدیر صحیح باشد در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه

و آله) در تصمیم ها و خواست هایش - پناه بر خدا - همچون بازیگر و در سخنان و عملکردش - خدای ناکرده - چونان بیهوده گویی خواهد بود، چرا که بر اساس فلسفه آن ها پیامبر در این مقام بسیار مهم، مقصدی را نمی طلبید جز آن که بیان کند علی پس از عقد بیعت برای خلافت شایسته تر خواهد بود و این مفهومی است که دیوانگان هم از آن به خنده می افتند چه رسد به خردمندان و علی در میان آن ها بر دیگری امتیازی ندارد و از دیدگاه ایشان در آن هیچ مسلمانی نسبت به دیگری اختصاص نخواهد داشت، چرا که در میان آن ها هر کس با او بیعت شود برای خلافت شایسته تر خواهد بود و علی و دیگر صحابه و مسلمانان در این باره یکسان خواهند بود، پس ای مسلمانان! اگر فلسفه ایشان درست باشد کدام فضیلت بوده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن هنگام می خواسته است تنها علی را در میان پیشکسوتان بدان اختصاص دهد؟ اما این سخن آن ها - که اگر اولویت علی به امامت بالمآل نبوده باشد هر آینه او با وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم امام می بود - نادیده انگاشتنی شگفت و عجیب و غفلت از تمامی پیمان های انبیا و خلفا و سلاطین و فرماندهان است به پسینیان خود و جاهلی است به این حدیث: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و فراموش کردن این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیث الدار به روز انداز است که فرمود: «سخن او را بشنوید و فرمانش برید» و به هر حال فراموش کردن دیگر سنت های پیایی است. حتی در صورتی که اگر بپذیریم اولویت علی به امامت به سبب وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) امکان نداشته در آن حال بوده باشد پس ناگزیر باید در پی رحلت پیامبر، آن گونه که پوشیده نیست برای همسویی با قاعده پذیرفته نزد همگان یعنی حمل لفظ - هنگام دشوار بودن دستیابی به حقیقت - به نزدیک ترین مجازات، خلافتی بلا فصل می داشت». بنگرید به: «المعیار و الموازنه 210/212-210، الرسائل العشر 133/138، تقریب المعارف 151/158، کشف الغمّه 62/1، اعلام الوری 169/170، کشف المراد 395/ و 419-420، طرائف 139/142، اللوامع الالهیه 278/، صراط المستقیم 300/1، حق الیقین 255/1، فضائل الخمسه 356-443/1، مراجعات 278/ و 264 و معالم المدرستین 145/1.















بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد دشمن بدار و به هر که یاری اش رساند یاری رسان و یاری  
ات را از هر که یاری اش را از او

ص: 254

1- اسکافی در المعیار و الموازنه 212/ می گوید: «پایان این حدیث نیز گواه آن است که سستی مورد ادعای آن ها را ندارد و آن همین سخن است: «بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد دشمن بدار»، و تمامی این ها دلالت بر سخن ما دارد که در دین بر مردم پیشی داشته و بر همه جهانیان از برتری برخوردار بوده است و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای علمش او را برگزیده است و از حضرتش (علیه السلام) دگرگونی و ناپایداری دیده نمی شد و وضع ایشان همواره یکسان بود و دشمنی اش با دشمنی خدا و دوستی اش با دوستی خدا پیوند داشت چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همین پیوند را داشت. علامه مجلسی در بحار الانوار 247-248/37 می گوید: «اما این که برخی از ایشان گمان کرده اند این سخن پیامبر: «بار خدایا! هر که او را دوست می دارد دوست بدار» قرینه ای است بر این که منظور از مولی موالی و یار است، سستی اش بر هیچ کس پوشیده نیست، چرا که استدلال ما تنها مقدم داشتن اولی نیست تا آن ها بدین گونه با ما به مخالفت برخیزند بلکه ما به سیاق کلام و مقدمه چینی و شاخه های این مقدمه و همان چیزی استدلال کردیم که عرف زبانداران در این مورد بدان حکم می کنند. اما دعا برای دوست داشتن دوست او چنین جایگاهی ندارد و این به هنگامی صورت می پذیرد که کسی ادعا کند لفظ، پس از اطلاق به یکی از معانی، مناسب نیست به معنای دیگری اطلاق شود که در اشتقاق با آن مناسب و نزدیک است و چگونه عاقلی این را ادعا کند با آن که این خود از آرایه های بدیعی به شمار است؟ در پی این گفتار سخنی می گوئیم که بنا به چند وجه آن چه را گفتیم تأیید و آن چه را بنیان نهادیم تقویت می کند: اول آن که وقتی ثابت شود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ریاست عامه و امامت کبری برخوردار بوده است و همین خود به سپاهیان و یارانی نیاز دارد و نظیر همان برای فردی از گروه او به اثبات رسد که موجب برانگیخته شدن حسدی می شود که ترک یاری و خودداری از کمک را به ارمان می نهد، به ویژه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دشمنی در دل نهفته منافقان حاضر و سعی و تلاشی که برای غصب خلافت حضرت (علیه السلام) در خویش، پوشیده می داشتند آگاه بود، همین خود اقتضا دارد که پیامبر سخن خود را با دعا برای یاران او و نفرین برای کسانی که در حق او کوتاهی کنند مورد تأکید قرار دهد، و اگر منظور صرفاً یار بودن پیامبر یا ثبوت دوستی میان او و ایشان همچون سایر مؤمنان بود دیگر برای خواندن فرماندهان و ولایتمداران به این همه مبالغه و دعا نیازی نبود. دوم این که همین دلالت دارد بر عصمتی که برای امامت حضرت (علیه السلام) ضروری است، زیرا اگر گناهی از او سر می زد بر کسی که این آگاهی را از او داشت واجب بود او را از این کار جلو گیرد و حمایتش را از او دریغ ورزد و به همین سبب دشمنی اش را با او آشکار سازد، و دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای هر که او را دوست بدارد و یاری اش رساند و نفرین حضرت (صلی الله علیه و آله) برای هر که بدو دشمنی ورزد و یاری اش نرساند مستلزم آن است که حضرت (علیه السلام) هرگز وضعی نداشته باشد که بر اساس آن سزاوار ترک دوستی و یاری گردد. سوم این که اگر مقصود از مولی اولی باشد- چنان که می گوئیم منظور از این واژه، طلب دوستی ورزیدن و پیروی از او و یاری رساندن بدوست از سوی آن قوم، و اگر مقصود، یار و دوستدار باشد، منظور، بیان کردن این حقیقت است که علی (علیه السلام)، یار و دوستدار ایشان است و دعا برای کسی که او را دوست بدارد و یاری اش رساند و نفرین برای کسی که این دورا از او دریغ کند در اولی مهم تر و مناسب تر از دومی است مگر آن که دومی نیز- چنان که پیش تر گفتیم- در مآل به مفهوم اولی بازگشت داشته باشد».

پیامبر(صلی الله علیه و آله)سپس فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در پی آن آفتاب غروب کرد و پیامبر با مردم نماز به جای آورد و به خیمه درآمد [و دستور داد علی(علیه السلام) در خیمه، رو به روی حضرت بنشیند.]سپس دستور داد مسلمانان، گروه گروه بر علی وارد شوند تا برای امیری یافتن بر مسلمانان بدو تبریک گویند و درودش فرستند. از جمله کسانی که مفصل تبریک گفت عمر بود که چنین اظهار داشت: به بر تو ای علی! سرور من و سرور هر زن و مرد مؤمن گشتی (1)(2).».

ص: 256

1- مستدرک الصحیحین حاکم 109/3+ تذکره الخواص 35/- که به اختصار نقل کرده است- مناقب ابن مغزلی 26/-16+ ارشاد مفید 91+ مجمع البیان 223/3.

2- ابو حامد غزالی در کتاب سرّ العالمین بر اساس آن چه در بحار الانوار 252/37-251 آمده است پس از بحث در تحقیق امر خلافت و بیان اختلاف ها می گوید: «لیکن حجت، نقاب از چهره برگرفت و همگان به اتفاق بر متن این حدیث از خطبه پیامبر(صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم همداستان شدند که فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست»، پس عمر گفت: «زهی زهی بر تو ای ابو الحسن! سرور من و هر مرد و زن مؤمن گشتی». این خود، اعتراف و خشنودی و داوری است ولی بعدا هوای حب ریاست چیرگی یافت و به دوش کشیدن رکن خلافت و بستن قرارها و لرزش هوا در به هم خوردن پرچم ها و درهم شدن اسب های فراوان و گشودن شهرهای مختلف، جام هوس را بدیشان نوشاند و به اختلاف نخستین بازگشتند و حق را پشت سر بیفکندند و به بهایی اندک آن را فروختند و چه بد فروختند». سید شرف الدین در مراجعات 282/ پس از بیان تبریک ابو بکر و عمر به علی(علیه السلام) می گوید: «این دو تصریح کردند که علی(علیه السلام) سرور هر زن و مرد مؤمن است و این سخن بدان معناست که از شامگاه روز غدیر، سروری علی همه مردان و زنان مؤمن را در بر می گیرد، پس به عمر گفته شد: «با علی چنان می کنی که با هیچ یک از صحابه چنان نمی کنی». و او در پاسخ گفت: علی سرور من است». عمر تصریح کرد که علی(علیه السلام) مولای اوست در حالی که در آن هنگام او را برای خلافت برنگزیده بودند و برای خلافت با او بیعت نکرده بودند و این خود دلیل آن است که علی(علیه السلام) در همان حال و نه در مآل مولای او و هر زن و مرد مؤمنی بوده است یعنی از همان هنگامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از سوی خداوند سبحان به روز غدیر این حقیقت را آشکارا بیان داشت، «دو بادیه نشین دعوی نزد عمر بردند و عمر از علی خواست میان آن دو داوری کند. پس یکی از آن دو گفت: این میان ما داوری کند؟! عمر به او یورش برد و گریانش گرفت و گفت: وای بر تو، می دانی او کیست؟ او سرور من و سرور هر مؤمنی است و هر که او مولایش نباشد مؤمن نیست»، و اخبار رسیده در این معنی بسیار است».

در کتاب مسند احمد بن حنبل (1) - به نقل از ابن بریده آمده است که گفت: پیامبر ما را در سپاهی به مأموریت فرستاد، پس چون آمدیم گفت: دوست خود را چگونه یافتید؟ یعنی علی (علیه السلام) - و من از او گله کردم و هیچ کس جز من از او گله نکرده بود. او می گوید: در حالی که پیاده و چشمم را به زمین دوخته بودم سر بلند کردم که ناگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که چهره اش برافروخته شده بود و فرمود: هر که من ولیّ اویم علی نیز ولیّ اوست. 5.

ص: 257

---

1- مسند احمد بن حنبل 350/5.

در صحیح ترمذی (1) - به نقل از عمران بن حصین آمده است که گفت:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپاهی را فرستاد و علی را به فرماندهی آن ها گماشت و او پس از آن که در سپاه مستقر شد کنیزی را برای خود برگزید و این را بر او زشت شمردند و چهار تن از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پیمان بستند و میان خود گفتند: هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنیم به او خبر خواهیم داد که علی چه کرده است. هنگامی که مسلمانان از سفری بازمی گشتند.

نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رفتند، به او سلام می کردند و به سوی بار و بنه خود بازمی گشتند. پس چون سپاه پیامد بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود فرستادند و یکی از آن چهار تن برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا ندیدی که علی بن ابی طالب چنین و چنان می کند؟ پس پیامبر از او روی برگرداند. دومی برخاست و همان سخنان اولی را گفت. پیامبر از او هم روی برتافت.

سومی برخاست و همچون سخنان آن دو بگفت. پس پیامبر از او هم چهره گرداند. چهارمی برخاست و سخنانی نظیر آن سه بگفت: پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که خشم در سیمایش نقش بسته بود به آن ها روی کرد و فرمود: از علی چه می خواهید [از علی چه می خواهید؟] [از علی چه می خواهید؟] علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مؤمنی است.

در صحیح اوست (2) - هر که من مولای اویم علی مولای اوست.

در همان جا است: (3) - خداوند بر علی رحمت گیرد، بار خدایا! حق را هر کجا که او رفت با او همراه ساز.

خطیب فخر خوارزم (4) - حدیث غدیر خم را روایت می کند و می گوید که پیامبر بازوی علی را گرفت [و آن دو را بلند کرد] تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل او را دیدند و از یک دیگر جدا نشدند تا این که آیه شریفه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** (5) - /.

ص: 258

1- همان 296/5، شماره 3796.

2- سنن ترمذی 297/5، شماره 3797.

3- همان، شماره 3798.

4- مناقب خوارزمی 80/.

5- مائده 7/.

1- مصنف در الفین 355/ می گوید: «امام رکنی از ارکان دین است، زیرا سخن او اصلی از اصول به شمار می آید و اوست نگاهبان شریعت و عامل بدان و کسی است که باید به آن عمل کند. پس اگر او معصوم باشد دین، کامل خواهد بود و اگر معصوم نباشد دین، کمال نخواهد یافت، لیکن خداوند می فرماید: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**، که این خود بالضروره گواه ثبوت امام معصوم است». ابن بطریق در خصائص 65/ می گوید: «اگر دین امت جز به ولایت او کمال نمی گیرد و نعمت الهی جز به وجود او برای خلقش به تمام نمی رسد و خداوند جز به وجود او اسلام را به عنوان دین خلقش بر نمی گزیند، پس این ولایت برای همه مسلمانان به غایت و جوب می یابد و اجماع مسلمانان هم بر آن تعلق دارد، و همین ولایت، قائم مقام هر طاعتی از خداست، چه، اگر مسلمانی بر این طاعت قرار گیرد ولی بر ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نباشد خداوند از اسلام او به عنوان دین، خشنود نخواهد بود و دینش نزد خدای کمال نیافته است و با وجود کمال نیافتن دین انسان و خشنود نبودن خدا از اسلام او، نعمت الهی برای او کمال نمی یابد و کسی که درگیر این امور شود در معامله زیان برده و ناکامی اش آشکار گشته است». علامه بیاضی در صراط المستقیم 78/1 می گوید: «پس از پیامبر، امت یا نیازمند به امام است که در حکمت الهی نصب او واجب خواهد بود و خدا هم چنین کرده است آن گونه که در حکمت الهی بر گماشتن پیامبر، و جوب داشته، یا نیازمند امام نیست که در این صورت گزینشی بیهوده و عملکردی است بدون دستور خداوند. نیز اگر امامت از دین نباشد پس هیچ کس نباید چیزی را در دین وارد کند که از آن نیست و اگر از آن باشد در صورتی که خداوند از آن سکوت ورزد، در واجب، اخلال ایجاد خواهد کرد که این خود قبیح و نقص است و اگر آن را به جای آورد گزینش باطل می گردد و خداوند، آن را در روزی که پیامبر، علی را با آگاهی نصب کرد به جای آورد و این آیه را نازل فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**، اگر پس از این چیزی از دین باقی بماند خداوند دروغگو خواهد بود و خداوند برتر از آن است که دروغ بگوید و اگر چیزی باقی نماند مطلوب، لازم خواهد آمد». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 233/2 می گوید: «این سخن پروردگار: **وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** بزرگ ترین دلیل در نصب امام است، زیرا بزرگ ترین نعمت برای امت به شمار می آید و بدون آن نعمت تمام نمی شود. اکمال دین نیز بنا بر این که امامت از اصول دین است - چنان که آن را می گوئیم و دلیلش پیش تر آمد - با نصب امام، حاصل می شود و اگر امامی منصوب شده باشد بالضروره و اجماع آن امام، امیر المؤمنین (علیه السلام) خواهد بود». بنگرید به: حق الیقین 253/1.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اللّٰه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب. سپس فرمود: بار خدایا! دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن و کسی را که بدویاری رساند یاری رسان و یاری ات را از کسی که یاری اش را از او دریغ ورزد دریغ ورز.

در صحیح نسائی و ترمذی (1) - به نقل از جابر آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز طائف علی را فرا خواند و با او به نجوا سخن گفت. مردم گفتند: نجوای پیامبر با پسر عمویش طولانی شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه من که خدا با او نجوا می کرد. یعنی: خداوند به من چنین دستوری داده بود و اخبار در این زمینه آن قدر فراوان است که به شماره در نمی آید.

### **مبحث نهم: در تصریح به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از خود علی (علیه السلام) را به خلافت گماشته**

است:

امامیه بر این امر تواتر دارد و جمهور در باره آن اخبار فراوانی نقل کرده اند که ما برگزیده هایی از آن را بر سبیل اختصار بیان می کنیم:

خوارزمی (2) - به نقل از جابر نقل می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند

ص: 260

---

1- سنن ترمذی 303/5، شماره 3810، ولی در صحیح نسائی بدان دست نیافتیم، لیکن در احقاق الحق 531/6 به نقل از علامه به ارجح المطالب راه یافته است و او می گوید که: حدیث را از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی به نقل از ابو هریره نظیر آن چه از صحیح ترمذی گفته آمد روایت کرده است.

2- مناقب خوارزمی 80/، و ظاهراً به قرینه حدیثی که پس از آن می آید مؤلف آن را از مناقب ابن مردویه نقل کرده است.



هنگامی که آسمان ها و زمین را آفرید آن ها را فرا خواند پس آن ها پاسخش دادند و نبوت مرا با ولایت علی بن ابی طالب بر آن ها عرضه کرد و آن ها آن را پذیرفتند. سپس خداوند خلق را آفرید و امر دین را به ما واگذار کرد، پس سعادت مند به واسطه ما سعادت مند شد و نگون بخت به واسطه ما نگون بخت شد. ماییم که حلال خدا را حلال می کنیم و حرام خدا را حرام.

در همین جا (1)- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که از سلمان نقل کرده است که می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! هر پیامبری جانشینی دارد، جانشین تو کیست؟ پیامبر سکوت کرد. پس چون بعدا مرا دید گفت: ای سلمان! او من به سوی او شتاب کردم و لبیک گفتم. گفت می دانی جانشین موسی کیست؟ عرض کردم: آری، یوشع بن نون.

فرمود: چرا؟ عرض کردم: چون او در آن هنگام داناترین ایشان بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

جانشین و سرنگه دار من و بهترین کسی که پس از خود باقی می گذارم (2) و وعده مرا ادا می کند و قاضی دین من می باشد (3) علی بن ابی طالب است.

ص: 261

1- آن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی احقاق الحق 154/5 آن را از ارجح المطالب نقل می کند که آن نیز از ابن مردویه نقل کرده است، نیز در کشف الغمه 157/1 به نقل از مناقب ابن مردویه آمده است.

2- سید شرف الدین در مراجعات 302/ ذیل همین خبر می گوید: «این سخن تصریحی است بر این که علی جانشین پیامبر است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم است و در این خبر دلالتی است التزامی در خلافت علی (علیه السلام) و وجوب فرمانبری از او که بر خردمندان پوشیده نیست.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 374/2 استدلال می کند که همین قرینه ای است دال بر خلافت. «اخبار وصیت، قراین دیگری را هم در بردارد که مقتضی آن است منظور از وصی، خلیفه است، همچون این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) -بخشی از سخن در توصیف علی (علیه السلام)- که او (علی) بهترین کسی است که به خلیفگی می گذارم یا پس از خود به یادگار می نهم.»

3- می گویم: در برخی روایات «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است و آن چه ما از علمای خود نقل می کنیم بر همین تقدیر، استوار است. مصنف در کشف المراد 396/ می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو برادر و جانشین و خلیفه پس از من هستی و قاضی دین من، و این نصی است صریح در ولایت و خلافت بر اساس آن چه گفته آمد.» شیخ طوسی در تلخیص الشافی 166/2 می گوید: «در پاره ای روایات تعبیر «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است، و این روایت نیز صراحت در امامت دارد، زیرا قاضی به معنای حاکم است و هر گاه در همه دین حاکم باشد پس او امام خواهد بود.» ابن ابی جمهور احسانی در کتاب معین المعین چنان که در حاشیه اللوامع الالهیه 282/ از او نقل شده می گوید: «این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «قاضی دینی» به کسر دال، برگرفته است از این سخن پیامبر: «اقضاکم علی (علیه السلام)»، و این دلیل آن است که علی برترین صحابه بوده است و قضا به همه علوم نیازمند است...» «فرمود: «اقضاکم علی» و در این حدیث، منطوق آن را آشکارا بیان داشته است و مفهوم آن را به این اختصاص داده است که انواع و اقسام علوم را تنها برای علی (علیه السلام) گرد آورده است. وجود هر یک از فضایی که گروهی از صحابه بدان اختصاص یافته اند متوقف بر فضایل دیگر نیست مگر علم قضا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به صیغه افعال برای علی (علیه السلام) قرار داده است و آن مقتضی وجود اصل وصف و افزایش آن بر دیگری است و موصوف بدان باید عقلی کامل داشته باشد و نیکو تشخیص دهد و تیزهوش باشد و از سهو و غفلت به دور و به هنگام دشوار بودن حکم با ذکاوتش بدان دست یابد، عدالتی داشته باشد که مانع از آن گردد تا پیرامون محرمات

بگردد و مرّوتی که او را به دوری از دنیا وادارد، زبانی راستگو داشته امانتداری اش آشکار شود. ترکیب «قاضی دینی» در پاره ای روایات به فتح دال وارد شده است، چنان که در بحار الانوار 310-311/36 به نقل از کفایه الاثر چنین آمده است. در آن به نقل از انس بن مالک روایت شده است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنید که فرمود: «جانشینان پیامبران، کسانی هستند که پس از ایشان دیون آن ها را ادا می کنند و به وعده های آن ها عمل می کنند و بنا به سنّت ایشان به جنگ می پردازند. سپس به علی (علیه السلام) روی کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت جانشین و برادر منی، دین مرا ادا می کنی و به وعده های من عمل می کنی و بنا به سنّت من نبرد می کنی» (الحدیث).



در کتاب اربعین (1) - به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و علی (علیه السلام) حجّت خدایم بر بندگانش (2)». «.

ص: 263

1- فضائل الخمسه 375/1 به نقل از کتاب الاربعین الطوال از ابو القاسم دمشقی، و در کتاب اربعین ابن بابویه 591/ بر حسب آن چه مؤلف بدان نسبت می دهد. این روایت در تاریخ طبری 62/2 + مسند احمد بن حنبل 159/1 + کفایه الطالب 206/ + کنز العمال 397/6 یافت می شود.

2- اربلی در کشف الغمّه 162/1 می گوید: «این حدیث دلیل آن است که هیچ کس نمی تواند به منزلت امیر المؤمنین (علیه السلام) نزدیک شود و این که جایگاه او نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنایی والا و شالوده ای استوار دارد و شرفش به غایتی رسیده است که چگونگی آن خردها را به تحیر می کشاند و اصحاب را از درک آن ناتوان می سازد و بر فرزندگان است که در اعتراف به سستی بلند آن هر چه دارند و ندارند بر زمین افکنند، چه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) وضع او را همچون وضع خود قرار داده و او را در این سخن و سخنان بسیار دیگر هم منزلت خویش گردانیده است، و چه کسی می تواند همچون انسانی پرداخته شود یا پا جای پای او نهد یا چگونه می توان کسی را از کارهایش بازداشت که حجّت بر بندگان و مردمی است که خانواده او به شمار می آیند؟ این نکته را برای توضیح بیش تر می افزایم که همین دلالت بر آن دارد که هر چه برای پیامبر بوده است مانند آن نیز برای علی است، زیرا هر دوی آن ها حجّت خدایند بر بندگان و نبوت به دلیل دیگری از این امر استثنا می شود و باقی مانده آن اعم از ولایت بر مردم و جمع آوری خراج آن ها و تقسیم خراج میان ایشان و بر پا کردن حدود و امر به معروف و نهی از منکر برای حضرت (علیه السلام) می ماند و این برای هر که تأمل کند و انصاف ورزد روشن است.» علامه بیاضی در صراط المستقیم 75/2 می گوید: «دلیل این که حضرت (علیه السلام) به طور کلی بر همه امت، حجّت بوده است، و جوب مقدم داشتن بلا فصل ایشان است بر دیگران و اگر حضرت (علیه السلام)، چهارمین باشد، آن سه دیگر و هر که در زمان آن ها فوت شده بدون آن که دلیلی لازم باشد از شمول این حکم خارجند.».

هنگامی که آیه مبارکه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1)» نازل شد حضرت (صلی الله علیه و آله) خواص خاندان و عشیره خود را که فرزندان عبد المطلب بودند در خانه ابو طالب گرد آورد. آن ها چهل تن بودند. حضرت (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) دستور داد ران گوسفندی را با یک مدّ طعام گندم بپزد و یک صاع شیر برایشان فراهم آورد. معروف بود که یکی از آن ها می تواند [در یک وعده] تنه گوسفندی را بخورد و یک مشک نوشیدنی را بیاشامد، پس تمامی این گروه از این خوراک اندک بخوردند تا سیر شدند و غذا کم نیامد. آن ها از این امر شگفت زده شدند و نشانه پیامبری حضرت (صلی الله علیه و آله) برای ایشان آشکار شد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! خداوند مرا به سوی مردم به طور کلی و به سوی شما به طور خاص فرستاده و فرموده است: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، و من شما را به دو سخن فرا می خوانم که بر زبان سبک و در ترازوی الهی بسی سنگین است و در پرتو این دو سخن می توانید اختیار عرب و عجم را به دست گیرید و آن دو ملت تسلیم فرمان شما خواهند شد و با آن دو به بهشت در خواهید آمد و از آتش رهایی خواهید یافت:

شهادت به این که خدایی جز الله نیست و من پیامبر خدایم، پس هر که مرا در این امر اجابت کند و در پرداختن بدان یاری ام رساند برادر، وزیر و وصی [و وارث] او جانشین پس از من خواهد بود (2)، ولی هیچ کس پاسخی به او نداد./

ص: 264

1- شعراء 214؛ خویشان نزدیک خود را هراس ده.

2- شیخ طوسی در رساله الاعتقادات که در رسائل عشر 106/ چاپ شده می گوید: «دلیل این که امام حقّ، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امیر المؤمنین (علیه السلام) است نصّ متواتر پیامبر است در خلافت علی و حال آن که بر هیچ کس جز او - همچون ابو بکر و عباس - نصّی ندارد، نصّی نظیر این سخن که می فرماید: «تو برادر، وزیر و جانشین پس از منی.» دلیل دیگر امامت علی آن است که او معصوم می باشد و بنا به اجماع مسلمانان، کسی جز او معصوم نیست.» ابن بطریق در عمده 91/ می گوید: «این گونه اخبار رسیده از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغزالی و دیلمی بدون تردید بر لفظ خلافت حضرت (علیه السلام) تصریح دارند، پس باید به این نکته توجه شود که همان کافی است و برای کسی که با دیده انصاف در آن تأمل کند قانع کننده خواهد بود و دیگر هر چه جز لفظ خلافت باشد سخنی است از روی زاری که نوری برای طالب آن به دست نمی دهد و دلیلی نیست که از آن بهره ای گرفته شود و دانش افزوده ای نخواهد بود.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 368/2 می گوید: «اما انکار دلالت آن بر نفی خلافت دیگران، ضرورتا ستیزه جویی خواهد بود، زیرا کدام دلیل صریح تر از این نفی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: (خلیفه پس از من) و اگر قید (من بعدی) بر این دلالت نداشته باشد بنا به نصّ، خلافت بلا فصل هیچ کس به اثبات نمی رسد، و ای کاش می دانستم چرا وصیت ابو بکر برای عمر، نصّ خلافت بلا فصل اوست ولی وصیت پیامبر برای امیر المؤمنین چنین نیست؟ آیا وصیت پیامبر در بلا فصل بودن، صریح تر از وصیت ابو بکر و وصایای دیگر سلاطین برای ولیعهدهایشان نیست؟ [ص 103-83].» در این باره رجوع کنید به اللوامع الالهیه 282/ (حاشیه صفحه). شیخ طوسی در تلخیص الشافی 164/2 می گوید: «این سخن حضرت (صلی الله علیه و آله): «هر یک از شما که مرا در این امر یاری رساند برادر و وصی و جانشین پس از من خواهد بود.» نمی تواند خبری باشد که در آینده تحقّق می یابد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) این منزلت ها را بخشی از دعوت در بیعت با خویش قرار داده بود و آن را همچون ترغیبی بر زبان آورده بود و بنا بر این صحیح نیست لفظ بر خبر، حمل گردد و درستش چنین است که بر ایجاب حمل شود و گویی حضرت (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «هر که از میان شما با من بیعت کند ضرورتا برادر، وصی و جانشین پس از من خواهد بود.» بر اساس آن چه پیش تر گفته شد خلافت از منازلی همچون وصیت و اخوت به شمار آمد که غرض از آن ها ایجاب است نه خبر و نظیر همین معنی در لفظ خلافت هم وجود می یابد، زیرا محال است پیامبر برخی از منازل را بر برخی برتری

دهد و منظور حضرت (صلی الله علیه و آله) از همه آن ها ایجاب باشد نه خبر جز در مقام خلافت، چرا که آن، خروجی است از نظم سخن». بنگرید به: الرسائل العشر 97، تقریب المعارف 137/.







امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: در میان آن ها من در برابر پیامبر ایستادم در حالی که سنم از همه آن ها کمتر بود. پس گفتم: ای پیامبر خدا! من تو را در این امر یاری می رسانم پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین.

حضرت (صلی الله علیه و آله) برای بار دوم، سخن را برای قوم تکرار کرد و آن ها خاموشی ورزیدند، پس من برخاستم و سخن قبلی خود را دوباره گفتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین.

حضرت (صلی الله علیه و آله) برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد، ولی هیچ یک از آن ها [کلامی] بر زبان نیاورد. پس من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! من تو را در این امر یاری می رسانم.

حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین، تو برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین پس از من هستی.

پس قوم برخاستند در حالی که به ابو طالب می گفتند امروز بر تو مبارک باشد که اگر به دین برادرزاده ات درآیی پسرت بر تو امیر می شود (1). 8.

ص: 267

1- اسکافی همان گونه که در الغدير 287/2 از او نقل شده در «النقض على العثمانيه» می گوید: «عاملی از عوامل کودکی و خواهشی از خواهش های دنیا علی را به سوی خود می خواند و نوباوگی او را وامی داشت تا در بازی کودکان حضور یابد و به احوال ایشان درآید، ولی ما از او ندیدیم جز آن که در اسلام بڑا بود و در امورش مصمم و سخن خود را با عملش عینیت می بخشید و اسلامش را با پاکدامنی و زهد به اثبات می رساند و در میان همه کسانی که در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند او به حضرتش پیوست و در دنیا و آخرت مورد اعتماد و انس و الفت حضرت (صلی الله علیه و آله) گشت. او بر شهوتش چیره شد و با خواهش های نفسانی خود به ستیز برخاست و در این راه برای آن چه امید می برد در رستگاری عاقبت و پاداش آخرت شکیبایی ورزید. حضرت (علیه السلام) در سخنان و خطبه هایش آغاز وضع خویش و شروع کارهایش را بیان می کند آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درخت را فرا خواند و درخت، در حالی که بر زمین شیار می کشید به سوی حضرتش آمد و قرشیان گفتند: افسونگری است با قدرت چشم بندی. علی (علیه السلام) گفت: یا رسول الله! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورد، به خدا و پیامبر او ایمان آوردم و آن چه را به ارمان آوردی تصدیق می کنم و گواهی می دهم که درخت هر چه کرد به امر خدا بود در تصدیق نبوت تو و چونان برهانی در دعوت. آیا هرگز ایمانی صحیح تر از این ایمان یافت می شود با چنین پیوندی استوار و ریسمانی ناگسستی؟! اولی خشم و نفرت طرفداران عثمان و تعصب و انحراف جاحظ از اموری است که گریزی ندارد.» [مراجعه کنید به حدیث شجره در نهج البلاغه 302-300 خطبه 192 (قاصعه)]. ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 135/ می گوید: «سخنگویان هر دو فرقه در نقل این رویداد به عنوان بیان معجزات همداستانند که از جمله این معجزات است اطعام مردمی بسیار با خوراکی اندک که در همین روز بود، و هر که این داستان را نقل کرده همان گونه بیان داشته است که ما شرح دادیم. نیز همه علمای اهل قبله در «یوم الدار» اجماع دارند و طریق آگاهی بدان نقل است و هر نقلی که از آن به دست آید به همان نصی می رسد که در اخوت و وصیت و وزارت و یاری رساندن و خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از علی (علیه السلام) روایت کردیم و اگر منکری آن را انکار کند این تفصیل به آن مجمل می رسد». سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 362/5 می گوید: «از دلایلی که گواه آن است امیر المؤمنین (علیه السلام) وارث پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد حدیث «یوم الدار» است که در آن آشکارا بر این نکته تصریح شده و علی (علیه السلام) هم در پاسخ کسی که از پیامبر پرسید: چرا پسر عمویت را وارث قرار دادی نه عمویت را؟ بدان استشهاد کرده است. این

حدیث از «ازاله الخفا» ی ولی الله دهلوی روایت شده است. شیخ مظفر در دلائل الصدق 361-362/2 می گوید: «همه این اخبار در برگیرنده لفظ «خلیفه» است و در «الکنز» [یعنی: کنز العمال] از ابن مردویه خبری نقل شده است که لفظ «ولایت» را در بر دارد... و شما می دانید که مقصود از ولایت در این جا همان خلافت است به قرینه پیش از آن و قید «پس از من»، زیرا یاری و محبت به پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اختصاص ندارد و خلافت، بدان مختص می باشد.» سید شرف الدین در مراجعات 194/ می گوید: «ادعای این که تنها آن دلالت بر این دارد که علی در میان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشین حضرت (صلی الله علیه و آله) است از این جهت مردود می باشد که هر کس معتقد باشد علی خلیفه پیامبر خدا در میان اهل بیت اوست به خلافت عامه او معتقد است و هر که خلافت عامه او را نفی کند خلافت خاصه او را هم نفی کرده است و کسی هم قائل به فصل نیست. پس فلسفه مخالفت با اجماع مسلمانان چیست؟». بنگرید به: کشف الغمه 62/1 و مراجعات 187/ و الغدیر 278-279/2.

در کتاب مناقب (1) - به نقل از ابن بریده (2) - آمده است که گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر پیامبری وصی (3) و وارثی دارد و علی (علیه السلام) وصی و وارث من است. .

ص: 268

#### 1- مناقب خوارزمی 42/.

2- در مأخذ چنین بوده و در نسخه ج: «بریده، و در م: (برده)» و در دیگر نسخه ها: «ابو هریره».

3- ابن شهر آشوب در مناقب 26/2 می گوید: «در حدیث ابو رافع آمده است که ابو بکر به عباس گفت: تو را به خدا قسم می دانی که پیامبر خدا همه شما را گرد آورد و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! خداوند پیامبری را بر نیانگیخته است مگر آن که از خاندانش وزیر، برادر، وارث، وصی و جانشین در خانواده اش قرار داده است، پس کدام یک از شما برای بیعت با من بر می خیزد تا برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در خاندانم باشد و علی با شرطی که کرده بود با حضرتش بیعت کرد. اگر این جمله درست باشد امامت بلا فصل علی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب خواهد بود». ابن بطریق در عمده 81/84=81 سخنی دارد که چکیده آن چنین است: «خداوند به همه مؤمنان دستور داده است وصیت نامه بنویسند و در اخبار آمده است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز چنین دستوری داده و از سویی خداوند توبیخ کرده است کسی را که به نیکی بخواند و خود را فراموش کند و از همین رو بر پیامبر، حق است که وصیت کند. از سوی دیگر از آن جا که همه کارهای پیامبر، سنت است پس ناگزیر باید از آن ها پیروی کرد. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وصیت را ترک کند، ترک وصیت، سنت می گردد و خلاف چنین چیزی آشکارا روشن است، پس وجوب وصیت ثابت شد. این از دلایل دروغ ابن ابی اوفی است - چنان که در صحیح بخاری آمده - که پیامبر جز به قرآن برای امتش وصیتی نکرده است و نیز وصیت پیامبر در چنگ زدن به ثقلین - کتاب خدا و اهل بیتش - دلالت بر دروغ بودن سخن او دارد. پس با آن چه بیان داشتیم وصیت برای سید عترت، امیر المؤمنین (علیه السلام) ثابت می گردد.» فاضل سیوری در اللوامع الالهیه 281/ می گوید: «به این سخن پیامبر: «تو برادر، وصی، جانشین پس از من و قاضی دین من هستی» از دوروی استدلال می شود: اول: «تو وصی من هستی» و این را هیچ کس انکار نمی کند. اما این که مقصود پیامبر از این سخن، تصرف در هر آن چیزی است که پیامبر در آن تصرف می کرده یا پاره ای از آن، باید گفت که شق دوم (پاره ای از آن) باطل است، زیرا لفظ اطلاق دارد و از هر گونه تقییدی بدور است و قرینه ای هم بر تقیید دلالت ندارد و اگر چنین مقصودی در میان بود در هم آمیختگی پیش می آمد که این از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایز نیست، پس شق اول آن تعیین می یابد که همان مطلوب ماست، زیرا ما از امامت جز همین را نمی خواهیم.» دوم: این سخن پیامبر «قاضی دینی» بنا به روایتی که دال مکسور باشد و این صراحت در خلافت علی (علیه السلام) دارد. علامه مجلسی در بحار الانوار 20/38 باب: علی وصی و سید الاوصیاء، می گوید: «از اخبار آمده در این باب آشکار می شود که علی (علیه السلام) وصی پیامبر و سید اوصیاست و بیش ترین تصریح را دارد در این که مقصود از وصایت، خلافت عظماست و دیگر اخبار امتیازی را در بر دارند که موجب مقدم داشتن علی (علیه السلام) بر دیگران است و روشن می سازد که حضرت (علیه السلام) خیر البشر است و این به اجماع به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تخصیص دارد و دیگر احاد امت داخل عنوان بشر هستند که برتری حضرت بر آن ها ثابت می شود، و این درجه ای است والا تر از خلافت و امامت، و هیچ خردمندی تردیدی نمی کند در این که چنین امتیازی مستلزم خلافت و امامت است و چگونه عاقلی تجویز می کند که کسی نه پیامبر باشد نه امام و از پیامبران، برتر باشد؟ از دیگر اخبار، روشن می شود که علی از همه صحابه و همه امت برتر بوده است. .

1- (3) و عقل سلیم نمی پذیرد که غیر افضل بر افضل مقدم داشته شود. بیش تر اخباری که در این باب وارد شده مشتمل است بر آن چه دلالت دارد بر امامت علی (علیه السلام) که برخی از آن ها تصریحی است و پاره ای تلویحی و پرداختن بدان موجب اطالۀ سخن خواهد شد و بیش تر مخالفان به وصایت حضرت (علیه السلام) اعتراف دارند. « شیخ مظفر در دلائل الصدق 374/2-373 می گوید: «این وصیت شامل خلافت است و می توان آن را ظاهرترین نکته ای دانست که در بر دارد و به سوی آن انصراف می یابد بلکه معنی وصی پیامبر، خلیفه اوست و گواه آن مثلی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مسلمان، پیرامون وصی موسی یعنی یوشع آورد که جانشین موسی بود و نیز آن چه احمد در مسند خود به نقل از طلحه بن مصرف روایت کرده که گفته است: «ابو هذیل گفت: ابو بکر بر وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحکم می کرد. ابو بکر دوست می داشت به پیمانی از رسول خدا دست می یافت تا آن را آویزه گوش کند.» «این سخن صراحت دارد که مفهوم وصی رسول الله خلیفه اوست مضافاً به این که در حدیث مذکور، وارث بر وصی عطف شده است و مقصود از وارث یا وارث منزلت است که همان مطلوب است یا وارث علم که مقتضی خلافت می باشد، زیرا علم پیامبران، میراث برای کسی است که برای پیروی و ریاست شایسته تر باشد چه، خداوند می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى. از این سخن در صورتی که مقصود از وصی کسی باشد که در علم و هدایت و حفظ قوانین شریعت و تبلیغ علم بدو وصیت شود تمام مطلوب به دست می آید، به ویژه این که حفظ قوانین شریعت، متوقف بر خلافت است.» شیخ مظفر در همین مأخذ 378/2 در پاسخ به سخن ابن روزبهان می گوید: «در دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین برای آن چه پیش تر در حدیث سوم گفته آمد تردیدی نیست، به علاوه ظهور لزوم وصی برای هر پیامبری که لازمه آن، همان خلیفه می باشد، زیرا مردم ناگزیر باید امام داشته باشند. اما این سخن او [یعنی سخن ابن روزبهان] که: «گاهی گفته می شود این وصی فلانی است در کودکی و مقصود چنین است که او پس از وی عهده دار است به امر کودکی»، مطلوب ما را اثبات می کند نه نفی، زیرا وصی پیامبر، همان خلیفه اوست که عهده دار امر امت اوست، و اما این سخن او: «او نزدیک وارث است و به همین سبب با واژه وارث، قرینش ساخته» صحیح است و از همین رو هر دو لفظ، مفید معنای خلافت است، پس مراد از وارث، وارث علم و منزلت است در میان امت نه مال و در نتیجه او امام خواهد بود.» .

1- (3) نیز سخن علی (علیه السلام) در نهج البلاغه 47/ خطبه دوم نقل می شود که حضرت در آن می فرماید: «هم اکنون وصیت و وراثت در میان ایشان است، چه، حق به میان اهلش بازگشت و به جایگاه خود منتقل شد.» مظفر در همین مأخذ 375/ در ذیل این خطبه می گوید: «لطف این سخن حضرت (علیه السلام) که «حق به میان اهلش بازگشت» و دلالتش بر این که سه خلیفه پیشین آن را غصب کرده بودند بر کسی پوشیده نیست.» سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین 295/1-212 پیرامون وصیت، پژوهشی فراگیر و پر بهره را با عناوین زیر وارد کرده است: «وصیت در میان ملت های گذشته، وصی در احادیث پیامبر ما (صلی الله علیه و آله)، اخبار مربوط به وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کتب امت های گذشته، وصیت در اخبار صحابه و تابعان، شهرت لقب وصی پیامبر برای علی در اشعار صحابه و تابعان و لغت نامه ها، احادیث عایشه در این پیرامون، دستکاری خلفا نسبت به نصوص وصیت پیامبر با حذف تمام یا برخی از آن ها و تأویل مفهوم حدیث یا انکار و سرپوش نهادن یا ضعیف شمردن آن و وضع روایت های گوناگون به جای این اخبار صحیح.» او در پایان بحث می گوید: «در حالی که نصوص دال بر حق حضرت علی در حکومت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حق فرزندان امام او در این حکومت از مهم ترین مسائلی است که خلفای دیگر را در موضع انتقاد قرار می دهد، علمای مکتب خلفا در پوشاندن این گونه نصوص هیچ گونه کوتاهی نکرده اند و از مهم ترین آن هاست پژوهش های علمای اهل کتاب پس از وفات پیامبر در باره وصی و سخنان آن ها پیرامون او، و این در حالی است که این گونه اخبار علمای مکتب اهل بیت در کتاب هایشان حفظ شده است.» [مراجعه کنید به بحار الانوار 10/10-50].» بنگرید به: مناقب 58/2 و تقریب المعارف 134/ و طرائف 26/ و 133 و مراجعات 313-307.

در همین کتاب (1) - به نقل از انس آمده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای انس!.

ص: 271

---

1- مناقب خوارزمی 42/.

نخستین کسی که از این در بر تو وارد شود امیر المؤمنین (علیه السلام) و سرور مسلمانان (1) و جلو دار پیشانی سپیدان حجله نشین و خاتم اوصیاست.

انس می گوید: با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده و هنگامی که علی (علیه السلام) آمد آن را کتمان کردم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او کیست ای انس؟ عرض کردم: علی (علیه السلام). پس حضرت (صلی الله علیه و آله) با گشاده گشاده رویی برخاست و علی (علیه السلام) را در آغوش کشید و سپس عرق چهره اش را بر چهره علی (علیه السلام) مالید و عرق چهره علی (علیه السلام) را بر چهره خویش کشید.

علی (علیه السلام) گفت: یا رسول الله! با من آن کردی که پیش تر نکرده بودی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا چنین نکنم در حالی که تو حق مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش آن ها می رسانی و پس از من اختلاف هایشان را برای آن ها تبیین می کنی.

ابو نعیم حافظ روایت می کند (2) - که پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی در باره علی (علیه السلام) فرمود: سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران خوش آمد (3).

ص: 272

1- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 165/2 می گوید: «این سخن پیامبر (سرور مسلمانان و جلو دار پیشانی سپیدان حجله نشین) به مفهوم امامت رجوع می کند، زیرا مفهوم سروری و سیادت، ریاست است و نیز جلو دار مردم یعنی رئیس و فرمانده آن ها، به ویژه آن که این سخن اندکی پس از تعبیر «امام پرهیزکاران» آمده باشد. علامه مجلسی در توضیح خبری که تعبیر «علی، سرور عرب» در آن آمده در بحار الانوار 94/38 می گوید: «شاید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بیان سروری علی بر عرب اکتفا کرده تا برای پرهیز از تکذیب منافقان و تردید مسلمانان ضعیف و سست، فضل حضرت (علیه السلام) را به تدریج بیان کند.» این بیان به سخن سید شرف الدین می ماند که ذیل آیه **وَلِيُّكُمْ اللَّهُ** آن را بیان کردیم.

2- حلیه الاولیاء 66/1.

3- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 165/2-164 می گوید: «هیچ کس نمی تواند بگوید مقصود از این فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله): «امام پرهیزکاران» همان تقواست آن گونه که صالحان در دعایشان می گویند که خداوند آن ها را امام پرهیزکاران قرار دهد، چنان که در این آیه مبارکه: **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** [فرقان 74/1]، و اگر مقصود از آن امامت می بود امام متقین بودن شایسته تر از امام فاسقان بودن به شمار نمی آمد و این از آن روست که نسبت دادن امام به این امر در برابر امر دیگری موجب تخصیص می گردد، و ظاهر سخن عموم است مگر آن که دلیلی بر تخصیصش اقامه شود. گرچه ما روشن کردیم مفهوم و حقیقت امامت، پیروی از سخن و عمل کسی را در بر دارد که امام است. پس هر گاه ثابت شد که او برای بخشی از امت در پاره ای امور، امام است پس ناگزیر باید در این محدوده و به این شکل پیروی گردد که همین مقتضی عصمت اوست و هر گاه عصمتش ثابت شد امامتش واجب می گردد، زیرا هر کس عصمت برای او ثابت شد و قطعی گشت امامت بلا فصل پس از پیامبر برای او ضروری می گردد. اما تخصیص لفظ (متقین) - در برابر فاسقان - ممتنع نیست، پس اگر او امام همه باشد چنان که خداوند می فرماید: **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** [بقره 2/2] و برای همگان هدایت باشد حمل آن بر پرهیزکاران به سبب بهره ای است که از هدایت او می برند و فاسقان از آن بی بهره اند و این سخن جایز است - ما می توانیم نظیر چنین سخنی را در این فرموده: «امام

پرهیزکاران» قائل شویم و ذکر اختصاص لفظ آیه- با وجود عمومیت معنای آن- وجهی ندارد- الاّ این که او را در این خبر، قائم بدانیم. اما جایز است این دعای صالحان که خداوند آن ها را امام پرهیزکاران قرار دهد حمل بر آن گردد که ایشان دعا کرده اند پیشوایانی گردند که از ایشان آن گونه به حقیقت پیروی شود که پیش تر توضیح دادیم و این غیر ممتنع است، و اگر مسیری را بیماییم که طرف مقابل ما می خواهد که آن ها به خلاف این دعا کرده اند با وجود دلّیلی به این نتیجه رسیده ایم- اگر چه حقیقت امامت آن چه را ما گفتیم در بر دارد-». «.



در کتاب مناقب (1) - به نقل از سلمان فارسی - رضی الله عنه - آمده است که شنید پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: همانا برادر من، وزیر (2) من و بهترین کسی که پس از خود به جانشینی می نهم علی بن ابی طالب است.».».

ص: 273

1- مناقب خوارزمی 62/.

2- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 136/ - 135 می گوید: «وزارت در عرف نبوت، خلافت بدون اشکال است به دلیل آیه مبارکه وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي»، که مفهوم آن به اتفاق مفسران همان خلیفه و امام می باشد و نیز به سبب آن که لفظی که وزارت و اخوت را در بر دارد، همان لفظی است که خلافت را در بر می گیرد و در این مورد به اعتماد آگاهی شنونده از باب اختصار به ذکر بخشی از منطوق اکتفا شده است.».».

در همین کتاب (1) - به نقل از ابو ایوب آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت بیمار شد و فاطمه (س) برای عیادت از حضرت (صلی الله علیه و آله) آمد و چون خستگی و ضعف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دید به حدی اندوهگین شد که اشکش بر گونه هایش ریخت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای فاطمه! کرامت خدا بر تو همین که به ازدواج کسی در آوردمت که اسلامش پیش تر از همه و علمش بیش تر از همه و شکیبایی اش گسترده تر از همگان است. همانا خداوند تبارک و تعالی به زمینیان نگرست و از میان ایشان مرا برگزید و مرا به عنوان پیامبر و رسول برانگیخت و بار دیگر به زمین نگرست و از میان همه، شوی تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او در آورم و او را وصی [و برادر] خود گیرم (2).

این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل نیز روایت می کند (3).

ص: 274

#### 1- مناقب خوارزمی/63.

2- سید شرف الدین در مراجعات 302-303 می گوید: «این سخن نص در این است که علی، وصی است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم است و در بردارنده دلالت التزامی است در خلافت و واجب الطاعه بودن او که بر خردمندان پوشیده نیست.. بنگرید چگونه خداوند پس از آن که خاتم الانبیاء را از میان همه زمینیان برگزید علی را انتخاب کرد و ببینید چگونه گزینش وصی بسان گزینش پیامبر بوده است و مشاهده کنید چگونه خداوند به پیامبرش وحی می کند که او را داماد خود و وصی خویش گرداند و ببینید آیا جانشینان پیامبران گذشته جز اوصیای ایشان بوده اند و آیا رواست برگزیده خدا در میان بندگان و وصی سرور انبیا را عقب زنیم و دیگری را پیش کشیم و آیا صحیح است کسی بر او حکومت کند و حضرت (علیه السلام) را در شمار توده مردم و رعیت خویش گیرد؟ و آیا عقلا ممکن است فرمانبری از این حاکم بر کسی واجب باشد که خداوند او را بسان پیامبرش برگزیده است؟ و چگونه می شود خدا و رسول، او را برگزینند و ما دیگری را انتخاب کنیم و ما کان لمؤمنین ولا مؤمنه إذا قضی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً [احزاب/36].» بنگرید به کشف المراد/420.

3- این حدیث و حدیث پیش از آن و چند حدیث دیگر را صاحب کشف الغمه در کتاب خود (153/1-151) به نقل از کتاب مناقب می آورد. او پس از نقل این حدیث اشاره می کند که دارقطنی این حدیث را به شکل کامل تری آورده است و می گوید: «تصمیم داشتم ذکر آن را تا امام الخلف الحجّه (علیه السلام) به تأخیر اندازم ولی در این جا بیانش کردم»، سپس آن را به نقل از کتاب کفایه الطالب دارقطنی می آورد و آن حدیثی است که در کتاب ما پس از این حدیث می آید. ظاهراً مؤلف -رحمه الله- این حدیث -یعنی حدیث ابو ایوب- را به همراه حدیث سلمان از کتاب مناقب آورده است که واسطه آن، کشف الغمه بوده است، و از دقت نظر او بوده است که صاحب کشف اشتباهات این حدیث را از ابو ایوب نقل کرده که دارقطنی آن را آورده و حال آن که حدیث ابو هارون عبدی است -والله اعلم-.

دارقطنی (1) - از رجالش به نقل از ابو هارون عبدی آورده که گفته است: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی (علیه السلام) و فضلش چیزی از آن چه شنیده ای به ما نمی گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می گذراند که فاطمه (س) بر او وارد شد تا از پیامبر عیادت کند. من در سمت راست پیامبر نشسته بودم، پس چون فاطمه (س) ضعف و سستی پیامبر را دید بغض گلویش را فشرده تا جایی که اشکش بر گونه هایش آشکار شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چرا می گیری ای فاطمه! فاطمه (س) گفت: از فوت می ترسم یا رسول الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شویت را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او در آوردم و وصیّ اش گرفتم؟ آیا نمی دانی که کرامت خدا بر توست که به ازدواج کسی در آوردت که علمش بیش از دیگران و شکیش...».

ص: 275

---

1- احقاق الحق 9/266-265، او از الفصول المهمه ابن صباغ نقل کرده که در آخر حدیث گفته است: «این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل چنین نقل کرده است»، جز آن که در الفصول المهمه (ص 295) سند را از ابن هارون ذکر می کند، ولی ابو هارون چنان که در این جا و در احقاق است وجود ندارد. نیز صاحب احقاق آن را در همان جلد، ص 266 از «البیان فی اخبار صاحب الزمان» کنجی نقل می کند که در طریق سندش آورده: «...حافظ، شیخ اهل حدیث... معروف به دارقطنی به ما گفته است...».

گسترده تر از همه و اسلامش پیش تر از دیگران است؟ فاطمه (س) بخندید و چهره اش باز شد. پس پیامبر آهنگ آن کرد که از تمامی خیری که خداوند برای محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندانش مقرر فرموده است برای فاطمه (س) بیفزاید، از این رو به فاطمه (س) فرمود: ای فاطمه! هشت منقبت دارد: ایمان به خدا و رسول، حکمت او، همسر او، دو پسرش حسن و حسین، امر به معروف و نهی از منکر. ای فاطمه! به ما اهل بیت شش خصلت داده شده که جز ما به هیچ کس از پیشینیان داده نشده و هیچ یک از پسینیان بدان نرسد: پیامبر ما که بهترین پیامبران است پدر توست، وصی ما که بهترین اوصیاست شوی توست، شهید ما که بهترین شهداست حمزه، عموی پدر توست، از ماست دو فرزند این امت که دو پسر توست و از ماست مهدی این امت که عیسی پشت سر او نماز می گزارد، و سپس بر شانه حسین زد و فرمود: مهدی امت از اوست.

از انس بن مالک (1) - است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دوست من، وزیر من، جانشین من و بهترین کسی که پس از خود به جای می نهم که دین مرا به جای می آورد و به وعده من وفا می کند علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

در کتاب مناقب (2) - آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل نزد من آمد در حالی که دو بالش را گشوده بود. بر یکی از دو بالش نوشته شده بود: نیست خدایی جز الله، محمد پیامبر است و بر بال دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز الله و علی، وصی است.

و اخبار در این زمینه بیش از آن است که به شماره درآید.

### **مبحث دهم: در این که پیامبر، علی (علیه السلام) را امیر المؤمنین می خوانده است:**

در کتاب مناقب اخطب خوارزم (3) - به نقل از ابن عباس آورده است که گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در صحن خانه بود در حالی که سر بر دامان دحیه بن خلیفه الکلبی داشت [پس علی (علیه السلام) وارد شد] و گفت: سلام بر تو، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چگونه صبح کرد؟

ص: 276

1- اصابه 217/1.

2- مناقب خوارزمی 90/.

3- همان 231/.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خیر و خوبی [ای برادر رسول الله، علی (علیه السلام)] عرض کرد: خدا از سوی ما اهل البیت به تو پاداش خیر دهد].

دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم، همانا تو از ستایشی برخورداری که آن را به تو بشارت می دهم؛ تو امیر المؤمنین و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشینی، تو سرور فرزندان آدم جز پیامبران و رسولان هستی، درفش حمد به روز رستاخیز در دست توست که به همراه شیعیان و محمد و طرفداران او با شادی تمام رو به بهشت می آوری. رستگار شد هر که تویی تو را در دل داشت و زیان برد هر که از تو کناره گرفت، دوستداران محمد دوستداران تواند و [دشمنان محمد] دشمنان تو، شفاعت محمد بدیشان نرسد. نزدیک من آی ای برگزیده خدا. پس سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت و در دامن حضرت (علیه السلام) قرار داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این هیاهو چیست؟ پس او را آگاه کرد [الحديث. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او دحیه کلبی نبود جبرئیل (علیه السلام) بود] که تو را با نامی نامید که خدا تو را نامیده بود و این همان اسمی است که محبت تو را در دل مؤمنان و هراس تو را در دل کافران افکند.

از ابن مردویه (1) - است که حدیثی را مرفوع به بریده می رساند و در آن آمده است:

رسول خدا به ما دستور داد به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستیم (2). د.

ص: 277

1- کشف الغمه 342/1، به نقل از مناقب ابن مردویه.

2- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 56/2 می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امامت علی پس از خود تصریح دارد و با الفاظ مخصوصی که آن را نقل کرده اند او را برای امت به جانشینی نهاده است که از جمله این فرموده پیامبر است: به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستید، و این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که با اشاره به علی و در حالی که دست او را در دست گرفته می فرماید: این جانشین من است در میان شما پس از من، پس سخنش را بشنوید و فرمانش برید، به علاوه سخن پیامبر در یوم الدار.» علامه مجلسی در بحار الانوار 340/37 می گوید: «هیچ منصفی در تواتر اخباری که از طرق خاص و عام با اسناد فراوان و مختلف نقل شده تردید نمی کند و ما از ترس پرگویی برخی از آن ها را کنار گذاشته ایم و در پاره ای ابواب تنها بخش هایی از آن ها را آورده ایم که برای مقصود ما کافی بوده است آن هم از این روی که نص در امامت و خلافت حضرت (علیه السلام) بوده، زیرا اگر حضرت (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از رحلت ایشان از سوی خدا و پیامبر، امیر المؤمنین بوده باشد بر همه مسلمانان است که از بایدها و نبایدهای او فرمان برند و این همه مؤمنان را در بر می گیرد، چرا که اسم محلی به «ال» بر عموم دلالت دارد و این است مفهوم امامت کبری و ریاست عظمی، به ویژه آن که در بیش تر اخبار با نصوص صریح دیگر و قراین ظاهری پیوست دارد که جز آن چه گفتیم حاوی نکته دیگری نیست. پس کسی را که خدا به سوی حق ره نماید باید برای او چنین مقامی را از اوضح امور دانست و کسی را که خدا برای او نوری قرار ندهد نوری برایش نخواهد بود. باید بدانیم که سید علی بن طاوس دو کتاب پیرامون این خبر نوشته است: نخستین آن دو «الیقین فی إمره امیر المؤمنین» نام دارد که چاپ شده است و دومی «التحصین لاسرار ما زاد علی کتاب الیقین» نام دارد که خطی است و نسخه ای از آن در کتاب خانه آیه الله مرعشی در قم وجود دارد که در فهرست آن هم به چشم می خورد.

در کتاب مناقب ابن مردویه (1) - به نقل از عبد الله بن عباس آمده است که گفت: علی (علیه السلام) در حالی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد که نزد عایشه نشسته بود [پس حضرت میان عایشه و پیامبر نشست].

پس پیامبر بر پشت عایشه زد و فرمود: پس کن و با آزار رساندن به او به من آزار نرسان که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین است. به روز رستاخیز بر صراط می نشیند و اولیای خود را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ در می آورد.

در کتاب مناقب (2) - به نقل از رافع غلام عایشه آمده است که گفت: من غلام عایشه بودم).

ص: 278

---

1- احقاق الحق 18/4، به نقل از مناقب ابن مردویه.

2- یقین از ابن طاوس 14، به نقل از مناقب ابن مردویه که در آن قدری اختصار به چشم می خورد. آغاز سند او چنین است: «عن ابی رافع». در صفحه 41 آن نیز همین است جز این که آن را از کتاب معرفت، نوشته ابراهیم ثقفی صاحب کتاب الغارات نقل می کند و در آن اختلاف هایی ناچیز به دور از اختصار دیده می شود. آغاز سند او چنین است: «عن نافع...».

و به او خدمت می کردم و هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد او می آمد در نزدیکی عایشه می ایستادم تا آن چه را می خواهد بدو دهم.

رافع می گوید: یک روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد او بود کسی بیامد و در را کوبید. رافع می گوید: به سوی در رفتم و کنیزی را دیدم که با خود ظرفی (1) - سرپوش دار داشت. او می گوید: نزد عایشه آمدم و به او خبر دادم. عایشه گفت: او را داخل کن. کنیز وارد شد و ظرف را در برابر عایشه نهاد و عایشه هم آن را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذاشت و پیامبر هم خوردن آغازید و کنیز خارج شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای کاش امیر المؤمنین و سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران نزد من بود و با من طعام می خورد. [عایشه پرسید:

امیر المؤمنین و سرور مسلمانان کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد و بار دیگر جمله خود را باز گفت و عایشه همان سؤال را پرسید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد]، پس کسی آمد و در را کوبید و من به سوی در رفتم و ناگاه علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دیدم. رافع می گوید:

باز گشتم و گفتم: کوبنده در علی (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را داخل کن. پس چون داخل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوش آمدی، دو بار تو را آرزو کردم تا جایی که اگر در آمدن به سوی من کندی می کردی از خدا می خواستم که تو را نزد من بیاورد. بنشین و با من بخور. [پس نشست و با او خورد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ستیز کند خدا با کسی که با تو بستیزد و دشمنی ورزد با کسی که با تو دشمنی ورزد. عایشه گفت: چه کسی با او به ستیز بر می خیزد و به دشمنی می پردازد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو بار فرمود: تو و کسانی که با تو هستند]. د.

ص: 279

---

1- ابن اثیر در اسد الغابه 154/2 می گوید: رافع، غلام عایشه بود. ابو ادریس مرهبی از او روایت کرده که گفته است: غلام عایشه بودم و هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد او می آمد. خدمتش می کردم، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که با علی دشمنی ورزد خدا با او دشمنی ورزد- این حدیث را ابن منده و ابو نعیم نقل کرده اند.

از انس (1) - رسیده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است. ترسیدم از او بپرسم [آنان کیانند؟] پس نزد ابو بکر آمدم و گفتم پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است. از او بپرس این چهار تن کیانند؟ گفت:

می ترسم از ایشان نباشم و بنی تمیم بر من عیب گیرند. پس نزد عمر آمدم و همین سخن را به او گفتم. گفت: می ترسم از ایشان نباشم. و بنی امیه بر من عیب گیرند. پس نزد علی آمدم در حالی که در مزرعه اش به کار مشغول بود. به او گفتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است. از او بپرس این چهار تن کیانند؟ علی (علیه السلام) گفت:

به خدا سوگند حتما از او می پرسم. اگر از ایشان بودم هر آینه خداوند عزّ و جلّ را می ستایم و اگر از ایشان نباشم از خدا می خواهم مرا در شمار آن ها و دوستدارشان قرار دهد. علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و من همراه او بودم. پس به حضرت (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم در حالی که سر او در دامان دحیه کلبی قرار داشت. همین که دحیه او را دید به سویش برخاست و سلام کرد و گفت: یا امیر المؤمنین! سر پسر عمویت را بگیر که تو به او شایسته تری. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیدار شد در حالی که سرش در دامان علی بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابو الحسن! نزد ما نیامده ای مگر برای نیازی. علی (علیه السلام) گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله. من وارد شدم در حالی که سرت بر دامان دحیه کلبی بود. او به طرف من آمد [و سلام کرد] و گفت: یا امیر المؤمنین سر پسر عمویت را بگیر که تو بدان از من شایسته تری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفت: آیا او را شناختی؟ علی (علیه السلام) گفت: او دحیه کلبی بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: او جبرئیل بود. علی (علیه السلام) گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! انس به من گفت که تو گفته ای: بهشت مشتاق چهار تن از امت من است. این چهار تن کیانند؟ پیامبر با دستش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی.

علی (علیه السلام) گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، آن سه دیگر کیانند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مقداد، سلمان و ابو ذر (2). 6.

ص: 280

1- یقین، ابن طاوس 18-17 به نقل از مناقب ابن مردویه و در بحار الانوار 11/40 از او.

2- تاریخ بغداد 14/123-122، ترجمه شماره 7106.



در تاریخ خطیب (1)- به اسنادش از ابن عباس آمده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در قیامت جز ما که چهار تنیم هیچ کس سواره نخواهد بود. عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، تو و چه کسانی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اما من بر مرکب خدای یعنی براق سوادم و برادرم صالح که بر شتری سوار است که پی شد.

حمزه، شیر خدا و رسول خدا بر ناقه من عضباء سوار خواهد بود و برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب بر شتری از شتران بهشت سوار است که پستی آراسته دارد و جهازش از زمرد سبزی است که طلای سرخ نیز در بر دارد و سر آن از کافور سفید است و دمش از عنبر سپید مایل به خاکستری و پاهایش از مشک خوشبو و گردنش از مروارید که بر آن گلدسته ای از نور قرار دارد. باطن آن، عفو و گذشت الهی است و ظاهرش رحمت خدا.

در دست اوست درفش ستایش. به گروهی از فرشتگان نمی گذرد مگر آن که می گویند:

این فرشته ای است مقرب یا پیامبری مرسل یا بر دوش دارنده اریکه خدای جهانیان است پس منادی از عرش ندا می دهد، یا کسی از درون عرش می گوید: این نه فرشته ای است مقرب و نه پیامبری مرسل و نه بر دوش دارنده اریکه خدای جهانیان. این علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیدان است که به سوی حضرت رب العالمین روان است. رستگار شد هر که او را تصدیق کرد و زیان برد هر که تکذیبش نمود. و اگر عابدی میان رکن و مقام، هزار سال و هزار سال خدای را عبادت کند که همچون سبیدی پوسیده گردد و سپس خدای را در حالی دیدار کند که بغض آل محمد را در دل دارد خداوند او را به رو در آتش جهنم فکند.

در مناقب خوارزمی (2)- آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که در شب معراج به آسمان برده شدم [و سپس از آسمان] به سدره المنتهی، در برابر خداوند عزّ و جلّ قرار/.

ص: 281

1- علامه بیاضی در صراط المستقیم 245/1 می گوید: «در این حدیث، پیامبر تصریح دارد که بهشت، مشتاق علی است و در آن جبرئیل تصریح کرده است که او به پیامبر از جبرئیل شایسته تر است و این که علی، امیر المؤمنین است و اینک که از جبرئیل به پیامبر شایسته تر است از آن سه نفر و دیگران به سبب برتری برای ریاست شایسته تر می باشد.».

2- مناقب خوارزمی 215/.

خداوند [به من] فرمود: ای محمد! عرض کردم: تو را اجابت می کنم و گوش به فرمان تو هستم. فرمود: خلاق را آزمودم تا روشن شود کدام یک از تو بیش تر فرمان می برد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: عرض کردم: پروردگارا! علی. فرمود: راست گفتی ای محمد. آیا برای خود جانشینی گزیده ای که وظیفه تو را ادا کند و بندگان من از کتاب آن آموزد که نمی دانند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: عرض کردم [پروردگارا] تو برگزین که گزینش تو گزینش من است. فرمود: علی را برای تو برگزیدم، پس او را جانشین و وصی خود بگیری و علم و حلم خود را به او اختصاص می دهم و بحق او امیر مؤمنانی است که نه پیش از او و نه پس از او کسی بدان نرسید و نرسد. ای محمد! علی درفش هدایت و امام کسی است که از من فرمان برد. او نور اولیای من است و کلمه ای است که آن را برای پرهیزکاران الزامی گرداندم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با او بستیزد با من ستیزیده است. پس ای محمد! او را بدین مژده ده.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: عرض کردم: پروردگارا! مژده اش دادم و او گفت: من بنده خدا و در اختیار اویم، اگر مرا به سبب گناهانم مؤاخذه کند بر من هیچ ستم روا ندارد و اگر وعده اش را نسبت به من تمام کند پس هموست مولای من. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: [عرض کردم: خدایا! قلب او را صیقل بده و ایمان را در او شکوفا کن. خداوند فرمود: چنین کردم ای محمد، جز آن که او را به امتحانی مختص گردانیده ام که احدی از اولیایم را بدان اختصاص نداده ام. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: عرض کردم: خدایا! او برادر و همراه من است.

پروردگار فرمود: در علم من چنین رفته است که او مورد امتحان قرار گیرد. اگر علی نباشد نه حزب من شناخته شود و نه اولیای من و نه اولیای پیامبران من.

این احادیث از بیش از سیصد طریق وارد شده است.

### **مبحث یازدهم: پیرامون اخبار منزلت و یکی بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام).**

از احادیث مشهور و متواتر، این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) است که فرمود: تو برای من همچون هارون هستی برای موسی و این که او نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و خون او از خورش و گوشت او از گوشت پیامبر است.

ابن عباس در کتاب مناقب (1) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: [این علی بن ابی طالب است که گوشتش از گوشت من و خورش از خون من است و او برای من همچون هارون است برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست. و فرمود: ای ام سلمه! گواه باش و بشنو، این علی است]، این امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و ظرف دانش من است و دری است که از آن درآمده ام. او برادر من در دنیا و یار دمساز من در آخرت است و در مراتب اعلی همراه من خواهد بود.

از جابر (2) -رسیده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و علی از یک درختیم و مردم از درختان گوناگون (3).

از ابن عباس (4) -نقل شده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی از من و همچون سر من است برای پیکرم.

هنگامی که علی (علیه السلام) خبر فتح خیبر را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر 1.

ص: 283

1- همان 86/.

2- همان 87/.

3- سید بن طاوس در طرائف 156/ می گوید: «بنگرید به اتحاد میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) پیش از تولد تا رحلت. آیا هیچ یک از نزدیکان یا صحابه چنین به پیامبر نزدیک بوده اند. نزدیکی آن ها به پیامبر بر اساس اموری است که به ایشان افزوده شده و شایستگی آن ها نسبت به خلافت علی به حسب وضع آن ها بوده است نزد خداوند سبحان و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات تا وفات ایشان». علامه بیاضی در صراط المستقیم 182/1 می گوید: «یکی بودن پیامبر و علی -علیهما السلام- در سرایی از بهشت دلالت بر کمال مشاکلت حضرت (علیه السلام) در فضیلت و شایستگی منحصر به فرد او در دریافت پاداش است و بیانش هم چنین است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرامون درخت طوبی پرسش شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ریشه آن در سرای من در بهشت است، و بار دیگر از ایشان پرسش شد و حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: در سرای علی، و در این باره از حضرت (صلی الله علیه و آله) سؤال شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: زیرا سرای من و علی یکی است.».

4- مناقب خوارزمی 87/ و 91.

گروهی از امت من نمی گفتند آن چه را که مسیحیان در باره مسیح گفتند هر آینه امروز در باره تو سخنی را می گفتم که بر گروهی نمی گذشتی مگر آن که خاک پای تو را توتیای چشم می کردند و از باقی مانده آب شستشویت شفا می طلبیدند، ولی تو را همین بس که از منی و من از توأم، از من ارث می بری و من از تو ارث می برم، و تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو پیمان مرا ادا می کنی و در راه سنت من می ستیزی و فردا در آخرت، نزدیک ترین مردم به من هستی. تو نخستین کسی هستی که در کنار حوض کوثر به من وارد می شوی و نخستین کسی هستی که همراه من پوشانده می شوی و در میان امت من اولین کسی خواهی بود که به بهشت درمی آیی و شیعۀ تو بر منبرهایی از نور قرار می گیرند و حق بر زبان تو و در قلب تو و در میان دو چشم توست (1). - در مناقب خوارزمی (2) - آمده است: معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقاص دستور داد امیر المؤمنین را دشنام دهد و او خودداری کرد. معاویه گفت: چه چیز مانع توست؟ سعد گفت: پیامبر سه سخن پیرامون علی (علیه السلام) گفته است لذا من هرگز او را دشنام نخواهم داد، زیرا حتی یکی از آن سه سخن نزد من از یک رمه شتر اصیل محبوب تر است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در یکی از جنگ ها علی را به جای خود نهاد و علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! آیا مرا در میان زنان و کودکان به جای خود می نهی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود:

آیا دوست نداری برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست؟ و از پیامبر شنیدم که به روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. راوی می گوید: هر یک از ما توقع گرفتن پرچم را داشتیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی را نزد من بخوانید. علی نزد پیامبر آمد در حالی که چشم درد داشت و پیامبر، آب دهان خود را در چشم او ریخت و پرچم را بدو سپرد و خداوند او را فاتح گرداند. /.

ص: 284

---

1- همان 96، و نظیر همین حدیث با اندکی اختلاف در صص 76-75.

2- همان 59.

و هنگامی که این آیه نازل شد: نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ (1)-، پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و فرمود: خدایا اینها خاندان من هستند.

از جابر بن عبد الله (2)- است که گفت: پیامبر نزد ما آمد در حالی که ما در مسجد پهلو گرفته بودیم و در دست حضرت (صلی الله علیه و آله) شاخه تر و تازه ای از خرما بود. پس فرمود: آیا در مسجد می خوابید؟ عرض کردیم: به شتاب به مسجد آمدیم و علی هم با ما آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! آن چه بر من در مسجد حلال است بر تو نیز حلال است.

آیا نمی خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی جز پیامبری؟ به خدایی که جان من در ید قدرت اوست تو در روز رستاخیز از حوض من دفاع می کنی و مردانی را از کنار آن می رانی چنان که شتر گمراه را با عصای خیزران از کنار آب برانند. گویی جایگاه تورا در کنار حوض کوثر می بینم.

علی (علیه السلام) می فرماید: (3)- دردی سخت مرا فرا گرفت و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم و او مرا در جای خود خواباند و به نماز ایستاد و یک طرف جامه خود را بر من افکند و نمازی خواند آن گونه که خدا می خواهد. سپس فرمود: ای پسر ابی طالب! بهبود یافتی و دیگر دردی نداری. تو چیزی از خدا نخواسته ای مگر آن که من نظیر آن را برای تو خواسته ام و من هم چیزی از خدا نخواسته ام مگر آن که به من داده است، فقط پیامبری پس از من نیست.

معاذ بن جبل می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من با پیامبری بر تو چیره ام و پیامبری پس از من نیست و تو با هفت چیز بر مردم چیره ای و در آن ها هیچ یک از قریشیان نمی توانند با تو به محاجه برخیزند: تو در میان آن ها نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است، و وفادارترین ایشان در پیمان الهی، و مقاوم ترین شان در امور الهی، و عادل ترین شان در تقسیم برابر، و دادگرتین شان نسبت به رعیت، و بیناترین شان در/.

ص: 285

1- آل عمران 61؛ ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود را حاضر آوریم.

2- مناقب خوارزمی 60/.

3- همان 61/.

مسائل و با امتیازترین آن ها نزد خدا به روز رستاخیز.

ابن عمر (1) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که از علی کناره گیرد از من کناره گرفته است و هر که از من کناره گیرد از خداوند عزّ و جلّ کناره گرفته است.

از ابو ذر (2) است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! هر که از من دوری گزیند از خدا دوری گزیده است و هر که از تو دوری گزیند از من دوری گزیده است (3). 9.

ص: 286

1- مناقب خوارزمی 57/.

2- مناقب ابن مغزالی 240/، ح 287، و نظیر همان است در صفحه 278، ح 324.

3- ابن بطریق در کتاب عمده 137-138 در بیان وجوه استخراج شده از این حدیث می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همه منزلت های هارون نزد موسی را برای علی (علیه السلام) اثبات کرده است مگر نبوت که آن را استثنا نموده و جز برادری تنی که میان پیامبر و علی حاصل نبوده است. ثابت شده که منزلت های هارون نزد موسی اموری بوده است. از جمله: این که هارون برادر تنی و شریک نبوت موسی و محبوب ترین مردم نزد او بوده است و از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است و در میان مردمش واجب الطاعه بوده و جانشین موسی بوده است در میان مردمش. اما این که هارون برادر موسی بوده است شاهد آن در چنین نسبتی از قرآن کریم به دست می آید: وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفَنِي [اعراف 142/] و این سخن هارون که: قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي [اعراف 150/؛] و شاهد شریک بودن هارون در نبوت این سخن پروردگار است به نقل از موسی (علیه السلام): وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي [طه 32/؛]. اما این که محبوب ترین مردم نزد موسی بوده است نیازی به گواه ندارد، زیرا برادری تنی که شریک امور برادر و شریک نبوت او و جانشین اوست در میان مردمش و کسی که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است ضرورتاً روشن است که محبوب ترین مردم نزد موسی باشد. اما این که هارون از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده و یاری رساننده بر اساس این گفته خداوندی به نقل از موسی است که: هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، و این سخن پروردگار که: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيَاتِنَا أَنْتُمَا وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ، [قصص 35/؛] پس غلبه و چیرگی برای او و برادرش و پیروان آن دو ثابت می شود و این چیرگی هم با قدرت و کثرت به دست نیامده بلکه با حجت و دلیل حاصل گشته است، زیرا خداوند می فرماید: وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا، که این خود، حجت و دلیل است. خداوند برای خلافت او در میان قومش چنین شاهد می آورد: وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي [اعراف 142/؛] اینک که این منزلت ها برای هارون نزد موسی -علیهما السلام- حاصل گشته و پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را به منزله هارون برای موسی تلقی کرده است ضرورتاً باید همه منزلت های هارون برای موسی برای علی (علیه السلام) حاصل گردد مگر نبوت که لفظاً استثنا شده و برادری که عرفاً استثنا شده است. از آن جا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آگاهی داشت علی (علیه السلام) پس از او زنده خواهد ماند و هارون در زمان حیات موسی درگذشت و می دانست که اگر سخن خود را بدون قید استثنا بیاورد، نبوت نیز از جمله منزلت هایی توهم می شد که علی سزاوار آن است لذا پیامبر در حالی که نبوت را استثنا می کرد فرمود: جز آن که پیامبری پس از من نیست. با این سخن که روشن کردیم موسی واجب الطاعه بود ثابت می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز واجب الطاعه بوده است و باید در این سخن درنگ کرد که از هر سخنی بی نیازمان می کند». به وجوه گفته شده سخن ابن روزبهان را در «ابطال الباطل» نیز می افزاییم که آن را در ردّ کتاب «نهج الحق» نگاشته است. او همان طور که در دلائل الصدق 389/2 آمده است می گوید: «نیز در پرتو این سخن، فضیلت

اخوت و یاری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در رساندن رسالت و دیگر فضایل اثبات می شود که این خود بدون تردید و به یقین آن ها را اثبات می کند.» ابن ابی الحدید به فضیلت پشتیبانی از پیامبر اشاره دارد چنان که در بحار الانوار 271/37-270 نیز آمده است. این سخن او در شرح بندی از خطبه قاصعه [نهج البلاغه 301/3] آمده است که در آن امیر المؤمنین (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «تو آن می شنوی که من می شنوم و آن می بینی که من می بینم جز آن که تو پیامبر نیستی لیکن وزیری و هر آینه تو بر خیری.» اینک می گوئیم: شیخ طوسی در تلخیص الشافی 206/2 تکمله ای برای این وجوه دارد و می گوید: «حال که منزلت نبوت استثنا شد و عرف، منزلت اخوت را به کناری نهاد- زیرا برای هر کس که آن دورا می شناسد روشن است که میان علی و پیامبر برادری نسبی وجود نداشته است- باید قطعاً به ثبوت منزلت های دیگر جز این دو منزلت ره برد و هر گاه منزلت های دیگر جز این دو منزلت ثابت شود- که از جمله آن است اگر علی باقی بماند پیامبر او را به جانشینی می گمارد و علی به تدبیر امور امت می پردازد و در میان ایشان در جایگاه پیامبر می ایستد و از سویی می دانیم که امیر المؤمنین (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی ماند- امامت پس از پیامبر، بدون شبهه برای علی ثابت می شود.» شیخ صدوق در معانی الاخبار همچون بحار الانوار 274/37 می گوید: «از منزلت های هارون نزد موسی بخشی آشکار است و بخشی پنهان. پس از منزلت های آشکار او این است که هارون افضل مردم زمان خود و محبوب ترین و خاص ترین و مطمئن ترین اشخاص نزد موسی بوده است، به گونه ای که اگر موسی در میان قومش حضور نداشت هارون جانشین او بود و هارون در دانش موسی بود و این که اگر موسی می مرد و هارون زنده می بود جانشین موسی می گشت، پس این خبر مقتضی آن است که همه این ویژگی ها را علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته باشد، و باید منازل باطنی هارون نزد موسی را برای علی واجب دانست، اگر چه اموری همچون برادر تری بودن در میان است که عقل، این منزلت را برای علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) سراغ ندارد ولی به هر روی باید منزلت های باطنی را نیز برای علی (علیه السلام) قائل شویم، زیرا خبر، مقتضی چنین امری است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 288/37 علاوه بر بیان این وجوه می گوید: «مدلول خبر، صراحت دارد در نص بر علی (علیه السلام)، به ویژه آن که قراین دیگری نیز بدان پیوست شده است که از آن جمله است حدیث مشهور که دلالت دارد بر این که هر آن چه در قوم بنی اسرائیل پدید آمد دقیقاً در امت اسلامی پدید خواهد آمد. در امت نظیر داستان هارون و پرستش گوساله پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش آمد و خلافت، غضب و از یاری رساندن به وصی پیامبر خودداری ورزیده شد، و در روایت های دو فرقه آمده است که امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن هنگام رو به قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاد و همان سخن هارون را گفت: یا اَیُّنَ اُمٍّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوَی و کَادُوا یَقْتُلُوْنِی و از آن جمله است آن چه گروهی از مخالفان بیان داشته اند که وصایت موسی و خلافت او به فرزندان هارون رسید و از منزلت های هارون نزد موسی یکی هم این است که فرزندان هارون هم جانشین هارون بودند، پس این منزلت مقتضی آن است که حسنین -علیهما السلام- که به دو پسر هارون هم نامیده می شوند به اتفاق خاص و عام دو جانشین پیامبر باشند و این مستلزم خلافت پدر آن دوست، زیرا سخن فصل در میان نبوده است.» چه نیکو گفته صحابی بزرگ در کوتاه ترین سخن چنان که شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده و در بحار الانوار 273/37 از او نقل شده است: «هارون عبدی می گوید: از جابر بن عبد الله انصاری پیرامون مفهوم این سخن پیامبر به علی پرسش کردم که: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.» جابر گفت: به خدا سوگند او را در زمان حیات و پس از وفات به جانشینی خود در میان امت نهاد و فرمانبری از او را برای ایشان فرض و واجب گردانید و هر که پس از این سخن به خلافت علی گواهی ندهد از ستمکاران است.» سخن را با بیان چند فایده به پایان می بریم: اول: سید بن طاوس در طرائف 53-54 از کتابی یاد می کند نوشته ابو القاسم تنوخی در حدیث منزلت و روایت آن از صحابه و تابعان، و این که ابن طاوس نسخه کهنی از آن را دیده است که در طرائف آن را توصیف می کند. این تنوخی (زاده به سال 278، و در سال 342 وفات یافته است) همان کسی است که شیخ امینی در الغدیر 380-383/3 شرح زندگانی او را آورده است. دوم: برخی از مخالفان گفته اند مقصود از حدیث به جانشینی گماشتن علی (علیه السلام) بر مدینه تنها هنگامی است که حضرت (صلی الله علیه و آله) راهی جنگ تبوک شد، چنان

که موسی هنگام رفتن به طور، هارون را به جانشینی خود برگزید. شیخ مظفر در دلائل الصدق 391-392/2 در پاسخ به این شبهه می گوید: «این خطایی است آشکار، زیرا صرف این که موسی در موردی خاص هارون را به جانشینی خود گماشته، دلالت بر اختصاص خلافت هارون تنها به همان مورد ندارد، نیز چنین است به جانشینی گماشته شدن علی (علیه السلام) از سوی پیامبر، و ملاک عمومیت حدیث است همراه با اقتضای شرکت هارون با موسی در مسأله ثبوت خلافت عامه، و همچنین است در باره علی (علیه السلام). دلیل آن که این جانشینی تنها به مورد خاصش اختصاص ندارد بیان این حدیث است در مواردی که ارتباطی بدان نداشته است.» از جمله این احادیث است: حدیث مؤاخاه و حدیث سد ابواب و نامیدن حسنین به شیر و شبر و جنگ خیبر و یوم الدار و موارد دیگری که مصنف برخی از آن ها را در این کتاب یا نوشته های دیگر آورده است. شریف مرتضی در الشافی، پاسخ دیگری به این شبهه می دهد که بحار الانوار 285-287/37 آن را نقل کرده است و اگر بخواهید می توانید به آن مراجعه کنید. سوم: فخر رازی در تفسیر این آیه مبارکه: وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ ... فَاتَّبِعُونِي وَ اطِيعُوا أَمْرِي [طه 93؛] سخنی دارد که چکیده آن چنین است: در چنین جمع سترگی، تقیه، هارون را از گفتن حق باز نداشت بلکه آشکارا حق را گفت و رافضه، علی را به هارون تشبیه می کند با آن که علی چنان نکرد که هارون کرد. شیخ حرّ عاملی در فوائد الطوسیه 14-18/18 دوازده پاسخ بدو می دهد که چکیده آن چنین است: الف- هارون ادّعی خود را به صراحت بیان کرد، زیرا یار و یاور او موسی بود و هارون، اطمینان داشت که موسی، حق را برای آن ها آشکار خواهد ساخت و امت، همگی به پیامبری او اعتراف دارند در حالی که علی (علیه السلام) پس از مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یآوری نداشت و حسنین-علیهما السلام- در میان آن ها متهّم بودند و این است تفاوت میان آن دو. ب- هارون با گوساله پرستان به جنگ و ستیز پرداخت و گفت: اِنِّي خَشِيْتُ اَنْ تُقَوْلَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ [طه 94؛]، و نیز گفت: اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَكْتُلُوْنِي [اعراف 150؛] او بدین ترتیب روشن می شود که با همه زیاد روی ها ترس، او را از جنگ بازداشت. علی (علیه السلام) نیز به مخالفان همان گفت که هارون، ولی از او پذیرفته نیفتاد و علی هم چونان هارون آن ها را ترک کرد و مدّتی طولانی از بیعت با ایشان سرباز زد. ج- بر اساس سخن رازی، عصمت، از پیامبر و امام منتفی است، ولی کنار گذاشته شدن این سخن- اگر قائل به آن باشیم- از سوی علی، خدشه ای به امامت او وارد نمی کند، زیرا آن از گناهان صغیره است که به حسب اعتقاد رازی وی ملزم به پذیرش آن است. چهارم: علامه مجلسی در بحار الانوار 289/37 می گوید: «اگر هم از باب مماشات با خصم، آن چه را می گوید بپذیریم- با آن که دلایل مخالف آن را اقامه کرده ایم- در این نکته نمی تواند با ما به بحث برخیزد که علی (علیه السلام) اخصّ مردم به پیامبر و محبوب ترین آن ها نزد ایشان بوده است و کسی محبوب ترین فرد نزد پیامبر نمی شود مگر آن که افضل مردم باشد- و این را در باب های گذشته گفتیم- پس پیشی داشتن دیگری بر او از اموری است که عقل آن را نمی پذیرد و ناپسندش می شمارد، و کدامین عقل روا می داند که صاحب منزلت هارونی که مناقب بزرگ و فضایل سترگ دیگری هم دارد پیرو کسی قرار گیرد که جز معایب زشت و پلشتی های شنیع هیچ ندارد؟! سپاس خدایی را که حق را برای طالبانش روشن گردانید و در آن شبهه ای برای کسی نگذاشت.» پنجم: برخی از مسائلی را که مربوط به این بحث است در مبحث جنگ تبوک و موارد دیگر یاد آور شده ایم. بنگرید به: کشف المراد 419/ و 395، تلخیص الشافی 221-222/2، اعلام الوری 170-172/1، بحار الانوار 273-279/37 (سخن شیخ صدوق) و بحار الانوار 279-288/37 (سخن شریف مرتضی)، اللوامع الالهیه 279/، صراط المستقیم 322/1، مراجعات 197-198/ و خلاصه عبات الانوار 349-350/5.











از احادیثی که نزد عامّه و خاصّه به تواتر نقل شده، خبر پرنده است.

انس بن مالک (1) - روایت می کند: برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرنده ای هدیه آوردند. پس گفت:

خدایا! محبوب ترین مردم را نزد من فرست تا این پرنده را با من بخورد. با خود گفتم:

خدایا! او مردی از انصاری باشد. پس علی بیامد. به او گفتم: پیامبر کاری دارد، علی هم برفت. بار دیگر بیامد و من همان گفتم و او برفت، و بار دیگر بیامد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: 291

در را بگشای، و من در را گشودم. او داخل شد و پیامبر پرسید: چرا دیر کردی ای علی؟ علی گفت: دو بار انس مرا باز گرداند و این سومین بار است، و او گمان می کرد تو کار داری. پیامبر فرمود: ای انس! چرا چنین کردی؟ عرض کردم دعای تو را شنیدم و خواستم آن مرد از قوم من باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آدمی قوم خود را دوست دارد آدمی قوم خود را دوست دارد (1). /.

ص: 292

1- ابن بطریق در عمده 253/ می گوید: «مزیت علی بر دیگر مردم به دلیلی ثابت به اثبات می رسد که همان سؤال پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این مورد است، و اینکه که علی محبوب ترین مردم نزد پیامبر است پس باید تنها از او پیروی کرد و این غایت اشاره به نام او و دعوت مردم به پیروی از اوست. در این ستایش، همانندی نیز برای او نمی توان آورد، زیرا اگر محبوب ترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد دیگر در این زمینه جز شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همانندی نخواهد داشت، چرا که پیامبر، خارج از این دعوت است و دلیل آن هم سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است هنگام دیدن علی: خدایا دوست بدار...» علامه بیاضی در صراط المستقیم 210/1 می گوید: «بیش تر شیوخ ما علی را به سبب عمومیت ریاست ایشان و بهره بری همه دنیا از خلافت ایشان بر پیامبران اولی العزم برتری می دهند، زیرا علی بر خلاف نبوت ایشان، جانشین نبوت عامه است و نیز به سبب سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خبر مربوط به پرندۀ بریان شده که: خدایا! محبوب ترین مردم را نزد من فرست و پیامبران را استثنا نکرد، و به سبب آن که او همسنگ پیامبری است که برتر است: «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ [آل عمران 61/؛]، و مراد آوردن همانند است چرا که اتحاد، ممتنع است و از برای آن که او از حسنین برتر است به سبب این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «پدر آن دو بهتر از آن دوست»، و این که جدشان این دو را در حدیث مشهوری در بارۀ آن ها، آقا و سرور بهشتیان قرار داده است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 358-359/38 می گوید: «آگاه باشید که این اخبار با در نظر گرفتن تواتر و همداستانی دو فرقه در صحت آن ها دلالت بر این دارد که علی (علیه السلام)، برترین مردم و شایسته ترین آن ها به خلافت است پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله). اما دلیل این که او برترین است از آن روست که حبّ الهی نیست مگر کثرت ثواب و توفیق و هدایتی که بر کثرت طاعت از خدا و موصوف بودن به ویژگی های برجسته مترتب است، چنان که در جای خود اثبات شده است که خداوند از انفعالات و تغییرات به دور است و موصوف بودن خدا به حبّ و بغض و نظایر آن دو به اعتبار غایت هاست و تحقیق این نکته در کتاب توحید بیان شده، و دیگر این که پاداش دادن خدا و بزرگ داشتن او نیست مگر به سبب وجود فضیلت و اخلاق نیکو و کارهای پسندیده ای که مقتضی آن باشد و اساس آن هم همان حکم عقل است در زشتی برتری دادن ناقص بر کامل و گنه کار بر فرمان بردار و نادان بر دانا و برتر در کمالات بر نارسای در آن، و خداوند می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [آل عمران 31/؛]، پس روشن شد که محبّت خداوند مترتب است بر پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ثابت شد که حضرت از همه خلائق، برتر است و به اجماع، رسول او را به این مقام اختصاص داده است و به قرینه این که پیامبر گوینده این سخن بوده است آشکار است که مقصود ایشان چنین است: محبوب ترین مردمان دیگر [جز پیامبر] نزد خداوند سبحان. اما این که علی به خلافت از همه شایسته تر بوده از آن روست که هر کس از همه صحابه و حتی از دیگر پیامبران و اوصیا برتر باشد، عقل، مقدم داشتن دیگری را بر او روا نمی شمارد، به ویژه مقدم داشتن کسانی که حتی یک فضیلت برای آن ها به اثبات نرسیده است مگر بنا به روایت های ستیزه جویانی که نشانه های جعل و افترا و جلب رضایت سلاطین ستم به جای فرمان بری از خداوند آسمان و زمین در آن ها هویدا است.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 436/2 می گوید: «اما دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) از آشکارترین امور است، زیرا محبوب ترین مردم نزد خدا همان کسی است که فضیلت و تقوای بیش تری داشته در فرمان بری از خدا کوشاترین است و ناگزیر باید چنین کسی شایسته ترین آن ها- به ویژه ابو بکر و

عمر-به امامت باشد، زیرا اگر چه این دو در محدودهٔ عموم مردم هستند ولی حدیث نسایی آن دورا به خصوص نام برده است.» بنگرید  
به: تلخیص الشّافی 11/3، المناقب 282/2، کشف المراد 419/ و لوامع الحقائق (مبحث امامت) 11/.

## مبحث سیزدهم: در تصریح به این که حضرت (علیه السلام) بهترین مردم است:

در مناقب ابن مردویه (1) - به نقل از حذیفه آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی (علیه السلام)

ص: 293

---

1- احقاق الحق 254/4، از مناقب ابن مردویه با آن چه در درّ الثمین و مناقب عبد الله شافعی وجود دارد.



بهترین مردمان است و هر که از پذیرش او سرباز زند کفر ورزیده است.

از سلمان (1)-رسیده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی بن ابی طالب، بهترین کسی است که پس از خود می نهم.

از ابو سعید خدری (2)-است که گفت: [سلمان گفت]، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا دید و صدایم کرد.

عرض کردم: لبیک یا رسول الله. فرمود: امروز تو را گواه می گیرم که علی (علیه السلام) [بهترین و برترین مردم است].

ابو رافع (3)-به نقل از پدرش و او به نقل از جدش می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: تو در دنیا و آخرت بهترین فرد امت من هستی.

حبشی بن جناده (4)-می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پس از من بهترین کسی که بر زمین گام نهاده علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

انس بن مالک (5)-می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی (علیه السلام) بهترین کسی است که پس از خود می نهم.

جابر بن عبد الله (6)-می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ولید بن عقبه را به سوی بنی ولیع فرستاد [و میان آن ها در زمان جاهلیت دشمنی بود، پس چون به بنی ولیع رسید] او را استقبال کردند تا ببینند چه سخنی برای گفتن دارد.

راوی می گوید: ولید از آن ها ترسید و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و گفت: بنی ولیع آهنگ کشتن مرا کردند و از پرداخت صدقه خودداری ورزیدند.

چون سخن ولید در باره بنی ولیع به گوش آن ها رسید نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ه.

ص: 294

---

1- کشف الغمّه 156/1 به نقل از مناقب ابن مردویه.

2- همان، 156-157/1 به نقل از مناقب ابن مردویه.

3- احقاق الحق 281/15 به نقل از مناقب غینی حیدرآبادی و ارجح المطالب که آن را از ابن مردویه روایت کرده اند، ولی سند را چنین آورده اند: از ابو رافع، از پیامبر (صلی الله علیه و آله)....

4- کشف الغمّه 157/1، به نقل از مناقب ابن مردویه.

5- همان.

6- همان 158/1، به نقل از مناقب ابن مردویه.

یا رسول الله! به خدا سوگند ولید دروغ می گوید و از آن جا که میان ما و او دشمنی بود ما هراس آن داشتیم که او بدین سبب ما را مؤاخذه کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها فرمود: ای بنی ولیعہ! یا بس کنید یا مردی از نزد خود به سوی شما فرستم که همچون خود من است، جنگجویان شما را می کشد و کسانتان را به اسارت می گیرد و بهترین کسی است که دیده اید و بر شانه علی بن ابی طالب (علیه السلام) زد.

آیه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنیا (1) - (الآیة) در باره ولید بن عقبه نازل شده است و اخبار در این مورد بیش از آن است که به شماره در آید.

### مبحث چهاردهم: در تهدید کسانی که با خلافت علی (علیه السلام) به دشمنی برخیزند:

در مناقب خوارزمی (2) - به نقل از ابو ذر غفاری آمده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که پس از من با خلافت علی به دشمنی برخیزد کافر است و به جنگ با خدا و رسول برخاسته است و هر که در علی شک کند کافر است.

در همین کتاب (3) - به نقل از زین العابدین (علیه السلام) به نقل از پدرش به نقل از علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خشم من و خدای بر کسی فزونی می یابد که خون مرا بریزد و مرا با آزار رساندن به خاندانم بیازارد.

در همین کتاب به نقل از انس (4) - آمده است که گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم، پس علی (علیه السلام) را دید که می آید و در این هنگام فرمود: من و او به روز رستاخیز حجت خدا بر امت هستیم.

در همین کتاب (5) - به نقل از معاویه بن حیده القشیری آمده است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به علی (علیه السلام) می فرمود: ای علی! به کسی که می میرد و بغض تو در سینه دارد اعتنایی نمی شود و یهودی یا مسیحی مرده است.

ص: 295

1- حجرات 6؛ ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد...الآیة.

2- نیز مناقب ابن مغزلی 45/ح، 68.

3- همان 41/ح، 64.

4- همان 45/ح، 67، و نظیر آن در صفحه 197.

5- همان 50/ح، 74.

یزید بن زریع می گوید: به بهز بن حکیم گفتیم: آیا پدرت به نقل از جدّت و سپس به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره با تو سخن گفته است؟ بهز گفت: پدرم به نقل از جدم آن را برایم گفته است و در غیر این صورت خدا گوشم را به پوششی از آتش بیوشاند.

در همین کتاب (1)- به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم در حالی که گروهی از اصحابش نزد ایشان حضور داشتند. گفتند: یا رسول الله! به خدا سوگند تو نزد ما از خود ما و فرزندانمان عزیزتری. راوی می گوید: در این هنگام علی (علیه السلام) وارد شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نگریست و خطاب به حضرت (علیه السلام) فرمود: دروغ گفته است کسی که گمان می کند با تو دشمن است و مرا دوست دارد.

در همین کتاب (2)- به نقل از ابو ایوب انصاری با نام خالد بن یزید نقل شده است که می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! خداوند تو را چنین قرار داده است که مساکین را دوست بداری و به پیروی آن ها از خودت، خشنود باشی و آن ها هم از همچون تو امامی خشنود باشند، پس خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و تو را تصدیق نماید و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تو را تکذیب نماید.

در همین کتاب (3)- به نقل از ابن عباس آمده است که گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم که علی (علیه السلام) با حالتی خشمگین بیامد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چه چیز تو را خشمگین کرده است؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: عموزادگان تو مرا با آزار تو می آزارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خشم برخاست و فرمود: ای مردم! هر که علی را بیازارد [او نخستین شماسست در ایمان و باوفاترین شما به پیمان الهی. ای مردم! هر که علی را بیازارد] در روز رستخیز یهودی یا مسیحی برانگیخته خواهد شد. جابر بن عبد الله انصاری گفت: یا رسول الله! او اگر شهادت دهد که خدایی جز الله نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای جابر! این کلمه ای است که شما از ریختن خون آن ها خودداری می کنید و نمی گذارید اموالشان مباح شمرده شود و جزیه نمی دهند در حالی که تحقیر6.

ص: 296

1- همان 51، ح 75.

2- همان 121، ح 159.

3- همان 52، ح 76.

در همین کتاب (1) - به نقل از ابو هریره آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی، حسن و حسین و فاطمه را دید و فرمود: من با هر کس که به ستیز با شما برخیزد به ستیز برخوامم خاست (2) و با هر کس که به صلح شما روی آورد صلح خواهم کرد. /.

ص: 297

### 1- همان 63/، ح 90.

2- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 137/2-134 می گوید: «این است معاویه و دیگری عمرو بن عاص - که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک هم کرده اند - که میان آن دو و امیر المؤمنین (علیه السلام) جنگ درگرفت و ایشان نسبت به حضرت (علیه السلام) دشمنی، آشکار کردند و به حضرت (علیه السلام) در قنوت نماز، نفرین می کردند چندان که شهرتش ما را از بیان آن بی نیاز می کند، در حالی که خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده بودند که می فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است»، و «خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می دارد و یار او را یاری رسان و یاری خود را از هر کس که یاری خویش را از او دریغ می ورزد دریغ بورز» و «علی با حق است و حق با علی و هر جا علی باشد حق همان جا رود»، و اقوال و افعال دیگری که بیان داشتیم و هر یک دلالت دارد بر نهایت بزرگداشت و تجلیل و فضل و پیشی داشتن. حد اقل آن، این می بود که باید عملکرد آن ها اقتضای خودداری از جنگ با علی و نفرین او و پرداختن به دشمنی با حضرت (علیه السلام) را می داشت. ما می دانیم در میان کسانی که یادآور شدیم هیچ کس از حق دور نیفتاد و از راه حق دور نشد مگر کسی که پیامبر را درک کرده و ظاهراً فضلی هم داشته ولی در حدّ گروهی نبوده است که در ترک نصّ و دسیسه چینی در عدم تطبیق آن به شخص شایسته اش بوده باشد ولی با کسانی که چنین کردند نزدیک بوده اند و در این دو فضیلت درک پیامبر و فضل ظاهری هیچ چیز اقتضای آن را ندارد که این گروه به گمراهی و دشمنی روی آورند.» او در همین کتاب 132/4-131 می گوید: «نیز می دانیم هر کس با حضرت (علیه السلام) ستیزه باشد امامت ایشان را انکار کرده است و آن را پس زده است و پس زدن امامت کفر است چنان که پس زدن نبوت، کفر به شمار می آید، چه، ناآگاهی از آن دو در یک حدّ است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت است که فرمود: «هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد مرده است چونان مردن جاهلی» و مردن جاهلی جز بر کفر نیست. نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است». روشن است که مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز این نیست که احکام جنگ با تو همچون احکام جنگ با من است و مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نیست که یکی از دو جنگ همان دیگری است، زیرا خلاف آن ضرورتاً روشن است و اگر جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله) کفر است، جنگ با امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز چنین خواهد بود. زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگ با او را همچون جنگ با خود دانسته است.» بنگرید به: العمده 322/ - 319، الطرائف 131/.

## مبحث پانزدهم: در همانند کردن علی به سوره اخلاص و کعبه و سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تشبیه حق او به حق پدر:

در کتاب مناقب خوارزمی (1) - به نقل از نعمان بن بشیر آمده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: علی در این امت همچون قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن است.

ابن عباس (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو در میان مردم نیستی مگر همچون قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن، هر کس آن را یک بار بخواند گویی یک سوم قرآن را خوانده است، و هر کس آن را دو بار بخواند گویی دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند گویی تمام قرآن را خوانده است (3).

ص: 298

1- مناقب ابن مغزلی 69/، ح 100.

2- ینابیع الموده 125/، که او از مناقب خوارزمی نقل کرده است، ولی ما آن را نه در مناقب خوارزمی یافتیم و نه در مناقب ابن مغزلی.

3- سید داماد در رساله خود در همانند کردن علی به سوره توحید همچنان که در بحار الانوار 272/39 آمده می گوید: «تخصیص تشبیه به قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس از قصد هشدار دادن است به نهایت شکوه و منزلت، برای همخوانی با وضع علی بن ابی طالب (علیه السلام) در درجه اخلاص نسبت به خداوند سبحان و شناخت حقایق توحید. پس علی (علیه السلام) به زبان حال، همان را می گوید که قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ به زبان لفظ، و زبان حال فصیح تر و بیان آن بلیغ تر است و از همین رو بر زبان مبارکش نمایان شد که: «این کتاب صامت است و من کتاب ناطق»، پس علی (علیه السلام) در کتاب آفرینش، سوره اخلاص و توحید است و کتابی عقلی و مبین است که همسنگ کتاب نظام وجود می باشد و اسرار آیات، کلیدهای آن است نزد خداوند دانا و حکیم و رموز احادیث و مصابیح آن در مشکلات است چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است، و فضلی در میان نیست مگر با قدرت الهی و هیچ گونه رستگاری در کار نیست مگر در پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چنگ زدن به اهل بیت طاهرینش - صلوات الله علیهم و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین -». به این رساله چاپ شده در «اثنی عشره رساله من رسائل میرداماد» مراجعه کنید.

ای علی! تو نیز چنینی، هر کس به زبان، تو را دوست بدارد یک سوم اسلام را دوست داشته است، و هر کس با قلب و زبان تو را دوست بدارد دو سوم اسلام را دوست داشته است و هر کس با زبان و قلب و دست تو را دوست بدارد همه اسلام را دوست داشته است. سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر زمینیان تو را چونان آسمانیان دوست بدارند کسی از آن ها به آتش، عذاب نشود.

از ابو ذر (1) - است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی در میان شما (یا گفت علی در میان این امت) همچون کعبه است که خواه پوشیده باشد یا آشکار، نظر کردن بدان عبادت، و حج آن واجب است (2).».

ص: 299

1- مناقب ابن مغزالی 106/، ح 149.

2- علامه بیاضی در صراط المستقیم 75/2 می گوید: «در این سخن است وجوب رویکرد به ایشان و هر کس ایشان را پس زند بدیشان پشت کرده است. ابن مغزالی با اسناد به ابو ذر این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آورده است که: علی در میان شما همچون کعبه است که نگریستن بدان فریضه است، و پیامبر هم بر پایه هوای و هوس سخن نمی گوید و چیزی را به ناهمانندش مانند نمی کند، پس همان گونه که حج برای مردم واجب شده ولایت علی هم بر آن ها واجب گشته است. و همان گونه که وجوب حج به سالی اختصاص ندارد وجوب ولایت علی نیز به زمانی مخصوص اختصاص نیافته، و هر کس حضرتش (علیه السلام) را چهارم بدانند ظاهر نصوص را کنار زده است.» محقق دوانی در رساله نور الهدایه چاپ شده در الرسائل المختاره 125-127 سخنی دارد که چکیده آن چنین است: «اگر کسی پرسد: چنان چه علی پس از پیامبر خلیفه بلا فصل باشد لازم می آید که او پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را به سوی خود بخواند و این برای او ثابت نشده است. ما در پاسخ به این پرسش می گوئیم: دعوت در عرف دو گونه است: قولی و عملی، و در علم میزان، مبرهن است که دلالت عملی قوی تر از دلالت لفظی است، زیرا اولی قراردادی و دومی عقلی است. اگر فرض کنیم علی، دعوت قولی نداشته از دعوت عملی برخوردار بوده است، زیرا نشستن او در خانه به مدت چند روز پس از تدفین پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوتی عملی بوده است قوی تر از دعوت قولی. با برهان و اجماع علمای دو فرقه روشن است که حضرت (علیه السلام) از روی سرکشی در خانه نشست [بلکه به سبب پیروی از امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین کرد]. در حدیث آمده است که امام همچون کعبه است و کعبه به گشتن بر دور مردم، مأمور نیست بلکه مردم به گشتن بر دور او مأمورند.».

ابن عباس (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.

همو (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.

علی (علیه السلام) (3) - می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حقّ علی (علیه السلام) بر مسلمانان همچون حق پدر است بر فرزندش (4) .ت.

ص: 300

1- مناقب ابن مغزلی 92/ح 135، و نظیر آن در مناقب خوارزمی 87/.

2- همان ح 136 و همان 91/90.

3- همان 47/ح 70 و نظیر آن در خوارزمی 230/229 با سندش از عمّار بن یاسر و ابو ایوب.

4- علامه بیاضی در صراط المستقیم 242/1 می گوید: از حقوق پدران بر فرزندان است که به هنگام پاسخ به نیازهای آن ها بر ایشان رحم گیرند. منظور از پدر بودن، ضرورت سپاس گزاری از نعمت های پدری است و این بر پدر و مادر نسبت به فرزندان نیز ضرورت دارد... و ابن میثم در شرح نهج البلاغه نزدیک به این معنا را بیان کرده است و در آن جا سخنی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «هر پیامبری انسان زمان خویش است.» پس پدری بر پیامبر و علی به مجاز صدق می کند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز علی کسی را به چنین مقام والایی اختصاص نداده است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 14/36-13 می گوید: «اخبار در این پیرامون در باب اسامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کتاب امامت بیان شده و تحقیق آن چنین است که آدمی حیاتی جسمی دارد با روح حیوانی و حیاتی ابدی با ایمان و علم و کمالات روحانی که موجب دست یافتن به سعادت های جاودانه است و خداوند سبحان در جای جای قرآن کریم، کافران را مردگانی بی زندگی توصیف کرده است و مردگان مؤمنان کامل را به داشتن حیات وصف نموده است چنان که می فرماید: *وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا [آل عمران 169/]*؛ و می فرماید: *فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً [نحل 197/]*؛ و آیات و اخبار دیگر. حق پدر و مادر حقیقی در دخالت بیش تر آن دو در زندگی فانی این دنیا برای تربیت انسانی ضرورت می یابد که تقویت می شود و زندگی آن دنیا را تأیید می کند و حق پیامبر و امامان -صلوات الله علیهم اجمعین- از هر دو جهت ضرورت می یابد: جهت اول این که آن ها علت غایی ایجاد همه خلائقند و در پرتو وجود آن ها باقی می مانند و به سبب آن ها ارتزاق می شوند و باران به برکت آن ها می بارد و از برای وجود آن هاست که خداوند، عذاب را دور می کند و به خاطر آن ها خداوند اسباب را تدارک می بیند، و جهت دوم، همان زندگی سترگ است که به سبب آن ها ره می یابند و از نور آن ها برمی گیرند و به برکت چشمه های علم ایشان خداوند به آن ها حیاتی پاک ارمغان می کند که تا به ابد از دست نمی رود، پس ثابت شد که آن ها پدرانی هستند حقیقی و روحانی که مردم باید حقوق آن ها را پاس بدارند و از عاقدشان بپرهیزند -صلوات الله علیهم اجمعین- برخی از این مباحث در ابواب کتاب امامت [بحار الانوار 271/23-270] آمده است.» بنگرید به: مفردات ماده (اب) در بیان مفاهیم ابوت.

خوارزمی با اسنادش به انس بن مالک می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابو بکر و عمر فرمود:

نزد علی بروید تا از آن چه در شب برای او رخ داد با شما سخن گوید، من هم در پی شما می آیم.

انس می گوید: آن دو رفتند و من هم همراه آن ها رفتم. پس ابو بکر و عمر اذن دخول



خواستند و علی نزد آن دو آمد و فرمود: ای ابو بکر! اتفاقی افتاده است؟ ابو بکر گفت: نه، اتفاقی جز خیر پیش نیامده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من و عمر گفت: نزد علی روید تا پیرامون آن چه در شب برایش پیش آمده با شما سخن گوید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در این هنگام بیامد و فرمود: ای علی! پیرامون آن چه در شب برای تو پیش آمده با آن دو سخن گو.

علی (علیه السلام) عرض کرد: شرم می آید یا رسول الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا خداوند از حق آزرمی ندارد. پس علی (علیه السلام) گفت: در حالی که به صبح نزدیک می شدیم برای طهارت، آب می خواستم و ترسیدم نماز صبح را از دست بدهم. برای یافتن آب، حسن را به راهی و حسین را به راهی فرستادم و آن ها دیر کردند و این مرا غمگین ساخت. ناگاه دیدم که سقف گشوده شد و سطلی آویزان به ریسمانی پایین آمد، چون به زمین رسید ریسمان آن را گشودم و دیدم که در آن آب قرار دارد، پس برای نماز، خود را پاکیزه کردم و غسل نمودم و نماز گزاردم و سپس سطل و ریسمان بالا رفتند و سقف به هم برآمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود: آن سطل از بهشت بوده است و آب آن از رود کوثر و ریسمان آن از دیبای بهشتی. ای علی! در این شب چه کسی همچون تو بوده است که جبرئیل خدمتش کند.

### مبحث هفدهم: در توصیف حضرت به سیادت و آقایی:

خوارزمی (1) - از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نظر کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت آقایی، هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداوند سبحان است، و دشمن تو با من دشمن است و دشمن من دشمن خداوند سبحان است. وای بر کسی که پس از من، دشمنی تو در سینه داشته باشد.

اخطب بن محمد (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که در شب اسراء به آسمان برده شدم ناگاه قصری دیدم سرخ از یاقوت که می درخشد، پس در باره علی به من وحی شد که: او آقای مسلمانان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین است.

ص: 302

1- ابن مغازلی در مناقب 103/، ح 145.

2- همان 104/، ح 146.

اسعد بن زرارہ (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در شب اسراء به سدره المنتهی رسیدم، پس خداوند در باره علی سه بار به من وحی کرد که: او امام پرهیزکاران و آقای مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین در فردوس برین است.

### مبحث هجدهم: در این که اوست صاحب حوض کوثر و صاحب اذن در وارد شدن به

بهشت و این که در روز رستخیز و در صراط پرچمدار است و دو ملک او بر ملائک

می بالند:

خوارزمی (2) - به نقل از ابن عباس می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی به روز رستخیز کنار حوض کوثر قرار دارد و هیچ کس به بهشت درنیاید مگر کسی که جواز علی (علیه السلام) را با خود داشته باشد (3).

جابر (4) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دو فرشته علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر دیگر فرشتگان می بالند، زیرا پیوسته با علی هستند و هرگز به سبب چیزی که موجب خشم خدای شود نزد خدا بالا نرفته اند.

مجاهد (5) - به نقل از ابن عباس می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند به جبرئیل (علیه السلام) دستور می دهد بر دروازه بهشت بنشیند و هیچ کس از این دروازه وارد نشود مگر آن که جواز علی (علیه السلام) را با خود داشته باشد.

ص: 303

1- همان 105/، ح 147.

2- همان 119/، ح 156.

3- علامه مجلسی در بحار الانوار 219/39 می گوید: «بیش تر اخبار این باب را در کتاب معاد آورده ام و اندکی از آن ها را در این جا یاد کرده ام تا این مجلد هم خالی از آن ها نباشد. برخی از آن ها را گفته ایم و برخی دیگر در ابواب بعدی خواهد آمد، و کدام فضیلت همسنگ این است که حضرت (علیه السلام) ساقی حوض کوثر و پرچمدار و نخستین کسی است که به بهشت در می آید؟ و چگونه رواست کسی بر او مقدم داشته شود که هیچ فضیلتی ندارد که با حضرت (علیه السلام) به سنجه در آید.».

4- ابن مغزلی در مناقب 127/، ح 167، و نظیر آن است در مناقب خوارزمی 226-225.

5- همان 131/، ح 172، و همان 229/.

جابر (1) بن سمره می گوید: به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته شد: یا رسول الله! در روز رستاخیز چه کسی پرچمدار توست؟ فرمود: به روز رستاخیز پرچمدار من همان پرچمدار من در دنیا یعنی علی بن ابی طالب است.

عبد الله بن انس به نقل از جدش می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد و پل بر لبه جهنم کشیده شود، کسی از آن گذر نکند مگر آن که نامه ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با خود داشته باشد.

### مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت (علیه السلام):

از جمله فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) دو امام، حسن و حسین -علیهما السلام- هستند که فضایل شان از فراوانی شمرده نمی شود.

خوارزمی (2) -به استناد خود از عبد الله بن مسعود روایت می کند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند. ابو هریره (3) -می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: فرشته ای از خداوند عز و جل اجازه خواست تا به دیدار من آید، پس به من بشارت داد و آگام گردانید که فاطمه، بانوی زنان امت من و حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتیان اند.

یعلی عامری می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسین از من است و من از حسین. هر که حسین را دوست بدارد خدا هم او را دوست دارد. حسین نوه ای است از نواده گان.

ابن عباس (4) -می گوید: جبرئیل بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: همانا خداوند عز و جل

ص: 304

1- همان 200/، ح 237، و همان 258/.

2- نه در مناقب خوارزمی و نه در مناقب ابن مغازلی به این روایت دست نیافتیم و آن را در حلیه الأولیاء 58/5 یافتیم که در تعلیقات احقاق الحق 229-241/9 و 544-587/10 از منابع بسیاری آن را نقل کرده بود.

3- همان، بلکه در کنز العمال 117/12 شماره 3427 و در مجمع الزوائد 201/9 با اختلاف اندکی بدان دست پیدا کردیم. این روایت در تعلیقات احقاق الحق 103-104/102 از خصائص نسائی و تاریخ اسلام ذهبی و دیگر منابعی نقل شده که مجمع الزوائد، آن ها را آورده است.

4- این حدیث در احقاق الحق 322/11 به نقل از مناقب عبد الله شافعی نقل شده که آن را از مناقب ابن مغازلی روایت می کند.

به سبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار تن را بکشت و به سبب پسر دختر تو حسین با هفتاد هزار و هفتاد هزار تن بستیزید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید: (1) -قاتل حسین در تابوتی از آتش قرار دارد که نیمی از عذاب اهل دوزخ و اهل دنیا بر اوست و دو دست و دو پایش با زنجیرهایی از آتش بسته شده است و در آتش سقوط می کند تا به ژرفای دوزخ رسد، و چنان بوی بدی از او به مشام می رسد که اهل دوزخ از آن به خدایشان پناه می برند، و او در دوزخ، جاودان است و چشمنده عذابی دردناک که لحظه ای سستی نمی پذیرد و از چرکاب جهنم سیراب می شود، وای بر او از عذاب خداوند عزّ و جلّ.

مصعب (2) - می گوید: حسین(علیه السلام) بیست و پنج بار پیاده حج گزارد.

براء (3) - می گوید: پیامبر(صلی الله علیه و آله) را دیدم که حسن(علیه السلام) را در آغوش گرفته می فرماید: خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس او را دوست مدار.

حذیفه بن یمان (4) - می گوید: پیامبر(صلی الله علیه و آله) را دیدم که دست حسین بن علی(علیه السلام) را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است، پس او را بشناسید و مقدمش بدانید. به خدا سوگند به سبب جدّش نزد خداوند تعالی از جدّ یوسف بن یعقوب(علیه السلام) گرامی تر است. این حسین بن علی است که جدّش و جدّه اش و مادرش و پدرش و عمویش و عمّه اش و دایی اش و خاله اش و برادرش و خودش و دوستدارانش و دوستداران دوستدارانش همگی بهشتی هستند. ت.

ص: 305

---

1- مناقب ابن مغازلی 66/، ح 95، با قدری اختلاف.

2- همان 71، ح 102.

3- تاریخ بغداد 139/1 و احقاق الحق 11/16-13.

4- در مناقب ابن مغازلی بدان دست نیافتیم ولی در احقاق الحق 11/282 به نقل از مناقب عبد الله شافعی به نقل از مناقب ابن مغازلی آورده شده است.

ابو هریره (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که آب دهان حسن و حسین را چنان می مکد که شخص، شیر را.

اسامه بن زید (2) - می گوید: شبی برای نیازی در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کویدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی من آمد در حالی که چیزی با خود داشت که نمی دانستم چیست. چون از نیازم فارغ شدم گفتم: این چیست که با خود داری؟ ناگاه دیدم که حسن و حسین هستند که بر دو ران حضرت (صلی الله علیه و آله) چسبیده اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این دو پسران من و دو پسر دختر من هستند. خدایا! تو می دانی که من آن دو را دوست دارم، پس دوستشان مدار - پیامبر، این سخن را سه بار تکرار کرد.

جابر (3) - می گوید: بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدم در حالی که حسن و حسین را بر پشت داشت و می گفت: شتر شما چه نیکوست و شما چه بار نیکویی هستید.

ابو سعید خدری (4) - می گوید: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سخن گفتن مشغول بودیم که نیم روز نزدیک شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدیم که گاهی به راست نظر می کند و گاهی به چپ.

هنگامی که او را چنین دیدیم آهنگ رفتن کردیم، همین که به در رسیدیم فاطمه (س) دخت پیامبر را دیدیم. علی (علیه السلام) به او گفت: ای فاطمه! چه چیز تو را هراسان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟ فاطمه (س) گفت: از صبح دو پسر حسن و حسین را گم کرده ام و گمان می کردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. علی (علیه السلام) گفت: نزد پیامبر نیستند، باز گرد و او را آزار مده که اینک ساعت ملاقات نیست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن علی و فاطمه را شنید و در حالی که تنها لباس زیر داشت به سوی آن ها آمد و گفت: چه چیز تو را پریشان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟ فاطمه (س) گفت: یا رسول الله! دو فرزندت حسن و حسین از نزد من خارج شده اند و تا این ساعت آن ها را ندیده ام و گمان می کردم نزد تو هستند و هراسی سخت به دلم افتاده. 6.

ص: 306

1- مناقب ابن مغزلی/373، ح 420.

2- همان/374، ح 421.

3- همان/375، ح 423.

4- همان/377، ح 426.

ابو سعید خدری می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه: خداوند، سرپرست و حافظ آن دو است و به خواست خدا گم نخواهند شد. دخترم! بازگرد که ما برای گشتن شایسته تریم.

فاطمه (س) به خانه اش بازگشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از یک سو و علی (علیه السلام) از سوی دیگر در پی آن دو رفتند تا این که آن دو را در بیخ دیواری یافتند در حالی که آفتاب زده شده بودند و یکی از آن دو دیگری را پوشانده بود. همین که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن دو را در این وضع دید بغض گلویش را فشرده و خود را روی آن دو انداخت و بوسیدشان و سپس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ نهاد و در حالی که آن ها را آورد که قدمی بر نمی داشت و گامی نمی نهاد مگر آن که از داغی شنهای تفتیده رنج می برد و نمی خواست حسن و حسین راه روند و رنجی را که او می کشد آن ها بکشند و لذا خود را مانعی قرار داد در برابر ناراحتی آن ها.

سلیمان بن سالم (1) - می گوید: اعمش به من حدیث کرد و گفت: ابو جعفر منصور پیکی را در پی من فرستاد. به پیک گفتم: امیر المؤمنین از من چه می خواهد؟ گفتم: نمی دانم. به او گفتم: به او پیغام بده که هم اکنون می آیم، سپس با خود اندیشیدم و گفتم: او در این ساعت برای امر خیری مرا فراخوانده است و ممکن است پیرامون فضایل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از من پرسش کند، و اگر به او بگویم مرا خواهد کشت.

او می گوید: خود را تطهیر نمودم و کفن پوشیدم و حنوط کردم و وصیت خود را نوشتم و به سوی او رفتم و عمرو بن عبید را نزد او یافتم و لذا خدای را سپاس گزاردم و گفتم: یاری صادق از اهل بصره را نزد او یافته ام. منصور به من گفت: نزدیک شو ای سلیمان. من هم نزدیک شدم و چون نزد او رسیدم به عمرو بن عبید روی کردم تا دلیل احضار را از او بپرسم. منصور بوی حنوط را از من استشمام کرد، پس گفت: ای سلیمان این بوی چیست؟ به خدا سوگند یا راست می گویی یا تو را می کشم. گفتم: یا امیر المؤمنین! پیک تو در دل شب آمده است و من با خود گفتم: امیر المؤمنین در اینم.

ساعت مرا احضار نکرده است مگر آن که از فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) از من پرسش کند و اگر به او بگویم مرا خواهد کشت و از همین رو وصیت خود را نوشتم و کفن پوشیدم و حنوط کردم. پس او نشست در حالی که می گفت: لا- حول و لا- قوه الا بالله [العلی العظیم]، و سپس گفت: سلیمان! آیا می دانی نام من چیست؟ گفتم آری، یا امیر المؤمنین.

گفت: نامم چیست؟ گفتم: عبد الله المنصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب. گفت: درست گفتی. تو را به خدا و خویشاوندی ام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوگند می دهم به من بگو از همه فقها چه قدر از علی فضیلت روایت کرده ای و این فضایل چه قدر است؟ گفتم: اندکی، یا امیر المؤمنین! حدود ده هزار حدیث یا بیش تر. گفت: ای سلیمان! دو حدیث در فضایل علی (علیه السلام) به تو می گویم که همه احادیثی را که از همه فقها روایت کرده ای می خورند، اگر هم اکنون سوگند بخوری که آن دورا به هیچ یک از شیعیان روایت نکنی برایت خواهم گفت. گفتم: سوگند نمی خورم، ولی به هیچ کس نخواهم گفت. پس گفت: من از بنی مروان فراری بودم و در همه شهرها می گشتم و به وسیله حب و فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) به مردم نزدیک می شدم و آن ها به من آب و خوراک می دادند و به دیدن من می آمدند و بزرگم می داشتند و خدمتم می کردند تا آن که به بلاد شام وارد شدم. آن ها در حالی صبح می کردند که به علی (علیه السلام) در مساجدشان لعن می فرستادند، زیرا همه آن ها از خوارج و اصحاب معاویه بودند. پس روزی وارد مسجدی شدم در حالی که از آن ها در دل متنفر بودم. نماز بر پا شد و من نماز ظهر را خواندم و جامه ای پوشیده بر تن داشتم، پس چون امام سلام کرد بر دیوار تکیه داد در حالی که همه اهل مسجد حضور داشتند. من هم نشستم و هیچ کس را ندیدم که با احترام از امام جماعتشان سخن بگوید. ناگاه دو کودک وارد مسجد شدند. چون امام جماعت چشمش به آن دو افتاد گفت: وارد شوید، درود بر شما و آن که شما دو را به نام آن دو نامید، به خدا سوگند شما را به نام آن دو نامید مگر به سبب حب محمد و آل محمد.

پس ناگاه دیدم یکی از آن دو حسن و دیگری حسین نامیده می شد. با خود گفتم: امروز به نیازم دست می یابم و لا قوه الا بالله. جوانی کنار من نشسته بود، از او پرسیدم: این شیخ کیست و این دو کودک کیانند؟ او در پاسخ گفت: این شیخ پدر بزرگ آن دوست و در این شهر هیچ کس جز او علی را دوست ندارد و از همین رو آن دو را حسن و حسین نامیده

است. شادمان برخاستم و در آن هنگام مصمم بودم که از مردان نترسم. نزدیک شیخ رفتم و گفتم: آیا می خواهی حدیثی به تو بگویم که چشمت بدان آرام گیرد؟ گفت: چه نیازی بدان دارم! اگر تو چشم مرا آرام گردانی من نیز چشم تو را آرام گردانم. گفتم: پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش و او به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من حدیث کرده است.

شیخ گفت: پدر و جدّ تو چه کسانی هستند؟ گفتم: محمّد بن علی بن عبد الله بن عباس. پدر جدّ من حدیث کرده است که: با پیامبر بودیم که ناگاه فاطمه (س) گریان به سوی ما آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: فاطمه! چرا می گویی؟ فاطمه گفت: پدر جان! حسن و حسین امروز از صبح رفته اند و من در پی آن هایم و نمی دانم کجایند و علی پنج روز است که باغ و تاکستان را آبیاری می کند و من آن دورا در منزل شما جستجو اما اثری از آن ها نیافتم. ناگاه ابو بکر آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابو بکر! برو در پی آرام چشم من، و سپس فرمود: ای عمر! تو نیز در پی آن دو برو. سلمان! ابو ذر! فلان و فلان همگی در پی حسن و حسین بروید. شمار افرادی که پیامبر در پی حسن و حسین فرستاد به هفتاد رسید، و همگی بدون آن که حسن و حسین را ببینند بازگشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شدّت غمگین شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر در مسجد بایستاد در حالی که می گفت: به حق دوستت ابراهیم و به حق برگزیده ات آدم، اگر آن دو آرام چشم و ثمره قلب من اند و در دریا یا خشکی گرفتارند حفظشان کن و سالمشان بدار. ناگاه جبرئیل بر حضرت (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: یا رسول الله! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: محزون و غمگین باش، این دو کودک در دنیا و آخرت برترند و بهشتی هستند، فرشته ای را برای آن دو گمارده ام که در خواب و بیداری حفظشان می کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار شادمان شد و جبرئیل از سمت راست او برفت و مسلمانان پیرامون پیامبر بودند که وارد طویله بنی النّجار شد و به فرشته موکل آن دو سلام کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس بر دو زانوی خود نشست و حسن را دید که حسین را در آغوش گرفته است و هر دو به خواب رفته اند و همان فرشته یک بالش را زیر آن دو و بال دیگرش را روی آن دو افکنده است و هر یک از آن دو رواندازی از مو یا پشم داشتند و آب دهانشان بر لبشان نقش بسته بود و پیامبر آن قدر آن ها را بوسید تا بیدار شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حسن را در آغوش گرفت و جبرئیل حسین را و پیامبر از طویله خارج شد.



ابن عباس می گوید: حسن را در سمت راست پیامبر و حسین را در سمت چپ او دیدیم در حالی که پیامبر آن دورا می بوسید و می گفت: هر که شما دو را دوست بدارد پیامبر را دوست داشته است و هر که شما را دشمن بدارد پیامبر را دشمن داشته است.

ابو بکر گفت: یا رسول الله! بگذار یکی از آن دورا من در آغوش گیرم و بیاورم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نیکو باری هستند و نیکو مرکبی دارند. چون به در طویله رسیدند عمر بن خطاب پیامبر را دید و همان سخن ابو بکر را گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم همان پاسخی را بدو داد که به ابو بکر داده بود. حسن را دیدم که به جامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنگ زده بود و دست پیامبر بر سر او قرار داشت. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجد درآمد و گفت: امروز دو پسر را مشرف می گردانم چنان که خداوند آن دورا مشرف گردانیده است، و سپس فرمود: ای بلال! مردم را نزد من بخوان، و او در میان مردم ندا در داد و آن ها گرد آمدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای گروه یاران من! از سوی پیامبرتان به همه برسانید که ما از رسول خدا شنیدیم که می گفت: آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که بهترین مردمند در داشتن پدر بزرگ و مادر بزرگ؟ همه گفتند: آری، یا رسول الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدر بزرگ آن دو رسول الله و مادر بزرگشان خدیجه دختر خویلد بانوی زنان بهشتی است. ای مردمان! آیا شما را به سوی کسی هدایت کنم که در داشتن پدر و مادر بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا رسول الله. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدرشان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که از آن دو بهتر است. جوانی است که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و در اسلام از منفعت و منقبت برخوردار است و مادرشان فاطمه دختر پیامبر خدا و بانوی زنان بهشتی است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که در داشتن عمو و عمه بهترین مردم است. گفتند: آری، یا رسول الله. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که عمویشان جعفر ذو الجناحین است که با آن دو به همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند و عمه شان امّ هانی دختر ابو طالب است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی راهنمایی نکنم که در داشتن دایی و خاله بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا رسول الله. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که دایی آن ها قاسم بن محمد پیامبر خدا و خاله آن ها زینب دختر پیامبر خداست. آگاه باشید ای مردمان! به آگاهی شما

می رسانم که جدّ آن دو و جدّه شان و پدرشان و مادرشان و عمو و عمّه شان و دایی و خاله شان و خود آن دو همگی بهشتی هستند. هر که دو پسر علی را دوست بدارد با ما در بهشت خواهد بود و هر که آن دو را دشمن بدارد در آتش جای خواهد داشت و از کرامت آن دوست نزد خدا که پروردگار در تورات، شَبْر و شبیر نامیدشان.

شیخ چون این سخنان از من شنید پیشم داشت و گفت: وضع تو چنین است و این چنین از علی روایت می کنی.

او مرا با خلعتی پوشاند و بر استری نشاندم که صد دینار فروخته بودمش، و سپس به من گفت: تو را نزد کسی می برم که به تونیک می کند. در این شهر من دو برادر دارم، یکی از آن دو پیشوای قومی است و هر گاه صبح می کرد هزار بار بر علی لعن می فرستاد، ولی خداوند بدو نعمتی ارمان کرد و او را نشانه حق طلبان قرار داد و او مرا امروز علی را دوست دارد، و برادر دیگری دارم که از شکم مادر علی را دوست می داشت، پس نزد او برو ولی پیش او توقّف نکن.

به خدا سوگند ای سلیمان! در آن روز در حالی سوار بر استر شدم که گرسنه بودم و شیخ و اهل مسجد همراه با من برخاستند تا به در خانه رسیدیم و شیخ گفت: من منتظر تو می مانم، پس من در را کوفتم و دیگرانی که همراه من بودند رفتند و ناگاه جوانی گندمگون از در بیرون آمد و چون استر را دید گفت: خوش آمدی، به خدا سوگند ابو فلان خلعت خود را به تو نپوشانده و تو را بر استر خویش نشانده مگر آن که تو را دوستدار خدا و رسول یافته است، اگر چشمم را آرام کنی چشمت را آرام می کنم.

به خدا سوگند ای سلیمان من با این حدیث که شنیدی و می شنوی مأنوس هستم.

پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش به من گفت که: با پیامبر بر در خانه اش نشسته بودیم که ناگاه فاطمه (س) آمد در حالی که حسین را در آغوش داشت و به شدّت می گریست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی او رفت و حسین را از او گرفت و گفت: چه چیز تو را به گریه واداشته است ای فاطمه؟ فاطمه (س) گفت: پدر! زنان قریش بر من خرده می گیرند و می گویند: پدرت تو را به ازدواج انسان فقیری درآورده است که مالی ندارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لحظه ای درنگ کن، این سخن را من نباید از تو بشنوم. من تو را به ازدواج در نیاوردم تا وقتی که خداوند از فراز عرشش تو را به ازدواج درآورد و جبرئیل هم گواه

آن است. خداوند سبحان بر دنیا نظر کرد و از میان مردمان، پدر تو را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر بدان نگرست و از میان خلائق، علی (علیه السلام) را برگزید و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او در آوردم و او را وصی و وزیر خود گرفتم. علی دلاورترین مردم است و داناترین شان و شکیباترین آن ها و قدیمی ترین شان در پذیرش اسلام و بخشنده ترین شان و خوش اخلاق ترین شان. ای فاطمه! من پرچم حمد و کلیدهای بهشت را به دست گرفتم و آن ها را به علی سپردم و آدم و فرزندان او زیر لوای او هستند. ای فاطمه! فردا به روز رستخیز من علی را بر حوض کوثر می گمارم و او هر که را از امت من بشناسد سیراب می کند. ای فاطمه! دو پسر تو حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.

و نام آن دو پیش از این در تورات موسی آمده و شبّر و شبیر نامیده شده اند و خداوند آن ها را به سبب کرامت محمد و کرامت شان نزد خدا حسن و حسین نامید. ای فاطمه! پدر تو با دو حله از حله های بهشتی پوشانده شده و علی نیز با دو حله از حله های بهشتی پوشانده شده است و پرچم حمد در دست من است و ائمتم زیر لوای من هستند و من به سبب کرامت علی نزد خدا، آن را به علی سپردم و منادی ندا در می دهد: ای محمد! بهترین جد، جد تو ابراهیم است و بهترین برادر، برادر تو علی است و هر گاه خدای جهانیان مرا فرا می خواند علی را نیز با من فرا می خواند و هر گاه من به رکوع می روم علی هم با من به رکوع می رود و هر گاه شفاعت کنم علی نیز با من شفاعت می کند و هر گاه اجابت شوم علی نیز با من اجابت می شود و او در مقامات بالا یار من است در داشتن کلیدهای بهشت. ای فاطمه! برخیز که علی و شیعیانش به روز رستخیز تنها رستگارانند.

راوی می گوید: در حالی که فاطمه نشسته بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و نزدیک او نشست و گفت: ای فاطمه! چرا تو را گریان و غمگین می بینم؟ فاطمه (س) گفت: یا رسول الله! چگونه نگریم و حال آن که می خواهی از من جدا شوی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکن و غمگین مباش، ناگزیر باید از تو جدا شوم. گریه فاطمه (س) فزونی گرفت، و عرض کرد: ای پدر! کجا تو را ملاقات کنم؟ تو را زیر پرچم حمد ملاقات می کنم و ائمتم را شفاعت می نمایم. فاطمه (س) عرض کرد: ای پدر! اگر تو را ندیدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر صراط مرا دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان

پشت سر من قرار دارند و من ندا در می دهم: ای خدا! امت من، امت من، حساب بر آن ها آسان گیر. سپس به راست و چپ امتم می نگریم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می گوید: خدایا! من، من، و من می گویم: خدایا! امتم، امتم. نخستین کسانی که در روز رستخیز به من می پیوندند تو هستی و علی و حسن و حسین، و خداوند می فرماید:

ای محمد! اگر امت تو با گناهای نزد من بیایند به بزرگی کوه ها آن ها را می بخشم البته مشروط بر آن که چیزی را شریک من نگرفته باشند و دشمن مرا یاری نرسانده باشند.

چون آن جوان این سخنان را از من شنید دستور داد ده هزار درهم به من دهند و سی جامه به من بخشید و سپس گفت: تو از کجایی؟ گفتم: اهل کوفه ام. گفت: عرب هستی یا وابسته؟ گفتم: عرب هستم. گفت: همان گونه که چشمم را آرام کردی چشمت را آرام کنم، و سپس گفت: فردا در مسجد بنی فلان نزد من بیا و مراقب باش راه را گم نکنی.

من نزد شیخ رفتم و او در مسجد نشسته منتظر من بود. چون مرا دید به استقبال آمد و گفت: ابو فلان چه کرد؟ گفتم: چنین و چنان. گفت: خدا به او پاداش خیر دهد و ما و او را در بهشت گرد هم آورد.

ای سلیمان! هنگامی که صبح کردم بر استر سوار شدم و راهی را که برایم گفته شده بود در پیش گرفتم. هنوز راه زیادی نرفته بودم که راه بر من مشتبه شد و اقامه نماز را از مسجد شنیدم. گفتم: به خدا سوگند، با این قوم نماز خواهم گزارد، پس از استر پیاده شدم و به مسجد درآمدم. مردی را دیدم که قامتش همچون قامت دوست من بود. در سمت راست او قرار گرفتم. همین که به رکوع یا سجود رفتیم عمامه اش از پشت بیفتاد و با دقت به چهره اش نگریدم و ناگاه دیدم که چهره، سر، حلق دو دست و دو پایش چونان خوک است، دیگر نفهمیدم چگونه نماز می گزارم و در نماز چه می گویم و در امر او اندیشمند بودم. امام سلام گفت و مسأله را در چهره من خواند و گفت: دیروز نزد برادرم آمدی و به تو چنین و چنان امر کرد. گفتم: آری. پس دست مرا گرفت و بلند کرد، چون اهل مسجد ما را دیدند در پی ما آمدند. او به غلامش گفت: در را ببند و مگذار کسی وارد شود.

سپس با دستی بر جامه خود زد و آن را بیرون کشید و ناگاه دیدم که پیکر او هم پیکر خوک است. گفتم: برادر! این چیست که در تو می بینم؟ گفت: من مؤذن قومی بودم و هر روز هنگامی که صبح می کردم میان اذان و اقامه، علی را هزار بار لعن می کردم. او ادامه

داد: یک روز از مسجد بیرون شدم و وارد همین خانه گشتم و آن، روز جمعه بود و من علی و فرزندان را چهار هزار بار لعن کرده بودم. به این سگ تو تکیه دادم و خواب بر من چیره شد و در خواب دیدم که گویی به بهشت رفته ام و علی در آن تکیه داده است و حسن و حسین با او شادمان به یک دیگر تکیه داده اند و زیر آن ها سجاده هایی است از نور و ناگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که نشسته است و حسن و حسین در جلوی او قرار دارند و در دست حسن آبریزی و در دست حسین کاسه ای است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حسن فرمود:

بیاشام و او آشامید، و سپس به حسین گفت: پدرت را سیراب کن، علی نیز نوشید. سپس به حسن گفت: جماعت را سیراب کن، و همه آن ها آشامیدند، و سپس فرمود: آن مردی را که بر سگ تو تکیه داده نیز سیراب کن. حسین روی از من بگرداند و گفت: ای پدر! چگونه او را سیراب کنم در حالی که هر روز هزار بار پدرم را لعن می کند و همین امروز چهار هزار بار بر او لعن فرستاده است؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لعنت خدا بر تو باد، چرا علی را لعن می کنی و به برادر من ناسزا می گویی؟! چرا چنین می کنی؟! لعنت خدا بر تو باد، چرا فرزندان من حسن و حسین را ناسزا می گویی؟! و سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب دهان بر چهره من انداخت که صورت و پیکرم را در برگرفت. پس چون از خواب بیدار شدم موضع آب دهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که مسخ شده است و چنان که می بینی نشانه ای شدم برای حق طلبان.

سپس منصور گفت: ای سلیمان آیا در فضایل علی، شگفت تر از این دو حدیث شنیده ای؟! ای سلیمان حبّ علی ایمان است و بغض او نفاق، علی را کسی دوست نمی دارد مگر انسان مؤمن و او را دشمن نمی دارد مگر انسان کافر.

گفتم: یا امیر المؤمنین! امان دارم؟ گفت: امان داری.

گفتم: امیر المؤمنین چه می گوید در باره کسانی که این ها را می کشند؟ گفت: بدون تردید در آتشند.

گفتم: چه می گویی در باره کسانی که فرزندان و فرزندزادگان آن ها را می کشند؟ گفت: خداوند سرنگون شان گرداند.

سپس گفت: ای سلیمان! حکومت پدر و مادر ندارد، ولی آن چه می خواهی در فضایل

صاحب کتاب نهاییه الطلب و غایه السؤال حنبلی (1) - به اسناد خود از ابن عباس می گوید:

نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم و پسرش ابراهیم بر ران چپ حضرت (صلی الله علیه و آله) نشسته بود و بر ران راستش حسین بن علی (علیه السلام) قرار داشت، [و پیامبر یک بار این را و بار دیگر او را می بوسید] که جبرئیل با وحیی از سوی خداوند جهانیان فرود آمد و چون از پیش او رفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل از سوی خداوند عزّ و جلّ آمد و گفت: ای محمّد! خداوند تبارک و تعالی به تو سلام می رساند و می فرماید: این دورا با هم جمع نخواهم کرد، پس یکی را فدای دیگری کن. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابراهیم نگریست و گریست و به حسین نگریست و گریست و فرمود: مادر ابراهیم کنیز بوده است، اگر بمیرد کسی جز من بر او محزون نگردد، در حالی که مادر حسین فاطمه و پدر او علی، پسر عموم است که گوشت و خون من می باشد، و اگر حسین بمیرد دخترم و پسر عموم و خودم بر او محزون شویم. من حزن خود را بر حزن آن دو برمی گزینم. ای جبرئیل! جان ابراهیم را بگیر که من او را فدای حسین کردم.

راوی می گوید: پس از سه روز ابراهیم وفات کرد و هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) حسین را می دید که می آید او را می بوسید و به سینه اش می چسباند و آب دهانش را می مکید و می گفت: پسر ابراهیم را فدای تو کردم.

فضایل فرزندان علی آشکارتر از آفتاب است و فضایل فرزندان امام ایشان، آن قدر فراوان است که به شماره در نمی آید.

خوارزمی در مناقب (2) - می گوید: ابن عباس نقل کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شود نجات یابد و کسی که از آن کناره گیرد هلاک گردد. 6.

ص: 315

---

1- احقاق الحق 316/11، به نقل از غایه السؤال حنبلی با آن چه در مناقب کاشی است، و آن را در فضایل خمه 317/3 به نقل از تاریخ بغداد خطیب 204/2 آورده است.

2- مناقب ابن مغزلی 132/، ح 173، نیز در همان جا 134/، ح 176.

ابو ذر (1) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن کناره گیرد غرق گردد (2)، و هر که در آخر الزمان با .

ص: 316

1- همان 134/، ح 177، نیز در همان جا 133/، ح 175 به اختصار.

2- سیّد شرف الدّین در مراجعات 77-76 می گوید: «این نهایت توانایی است نسبت به ملزم کردن امت در پیروی از آن ها و باز داشتن شان از مخالفت با ایشان، و من در میان همه زبان های بشری در این مطلب، رساتر از این حدیث نمی یابم... شما می دانید که مقصود از تشبیه اهل بیت به کشتی نوح، آن است که هر کس در دین بدیشان پناهنده شد و فروع و اصولش را از امامان معصوم گرفت از عذاب آتش نجات می یابد و کسی که از آن ها کناره گرفت همچون کسی است که به روز توفان به کوهی پناه می برد تا آن کوه او را از امر الهی حفظ کند ولی در آب غرق خواهد شد و چنین کسی در دوزخ خواهد بود و پناه بر خدای می بریم.» سیّد حامد حسین در خلاصه عقبات الانوار 30/4 پس از ذکر ابیاتی از ابن ادریس شافعی به نقل از ذخیره المال می گوید: «این است گواهی شافعی-همان گونه که شنیده می شود- که به سواران این کشتی نجات بخش تصریح می کند و به این ریسمان چنگ درمی زند و سواران بر این کشتی را از گروه نجات یافته می داند و معتقد است هر کس بر ایشان حکم بر هلاکت کند از راه عدالت دور افتاده است و به امامت خاندان فاطمه (س) خشنود است و خاندان هند و مرجانه و نظایر آن ها را نمی پذیرد، پس کجایند مقلدان او؟!» در همین مأخذ 210-207 آمده است: «حدیث سفینه از چند وجه بر امامت اهل بیت (علیه السلام) دلالت دارد: الف- ضرورت پیروی از آن ها: این حدیث دلالت دارد بر ضرورت پیروی از اهل بیت به طور کلی و پس از خدا و رسول، پیروی از هیچ کس جز امام، ضرورت ندارد و این چنان است که در وجه دلالت حدیث ثقلین به مطلوب از آن آگاهی یافتید. گواه ضرورت پیروی مطلق از ایشان، سخنان گوناگون علمای اهل سنت است که از جمله آن هاست عجیلی شافعی که پاره ای از این سخنان بیان شده است. ب- پیروی از آن ها موجب نجات است. این حدیث دلالت دارد بر این که پیروی از اهل بیت (علیه السلام) موجب نجات و رهایی است و روشن است که این دلیل عصمت آن ها نیز هست که مستلزم امامت و خلافت می باشد. گروهی در دلالت این حدیث بر این جماعت مبارک در بیان وجه تشبیه آن ها به کشتی تصریح دارند. واحدی می گوید: «بین چگونه مردم را به منسوب شدن به ولایت آن ها و پیمودن راه، زیر پرچم آن ها با تمثیل کشتی نوح (علیه السلام) فرا می خواند. هراسگاه ها و خطرهای هولناک آتش آخرت را به دریایی تشبیه کرده است که دریانوردان را به زیر می کشد و آن ها را به پرتگاه مرگ می برد و جنگ و گریز بلا بر آن ها فیضان می یابد، و اهل بیت خود را موجب رهایی از این هراسگاه ها و نجات از عواملی می داند که این مشکلات را به هم برآورده اند، و همان گونه که از دریایی توفانزده با امواجی متلاطم جز به کشتی نتوان گذشت هیچ کس از آتش در امان نخواهد بود و به نعمت اخروی دست نخواهد یازید مگر کسی که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوست بدارد و محبت و خیرخواهی اش را برای آن ها خالص و عقیده اش را در طرفداری از آن ها استوار گرداند. پس کسانی که از این کشتی باز مانند به بدی و شرّ گرفتار می آیند و از دنیا به سوی عقوبت و جهنمی روان خواهند شد که غل و قیدهای فراوان دارد، و با تمثیل کشتی نوح، آن ها را با کتاب خدا قرین کرده است. .

1- (2) و آن ها را کتاب دوم و همسنگ تنزیل دانسته است.» [تفسیر واحدی]. سمهودی در تنبیهات الذکر الخامس می گوید: «دوم: این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است در میان قومش و چگونگی آن هم چنین است که کسانی از قوم نوح (علیه السلام) نجات یافتند که بر کشتی سوار شدند و قبلاً آمده است که پیامبر در توسل به ثقلین یعنی کتاب خدا و خاندانش (صلی الله علیه و آله) وارد آیند، و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخی طرق فرموده است: خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است و این رستگاری را برای آن ها اثبات نموده است و اهل بیت را موجب رسیدن به این نجات مقرر فرموده است و بدین ترتیب این تمسک کمال می یابد. نتیجه تشویق به آویختن بر ریسمان ایشان و محبتشان و بزرگداشتشان، شکر نعمت بزرگ ارجمندشان (صلی الله علیه و آله) و فراگیری هدایت علمای ایشان و محاسن اخلاقی و رفتاری آن هاست. پس هر که آن را بگرفت از ظلمات مخالفت رهایی یافت و شکر نعمت های فراوان را گزارد و هر که از آن کنار کشید در دریای کفران و امواج طغیان غرق شد و آتش را بر خود واجب گردانید» [جواهر العقدین]. ابن حجر می گوید: «وجه تشبیه آن ها به کشتی در آن چه بیان شد چنین است که هر کس ایشان را دوست بدارد و برای سپاس گزاری از بزرگ ارجمندشان (صلی الله علیه و آله) بزرگشان شمارد و هدایت علمایشان را کسب کند از ظلمت مخالفت ها برکنار ماند و هر که از آن کناره گیرد در دریای کفران نعمت ها غرق گردد و در ناکجا آبادهای طغیان به نابودی رسد» [الصواعق المحرقة 91/]. ج- دلالت این حدیث بر برتری آن ها. این حدیث دلالت دارد بر برتری مطلق اهل بیت (علیه السلام) بر مردمان دیگر، زیرا اگر کسی از آن ها برتر می بود تا با آن ها همسنگ بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می داد از آن ها پیروی کنند و در غیر این صورت لازم می آید که امت خود را فریفته باشد و دور است که حضرتش (صلی الله علیه و آله) چنین کند. گروهی از بزرگان علمای اهل سنت- همان گونه که بیان شد- به دلالت این حدیث بر این نکته تصریح کرده اند. -دلالت این حدیث بر ضرورت محبت ایشان. این حدیث دلالت مطلق دارد بر وجوب محبت اهل بیت (علیه السلام)، و وجوب محبت دلیل است بر وجوب عصمت و برتری آن ها و دنباله روی از ایشان، چنان که به تفصیل در جلد مربوط به آیه مودت، آن را بیان کرده ایم، و این ها همه مستلزم امامت است.



1- (2) ه- محبت آن ها موجب نجات است. این حدیث، دلالت بر آن دارد که محبت اهل بیت (علیه السلام) موجب نجات است و این معنا مستلزم عصمت آن ها می باشد، زیرا اگر از آن ها کاری سرزند که موجب خشم الهی گردد دیگر محبت و پیروی از آن ها هم جایز نبود- چه رسد به وجوب این محبت و پیروی و اعتبار آن ها به عنوان سبب نجات- و این بسی روشن و معلوم است. هر گاه عصمت آن ها (علیه السلام) به اثبات رسد دیگر در امامت آن ها تردیدی باقی نمی ماند. و- هر که از آن ها کناره گیرد گمراه شود. این حدیث دلالت بر هلاکت و گمراهی کسانی دارد که از اهل بیت (علیه السلام) کناره بگیرند. خلفا آشکارا از آن ها کناره گرفتند و علمای برجسته ما در کتاب هایشان اثبات کردند که همین موجب ابطال جانشینی آن ها از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گشت و خلافت آقای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) را به اثبات رساند. ز- آن ها برای شناخت مؤمن و کافر، میزان هستند. این حدیث دلالت بر آن دارد که هر کس از آن ها پیروی کند از رستگاران نجات یافته است و هر که با آن ها به مخالفت برخیزد و ترکشان کند از کافران زیانکار خواهد بود. پس به سبب آن ها و با پیروی از ایشان است که مؤمن و کافر شناخته می شوند که این معنا نیز مقتضی امامت و ریاست عامه آن هاست، زیرا آن از شئون عصمت است که مستلزم امامت می باشد. و این پیش تر گفته شد. ح- دلالت این حدیث بر لزوم وجود امام در هر عصر و زمانی. این حدیث دلالت دارد بر لزوم وجود امام معصوم از اهل بیت (علیه السلام) در هر زمانی تا روز رستخیز تا اتمت در همه اعصار بتوانند بر این کشتی سوار شوند و با آن از هلاکت نجات یابند. این حدیث نیز گواهی دارد بر صحت مذهب اهل حق و بطلان مذاهب دیگر، چنان که پوشیده نیست. «سخن را با بیان چند فایده به پایان می بریم: اول: شیخ طوسی در تلخیص الشافی 240/2-239 در حجیت اجماع اهل بیت (علیه السلام) به این حدیث استشهد می کند. دوم: دهلوی در «التحفة الاثنی عشریه» پیرامون حدیث «اصحابی کالنجوم» و مخالفت آن با حدیث سقیفه» سخن گفته و علامه حجه سید حامد حسین در موسوعه خود: «عقبات الانوار» بدو نیکو پاسخ داده و همان گونه که در خلاصه عقبات الانوار 309/4 آمده می گوید: «شگفت است از دهلوی که حدیث «اصحابی کالنجوم» را مخالف با «حدیث سفینه» می داند با این که بر حسب تصریحات حافظان بزرگ طایفه خود او، این حدیثی باطل و جعلی است. او به احادیث فراوانی که هم کیشان او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند توجهی ننموده است؛ احادیثی که در آن اهل بیت به نجوم تشبیه شده اند و اقتدای امت به آن ها ضروری شمرده شده است، و از آن جا که این احادیث بسیار فراوان است برخی از آن ها را در این جا می آوریم و برخی دیگر را به خواست خدا در جای مناسب آن ذکر خواهیم کرد.» بنگرید به: همان مأخذ 283/279. سپس سید حامد حسین -رحمه الله- در همین کتاب 283-289 به شبهه دیگری پاسخ می دهد و آن نیاز کشتی است به ستارگان برای یافتن راه. او هفت پاسخ می دهد که ما برخی از آن ها را به عنوان چکیده می آوریم: «الف: هدف از سوار شدن، نجات است.

1- (2) هدف اصلی از سوار شدن بر کشتی نوح (علیه السلام) نجات یافتن است از هلاکت و غرق شدن در طوفانی که به قوم نوح رسید، یعنی: خداوند نجات را برای کسانی که به این کشتی سوار شوند تضمین کرد و در این وضع برای نجات یافتن از هلاکت و رهایی از غرق شدن بدون تکیه بر رهایی به وسیله ستارگان، صرف سوار شدن کفایت می کند. همین بود مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که فرمود: «هر که بدان سوار شود نجات یابد و هر که از آن بازماند غرق گردد. ب: وجود نوح در کشتی چونان عاملی از عوامل نجات. وجود نوح (علیه السلام) که پیامبری بود معصوم و از پیامبران اولوالعزم از عوامل نجات کشتی و سواران آن بود و رهایی آن به ساحل نجات نیازی به راهنماهای ظاهری نداشت. ج: اگر اهل بیت نمی بودند کشتی حرکت نمی کرد. اهل بیت پیامبر ما (علیه السلام) دلیل حقیقی حرکت کشتی نوح و نجات اهل آن از غرق و هلاکت بود و این در حدیثی آمده است که حافظ محبّ الدین بن نجار بغدادی با سندش از انس بن مالک روایت کرده و آن را به تفصیل در این کتاب آورده است می گوید: این ها هستند از ویژگی های کشتی نوح، و آیا این کشتی نیازی به رهایی از ستارگان دارد؟ به خدا سوگند که چنین نیست، و اهل بیت (علیه السلام) همچون سفینه نوح هستند. سوم: دهلوی در تأویل حدیث سفینه به مقتضای منظورش می گوید: چنین نیست که محبت همه اهل بیت و پیروی از آن ها برای نجات، ضروری باشد، زیرا اگر کسی در گوشه ای از کشتی قرار یافته باشد از غرق شدن نجات می یابد. او این تأویل را به برخی از علما نسبت می دهد: سیّد حامد حسین در پاسخ به او می گوید: «این متناسب با عقیده اهل سنت است، زیرا آن ها به رغم این که گمان می کنند محبت اهل بیت (علیه السلام) و دوستی ایشان را دارند، ولی با هدایت دشمنان و مخالفان ایشان مشی می کنند و در حق اهل بیت (علیه السلام)، کلمات زشتی بر زبان می آورند- که برخی از آن ها بیان شده است- و اجماع آن ها را حجت نمی دانند و کسانی را بر ایشان مقدم می دارند که در علم و فقه و زهد با اهل بیت مقایسه نمی شوند...» نیز می گوید: «شگفت است که دهلوی کشتی اهل البیت را با کشتی ای چوبی می سنجد که انسان آن را ساخته است و می توان آن را سوراخ کرد و در آن رخنه پدید آورد با آن که مسأله چنین نیست. این کشتی، ساخت خداوند سبحان است و اگر انس و جن جمع گردند تا شکافی در آن پدید آورند نخواهند توانست، اگر چه برخی، برخی دیگر را یاری رسانند» بنگرید به همان 267-272. «سپس میر حامد حسین- رحمه الله- حدیث سفینه را با احادیث دیگری نظیر حدیث ثقلین و اشباح و باب حطه و نظایر آن جمع می کند، و با همه آن ها استدلال می کند که تنها سبب نجات، فرمان بری از دوازده امام و تمسک بدیشان و وارد شدن به دین از راه همه ایشان و نه برخی از آن ها و نه راه دیگران است، و بدین ترتیب فرقه ناجیه را از فرقه های دیگر جدا می کند و این چنان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اخبار بسیاری بدان تصریح کرده که همگی دلالت بر آن دارند که شمار امامان دوازده است.» همان 210-215 و تقریب المعارف 125/.



آن‌ها بستیزد گویی در کنار دجال جنگیده است.

ابن عباس (1) - می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حسین (علیه السلام) فرمود: مهدی از فرزندان توست.

در کتاب فردوس (2) - به نقل از ابن عباس آمده است که گفته: با دو گوش خود ازت.

ص: 321

---

1- ما این حدیث را نه در مناقب ابن مغزلی و نه در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی در احقاق الحق 115/13 به نقل از ابن مغزلی و او به نقل از مناقب عبد الله شافعی (مخطوط، ص 215) آورده است.

2- این حدیث در فردوس، با خبر خطاب دیلمی 52/1، شماره 35 آمده است و در احقاق الحق 157/9 به نقل از چند کتاب آمده است.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) شنیدم و کر شوم اگر دروغ بگویم: من درخت هستم و فاطمه، بار آن، و علی، لقااح آن، و حسن و حسین، میوه های آن، و دوستانان ما اهل بیت، برگ آن در بهشت هستند حَقًّا حَقًّا.

جابر بن عبد الله (1) - می گوید: پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: بهشت، مشتاق چهار تن از خاندان من است که خداوند آن ها را دوست دارد و به من دستور داده است آن ها را دوست بدارم:

علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی - صلی الله علیه و آله - که عیسی بن مریم (علیه السلام) پشت سر او نماز خواهد گزارد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) (2) - می فرماید: در روز رستخیز شفاعت چهار کس کنم: آن که فرزندان مرا بزرگ دارد و نیازهای ایشان را بر آورد و به هنگام اضطرار در راه سامان به امورشان بکوشد و با قلب و زبان آن ها را دوست بدارد.

خوارزمی (3) - به اسنادش از لیث بن سعد روایت کرده است که می گوید: سال صد و ده حج گزاردم و خانه خدا را طواف کردم و سعی بین صفا و مروه نمودم و از ابو قیس بالا رفتم. مردی را دیدم که دعا می کرد و می گفت: خدایا! خدایا! تا دیگر نمی توانست دم بر آورد [سپس می گفت: یا الله! یا الله! تا دیگر نمی توانست دم بر آورد، سپس می گفت: یا حی! یا قیوم! تا دیگر نمی توانست دم بر آورد]، سپس می گفت: [یا ذا الجلال و الاکرام! تا دیگر نمی توانست دم بر آورد]، سپس می گفت: یا رب! یا رب! تا دیگر نمی توانست دم بر آورد. سپس گفت: بار الها! دو جامه ام پوشیده شده است، پس مرا بپوشان، من گرسنه ام، پس مرا اطعام کن. پس ناگاه سبدی دیده شد که در آن مقداری انگور بود بدون دانه و دو جامه ملقاوی، پس من به سوی او رفتم تا همراه او بخورم. به من گفت: دست نگاه دار. گفتم: من در این خیر، شریک تو هستم. گفت: برای چه؟ گفتم: هر گاه تو دعا می کردی، من هم آمین می گفتم. به من گفت: بخور و چیزی باقی مگذار، و ما خوردیم و ت.

ص: 322

1- این حدیث را نه در فردوس دیلمی و نه در مناقب خوارزمی و ابن مغازلی و نه در مأخذ دیگری نیافتیم.

2- این حدیث در احقاق الحق 483/9-481 به نقل از چند کتاب اهل سنت آورده شده است.

3- مناقب ابن مغازلی 389/، ح 444. این حدیث در احقاق الحق 241/12-239 به نقل از مأخذ بسیار آمده است.

در آن هنگام در منطقه ما انگور یافت نمی شد. با شکم پر بازگشتیم در حالی که از سبد چیزی کاسته نشده بود. او به من گفت: یکی از این دو جامه را برای خود بردار. گفتم:

نیازی به جامه ندارم. گفت: از جلوی چشم من دور شو تا آن دو جامه را بپوشم. آن دو جامه را پوشید و لباس کهنه را در دست گرفت و فرود آمد. من هم در پی او به راه افتادم.

گدایی او را دید و گفت: مرا بپوشان [خداوند تو را بپوشاند] ای پسر دختر پیامبر خدا. او هم لباس کهنه را به گدا داد. در پی گدا رفتم و به او گفتم: این کیست؟ گفت: این جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) است.

سفیان [ثوری] سالی حج گزارد و گفت: جعفر بن محمد (علیه السلام) را دیدم و هیچ حاجی را نظیر او ندیده بودم که در مشعرها بایستد و چنین سخت گریه و زاری کند. چون به عرفه رسید کناری از مردم را برگزید و در آن موقف، بسیار دعا کرد. سپس انگوری از آسمان بر او فرود آمد و فرمود: ای سفیان! آیا می دانی چند تا حاجی است؟ گفتم: خدا و پسر پیامبرش آگاه تر است. پس فرمود: ای سفیان! چهار صد هزار حاجی هستند و تنها چهار تن از آن ها حاجی صحیح و پذیرفته دارند و خداوند حج همه را به سبب حج این چهار نفر می پذیرد.

اخبار در فضایل آن ها بیش از آن است که به شماره درآید.

در جمع بین صحیحین به نقل از جابر بن سمره (1) - آمده است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود که همگی از قریش هستند.

در مسند احمد بن حنبل (2) - به نقل از مسروق آمده است که گفته: به همراه عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم. مردی نزد او آمد و گفت: ای ابن مسعود! آیا پیامبرتان به شما گفته است پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود گفت: آری، به شمار پیشوایان بنی اسرائیل، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حسین (علیه السلام) فرموده است: این پسر من امام [برادر امام]، [پسر امام] پدر نه امام [و] نهمین شان قائم ایشان است (3). .

ص: 323

1- علامه عسکری احادیث به این مضمون را در مقدمه خود بر مرآة العقول 24/1 آورده است.

2- مسند احمد 406/1؛ و نظیر آن در همین کتاب 398/1 آمده است.

3- شیخ صدوق در کمال الدین به نقل از نوبختی - از علمای بزرگ متقدم ما می گوید: «از روشن ترین دلایل امامت، آن است که خداوند عزّ و جلّ، نشانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آن قرار داد که داستان پیامبران (علیه السلام) گذشته را نقل می کرد، و از تورات و انجیل و زبور بی آن که ظاهراً کتابت بدانند یا مسیحی یا یهودی ای را ملاقات کرده باشد آگاهی کامل داشت و این از بزرگ ترین معجزات حضرت (صلی الله علیه و آله) بود.» او پس از اشاره به علم لدنی امامان می گوید: «نیز گروه امامان (علیه السلام) چنین است سنت شان در علم که هر گاه از حلال و حرام پرسیده شوند بی آنکه از کسی آموخته باشند پاسخ هایی یکسان می دهند. کدام دلیل قوی تر از این بر امامت ایشان. و دیگر آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را نصب کرده و تعلیم داده و علم خود و پیامبران پیش از خود را بدیشان سپرده است. آیا معمولاً ما کسی را می بینیم که همچون محمد بن علی و جعفر بن محمد (صلی الله علیه و آله) بی آنکه از کسی بیاموزند چنین افاضاتی داشته باشند؟». بنگرید به: علم الیقین 413-414/1. فیض کاشانی در همان مأخذ 413/1 می گوید: «این روایت و امثال آن

در کتب عامه، فراوان آمده است، و در نزد ما با نصوص واضح و آشکار و مفصل به چنان تواتری رسیده که هیچ گونه تردیدی در آن راه ندارد. هر یک از امامان (علیه السلام) به امام بعدی تصریح کرده است و امامت او و نام و وصفش را به آگاهی اصحابش رسانده است، و پاکی و صداقت همه آن ها نزد تمامی معتبران مسلمان، اثبات شده است، و این از نخستین دلایل حجیت شخص آن هاست برای کسانی که در فضل و وضع آن ها اختلاف یافته اند. نیز عصمت آن ها و ولایت الهی آن ها نزد ما ثابت است، و شرافت و فضیلت و حجیت آن ها با کندوکاو در آثار و معارفشان چنان هویدا می گردد که دیگر جایی برای تردید باقی نمی ماند.» شیخ قندوزی حنفی در ینابیع الموده ذیل روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «بر شما باد سنت من و خلفای راشدین» چنان که در خلاصه عبقات الانوار 357-358/2 از او نقل شده است می گوید: «احادیثی که دلالت بر آن دارد شمار جانشینان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده تن هستند از طرق فراوان، شهرت یافته است و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته می شود که مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حدیث خود چنین است: دوازده امام از اهل بیت و عترت او. چه، امکان ندارد این حدیث بر اصحاب جانشین او حمل گردد که شمارشان از دوازده کمتر است، چنان که نمی شود آن را بر سلاطین اموی حمل کرد که شمارشان از دوازده بیش تر است و جز عمر بن عبد العزیز آشکارا ستم می کرده اند و از بنی هاشم هم نبوده اند، .

1- (3) زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت عبد الملک بن جابر فرموده است همه آن ها از بنی هاشم هستند، و مسکوت گذاشتن این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) این روایت را تقویت می کند، زیرا آن ها خلافت بنی هاشم را دوست نمی داشتند، چنان که این حدیث را نمی توان بر سلاطین عبّاسی حمل کرد که شمار آن ها نیز از دوازده تن بیش تر بوده است و اعتنایی به این آیه کریمه: *قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ* و حدیث کساء نداشته اند. پس ناگزیر باید این حدیث را بر دوازده امام اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمل کرد، زیرا آن ها داناترین و بزرگوارترین و پاکدامن ترین و پرهیزکارترین شخصیت های زمان خود بوده اند که نسبشان از همه والایتر و حسبشان از همه گرانقدرتر بوده است، نزد خداوند گرامی ترین افراد به شمار می آمده اند و علومی که از پدرانشان برگرفته بودند از راه وراثت و لدنی بودن به جدشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رسد و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و تدقیق آن ها را معرفی کرده اند. حدیث ثقلین و احادیث آمده در این کتاب و کتاب های دیگر تأیید می کنند و گواهی می دهند که مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دوازده تن از اهل بیتش بوده است، و مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت جابر بن سمره که: «همه امت بر آن ها همداستان خواهند شد» این است که همه امت به هنگام ظهور قائم آن ها مهدی-رضی الله عنه- به امامت همه آن ها اعتراف خواهند کرد.» اربلی در کشف الغمه 58/1 چنان که علم الیقین 415/1-414 از او نقل می کند می گوید: «این که امامان (علیه السلام) از خلافت منع شدند و از منصبی که خدا بر ایشان برگزیده بود کنار نهاده شدند و افراد دیگری در برابر آن ها به صحنه آمدند، خدشه ای به مسأله وارد نمی کند، چنان که تکذیب مکذبان به نبوت پیامبران خدشه ای وارد نکرد و به سبب انحراف منحرفان، تردیدی به دل آن ها راه نیافت و وارد کردن اشکال از سوی جمعی چهره نیکوی آن ها را نیالود و مخالفت دشمنان و اعلان جنگ آن ها و سرکشی آشکار این جماعت، گردی بر شرافت این بزرگواران نشانند.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 495/2-488 این سخن را روشن می کند که ما چکیده ای از آن را بیان می کنیم: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیوسته خلافت در میان قریش خواهد بود تا زمانی که از مردم تنها دو تن باقی بمانند. مقصود از این سخن، حصر امامت شرعی است در قریش مادامی که مردم برقرارند نه سلطه ظاهری که بیش تر از آن غیر قریشیان بوده است، و این خود قرینه ای است بر آن که مقصود از حدیث اول، حصر خلفای شرعی است در دوازده تن که جز با مذهب ما راست نمی آید.» .



1- (3) او همچنین می گوید: «آن ها بنا به این نص پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلیفه هستند: به شمار پیشوایان بنی اسرائیل و پیشوایان آن ها هم بنا به نص قرآنی، خلیفه بوده اند: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً [مائده/12]؛»، با وجود آن که سؤال صحابه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرامون خلفایی بوده است که با نص، سر کار می آیند نه آن که بر مردم امارت می یابند یا بر آن ها چیره می شوند، زیرا این سؤال برای مردم مهم نبوده است، چرا که امارت یافتن بر مردم و چیرگی سلاطین معمولاً بر دین استوار نیست تا پرسش از آن برای صحابه مهم باشد و سلاطین بلا نص و شمار آن ها نیازی به پرسش ندارد، زیرا عادت، بر وجود چنین افرادی جاری است و در عدد خاصی منحصر نیستند. پس روشن می شود که پرسش، پیرامون خلفای منصوص علیهم است و پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم در باره آن هاست. این که خلفای دوازده گانه منصوص علیهم غیر از امامان ما (علیه السلام) است گوینده ای ندارد، پس مقصود از دوازده امام در این حدیث تنها ایشان هستند.» او در توضیح سخن اربلی توضیحی دارد: «همان گونه که صحیح نیست گفته شود نبوت پیامبر بر کنار از عملکرد سودی ندارد صحیح نخواهد بود اگر گفته شود امامت امام بر کنار از عملکرد سودی ندارد، زیرا فایده، تنها در عملکرد منحصر نیست، زیرا وجود آن ها کافی است تا حجت، روشن گردد و راه، نمایانده شود و دانش، گسترده گردد، و حتی اگر امکان این را هم نیابند فایده آن ها این است که وجودشان حجت خداست بر بندگان و دفع کننده عذر آن ها، چنان که خداوند در شأن پیامبران می فرماید: لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ [نساء/165]؛»، پس همان گونه که پیامبر، حجتی است که نبوتش با حبس یا عدم حضورش باطل نمی گردد همان گونه که پیامبر ما در غار پنهان شد و موسی از قومش کناره گرفت، امام نیز چنین است و طول غیبت یا انحصارش به یک فرقه و گروه، تأثیری بر مسأله نمی نهد.» بنگرید به سخن سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین 341/1-336. او در همین مأخذ 330/1 می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روایات خود بر امامت امام اول علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیش از دیگر ائمه تأکید کرده است و به امام آخر حضرت مهدی (عج) بشارت داده فرموده است که شمار امامان دوازده تن است. زیرا اگر امام اول و آخر و شمار آن ها اثبات گردد دیگر جایی برای تردید در این باقی نمی ماند که این دوازده امام کیانند که نخستین شان امام علی و آخرین شان حضرت مهدی -سلام الله علیهم اجمعین- است.» او پس از آوردن پاره ای از الفاظ این حدیث در همین مأخذ 336/ می گوید: .

1- (3) «از آن چه گفته آمد نتیجه می گیریم که: شمار امامان در این امت دوازده تن پیاپی است و پس از این دوازده تن عمر جهان به پایان می رسد. در حدیث اول چنین آمده است: «همچنان این دین برپاست تا رستخیز به پا شود یا دوازده خلیفه بر شما بگردد...» این حدیث، مدّت برپایی دین را معلوم می کند و این مدّت را با فرا رسیدن رستخیز، مشخص می سازد و شمار امامان را در این امت دوازده تن معین می کند. در حدیث پنجم آمده است: «پیوسته این دین، موجود است تا دوازده خلیفه از قریش. پس هر گاه آن ها نابود شدند زمین اهل خود را می بلعد.» این حدیث دلالت دارد بر پیاپی وجود دین تا دوازده خلیفه که پس از آن زمین در هم کوبیده می شود. در حدیث هشتم، شمار این خلفا منحصر در دوازده است: «جانشینان پس از من به شمار اصحاب موسی هستند.» این حدیث دلالت دارد بر آن که خلیفه ای پس از پیامبر نیست مگر این دوازده تن. محتوای این روایت ها تصریح دارد بر این که شمار خلفا در دوازده منحصر است و پس از ایشان پریشانی پیش می آید و زمین، درهم کوفته می شود و رستخیز بر پا می گردد. محتوای احادیث دیگری که احتمالا درک نمی شود با این تصریح، روشن می گردد. بر این اساس ناگزیر باید عمر یکی از آن ها خارق العاده باشد چنان که عملاً عمر دوازدهمین امام و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین شده است.»



در کتاب مناقب (1)- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نزدیک است که فرا خوانده شوم و پاسخ گویم. من در میان شما دو امر گران سنگ نهاده ام: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و خاندانم که همان اهل بیت منند، و خداوند لطیف خبیر، مرا آگاهانیده است که این دو هرگز از هم جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من در خصوص این دو چه پیش می فرستید (2). ن.

ص: 328

#### 1- مناقب ابن مغزالی 235/، ح 283.

2- سید حامد حسین در خلاصه عباقات الانوار 2/333-269 در دلالت این حدیث فصلی فراگیر را در آن چه از رجال اهل سنت در تبیین اخبار ثقلین رسیده است می آورد که ما با حذف شواهد، چکیده آن را بیان می داریم: «این حدیث دلالت دارد بر آن چه اهل حق ادعا می کنند و بیان آن در چند بند به شرح زیر است: الف- محتوای حدیث، وجوب پیروی است: محتوای این حدیث، وجوب پیروی از اهل بیت است در همه اقوال و احکام و افعال و اعتقادات، و به نظر می رسد که این شأن از این نگاه، تصویری ندارد مگر برای کسی که به زعامت کبری رسیده باشد و پس از رسول خدا از امامت عظمی برخوردار باشد. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) سرور اهل بیت و همان امام و خلیفه است و کسی است که امت باید پس از پیامبر به او اقتدا کند و تنها از او پیروی نماید و از هدایت او ره بجوید و احکام را از او برگیرد و او امرش را فرمان برد. ب- پیروی اهل بیت همچون پیروی پیامبر: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پیروی از اهل بیت و اقتدای به ایشان را همچون پیروی از قرآن و تسلیم در برابر او امر و دست کشیدن از نواهی آن در وجوب و لزوم می داند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره حجت را به کامل ترین شکل تمام نموده و روشن است کسی که اقتدای به او پس از پیامبر همچون اقتدای به قرآن باشد نیست مگر خلیفه و امام، و بدین ترتیب آشکار می شود که اهل بیت، تنها جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، زیرا نمی توان احکام و افعال دیگران را در وجوب فرمان بری همچون احکام قرآن دانست، به علاوه آن که هیچ یک از مسلمانان مطلقاً چنین چیزی را نگفته است. با این بیان روشن شد که جانشینان پیامبر همان اهل بیت اویند و نه مردمان دیگر و به همگان دستور داده شده است از اهل بیت (علیه السلام) پیروی کنند. ج- پیروی از اهل بیت، فریضه ای بر امت: محتوای این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «مادامی که به این دو چنگ درزیند پس از من گمراه نگردید» همان وجوب پیروی از اهل بیت (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) این را بر امت فرض شمرد تا پس از او گمراه نشوند و همچون زیانکاران به قهقرا باز نگردند. بدون تردید واجب شمردن پیروی از آن ها دلیلی است متین و برهانی است استوار بر امامت و خلافت ایشان و به همین سبب هنگامی که خلافت و امامت را به اهل بیت (علیه السلام) تحویل ندادند و با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به مخالفت برخاستند گمراه شدند و به کژراهه افتادند و به قهقرا رفتند چنان که خداوند سبحان، خود فرموده است. د- واژه «ثقلین» دلیلی است بر وجوب پیروی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این حدیث برای کتاب خدا و عترت خود، واژه «ثقلین» را به کار برده است و صرف همین کاربرد، دلیلی روشن و برهانی آشکار است در وجوب پیروی از اهل بیت و عترت طاهره، و سبب آن هم سخن بسیاری از پیشوایان حافظ اهل سنت در وجه تسمیه این تعبیر است: تلاش و گرفتن آن دو و فرمان بری از آن دو و پاس داشت حقوق آن دو را رعایت این حقوق و آن چه برای آن دو ضرورت دارد کاری نفیس و گران است. روشن است که گرفتن و عمل کردن به احکام قرآن، فریضه است و عترت نیز چنین است و این همان.

1- (2) مطلوب ماست. ه- امر به چنگ زدن به ریسمان خدا، دلیلی بر وجوب ولاء: جماعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرموده است: من در میان شما آن به یادگار می نهم که اگر پس از من بدان چنگ زنید گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. در روایتی از جعفر بن محمد آمده است که او ریسمان خدا را در این سخن پروردگار: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا* تفسیر کرده است. در این جا گفتنی است که شافعی *بِحَبْلِ اللَّهِ* را ولاء اهل بیت تفسیر کرده و در بیان آن این ابیات را به نظم کشیده است. هنگامی که مردم را دیدم که مذاهبشان آن ها را به دریاها می گمراهی و نادانی می کشانند با نام خدا بر کشتی نجات نشستم که همان اهل بیت پاک خاتم پیامبران هستند. و به ریسمان خدا چنگ در زدم که همان ولاء ایشان است چنان که دستور داده ایم به این ریسمان چنگ زنی تا پایان ابیات. نیز شایسته گفتن است که برخی از آن ها حبل را در آیه کریمه *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا* با استناد به حدیث ثقلین به عترت طاهره تفسیر کرده اند، و حدیث به گونه ای رسیده است که آشکارا دلالت بر آن دارد که مقصود از حبل همان اهل بیت اند که خداوند دستور داده بدیشان چنگ زنند. علاوه بر این برخی از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را با آیه: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ* همراه ساخته اند و بدین ترتیب در صدد اثبات چنگ زدن به اهل بیت (علیه السلام) برآمده اند. و- واژه اخذ در حدیث، دلیل وجوب پیروی است: در حدیث ثقلین آمده است: «من در میان شما آن به یادگار نهاده ام که اگر آن را «اخذ» کنید هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم»، که این نیز مفید وجوب پیروی از اهل بیت (علیه السلام) است. ز- واژه «پیروی» در برخی نصوص این حدیث: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با بیان این سخن: «هرگز گمراه نمی شوید اگر از آن دو پیروی کنید» وجوب پیروی از اهل بیت (علیه السلام) را روشن کرده است، و این که اهل بیت تا روز رستخیز از گمراهی جلوگیری هستند، و این مفهوم، ملازم است با امامت حقه و خلافت شرعی. ح- تکرار در حدیث دلیلی بر وجوب پیروی از اهل بیت: این فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله): «خدای را در باره اهل بیتم به یاد شما می آورم» امر است به امت در فرمان بری از اهل بیت (علیه السلام) و پیروی از ایشان و چنگ در زدن بدان ها... ط- همراه ساختن عترت با قرآن، دلیلی بر وجوب پیروی: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این سخن: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» به امت دستور می دهد به اهل بیت (علیه السلام) چنگ درزنند.

1- (2) ی- امر پیامبر به رعایت اهل بیت (علیه السلام): این فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله): «پس بنگرید در باره آن دو چه پیش می فرستید» دلیل دیگری است بر وجوب پیروی از اهل بیت (علیه السلام). ک- قرآن و اهل بیت، دو همراه: اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی گفت جز «من دو امر را در میان شما به یادگار می نهم، یکی از آن دو کتاب خدا و دیگری اهل بیت» باز هم دلیلی کافی بود در امامت ایشان (علیه السلام)، زیرا آن چه به ذهن می نشیند چنین است: این دو امر را پس از من حاکم قرار دهید و خود را محکوم آن دو بدانید و از آن دو پیروی نمایید و لگام خویش به دست آن دو سپارید نه آن که بر کتاب و اهل بیت حکومت کنید و آن ها را پیرو خویش قرار دهید... چنین دوگانگی ناپسندی هرگز بر خاطر هیچ کس گذر نمی کند. (تکمیل و ترمیم) حدیث ثقلین همان گونه که بر امامت دوازده امام از اهل بیت (علیه السلام) و امامت بلا فصل علی (علیه السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد بر وجود و بقای امام دوازدهم- عجل الله تعالی ظهوره- حجت منتظر نیز دلالت دارد. بیان آن چنین است که این حدیث دلالت دارد بر عدم جدایی قرآن و عترت تا روز رستاخیز به هنگام ورود به حوض کوثر. پس همان گونه که قرآن تا روز رستاخیز باقی است باید کسی وجود داشته باشد که شایسته تمسک و پیروی باشد و تا روز قیامت، امام زمان و حجت وقت از عترت طاهره تلقی گردد. ل- دلالت حدیث بر عصمت امامان اهل بیت: حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت (علیه السلام) دلالت دارد، زیرا: اول: پیامبر در این حدیث به مسلمانان دستور داده است از اهل بیت پیروی کنند و دور است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پیروی از خطاکاران و مخالفان با کتاب و سنت دستور دهد. دوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اهل بیت را با کتاب خدا قرین ساخته به پیروی از هر دو با هم دستور داده است، پس همان گونه که قرآن از هر گونه باطلی بدور است اهل بیت نیز چنین هستند. سوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چنگ در زدن به اهل بیت را همچون چنگ زدن به قرآن مانع از گمراهی دانسته و کسی که گمراهی بر خود او روا باشد نخواهد توانست مانع از آن گردد... چهارم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جدایی ناپذیری میان قرآن و عترت تصریح کرده است و این بدان مفهوم می باشد که ایشان هیچ گاه با قرآن به مخالفت برنخواهند خاست. پنجم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در برخی طرق چنین تصریح دارد: «علی (علیه السلام) با قرآن است و قرآن با علی (علیه السلام)» و این دو از یک دیگر جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند»، و این تخصیص پس از تعمیم است... ششم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برای علی (علیه السلام) دعا کرده است، چنان که در برخی روایات آمده است: «خدا یا! حق را هر کجا که علی (علیه السلام) است قرار ده.» هفتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چنان که در برخی احادیث آمده فرموده است: «یاری رساننده به آن دو به من یاری رسانده است و هر که از یاری رساندن به آن دو دریغ ورزد از یاری رساندن به من دریغ ورزیده است، دوست آن دو دوست من و دشمن آن دو دشمن من است»، و آن هر دو را در عصمت همچون خویش دانسته است. .

1- (2) هشتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در برخی روایات در حق اهل بیت فرموده است: «آن ها هرگز شما را از دروازه هدایت خارج نمی کنند و هیچ گاه شما را به دروازه گمراهی واردتان نمی سازند.» نهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در برخی از احادیث ثقلین صراحتاً، عصمت اهل بیت را تبیین فرموده است، و عصمت همان گونه که در جای خود اثبات شده است مستلزم امامت می باشد. بعضی از علمای بزرگ اهل سنت، به مقتضای قرآن و سنت و به ویژه حدیث ثقلین به عصمت اهل البیت (علیه السلام) اعتقاد یافته اند. م- حدیث ثقلین بر دانای بودن اهل بیت دلالت دارد، زیرا: اول: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همراه با قرآن، آن ها را «ثقلین» خوانده است و این حکایت از دانای بودن آن ها دارد. از سوی دیگر علمای اهل سنت در بیان وجه تسمیه کتاب و سنت به «ثقلین» گفته اند: «زیرا دین به سبب آن دو صلاح و آبادانی می یابد»، و این دلیل دیگری است بر دانای بودن ایشان. دوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این حدیث، اهل بیت را با قرآن قرین ساخته است... سوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این حدیث به مردم دستور داده است علم را از آن ها فراگیرند، در حالی که اگر در میان اصحاب او و دیگران کسانی دانایتر از ایشان یافت می شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) امت را پس از خود به آن ها ارجاع می داد و حال آن که صراحتاً دستور داده است همگی باید علم را از اهل بیت فرا بگیرند. چهارم: از محتوای این حدیث چنین به دست می آید که علوم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وراثت به امیر المؤمنین (علیه السلام) منتقل می شود و این دلیلی است آشکار در دانای بودن حضرت (علیه السلام). پنجم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخی از احادیث رسیده فرموده است: «این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند، من این را از خدای خویش خواسته ام، پس بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک شوید و از آن دو عقب هم نمانید که به نابودی کشانده شوید و به آن ها چیزی نیاموزید که از شما دانایترند». علمای اهل سنتی که حدیث پیشگفته را روایت کرده اند در پی یادآور خواهیم شد. ن- دلالت لفظ خلافت بر امامت در این حدیث: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برخی از احادیث قرآن و عترت را به «دو خلیفه» تعبیر کرده است و بر این اساس در دلالت حدیث بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) دیگر جایی برای تردید باقی نمی ماند. س- پیشی گرفتن بر اهل بیت، گمراهی است: پیامبر در حدیث ثقلین می فرماید: «از اهل بیت من پیشی نگیرید که نابود می شوید»، و این حاکی از خلافت اهل بیت (علیه السلام) است و دلالت بر آن دارد که پیشی گرفتن بر امیر المؤمنین (علیه السلام) در خلافت- که سرور اهل بیت است- هلاکت و گمراهی است. شیخ نعمانی در الغیبه 43/51 سخن مفصّلی پیرامون این حدیث دارد که ما چکیده ای از آن را در این جا می آوریم: .

1- (2) «اَوَّلُ: وجوب فرا گرفتن علم قرآن از عترت: قرآن با عترت و عترت با قرآن است و این دوریسمان استوار خدایند که همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود از یک دیگر جدایی نپذیرند، و در این سخن برای آن که خداوند گوش دل او را گشوده است و حسن بصیرت در دین بدو بخشیده، دلیلی است آشکار. هر کس علم قرآن و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و حلال و حرام و خاص و عام را جز از کسی بجوید که خداوند فرمان بری از ایشان را واجب گردانیده و پس از پیامبر، والیان امور قرارشان داده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دستور الهی با قرآن قرینشان ساخته و قرآن را تنها همراه آنان گردانیده و باری تعالی، علم، شریعت، فرایض و سنت های خویش را بدیشان سپرده است، به تحقیق گمراه و منحرف گشته، هم خود به هلاکت می رسد و هم دیگران را به نابودی می کشاند. دوم: گمراه کنندگان و گمراه شدگان: مردم کسانی را ترک گفتند که این است ویژگی آن ها و این است ستایش آن ها و دعوت به سوی آن ها، و در برابر، مردم از آن ها روی برتافتند و چهره درهم کشیدند و امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیهوده شمردند و سخن او را لغو پنداشتند و کسی را کنار زدند که خداوند به زبان پیامبرش فرمان بری از او و پرسیدن و بهره گرفتن از او را با این فرموده فرض کرده بود: *فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* [انبیاء/7]، و نیز با این آیه شریفه: *أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ* [نساء/60]؛، و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نجات را با توسل بدو و عمل به سخن او و تسلیم در برابر او امر او و آموزش گرفتن و نور جستن از پرتو او دانسته است، ولی آن ها این همه برای دیگران ادعا کردند و از اهل بیت به دیگران روی آوردند و به همین دیگران دل خوش داشتند و خداوند آن ها را از علم دور گردانید و هر یک بر پایه هوی و هوس خود به توجیه روی آوردند و گمان بردند با عقل و قیاس و آرای خود از امامانی بی نیازند که خداوند، آن ها را هدایتگران خلقشان قرار داده است، و خدای عزّ و جلّ هم به سبب مخالفت ایشان با امر او و عدولشان از برگزیدن پروردگار و دوری از فرمان بری خدای و فرمان بری از کسی که خداوند او را برای خویش برگزیده بود ترکشان کرد، و آن ها را به اختیار خود و آرا و عقولشان و انهداد و در نتیجه، ایشان گمراه شدند و به کژراهه های ژرف در افتادند و نابود شدند و به نابودی کشانند و برای خود چنان شدند که پروردگار فرمود: *قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* [کهف/103]، گویی مردم، سخن پروردگار را که سخن ستمکاران این امت را در روز رستخیز و به هنگام پشیمانی بر عملکرد خود نسبت به خاندان پیامبران و کتاب خدایشان نشنیده اند آن گاه که می فرماید: *وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا\** یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً [فرقان/32-31]، و چه کسی رسول است جز محمد (صلی الله علیه و آله)؟ و این «فلان» که به نام ناپسندش تصریح نشده و منش و مصاحبت و همراهی او در جامعه با ستم همراه است کیست؟ سپس می گوید: *لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي*، یعنی پس از آوردن اسلام و اعتراف بدان، این ذکری که خلیل او پس از آمدنش از آن غافلش گردانیده است چیست؟ آیا همان قرآن و عترتی نیست که همه در ظلم بدان و طرد آن دست به دست هم دادند و همدستان گشتند؟ .



1- (2) سوم: کنار گذاشتن قرآن به منزله ستم به عترت: در میان اُمّتی که شرم دارد و افترا نمی زند و از دروغ، روی برمی تابد و خودسری نمی کند اختلافی نیست که وصی پیامبر خدا امیر المؤمنین (علیه السلام) است که صحابه را در هر دشواری و گرفتاری راهنمایی می کرد و آن ها نمی توانستند او را به سوی حق راهنمایی کنند و او هدایتشان می کرد و جز او کسی هدایت نمی کرد و همه به او نیاز داشتند و او از همه بی نیاز بود و همه علوم را در بر داشت و آن ها نمی توانستند به او نکته ای بیاموزند. با فاطمه (س) دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان کردند که او را به این وصیت واداشت که شبانه به خاکش بسپارند و کسی از اُمّت پدرش جز آن که نامش را برد بر او نماز نگذارد. اگر در اسلام مصیبتی پیش نمی آمد و مسلمانان را رسوایی و عاری در بر نمی گرفت و حجّتی برای مخالفان دین اسلام باقی نمی ماند مگر آن چه به فاطمه (س) رسید تا جایی که با خشم از میان اُمّت پدرش ره پیمود و چنان رفتاری با حضرتش -علیها السلام- در پیش گرفته شد که ایشان را واداشت وصیت کند کسی بر او نماز نگذارد همین خود، فاجعه ای عظیم و دهشتناک به شمار می آید که به اهل غفلت هشدار می دهد، مگر آن کس که خداوند بر قلبش مهر زده و کورش گردانیده است که چنین پدیده ای را زشت نشمارد و بزرگش نداند و به چیزی نگیرد، ولی این وضع بر رنج یک مسلمان دامن می زند و آتش آن را بیش تر بر می افروزد و ترجیح می دهد که ای کاش او به جای فاطمه (س) و علی (علیه السلام) و فرزندان او این رنج را تحمل می کرد و البته شأن چنین مسلمانی هم در نزد اهل بیت، بزرگ است. چهارم: دوری گزیدن از اهل علم و چنگ زدن به قیاس و اجتهاد: شگفت تر ادّعی کران و کورانی است در این که در قرآن کریم، علم همه فرایض کوچک و بزرگ و احکام و سنن دقیق وجود ندارد. از آن جا که این عده، علوم پیشگفته را در قرآن نیافته اند به قیاس و اجتهاد به رأی و تلاش در حاکم گردانیدن این دو نیازمند شده اند و این دروغ را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده اند که ایشان، اجتهاد را برای این عده روا شمرده است. هر که این حقیقت را انکار کند که همه امور دنیا و آخرت و احکام و فرایض و سنن دینی و هر آن چه اهل شریعت بدان نیاز دارند در قرآنی موجود نیست که پروردگار در باره آن فرموده است: **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ [نحل 89]؛** سخن خدای را پس زده بر مقام کبریایی اش دروغ بسته، کتابش را تصدیق نکرده است. به جان خودم سوگند آن ها در باره خویش و پیشوایانشان در این که چنین اموری را در قرآن نمی یابند راست می گویند، زیرا اساساً اهل این کار نیستند و علم آن بدیشان داده نشده و خدا و رسولش برای آن ها بهره ای قرار نداده اند. تمامی این علوم را اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کسانی اختصاص داده اند که علم را به آن ها بخشیده اند و هدایتشان کرده اند، کسانی که بدیشان دستور داده شده از اهل بیت سؤال کنند تا محلّ این نکات را در کتابی برای آن ها روشن سازند که ایشان خزانه داران، وارثان و بازگوکنندگان آنند. .

1- (2) اگر آن ها به این فرمان الهی گردن نهند که: «وَأَوْرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [نساء 83/؛] و «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خداوند نیز آن ها را به نور هدایت می رساند و به آن ها آن می آموزد که نمی دانند و از قیاس و اجتهاد به رأی بی نیازشان می سازد. او در همین مأخذ 55-56 می گوید: «چون با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت شد و سخن او را به کناری نهاده و اوامرش در باره اهل بیت (علیه السلام) با سرکشی رو به رو گشت و مردم در برابر آن ها خود رأیی به کار زدند و حقشان را انکار کردند و از دادن ارث شان خودداری ورزیدند و از روی تجاوز و حسادت و ستم و دشمنی به تبانی با یک دیگر پرداختند، بر مخالفان امر او و سرکشان در برابر ذریه او و پیروان ایشان و هر آن که به عملکرد آن ها خشنود بود تهدید الهی در پیش آمدن فتنه و عذاب دردناک، ثابت گردید و خداوند با کور کردنشان در پیمودن مسیر معتدل و اختلاف در احکام و گرایش ها و پراکندگی در آرا و پرداختن به کارهای کورکورانه، خیلی زود فتنه در دین را برایشان پیش آورد و برای آن ها تا روز حساب در رستخیز عذابی دردناک فراهم آورد.» بنگرید به همین معنا در: طرائف 117/ و دلائل الصدق 477/2. ما برخی از سخنان بزرگان در کتاب هایشان را که به این حدیث مربوط است بیان می داریم: 1- علامه عسکری در معالم المدرستین 361/1 می گوید: «این روایات را بر غیر دوازده امام اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که عمر آخرین آن ها به درازا کشیده شده است و پس از آن ها دنیا نابود خواهد شد تصدیق مکن. از آن جا که علمای مکتب خلفا به امامان اهل بیت رضایت ندادند در تفسیر این گونه روایات صحیح سرگردان شدند و نتوانستند آن ها را چنان تفسیر کنند که خود خشنود گردند.» 2- ابن بطریق در عمده 73/ می گوید: «هر که مسلمان باشد لزوماً باید از ثقلین یعنی قرآن و عترت پیروی کند. بر اهل بیت پیامبر لازم نیست از احدی پیروی کنند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) وصیت کرده است به اهل بیت او چنگ درزنند و این را به امتش دستور داده است. نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده است تا قطع شدن تکلیف باید از این دو پیروی کرد، چه، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تمسک به این دو را تا ابد دانسته است و مدت با هم بودن این دو را تا هنگام ورود به حوض کوثر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده است.» 3- ابن بطریق در همین مأخذ 74/ به حدیث تقسیم امت به هفتاد و سه فرقه اشاره کرده است: «بنا به اجماع همه مسلمانان خبری از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است که فرقه ناجیه امت را بیان می دارد و این همان فرقه ای است که به ثقلین یعنی کتاب خدا و عترت رسول چنگ در زده است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مادامی که به این دو چنگ درزنید هرگز گمراه نگردید»، پس تمسک به این دو راه رستگاری و چنگ در زدن به آن دو، راه گمراهی است.» .

1- (2) شریف مرتضی با این شیوه به حجّیت اجماع اهل بیت (علیه السلام) استدلال می کند. مراجعه کنید به سخن او در بحار الانوار 155-156/23 و تلخیص الشافی 239-240/2. 4- شیخ مفید چنان که در طرائف 120/ آمده است در بیان این حدیث می گوید: «هیچ سخنی بلیغ تر از این نیست که کسی بگوید: در میان شما فلاّنی را نهادم، چنان که یک امیر به هنگام ترک کشور، برای مردم کسی را به جانشینی خویش نهد و بگوید: فلاّنی را در میان شما نهادم که سرپرستی تان کند و در بین شما جایگاه مرا داشته باشد، یا کسی که می خواهد از کس و کارش دوری گزیند و قصد آن داشته باشد کسی را به وکالت خویش برگزیند که امور آن ها را انجام دهد خطاب به آن ها بگوید: فلاّنی را در میان شما نهادم، سخنش بشنوید و فرمانش برید. پس این نصّ آشکار که احتمال دیگری در آن راه ندارد همین گونه است، چه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان همه خلاّیق، اهل بیت خود را به جانشینی خویش برگزید و دستور داد همه از ایشان فرمان برند و سر تسلیم در برابرشان فرود آورند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خبر از عصمت ایشان داده بود و گفته بود که آن ها از قرآن جدا نمی شوند و از حکومت صواب، پافراتر نمی نهند.» همین سخن در بحار الانوار 112-113/23 به نقل از شیخ مفید آمده است. 5- سیّد بن طاوس در طرائف 130/ می گوید: «بنگرید به علم و اجماع و اتفاق مسلمانان در این که فاطمه (س)، حسن و حسین (علیه السلام) همگی در امام و رئیس شان، همداستان بوده اند و بدون هیچ گونه اختلافی پیروی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) را واجب می دانستند. این احادیث که همه مسلمانان به اجماع آن ها را صحیح می دانند به صراحت دلیل آن است که پیامبر در میان آن ها علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به جانشینی برگزیده و تمسّک به او و کسانی از ذریّه خود را که برای خلافت تعیین کند ضروری دانسته است و بدین ترتیب، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حجّت را برای امت آشکار ساخته است. پس آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ترک خلافت و پرداختن به مخالفت، عذری را برای مسلمانی باقی گذاشته است؟» 6- شیخ مظفر در دلائل الصدق 476/2 با الفاظ گوناگون به این خبر اشاره می کند: «هر یک از این سخنان در بطلان خلافت شیوخ سه گانه صراحت دارد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، گمراه نشدن امت را برای همیشه موکول به تمسّک به ثقلین کرده و این بدان معناست که ضرورتاً به سبب اختلاف ادیان و عملکردهای تبا، گمراهی پیش خواهد آمد. پس دانسته می شود که ایشان در آغاز امر به اهل بیت و قرآن تمسّک نجستند، و خلافت سه خلیفه اول به معنای عدم تمسّک به این دو است و به همین سبب، گمراهی پیش آمد، و این سخن، نقضی نمی پذیرد که امت به واسطه بیعت با علی (علیه السلام) به اهل بیت، تمسّک جست ولی با این حال باز هم همین گمراهی پیش آمد، زیرا مقصود از تمسّک به اهل بیت، همچون تمسّک به کتاب خداست که باید پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بلا فصل باشد، با در نظر گرفتن این که امت به سبب مخالفت بسیاری از مسلمانان به علی (علیه السلام) تمسّک نجستند تا جایی که علی (علیه السلام) روزگار خود را به جنگ با امت سپری کرد. پس کجاست تمسّک امت به اهل بیت و کجاست تمسّک امت به کتاب خدا و حال آن که علی (علیه السلام) بر سر تأویل همین کتاب با آن ها به نبرد برخاست.» .

1- (2) 7- سیّد شرف الدین در مراجعات 175 می گوید: «برای امامان عترت طاهره همین بس که نزد خدا و رسول خدا همچون قرآن مجیدی باشند که به هیچ روی باطلی بدان ها راه نیابد و همین حجّتی است که همه را با قدرت وامی دارد تا نسبت به مذهب آن ها تعبد داشته باشند. یک مسلمان هرگز برای کتاب خدا جانشینی را نمی پذیرد پس چگونه برای همسنگان آن انتقال را روا می دارد؟» 8- آشتیانی در لوامع الحقائق (مبحث امامت) 1-2 در ضرورت عقلی حدیث ثقلین می گوید: «ما در بحث نبوت بیان داشتیم که باید برای کمال یافتن حکمت ایجاد جهان جسمانی و سامان یافتن امور دنیوی و اخروی مردم، عالمی حکیم وجود داشته باشد که بدون اختصاص به زمان و عصر و قری، پاک و برکنار از خطا باشد. نیز در همان جا نبوت پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) و خاتمیت او و این که پیامبری پس از او نخواهد آمد و دین و شریعت او تا روز رستخیز باقی خواهد ماند ثابت شد. ضرورتاً روشن است که شارع حکیم در هر رویداد و رخدادی حکمی دارد که مردم باید بدان عمل کنند. آیات قرآنی نیز در حرمت تشریح و بدعت گذاری در دین، صراحت دارند، و روشن است قرآن کریمی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و تا روز رستخیز معجزه باقی خواهد ماند در هدایت و آموزش و به کمال رساندن مردم، کافی نیست و اختلاف های میان مسلمانان با آن از میان نمی رود، زیرا هر یک از آن ها قرآن را بر اساس رأی و مسلک خود تفسیر می کند با آن که در قرآن، آیات مجمل و متشابهی وجود دارد که فهم مقصود از آن ها به مفصل و مفسّر و مبینی نیازمند است که با خاندان وحی و رسالت در پیوند باشد، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضرورتاً می بایست جانشینانی داشته باشد که پس از ارتحال او به انجام همان وظایفی کمر بندند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیاتش بدان ها می پرداخت؛ وظایفی همچون آموزش بندگان و به کمال رساندن ایشان و تبلیغ احکام دین و اجرای قوانین دینی و نظایر آن- که پیش تر در فواید وجود پیامبر بیان داشتیم- و اثبات حقیقت اسلام برای مسلمانان و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) با براهین قطعی یا اظهار معجزات و کرامات، و تبیین آیات مجمل و متشابه قرآنی، و حفظ شریعت محمدی از تغییر و دگرگونی.» 9- سیّد محسن امین در الغدیر 298/3 می گوید: «حال که این حقیقت دانسته شد آشکار گشت که ممکن نیست مقصود از اهل بیت، همه بنی هاشم باشند، بلکه آن عامی است که اختصاص زده شده است با کسانی که اختصاص شان در فضیلت و علم و زهد .

1- (2) و عفت و نزاهت به اثبات رسیده است یعنی همان امامان خاندان پاک و دوازده امامی که مادرشان زهرای بتول است، زیرا اجماع است در این که دیگران از عصمت بی بهره اند و وجدان نیز اقتضای خلاف آن را دارد، چه، از اعضای دیگر بنی هاشم، گناه سر می زند و بسیاری از احکام را نمی دانند و امتیازی بر دیگر خلائق ندارند و نمی توان آن ها را همسنگان قرآن در امور پیشگفته تلقی کرد، پس باید برخی از آن ها مطرح باشند نه همگی شان، زیرا آن ها چنانند که گفتیم. اما تفسیر زید بن ارقم که مقصود، مطلق بنی هاشم است در صورت صحّت صدور این سخن از او پس از اقامه دلیل بر بطلان آن دیگر ضرورتی در پذیرش آن وجود نخواهد داشت. «در خلاصه عقبات الانوار 242/2 سخنی مشابه از توفیق ابو علم رسیده است. 10- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 247/2-246 به برخی از اخبار همچون: «از کسانی که پس از من می آیند پیروی کنید» که شبهه معارض حدیث ثقلین هستند پاسخ هایی داده است که ما یکی از آن ها را می آوریم: «نخستین سخن پیرامون این اخبار آن است که با اخبار و احادیث ما ناهمگونی دارند، زیرا اخبار ما را موافق و مخالف نقل کرده اند و مخالفان نیز آن ها را درست دانسته اند و امت با نگاه پذیرش بدان ها نگرسته و اختلاف در تأویل و تفسیر آن هاست، در حالی که اخبار مخالف با آن ها مسیری دیگر گونه دارند و تنها شخص مخالف آن را نقل کرده است و چیزی از آن بر نمی تابد مگر آن که پس از کشف آن و بررسی سند آن، انحراف راوی و تعصب مدعی آن بر ما هویدا می گردد، و پیش تر بی ارزش بودن مخالفت اخباری را که این مسیر را می پیمایند روشن ساخته ایم.» 11- علامه مجلسی در بحار الانوار 126/23 می گوید: «مقصود از جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت آن است که خاندان پیامبر از الفاظ قرآنی و چگونگی نزول و تفسیر و تأویل آن آگاهند و گواه صحّت قرآند چنان که قرآن نیز گواه حقانیت و امامت ایشان است و هیچ کس به یکی از این دو ایمان نمی آورد مگر آن که به دیگری ایمان بیاورد. در توضیح این سخن می گوئیم: همان گونه که حدیث ثقلین، گواه جدایی ناپذیری کتاب و سنت است قرآن نیز گواه جدایی ناپذیری آن با سنت می باشد و آیاتی که این مفهوم را تفسیر می کند فراوان است و ما تنها برخی از آن ها را بیان می داریم: الف- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا [نساء/61]. در این جا خداوند بیان می دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همسنگ قرآن است. ب- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ [نساء/64]. می بینیم که قرآن، ایمان را پس از تحکیم به پیامبر و فرمان بری از او بیان می دارد. .

1- (2) ج- یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر منکم، فإن تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول [نساء 59/؛]. بازگرداندن امور به خدا یعنی پذیرش آن چه در قرآن است و بازگرداندن امور به پیامبر یعنی پذیرش حکم پیامبر و این هر دو به مساوات، شرط کمال ایمان به خدا و روز واپسین است. د- و انزلنا الیک الذکر لنبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون [نحل 44/؛]. قرآن، بدون تبیین پیامبر، مبهم است و «لام» در «لتبین» برای بیان غرض از نزول قرآن است. ه- و ما انزلنا علیک الکتاب الا لنبین لهم الذی اختلفوا فیهِ [نحل 64/؛]. این آیه در رساندن مقصود از آیه قبل، رساتر است و در آن افزایش حصر است در غرض نزول و تصریح به این که تنها در قرآن، اختلاف ممکن است و برای پیمودن این گردنه وجود پیامبر لازم است. و- و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و من یعصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم [آل عمران 101/؛]. تلاوت آیات به سوی راه مستقیم هدایت نمی کند مگر با وجود پیامبر و تبیین او و با این دو امر است که چنگ زدن به خداوند سبحان صورت می پذیرد. ز- یا ایها الذین آمنوا، آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله [نساء 136/؛]. نداشتن ایمان به یکی از آن ها ایمان را ناقص و حتی در حقیقت از میان می برد. ح- و لو کانوا یؤمنون بالله و النبی و ما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء [مائده 85/؛] ط- ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین [آل عمران 53/؛]. ی- و لئن سألناهم لیقولن انما کنا نحوض و نلعب، قل ا بالله و آیاته و رسوله کنتم ستهزؤون [توبه 65/؛]. ک- ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا [کهف 106/؛]. ل-: فآمنوا بالله و رسوله و التور الذی انزلنا [تغابن 8/؛]. مقصود از نور در این جا همان گونه که بیش تر مفسران گفته اند قرآن است. م- بل متعت هؤلاء و آباءهم حتی جاءهم الحق و رسول مبین [زخرف 29/؛]. مقصود از حق در این جا همان گونه که بیش تر مفسران گفته اند قرآن است. ن- فإنا یسرناہ بلسانک لعلهم یتذکرون [دخان 58/؛]. این آیه، مفهوم آیه تکراری در سوره قمر را تبیین می کند: و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر، و حاکی از آن است که پیامبر تنها سبب تیسیر قرآن می باشد. س- یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا [نساء 174/؛]. مقصود از برهان، پیامبر و مراد از نور، کتاب اوست. ع- اذنا انزلنا الیک الکتاب بالحق لیتحکم بین الناس بما أراک الله [نساء 105/؛]. این آیه حاکی از آن است که اختلاف مردم، روی نیوردن آن هاست به سخن پیامبر در آن چه در کتاب خدا با بینش الهی آشناست و آن ها آشنا نیستند، و روی آوردن به هدایت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امری ضروری است. ف- قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین [مائده 15/؛]. مقصود از نور در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. این آیات، عدم جدایی کتاب و پیامبر را تبیین می کند. از آن جا که ما در این کتاب جایگاه اهل بیت را نسبت به پیامبر به ثبوت رساندیم و بیان داشتیم که آن ها همه نوری واحد و همگی جانشینان پیامبران در همه امور و شئون جز نبوت هستند پس این آیات به اهل بیتی مربوط هستند که حاملان قرآن و قرآن گویا به شمار می آیند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود، حق عترتش را تبیین کرده می فرماید: خدایا! آن ها از من و من از آن هایم.











ابن عباس (1) - می گوید: هنگامی که آیه شریفه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِيهِ 2.

ص: 343

---

1- همان 309-307، ح 352.

الْقُرْبَى (1) - نازل شد، گفتند: یا رسول الله! اینانی که خداوند به مودت آن ها دستور می دهد کیانند؟ فرمود: علی (علیه السلام)، فاطمه (س) و فرزندان آن دو. هنگامی که حسن (علیه السلام) به حال احتضار افتاد گریست. حسین (علیه السلام) برادرش پرسید: آیا از ترس مرگ گریه می کنی و حال آن که یکی از دو آقای جوانان بهشتی هستی و بیست حج را پیاده گزارده ای و سه بار دارایی خود را با خدا به دو نیم تقسیم کرده ای و یک لنگه کفش را صدقه داده و لنگه دیگر آن را برای خود نگاه داشتی؟ امام حسن (علیه السلام) فرمود: من از ترس مرگ نمی گریم و گریه من به سبب دوری دوستان است (2). -

### مبحث بیستم: پیامون همسر امام (علیه السلام):

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فاطمه (س)، همسر علی (علیه السلام) را بسیار گرامی می داشت و اجازه نداد از مردم کسی جز علی (علیه السلام) با او ازدواج کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه (س)، پاره تن من است، هر که او را آزار دهد مرا آزار داده است (3). - خوارزمی (4) - در روایتی می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه! خداوند به سبب خشم تو خشم می گیرد و با خشنودی تو خشنود می شود (5).

ص: 344

- 
- 1- شوری 23؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی خواهم.
  - 2- این حدیث را نه در مناقب ابن مغزلی یافتیم و نه در کتاب دیگری، و تنها در مقتل حسین خوارزمی 137 / حدیثی مشابه آن یافت می شود که اختلاف فراوانی در الفاظ و قدری اختلاف در معنا با این حدیث دارد.
  - 3- بنگرید به: احقاق الحق 10/199-190 و 211-209+19-78-77 و 84-83.
  - 4- مناقب ابن مغزلی 351/، ح 401، و نظیر آن است در صفحه 352، ح 402.
  - 5- سید شرف الدین در سخنی درخشان که با الفصول المهمة 244 / چاپ شده است می گوید: «آیا در میان امت پیامبر کسی با پاره گوشت رسول و عضو پیکر او برابری می کند؟ هر خردمندی که در این حدیث ژرف اندیشی کند آن را می بیند که رو به سوی عصمت فاطمه (س) دارد، زیرا این حدیث دلالت دارد بر امتناع وقوع اذیت فاطمه (س) و تردید او و خشم و خشنودی و انقباض و انبساط او در غیر جایگاهش، همان گونه که اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تردید و خشم و خشنودی رسول (صلی الله علیه و آله) و انقباض و انبساط او همین گونه می باشد و این است کنه و حقیقت عصمت، آن گونه که پنهان نیست.»

عبد الله بن مسعود (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا فاطمه (س) عفت خویش را پاس داشت و خداوند متعال، نسل او را بر آتش حرام گرداند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (2) - دخترم را فاطمه نامیدم، زیرا خداوند عزّ و جلّ او و دوستدارانش را از آتش گرفته است چنان که نوزاد را از شیر می گیرند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (3) - چون روز رستخیز فرا رسد منادی از آن سوی پرده ندا در می دهد که: ای جماعت! چشمان خویش فرو هلیلید و سرهاتان به زیر اندازید که فاطمه (س) دخت پیامبر آهنگ گذر از صراط را دارد.

ابن عباس (4) - می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فاطمه (س) را فراوان می بوسید. عایشه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: یا رسول الله! تو فاطمه (س) را زیاد می بوسی (5). - پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل در شب معراج مرا به بهشت درآورد و مرا از همه میوه های بهشتی خوراند، پس آبی در کمر من پدید آمد و با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه (س) را باردار شد و من هر گاه به آن میوه ها اشتیاق می یابم فاطمه (س) را می بوسم و بدین ترتیب بوی میوه هایی را استشمام می کنم که آن ها را خورده ام.

عایشه (6) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیمار شد و فاطمه (س) نزد حضرت (صلی الله علیه و آله) آمد و خود را روی پدر افکند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گوش او نجوایی کرد و فاطمه (س) گریست. فاطمه (س) 8.

ص: 345

---

1- مناقب ابن مغزلی 353/، ح 403.

2- همان 65/، ح 92.

3- همان 355/، ح 404.

4- همان 357/، ح 406.

5- همان.

6- همان 362/، ح 408.

بار دیگر خود را روی پدر انداخت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیگر بار در گوش او نجوایی کرد و این بار فاطمه بخندید. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد چگونگی امر را از فاطمه (س) پرسیدم و او گفت: هنگامی که خود را روی پدر انداختم به من گفت که از این بیماری می میرد و من گریستم و بار دیگر خود را بر روی او افکندم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد که من زودتر از هر عضو دیگر اهل بیت به او خواهم پیوست و گفت که من بانوی زنان بهشت هستم مگر مریم دختر عمران، پس سرم را بلند کردم و خندیدم (1).

انس (2) می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو را چهار زن از جهانیان کافی است: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه (س) دختر محمد (صلی الله علیه و آله). 9.

ص: 346

1- علامه مجلسی در بحار الانوار 40/37 ذیل خبری به همین مضمون می گوید: «این استثنا در سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که «مگر آن چه خداوند برای مریم قرار داده است» با روایات اهل سنت، همسوست و اخبار متواتر را خواهیم آورد که فاطمه (س)، بانوی زنان جهانیان است از پیشینیان تا پسینیان. و شاید مفهوم بانو بودن زنان منحصر در اوست مگر مریم که بانوی زنان جهان خود است.» اینک می گوئیم: در برخی از اخبار رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه (س)، بهترین زن در میان امت من است الا آن چه مریم زاده است. مولی محمد مهدی نراقی در مشکلات العلوم 211/ ذیل همین خبر می گوید: «به فرض درستی این خبر، آشکارتر آن است که «الا» به مفهوم واو عاطفه باشد و واژه «الا» در زبان عربی چنان که در «مغنی اللیب» و جز آن تصریح شده به معنای واو آمده است و پس از آن جمله ای که «الا» پیش از آن آمده است در تقدیر است و دلیلش هم سیاق آن می باشد و بدین ترتیب، سخن چنین خواهد بود: «فاطمه، بهترین زن در میان امت من است و بهترین زنان امت، کسی است که او مریم را زایید»، و مقصود از آن که مریم او را زایید عیسی (علیه السلام) است.» شیخ علی نمازی در مستدرک سفینه البحار 251/8 سخنی دارد که چکیده آن همین است. نیز می گوئیم می توان به فرض درستی این خبر، حدیث اول را همین گونه تأویل کرد، پس درنگی باید.

2- مناقب ابن مغازلی 363/، ح 409.

یزید بن عبد الملک نوفلی (1) - به نقل از پدرش می گوید که جدش گفته است: بر فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدم و او در سلام بر من پیشدستی کرد و گفت:

پدرم در زمان حیاتش فرمود: هر که بر من و بر تو [فاطمه] سه روز سلام کند، بهشت از آن اوست. راوی می گوید: به او گفتم: این در زمان حیات او و توست یا پس از مرگ او و تو؟ گفت: در زمان حیات و پس از مرگمان.

هنگامی که این آیه شریفه نازل شد: (2) - لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً (3) -، فاطمه (س) فرمود: هیبت، مرا گرفت که بگویم ای پدر و به او گفتم ای رسول الله. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی به من کرد و فرمود: دخترکم این آیه در باره تو و خانواده ات نازل نشده است، تو از منی و من از تو، این آیه برای اهل ستم و تن آسایی و تکبر نازل شده است، پس بگو: ای پدر! که این گونه خطاب کردن تو قلب مرا خشنودتر و پروردگار را راضی تر می گرداند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشانی مرا بوسید و آب دهانش را بر من بسود به گونه ای که دیگر از آن پس به عطر، نیازم نیفتاد.

### مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی (علیه السلام) به نقل

از جمهور:

خوارزمی (4) - به نقل از ابن عباس می گوید که: هیچ گاه آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نازل نشد مگر این که علی (علیه السلام) در رأس آن قرار داشت و مصداق اتمش به شمار می آمد.

ابن مردویه حافظ (5) - به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند که گفته است: در قرآن آیه ای نیست مگر آن که علی (علیه السلام) در رأس و پیشاپیش آن قرار دارد (6).

ص: 347

1- همان، ح 410.

2- همان 364/ شماره 411.

3- نور 63/ آن چنان که یک دیگر را صدا می زنید پیامبر (صلی الله علیه و آله) را صدا مزیند.

4- مناقب خوارزمی 188/.

5- کشف الغمّه، اربلی 314/1، به نقل از مناقب ابن مردویه.

6- ابن بطریق در عمده 204/ می گوید: «اینک که او سرور الدین آمنوا و رئیس و شریف و امیر آن ها به شمار است در میان کسانی که ایمان آورده اند بی مانند خواهد بود، زیرا سرور و امیر و رئیس و شریف به پیش بودن، شایسته تر است از کسی که این منزلت ها برای او حاصل نیست، و به سبب این که چنین ویژگی های پسندیده و زیبایی، موجب تقدّم و سیادت است و حال که همه این اوصاف در او گرد آمده است پس پیروی از او سالم تر و دنباله روی از او به دوراندیشی نزدیک تر است.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 315/2 می گوید: «این دلیل است بر امامت امیر المؤمنین، زیرا منظور از این که علی (علیه السلام) رئیس و امیر این آیه می باشد آن است که او رئیس کسانی است که مورد خطاب قرآنند که همانا مؤمنانی هستند که او امیر ایشان است. نیز بنگرید به: صراط المستقیم 53/2.

او به اسناد خود (1)-از علی (علیه السلام) نقل می کند که:قرآن در چهار بخش نازل شده است، یک چهارم آن در باره ما، یک چهارم در باره دشمنان ما، یک چهارم در باره سیره و یک چهارم در باره فرایض و احکام و بخش های گوهترین قرآن، از آن ماست.

ابن عباس می گوید: (2)-آن چه در قرآن در باره علی (علیه السلام) نازل شده در باره هیچ کس نازل نشده است.

مجاهد (3)-می گوید:در باره علی (علیه السلام)، هفتاد آیه نازل شده است.

براه در باره این آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (4)- می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: ای علی! بگو: خدایا! برای من نزد خود پیمان و محبتی قرار ده و دوستی مرا در دل مؤمنان قرار ده. پس این آیه نازل شد.

ص: 348

1- همان.

2- همان.

3- همان.

4- مریم 96؛ کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند خداوند رحمان برای آن ها دوستی قرار خواهد داد.



## 1- همان.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 359-360/35 می گوید: «اینک که بر اساس نقل مخالف و موافق ثابت شده که این آیه در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده است، می توان آن را گواه فضیلتی سترگ برای علی (علیه السلام) دانست و می توان آن را به دلایل گوناگون در امامت علی (علیه السلام) مورد استشهاد قرار داد: اول: نزول این آیه پس از دعایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) آموزش داد دلالت بر آن دارد که سخن از مودّت خاصی در میان است نه چونان مودّت دیگر صالحان و این فضیلتی است که علی (علیه السلام) بدان اختصاص دارد و مانند آن برای دیگری ممکن نیست، پس او امام صالحان خواهد بود، زیرا قبیح است مفضول، برتری داده شود. نیز ظاهر بیش تر اخبار در این باب، دلالت بر آن دارد که محبت علی (علیه السلام) از لوازم و ارکان و شالوده های ایمان است. دوم: این که «صالحات» جمع و مفید عموم است، پس دلیل عصمت علی (علیه السلام) خواهد بود که خود از لوازم امامت به شمار می آید. سوم: دشمن داشتن تبهکاران به سبب تبهکاری شان واجب است، پس دوستی علی (علیه السلام) نیز در دل همه مؤمنان خواهد بود و خبر دادن خداوند از این امر بر بنیاد تشریف، استوار است که دلالت بر عصمت و امامت او دارد و اگر هم دلیل تلقی نشود برای تأیید دلایل دیگر شایستگی خواهد داشت.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 144/2 می گوید: «پوشیده نیست که این عنایت الهی و مژده خدایی که استحقاق یادآوری در قرآن کریم را داشته، برخاسته از شایستگی کسی است که این عنایت به او ارمغان شده و مزیت او به نزدیکی خدا و برتری او بر همه مؤمنان در فضیلت و اطاعت اوست که اختصاص به امیر المؤمنین (علیه السلام) دارد و لذا در میان صحابه، این آیه تنها در حق علی (علیه السلام) نازل شد. پس او بر پایه بزرگداشت خداوند سبحان برترین فرد در میان امت و امام آن هاست، زیرا تعبیر الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در باره حضرت (علیه السلام)، کنایه از آن است که او به منزله همه آن هاست در داشتن ایمان و کردار صالح، و این از آن روست که امام آن هاست و سبب ایمان و عمل صالح آن ها و لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز خندق در حق او فرمود: (تمامی ایمان، رخ نمود)، و نیز فرمود: (ضربت علی (علیه السلام)، همسنگ عبادت انس و جن است)، نیز آن گونه که در الصواعق المحرقة آمده این عنایت برای فرزندان پاک امیر المؤمنین نیز ثابت است که به این ترتیب امامت آن ها نیز ثابت می گردد. از آن جا که ایجاب دوستی به طور کلی مستلزم وجوب طاعت است مطلقاً که آن نیز مستلزم امامت و عصمتی می باشد که شرط امامت است، پس بنا به اجماع و ضرورت این شرط از دیگران سلب می شود و امامت حضرت (علیه السلام) تعیین می یابد.» بنگرید به: حق الیقین 271/1.

1- رعد 7، و برای هر قومی، هدایتگری است.

2- ابن بطریق در خصائص 122/123 می گوید: «خداوند با واژه «اتما» انذار را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اثبات کرد. این واژه، بی هیچ نزاعی برای تحقیق و اثبات است. سپس خداوند بدون فاصله به آن عطف کرده و فرموده: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، پس به همان شیوه اثبات نبوت برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امامت را برای علی (علیه السلام) به اثبات رساند، زیرا عطف برای معطوف همان حکمی را ایجاب می کند که بر آن عطف گرفته شده و این سخن پروردگار بر روشنی آن افزوده است که: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و این همه مردم را فرا می گیرد، پس در پرتو وحی، انذار برای او و نسلش تا پایان انقطاع تکلیف ثابت می شود، زیرا که فرموده است: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ .» علامه مجلسی در بحار الانوار 406-407/35 می گوید: «بر پایه دلالت این آیه و پس از رسیدن این همه اخبار، دیگر پوشیده نیست که هیچ زمانی از پیشوایی هدایتگر خالی نخواهد بود، و این که امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها هدایتگر و جانشین پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که این نیز دلایل گوناگون دارد: اول: همدریف بودن او با پیامبر در این که حضرتش (صلی الله علیه و آله) منذر و علی (علیه السلام) هادی است و انسان خردمندی که از شیوه های سخن، آگاه است به خود تردیدی راه نمی دهد که همین دلیل آن است که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) به انجام اموری خواهد پرداخت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پرداخت و چه بسا بیش از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تنها انذار را به خود نسبت می دهد در حالی که هدایت را که قوی تر است به علی (علیه السلام) نسبت داده است. دوم: حصری که از این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دست می آید: «انت الهادی»، زیرا تعریف خبر به «ال» دلالت بر حصر دارد. چنین است سخن علی (علیه السلام): «و انا الهادی»، نیز این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «و الهادی علی»، زیرا تعریف مبتدا به «ال» نیز دلالت بر حصر دارد. سوم: تقدیم ظرف: «بک یهتدی المهتدون» که آن نیز دلالت بر حصر دارد. همچنین است الفاظی که پیش تر گفته شد. با این اخبار روشن می شود که حدیث: «اصحاب من همچون ستارگانند، به هر کدام که اقتدا کنید ره یافته اید» از بافته هایی است که شارح الشفاء و ابن حزم و حافظ زین الدین عراقی به جعلی بودن و ضعف راویان آن اعتراف دارند.» سید شبر در حق الیقین 268/1 می گوید: «عامه و خاصه به طرق گوناگون از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که فرموده: «انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون». پس علی (علیه السلام) امام است، زیرا خداوند می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا - أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [یونس 35]. این آیه بر حقانیت بیش تر امامیه نیز دلالت دارد، زیرا بر پایه اعتقاد امامیه، هیچ زمانی خالی از حجّتی هدایتگر نیست.» بنگرید به: دلائل الصدق 148/2 و 147 و لوامع الحقائق، مبحث امامت 3/.

فرود آمد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با دستش به سینه علی (علیه السلام) اشاره کرد و هنگام نزول آیه **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** با اشاره به علی (علیه السلام) فرمود: پس از من رهیافتگان از تو پیروی خواهند کرد.

در این آیه شریفه: **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (1)(2)** منظور از مؤمن، 6.

ص: 351

1- سجده 18؛ آیا مؤمن، چونان تبهکار است، اینان برابر نیستند.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 344/35 می گوید: «بر پایه نقل خاص و عام، ثابت شده که این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است و دلالت بر کمال ایمان او دارد، زیرا در برابر فسق قرار گرفته، پس مراد از آن ایمانی است که با فسق و تباهی در نیامیخته باشد و بر این اساس جایز نیست مؤمن با فاسق همسنگ شمرده شود چه رسد به آن که فاسق، مقدم داشته شود! بدون تردید کسانی که علی (علیه السلام) بر آن ها مقدم داشته شده است نه تنها معصوم نبوده اند که چه بسا پیش از خلافت فاسق بوده اند و در کتاب امامت، پیرامون آن سخن گفته ایم: نیز دلالت کافی دارد در این که کمال ایمان او در ثبوت فضل اوست که اگر به دیگر فضایلش پیوست شود عقلا نمی توان دیگری را بر او مقدم داشت.» شیخ مظفر در **دلایل الصدق 241/2** می گوید: «منظور از فاسق در این آیه، کافر است و لو در زمان های گذشته، و این به قرینه مقابله آن با مؤمن است. گفتیم «و لو در زمان های گذشته»، زیرا ولید به هنگام نزول این آیه مسلمان بود، پس دلالت آیه بر ناهم برابری کافر (در هر زمان) با مؤمن (در هر زمان) چنان که آشکار است قاعده ای کلی به شمار می آید، و اگر آیه در مورد خاص نازل شده باشد دلالت دارد بر ناهم برابری خلفای سه گانه با امیر المؤمنین (علیه السلام) به سبب ثبوت کفر آن ها در هر زمان، و بدین ترتیب، امامت برای حضرت (علیه السلام) متعین می گردد.» بنگرید به خصائص 166-167.

علی (علیه السلام) و مراد از فاسق، ولید است.

در باره آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، (1) -عَبَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اسدی می گوید: از علی (علیه السلام) شنیدم که بر منبر می گفت: مردی از قریش نیست که یک یا دو آیه در حق او نازل نشده باشد. مردی که پای منبر نشسته بود گفت: در حق تو چه نازل شده است؟ حضرت (علیه السلام) خشمگین شد و فرمود: اگر تو این را در برابر سران قوم نمی پرسیدی به تو نمی گفتم: وای بر تو، آیا در سوره هود نخوانده ای که: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر بینه است و من شاهد بر او (2)(3). 1.

ص: 352

1- هود 17؛ آیا آن کس که از جانب پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و زبانش بدان گویاست بدان شهادت داده است.  
2- همان.

3- ابن بطریق در خصائص 123/ می گوید: «پس پیامبر خدا از سوی خدایش بر بینه بوده است و علی (علیه السلام) گواه بر او. اگر لفظ «شاهد» در قرآن کریم کاربردی مطلق و عمومی داشت دیگری نیز در گواه بودن شریک علی (علیه السلام) می بود، ولی از آن جا که خدا می خواست امیر المؤمنین (علیه السلام) را به امامت، اختصاص دهد این عمومیت را با بیان «شاهد منه» به حضرتش (علیه السلام) تخصیص داد و همین تخصیص، امامت را برای او واجب می گرداند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) روشن ساخته است که این آیه تنها برای تخصیص علی به امامت نازل شده است و این همان چیزی است که خبر صحیح حاکی از آن است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 394/35 می گوید: «اینک که ثابت شد آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است می گوئیم: بدون تردید گواه پیامبر بر مردم، دادگرتین آن هاست به ویژه اگر- همان گونه که رازی می گوید- این گواه، افتخار آن را داشته باشد که بخشی از وجود پیامبر باشد دیگر چگونه می تواند کسی بر او تقدّم یابد؟ این کلام پروردگار: وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ بیان می کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) بدون هیچ فاصله ای جانشین پیامبر است و همین دلیل، علیه کسی است که علی (علیه السلام) را پس از سه نفر، جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدانند.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 244-245/2 می گوید: «این آیه بنا بر چند وجه به امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد: اول: این آیه، علی را گواه می داند و منظور از آن گواه بر امت است به قرینه آن که او را تالی پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند و پیامبر، همان کسی است که ولایت در امور مردم را به علی (علیه السلام) اعطا می کند و این چنان است که خداوند می فرماید: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى هَؤُلَاءِ . دوم: این آیه، علی (علیه السلام) را بخشی از وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند، چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «علی از من است و من از علی» و این دلیلی است بر مشارکت علی (علیه السلام) در عصمت و فضیلت و دیگر صفات پسندیده که علی (علیه السلام) را در رسیدن به خلافت، شایسته تر می گرداند. سوم: این آیه علی (علیه السلام) را تالی پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند. ضمیر مفعول در «یتلوه» مذکر است و ظاهراً به کسی بر می گردد که از سوی خداوند بر بینه بوده است نه به خود بینه (که مؤنث است). بر اساس دو وجه اول و دوم، تالی یا مشابه پیامبر باید امامی باشد از سوی خداوند تعالی، زیرا کسی که به بینه و اعجاز نیازمند است، پیامبر یا امامی است از سوی خدا یا کسی است که مشخصاً به منزلت او از سوی خدا تصریح شده است. اما بر اساس وجه سوم، از آن جا که علی (علیه السلام) در نشر دعوت الهی پشتیبان پیامبر خدا بوده است همچون هارون برای موسی، پس برای خلافت شایسته تر خواهد بود.» بنگرید به: حق یقین 267/1.



در باره این آیه کریمه: وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ، (1) - ابن عباس می گوید: آن ها مسئولند در برابر ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) (2)(3)».

ص: 354

1- صافات 24؛ و آن ها را نگه دارید که مسئولند.

2- همان.

3- ابن بطریق در خصائص 125/ می گوید: «کسی که در روز رستخیز، امت را در باره ولایت او مورد بازخواست قرار می دهند ضرورتاً استحقاق آن را دارد که امت، بدو ولاء داشته باشد، زیرا انسان پس از مرگ از شناخت خدا و پیامبر و امامی پرسش می شود که خداوند او را ولی امت قرار داده است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 78-79/36 می گوید: «در باره امامت امام این چنین استدلال شده است: ولایتی که در میان دیگر عقاید و اعمال تنها از آن پرسش می شود و انسان، برای آن مورد بازخواست قرار می گیرد دلالت دارد بر این که باید آن را بزرگ ترین رکن ایمان دانست که چیزی نیست مگر همان اعتقاد به امامت و خلافت علی (علیه السلام). نیز ضرورت این ولایت عظمی که در روز رستخیز از آن پرسش می شود دلالت بر فضیلت سترگ حضرت (علیه السلام) دارد در میان صحابه و این که تقدیم مفضول عقلاً قبیح است و پیرامون ولایت بارها سخن گفته ایم.» مجلسی نظیر همین سخن را در بحار الانوار 427/35 می آورد. شیخ مظفر در دلائل الصدق 152/2 می گوید: «به هر روی، این آیه با این مفهوم دلیل امامت علی (علیه السلام) است، زیرا امامت، نخستین چیزی است که پس از وحدانیت و رسالت از آن پرسش می شود و برای گذر از صراط، شایسته ترین مقوله برای شناخت می باشد، چه، هر کس امامت امام خود را باز شناسد مرگی جاهلی خواهد داشت - چنان که پیش تر گفتیم - و این بر خلاف دیگر واجبات است زیرا کسی که به انجام آن ها نپردازد از دین خارج نمی شود، چرا که آن واجبات جزء اصول دین نیست و به همین سبب این آیه کریمه در لابلای ذکر کافران آمده است و از آن چه آشکار ساختیم اعتقاد به برتری او دانسته می شود (و چنان چه صحیح باشد دلیل آن است که او از اولیای خداوند تبارک است)، و کدام عاقل این مفهوم را از این روایت می فهمد و اگر هم بپذیریم پرسش از ولایت حضرت (علیه السلام) به این معنا در میان دیگر اولیا دلیل امتیاز اوست بر آن ها در پرتو فضیلت و نزدیکی به خداوند تبارک که خود، اقتضای امامت دارد و دور است که منظور از ولایت در اخبار «دوستی» باشد، اگر چه دوستی او واجب است و پاداشی است برای رسالت، مگر آن که رساننده مفهوم ملازمت میان دوستی خالصانه و اعتراف به امامت حضرت (علیه السلام) باشد، چرا که پس از وضوح امامت ایشان، کسی آن را انکار نخواهد کرد مگر آن که از حضرت (علیه السلام) روی برتابد، با این که پرسش از دوستی او و موکول بودن گذشتن از صراط به دوستی او، دلیل آن است که حضرت (علیه السلام) در میان دیگر صحابه منزلتی بزرگ و مرتبتی سترگ دارد که به سبب برتری او بر ایشان چنین جایگاهی را برای او ضروری می سازد و البته شخص افضل، برای امامت، شایسته تر است.»

1- توبه 119/، از خدا پرهیزید و با درستکاران باشید.

2- همان.

3- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 124/ می گوید: «پس به پیروی از کسانی دستور داده که در آیه ذکر شده اند و در این میان جهت خاصی مورد نظر نبوده است. پس باید در همه امور از آن ها پیروی کرد و این مقتضی عصمت آن هاست، زیرا قبیح است به فرمان بری از فاسق یا کسی دستور دهند که انجام فسق و تباهی از او دور نیست و جز آن ها عصمت، برای هیچ کس ثابت نگشته و برای دیگری ادعا نشده است، پس باید به امامت آن ها قطعیت یافت و صفت واجب امامت را به آن ها اختصاص داد، بگذریم از این که هیچ کس میان ادعا به عصمت آن ها و امامت، تفاوتی قائل نشده است.» نویسنده نظیر همین سخن را در کشف المراد 397/ دارد. ابن بطریق در خصائص 239/ می گوید: «خداوند تبارک و تعالی برای هر آن که در این امر وارد آید وجود ایمان و امر او به تقوی را اثبات کرده است و سپس روشن ساخته است که ایمان و تقوی سودی ندارد مگر آن که با او باشند و این دلیل آن است که ولاء حضرت (علیه السلام)، پاک کننده اعمال است هر چند اعمال صالحه باشد و این که چنین اعمالی با همه شایستگی، جز با ولاء حضرتش (علیه السلام) و همراه بودن با ایشان، پذیرفته نیفتد. سپس خداوند روشن می فرماید که ولاء حضرت (علیه السلام) و پیروی از او و همراهی با ایشان، همان قدر واجب است که برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و مقام کبریایی، در وجوب امر به پیروی، میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) تفاوتی ننهاده است.» ابن شهر آشوب همچنان که در بحار الانوار 409/35-408 آمده است می گوید: «متکلمان گفته اند: از دلایل امامت علی (علیه السلام) یکی نیز همین آیه شریفه است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، و ما این ویژگی را در علی (علیه السلام) یافتیم به سبب این فرموده پروردگار: وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، یعنی جنگ، و أَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، و لذا اجماع حاصل شده است که علی (علیه السلام) در امامت از دیگری شایسته تر است، زیرا هرگز از یورش نگریخت چنان که دیگران از مواضع خود گریختند.» علامه مجلسی در اربعین 388/ می گوید: «چگونگی استدلال به این آیه، آن است که خداوند به همه مؤمنان دستور می دهد با صادقان باشند و روشن است که مقصود آن نیست پیکرشان با ایشان باشد بلکه مفهوم، لزوم پیروی از شیوه، عقاید، اقوال و افعال آن هاست، و باز روشن است که خداوند دستور به پیروی از کسی نمی دهد که می داند فسق و گناه از او سر می زند- و حال آن که از ارتکاب تباهی و گناه باز می دارد- پس ناگزیر باید این گروه معصوم باشند و در امری خطا نکنند تا در همه امور، پیروی از آن ها واجب گردد. نیز امت، اجماع دارد که خطاب قرآن، عام است و همه زمان ها را در بر می گیرد و اختصاص به زمانی خاص ندارد، پس ناگزیر باید در هر زمان، معصومی در میان باشد که امور مؤمنان هر زمان با وجود آنان سامان یابد. او در همین مأخذ 390/ می گوید: «این سخن پروردگار: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ امر به تقوای ایشان دارد و این امر کسی را در بر می گیرد که متقی بودن او صحیح باشد و این می تواند در باره کسی باشد که جایز الخطاست، پس آیه، دلیل آن خواهد بود که باید شخص جایز الخطا از کسی پیروی کند که عصمت او واجب است و این ها همان کسانی هستند که خداوند حکم به صداقت آن ها کرده است و ترتب حکم در این آیه، دلیل آن است که باید جایز الخطا از چنین کسی پیروی کند تا مانع از خطای جایز الخطا گردد و این مفهوم در همه زمان ها هست، پس حصول آن در همه زمان ها واجب می گردد.» او در همین مأخذ 391/ در پاسخ به فخر الدین رازی که «صادقین» را همه امت می داند نه چند شخص مشخص، می گوید: «منظور از صادق» یا صادق به طور کلی است که مصداق آن همه مسلمانان است و آنها ناگزیر یا در کلمه توحید، صادق هستند یا در همه سخنان و ممکن نیست شکل نخست، مقصود باشد، چرا که لازم می آید مسلمانان، هر یک از دیگری پیروی کند که این، همان ظاهر عموم جمع محلی به «ال» است. پس شکل دوم تعیین می یابد که همان لازم العصمه است، و اما آن

چه موجب شده «صادقین» به شکل جمع به کار رود این است که آن ها جمعا کاذب نیستند، و این سخنی است که حتی بیسوادی احتمال آن را نمی دهد و زبان عرب هرگز با آن مأنوس نبوده است.» مانند این سخن را شیخ مفید گفته که در بحار 419/35 از او نقل گردیده است. شیخ مفید، چنان که در بحار الانوار 420/35 از او نقل شده است پس از اشاره به این سخن پروردگار: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ... تا أُولِيكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [بقره 177/؛] می گوید: «مفهوم دریافتی از این دو آیه، آن است که از صادقانی پیروی کنید که با دارا بودن ویژگی هایی که آن ها را در ایشان برشمردیم بحق می توان آن ها را «صادقین» نامید و ما در میان اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی را جز امیر المؤمنین (علیه السلام) نمی یابیم که این ویژگی ها در او جمع باشد، پس لزوما او همان کسی است که در این آیه، منظور نظر پروردگار است و در آیه به پیروی از او و همراهی با او در مقتضیات دینی دستور داده شده است.» او سپس همخوانی آن چه را در آیه آمده با رفتار امیر المؤمنین (علیه السلام) به تفصیل بیان می کند. بنگرید به همین مأخذ 420-423/420. شیخ مظفر در دلائل الصدق 215-217/2 می گوید: «این دلیل وجود معصومی است که پیروی از او در هر زمان، ضروری است. این معصوم محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است در زمان خود و علی (علیه السلام) و امامان طاهر، پس از این دو بوده اند در زمان خود، چنان که این اقتضای واژه «صادقین» است به صیغه جمع. روایت های پیش گفته اختصاص بدان دارند که باید به سبب تمام شدن زمان و جوب پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از علی (علیه السلام) پیروی کرد که نخستین و اصل امامان است و جوب پیروی از آن ها فرع و جوب پیروی از اوست.. و ما پیروان امام زمان خود هستیم با اعتراف به امامت او و عمل به احکامش اگر چه سعادت حضور در کنار او و دیدار سیمای درخشانش را نیافته ایم.» بنگرید به: حق الیقین 263-266/1.







در باره این آیه مبارکه: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً (1) - ابن عباس می گوید: این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است. او چهار درهم داشت که یک درهم را در شب و یک درهم را در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را آشکار صدقه داد (2). - در باره آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ، (3) - هیچ کس جز امیر المؤمنین (علیه السلام) - نه پیش از او و نه پس از او - بدان عمل نکرده است (4). - این آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، (5)(6) در حق علی (علیه السلام) است.

ص: 358

---

1- بقره 274؛ کسانی که شب و روز در نهان و آشکار اموالشان را انفاق می کنند.

2- همان.

3- مجادله 12؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، چون می خواهید که با پیامبر نجوا کنید پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید.

4- همان.

5- مائده 55؛ جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می کنند، و هر که با خدا و پیامبر او و مؤمنان دوستی کند بداند که پیرومندان، گروه خدایند.

6- ابن بطریق در خصائص 216/ در بیان این آیه شریفه: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ می گوید: «کسی که حزب خدا باشد و خداوند خبر داده باشد که حزب او رستگارانند باید از او پیروی کرد تا الگو از رستگاران باشد، و در این سخن، بیشترین هشدار است در ضرورت پیروی از او.»

نازل شده است، زیرا در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد (1). - در باره آیه شریفه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، (2) - علی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که او را به سینه خود تکیه داده بودم فرمود: ای علی! آیا این سخن پروردگار را شنیده ای که: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... الآية؟! مقصود از این آیه تو و شیعیان توست و وعده گاه من با شما حوض کوثر است. آن گاه که امت ها برای محاسبه آورده شوند شما در حالی فرا خوانده می شوید که پیشانی سپیدان حجله نشین هستید (3)(4).5.

ص: 359

1- همان.

2- بینه 7؛ کسانی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند آن ها بهترین مردمانند.

3- همان.

4- علامه بیاضی در صراط المستقیم 71/2 می گوید: «اینک که علی (علیه السلام) بر مبنای عمومیت لفظ، بهترین مردم است باید غیر او را ترک گفت و به کس دیگری تکیه نکرد، زیرا همگان بدو نیازمندند، و حال که عمل به دین اسلام، جز به تنفیذ آن حاصل نیاید که آن نیز موکول به یاری و پشتیبانی حضرت (علیه السلام) است و اوست که موجب رهایی خرد و کلان از عذاب دوزخ شمرده می شود پس پاداش او بیش تر و فضیلتش کامل تر است و انسان خیر، کسی است که پاداش بیش تری به چنگ آورد، چرا که با شور بیش تری به انجام اعمال خیر می پردازد.» ابن بطریق در خصائص 226-227 می گوید: «از همین جمله است این سخن پروردگار: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، که خاص حضرت (علیه السلام) و شیعیان اوست آن هم بر پایه سخن کسی که نه از سر هوی و هوس که از روی وحی سخن می گوید. پس باید تنها او را در نظر داشت و دوستی امت نسبت به او واجب است، زیرا او ولی ایشان است و بهترین مردمان، و منزلتش بر همه فزونی دارد و بر همه خلاق از برتری بهره مند است. این سخن، در بردارنده تشویق و هشدار است در وجوب پیروی بی حد و مرز از حضرت (علیه السلام) که خود، نشانه هایی دارد برای ژرف اندیشان.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 212/2 می گوید: «بدون تردید منظور از شیعه علی (علیه السلام)، پیروان او هستند و اگر خلفای سه گانه، پیروان او بوده اند مطلوب ما حاصل است و اگر پیروان او نبوده اند و چنان چه قوم پنداشته اند پیشوایان او بوده اند دیگر شیعه علی و بهترین مردمان نخواهند بود و با عقل، همخوانی ندارد که آن ها پیشوایان علی بوده باشند، و این آیه شریفه بهترین دلیل در امامت اوست.» بنگرید به: بحار الانوار 345/35.

این آیه شریفه: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ، (1)-در حق علی و فاطمه و حسن و حسین-علیهم السّلام-نازل شده است (2)-. در باره آیه فَاَسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ (3)-گفته شده که: اسلام با شمشیر علی (علیه السلام) سامان یافت (4)-.ن.

ص: 360

---

1- آل عمران 61/، از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هر کس که در باره او با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آنگاه دعا و تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

2- همان.

3- فتح 29/؛ و بر پاهای خود بایستند.

4- همان.

اسماء بنت عمیس و ابن عباس در باره آیه وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ (1)- گفته اند: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می فرمود: صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) (2)- است (3)».

ص: 361

1- تحریم 4؛ و مؤمنان شایسته.

2- همان.

3- مصنف در کشف المراد 418/ می گوید: مفسران، اتفاق نظر دارند که مقصود از صالح المؤمنین علی (علیه السلام) است و مولی در این آیه، همان یاور است، زیرا قدر مشترک میان خدا و جبرئیل می باشد و حضرت (علیه السلام) در مقام سوم قرار گرفته است و کلمه «مولی» در هر سه مورد در این سخن پروردگار إِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ حصر یافته است. «علامه بیاضی در صراط المستقیم 287/1 در بیان مفهوم «صالح المؤمنین» می گوید: «مقصود از آن «اصح» است. پس اینک که علی (علیه السلام)، اصلح است مقدم داشتن او به صواب، نزدیک تر است، و از آن جا که کفه فضیلت او سنگین تر است پس اعتقاد به امامت او پرسودتر خواهد بود.» علامه مجلسی در بحار الانوار 32/36-31 می گوید: «اینک که بنا به نقل خاص و عام و به طرق گوناگون دانستید که مقصود از «صالح المؤمنین» در این آیه، امیر المؤمنین (علیه السلام) است و چنان که سید مرتضی -رحمه الله- گفته، شیعیان در آن اجماع دارند پس برتری حضرت (علیه السلام) از دوری ثابت می گردد: اول: روا نیست خداوند پس از ذکر نام خود و جبرئیل (علیه السلام)، از کسی خبر دهد که پس از همداستانی همه علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدو یاری رساند مگر آن که این کس نیرومندترین فرد در یاری رساندن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نفوذ ناپذیرترین رزمنده در دفاع از حضرت (صلی الله علیه و آله) باشد. آیا چنین نیست که اگر حکومت سلطانی از سوی برخی دشمنان ستیزه گرش با تهدید رو به رو شود می گوید: در من طمع نکنید و پیش خود سخن از چیرگی بر من مگویید، زیرا فلان و بهمان یاران من هستند. او در این هنگام از کسانی نام می برد که بیش ترین یاری را بدو می رسانند و در دلآوری پرآوازه اند و برای این سلطان، نیکو پدافند می کنند و یاری جانانه ای بدو می رسانند و این خود دلیل آن است که علی (علیه السلام) دلآورترین یار و یاور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است. دوم: این سخن پروردگار: «صالح المؤمنین» دلالت بر این دارد که حضرت (علیه السلام) بنا به عرف و استعمال، از همگان اصلح است، زیرا هر گاه کسی بگوید: فلانی دانشمند مردم خود و زاهد شهروندان خویش است تنها این مفهوم از سخن او دریافت می شود که این شخص داناترین و زاهدترین آن هاست. پس اینک که برتری حضرت (علیه السلام) به این دو دلیل به اثبات رسید ثابت می گردد که روا نخواهد بود دیگری را بر او پیشی داشت. زیرا قبیح است مفضل، پیش داشته شود.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 230/ می گوید: «اینک که دانستید منظور از «صالح المؤمنین» یگانه ترین آن هاست در شایستگی، خواهید دانست که حضرت (علیه السلام) شایسته ترین فرد است به امامت، زیرا امامت، منزلتی دینی است که لیاقت آن را ندارد مگر کسی که در یاری رساندن صالح ترین و نیرومندترین باشد.» او در بیان «ان تظاهرا» در آیه شریفه می گوید: «خداوند در این آیه می خواهد دوزن پیامبر [عائشه و حفصه] را بیم دهد. بار خدا یا! این دو چه قدر به سرور پیامبران (صلی الله علیه و آله) آزار رساندند و چه نیرنگ های بزرگی به کار زدند تا جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بازداشتن آن ها مجبور شد با نصرت خدا و جبرئیل و علی -که در یاری رساندن به پیامبر، سرزنش سرزنشگران را به هیچ نمی انگاشت- تهدیدشان کند، در صورتی هم که بر صبر آن ها اعتماد ورزیم همه فرشتگان پشتیبان حضرت (صلی الله علیه و آله) خواهند بود و آدمی از نفرین این جمع کثیر در امان نخواهد ماند. چه بزرگ بوده نابکاری این دو تا آن جا که خداوند دوزن نوح و لوط را برای آنان مثال آورده است. پس درنگ کن و به شکفت آی!!».

در باره این آیه کریمه: وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ (1)-، از جابر بن عبد الله رسیده است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده است که فرمود: مردم از درختان گوناگونند و من و تو ای علی از یک درختیم، و سپس این آیه را تلاوت (2)- فرمود (3)». «.

ص: 362

1- رعد 4؛ و باغ های انگور و کشتزارها و نخل هایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب می شوند.

2- همان.

3- ابن بطریق در خصائص 254/ می گوید: «از آن جمله این که آن ها از یک درخت بوده اند و مردم از درختان گوناگون، و اگر این دو- علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله)- از یک درخت بوده باشند در آفرینش، همسانند، زیرا از یک ریشه اند و در وجوب فرمان بری و ولایه برابر خواهند بود، چه، خداوند می فرماید: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ پیش تر گفتیم که این آیه به حضرت (علیه السلام) اختصاص دارد، و اگر کسی در وجوب ولایه امت همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد و چونان او در آفرینش، باید در همه موارد مانند او باشد مگر نبوت که استثنا شده است، و در این باره، هیچ یک از مردمان، همانند او نیستند.» علامه مجلسی در بحار الانوار 180/36 پس از بیان این آیه و این فرموده پروردگار: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ [نحل 90؛] و خبر نزول این دو آیه در حق علی (علیه السلام) می گوید: «این دو از لایه های درونی این دو آیه هستند و دلالت بر آن دارند که نیروی اسلام در پرتو وجود علی (علیه السلام) بوده است و این که او و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخورداری از فضایل همچون نوزادان «دوقلو» در نهایت اختصاص و اشتراک بوده اند، و همین کافی است برای فضل او در دلیل عدم جواز مقدم داشتن دیگری بر او نزد هر آن کس که بویی از ایمان برده است.» سید حامد حسین در خلاصه عباقات الانوار 280/5 می گوید: «این حدیث، حدیث نور را تأیید و صحّت آن را اثبات می کند و بر وجوب پیروی از علی (علیه السلام) و اعتقاد به امامت او دلالت دارد.» او در همین مأخذ 281/ پیرامون جمع این خبر و حدیث مدینه العلم می گوید: «این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث شجره و حدیث مدینه العلم را در یک سیاق آورده حاکی از آن است «باب مدینه العلم» بودن حضرت (علیه السلام) شاخه ای است از «فرع الشجره» بودن ایشان، و دلالت حدیث شجره، همچون حدیث نور، اقتضای عالم تر بودن علی (علیه السلام) را دارد.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 248-249/2 می گوید: «خداوند سبحان با بیان آن، مثلی آورد برای فضیلت پیامبر و امیر المؤمنین بر مردمان دیگر، اگر چه اصلی یگانه دارند... زیرا اگر بر مشارکت علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و برتری بر مردم دلالت دارد، پس او را باید بهترین و شایسته ترین آن ها دانست در رسیدن به خلافت و زیننده ترین ایشان به امامت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که این همان مدعاست.».

در باره این آیه کریمه: **يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ (1)** - ابن عباس می گوید: د.

ص: 363

---

1- تحریم 8/؛ روزی که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند.



نخستین کسی که از دیبای بهشتی پوشیده می شود ابراهیم است به سبب دوستی اش با خداوند عزّ و جلّ، و پس از او محمّد (صلی الله علیه و آله)، زیرا که برگزیده خداست و سپس علی که در میان این دو به شادی به بهشت برده می شود. ابن عباس سپس این آیه را خواند و گفت:

مقصود علی (علیه السلام) و یاران (1) - اوست (2).

این آیه شریفه: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (3) - در حق علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - نازل شده است (4) - این آیه: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ (5) - در حق علی (علیه السلام) نازل شده است (6) (7) -.

ص: 364

1- همان.

2- علامه مجلسی در بحار الانوار 350/35 پس از آوردن این خبر می گوید: «این خبر، حاکی از نیروی ایمان و والایی مقام او در رستخیز است و این که مؤمن نیست مگر کسی که از حضرت (علیه السلام) پیروی کند و در شمار یاران او باشد، و این فضیلتی است که اگر در کنار فضایل دیگر نهاده شود مانع می گردد دیگری بر او پیشی داشته شود گرچه در نگاه شخص منصف به تنهایی نیز کافی است.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 208/2 می گوید: «منظور از «الذین آمنوا» در این آیه، علی (علیه السلام) و یاران اوست و مراد از یاران او، پیروان اوست و لذا نام شریف او در کنار آن ها آمده است، و خلفای سه گانه در این جمع، جای نمی گیرند، زیرا چنان که قوم می پندارند آن ها پیشوایان علی (علیه السلام) بوده اند و لذا آیه آن ها را در بر نمی گیرد، پس فضل و امامت علی (علیه السلام) تعیین می یابد و این در حالی است که مفهوم کمترین روایت دلیل آن است که علی (علیه السلام) جلودار و رئیس مؤمنان است.»

3- انسان 8؛ و با دوستی او، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کنند.

4- همان.

5- احزاب 23؛ مردان مؤمنی که بر پیمان خود با خدا راستی ورزیدند.

6- همان.

7- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 250/2 می گوید: «این دلیل امامت اوست، زیرا مقتضای مفهوم توصیف مردان به «صدقوا» این است که دیگران با خدا پیمان بسته اند یا به پیمان خود وفا نکرده اند. پس ایشان مؤمنان خاص و برگزیدگان ایشانند. چه، تنها آن ها به این فضیلت نسبت داده شده اند که حکایت دارد از فزونی معرفت آن ها و ذوب شدن در ذات الهی، و تردیدی نیست که علی (علیه السلام) در میان خواص، خاص است، و در این صورت به سبب افضلیتش، شایسته ترین مردم به امامت است، به ویژه آن که صداقت در پیمان، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او اختصاص دارد و بر این اساس دیگر کسی جز او صلاحیت امامت نخواهد داشت.»

نیز این آیات در حق علی (علیه السلام) نازل شده است: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَافَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (1). - أَمَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي (2). - أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ (3) - علی (علیه السلام) می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: الم، أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (4) -، عرض کردم یا رسول الله! این فتنه کدام است؟ فرمود: ای علی! فتنه برای تو که تو مورد خصومتی، پس برای خصومت آماده باش (5)(6)». «.

ص: 365

1- فاطر 32؛ سپس کتاب را به بندگانی از خود به ارث نهادیم که برگزیدیمشان.

2- یوسف 108؛ من و کسانی که پیروی ام کنند.

3- رعد 19؛ آیا کسی که می داند آن چه بر تو از خدایت نازل شده، حق است.

4- عنکبوت 2؛ الف، لام، میم. آیا مردم گمان کرده اند همین کافی است که بگویند ایمان آوردیم و مورد امتحان قرار نمی گیرند؟.

5- همان 316-317/1.

6- مصنف این خبر را در نهج الحق آورده است، و شیخ مظفر در دلائل الصدق 256-257/2 در توضیح آن می گوید: «به طور کلی این روایت، دلالت دارد بر آن که مقصود از این آیه علی (علیه السلام) است، و محبت مؤمنان نسبت به او افراد ثابت الایمان را از دیگران و تأییدکننده او را از تکذیب کننده اش جدا می کند. هر که بر ایمان در امامت او پایدار بود به حقیقت مؤمن است و هر که از آن روی برتافت ایمانی عاریتی و دروغین دارد و گواه آن همین سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «تو مورد دشمنی هستی پس برای دشمنی آماده شو»، و دشمنی میان او و قومش خاستگاهی جز امامت حضرت (علیه السلام) نداشت.».

علی (علیه السلام) می فرماید: مقصود از آیه: **ثُمَّ أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (1)** - ما هستیم (2).

امام باقر (علیه السلام) (3) - در باره آیه: **وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى (4)** - می فرماید: این آیه در «امر علی (علیه السلام) نازل شده است (5).

هم ایشان (علیه السلام) می فرماید: (6) - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره آیه: **وَيُوتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ (7)** - (8) فرموده است: مقصود من هستم و علی بن ابی طالب [و خاندان من] که پیروی ام).

ص: 366

1- فاطر 32/؛ سپس کتاب را به بندگانی از خود به ارث نهادیم که برگزیدیمشان.

2- شیخ مظفر در دلائل الصدق 353/2 می گوید: «در این هنگام آیه دلالت بر امامت حضرت (علیه السلام) دارد، چرا که حاکی از عصمتی است که شرط امامت است و بنا به اجماع، در میان صحابه، معصومی جز حضرت (علیه السلام) نیست و از سویی به ارث بردن کتاب با گزینش در شأن جانشینان انبیاست و بر همین اساس، علی (علیه السلام) خلیفه و امام خواهد بود.».

3- همان.

4- محمد 32/؛ و با آن که راه هدایت بر ایشان آشکار شده بود با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت ورزیدند.

5- شیخ مظفر در دلائل الصدق 259/2 می گوید: «از امر» علی (علیه السلام) جز خلافت او فهمیده نمی شود و آن آشکارترین امری است که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از او دشواری ها بر سر آن رخ نمود. یک بار گمراهی به او نسبت دادند و بار دیگر هذیان گویی و بار سوم این سخن حارث بن نعمان فهری را که: خدایا! اگر آن چه محمد می گوید حق است بر ما از آسمان، سنگ بباران. و چهارم آن بیعت سقیفه و پنجم وادار کردن او به بیعت و دشواری ها دیگر در زمان حیات و مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در «امر» علی (علیه السلام) پیش آمد.».

6- محمد 32/؛ و با آن که راه هدایت برایشان آشکار شده بود با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت ورزیدند.

7- هود 3/؛ و هر شایسته انعامی را نعمت دهد.

8- شیخ مظفر در دلائل الصدق 260-261/2 می گوید: «مقصود از این آیه شریفه یا آن است که خداوند این نعمت را بر مردم ارزانی داشته که فضل و شناخت بدیشان ارمغان کرده است و برخی را بر برخی برتری داده است، یا مقصود چنین است که به هر با فضلی پاداش فضلش داده می شود؛ یعنی پاداش او بر حسب کم و زیادی تلاش و داشتن اخلاص، که در این هنگام مفهوم نازل شدن آن در حق علی (علیه السلام)، اعلان این حقیقت است که او ذاتا یا جزءا فاضل است و فاضل در هر یک از این دو به امامت شایسته تر خواهد بود. در صورتی که فاضل ذاتی باشد نیازی به توضیح نیست و مسأله از روشنی کامل برخوردار است و در صورت دوم از این رو خواهد بود که افزایش پاداش فرع فراوانی تلاش و داشتن اخلاصی است که هر دو از فضل ذاتی بر می خیزند- و این چنان است که بدان اشارت رفت-».

این آیه شریفه: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ (3)(4) در حق علی بن... .

ص: 367

1- همان.

2- شیخ مظفر در دلائل الصدق 2/254 می گوید: «دلیل اختصاص امیر المؤمنین (علیه السلام) به این آیه، نزول آیه بیست و یکم سوره انفال می باشد که قبلا- نازل شده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، و همه می دانیم که دعوت همراه با بیش و کمال پیروی از پیامبر در سخن و رفتار، دو عامل انتشار دعوت به دین هستند آن گونه که خدا می خواهد. پس آن که پیروی کامل کند و دعوتگری باشد بر پایه بیش به منصب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شایسته تر و به جانشینی او زینده تر است، به ویژه اگر پیروی مطلق، مقتضی ثبوت عصمت و موصوف شدن به اوصاف پسندیده ای همچون علم، حلم و نظایر آن است که از امام، انتظار می رود و در این صورت، امیر المؤمنین (علیه السلام)، همان امام خواهد بود.» بنگرید به بحار الانوار 54/36.

3- رعد 19/، آیا کسی که می داند آن چه از خدایت بر تو نازل می شود، حق است.

4- شیخ مظفر در دلائل الصدق 2/256-255 می گوید: «اگر مراد از آیه او باشد ناگزیر باید مقصود از علم پیامبر این باشد که آن چه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شود حق باشد، و این همان علمی است که نه تردیدی بدان راه می یابد و نه وهمی بدان نفوذ می کند، زیرا این همان علمی است که بدان ممتاز است و شایستگی ستایش بر آن می یابد، و بدون شک هر یک از مردم که نسبت به حق بودن شریعت نبوی یقین بیش تری داشته باشد شایسته ترین آن ها خواهد بود در دست یافتن بدان و پاس داشتش، چنان که هر کس در داشتن یقین، همسنگ او نیست از نظر عقل و فضل از او پایین تر خواهد بود و لذا خداوند چنین کسی را کور خوانده است و در همین آیه می فرماید: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، و پیش تر گفتیم که امامت برای شخص مفضول با وجود شخص فاضل، زینده نیست و صحیح نیست شخصی کور، به هر روی امام باشد و مقصود از کور، اعم است از این که شخصی یقین نداشته باشد یا در یقینش کاستی داشته باشد که شخص کم یقین نیز به طور کلی کور شمرده می شود.» .

ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است.

ابن عباس می گوید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نازل نشد مگر آن که علی (علیه السلام) در رأس آن قرار داشت (1). - همو می گوید: (2) - خداوند در قرآن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نگفت مگر آن که علی (علیه السلام) در رأس آن قرار داشت. خداوند در آیه هایی از قرآن برخی از اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) را نکوهیده است، ولی علی (علیه السلام) را جز به خیر یاد نکرده و به ما دستور داده برای او استغفار کنیم.

از حدیث نقل شده است که: همیشه علی (علیه السلام)، مغز و لب این آیه بوده است (3). - امام کاظم (علیه السلام) به نقل از امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مقصود از آیه: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ (4) - کسی است که سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره علی (علیه السلام) را رد؟.

ص: 368

1- همان.

2- همان.

3- همان.

4- زمر 32؛ پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می بندد و سخن راستی را که بر او آمده است تکذیب می کند. آیا کافران را در جهنم جایگاهی نیست؟.

کند (1).- ابورافع در باره آیه: وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ آلِهِمْ لِيَوْمَ يُنصَفُونَ أُولَٰئِكَ أَمْثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فِي الْعُقُوبَةِ أُولَٰئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (2)- می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را با گروهی در پی ابوسفیان فرستاد و در راه بادیه نشینی از خزاعه به آن ها برخورد و گفت: جماعت، بر شما بسیج شده اند، و آن ها گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»، پس این آیه نازل شد (3)(4).

ابن مسعود این آیه شریفه را: وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ (5)- چنین می خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَىٰ بَنِي طَالِبٍ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا» (6)(7).

ص: 369

1- همان.

2- آل عمران 173؛ و گفتند: خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاور است، پس از جنگ بازگشتند در حالی که نعمت و فضل خدا را به همراه داشتند و هیچ آسیبی به آن ها نرسیده بود.

3- همان.

4- شیخ مظفر در دلائل الصدق 263/2 می گوید: «همان گونه که می بینید این واقعه دلالت دارد بر عمق توکل امیر المؤمنین (علیه السلام) و همراهان او و بینش درست آن ها و این که تهدید، تنها به ایمان آن ها افزود و از همین روی خداوند در قرآن کریم آن ها را ستوده است. و روشن است که برترین ایشان علی (علیه السلام) می باشد که منظور و اصل این رویداد به شمار می آید، زیرا رئیس و جلودار آن ها بوده و به همین سبب، نخست به او نظر می شود.»

5- احزاب 25؛ و در کارزار، مؤمنان را خدا بسنده است.

6- همان.

7- ابن بطریق در خصائص 221-222 می گوید: «از آن جا که خداوند متعال در جنگ مؤمنان، وجود علی (علیه السلام) را کافی دانسته است، پس حضرت (علیه السلام) در جنگ های خود در جایگاه هر مؤمنی قرار گرفته است، زیرا همسنگ همه مؤمنان است و کسی که به امر الهی پردازد و در جنگ، برای همه مؤمنان، بسنده باشد پس باید او را بر همه امت، مقدم داشت، زیرا در بسندگی امر الهی در جایگاه امت ایستاده است و این مقامی است که در میان همه آحاد امت، ماندنی برای آن یافت نمی شود و این نهایت درجه آگاهانیدن است در ضرورت پیروی از حضرت (علیه السلام) و کفایتی است برای یاری طلب و هدایتی برای بینش جو.» علامه مجلسی در بحار الانوار 26/36 می گوید: «همین خود دلالت دارد بر این که حضرت (علیه السلام) دلاورترین فرد امت و یاورترین شخص برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است و این فضیلت بزرگی است که مانع می شود دیگری را بر او مقدم داشت.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 265/2 می گوید: «ناگزیر حضرت (علیه السلام) برترین و شایسته ترین آن هاست در رسیدن به امامت، و این از فزونی دانش و معرفت و بینش کامل ایشان به دست می آید تا جایی که استحقاق آن را یافت خداوند او را در کتاب مقدس خود بستاید و چگونه برای جز او این جایگاه، حاصل آید.»

آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (1)-، در شأن ولایت نازل شده است (2).- زید بن علی می گوید: هنگامی که جبرئیل (علیه السلام)، خبر ولایت را آورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) غمگین شد و فرمود: مردم من تا همین اواخر در جاهلیت می زیستند. پس این آیه نازل شد (3).

زرّ به نقل از عبد الله می گوید: ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را چنین می خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلَيَّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (4).- انس به نقل از بریده در باره آیه: فِي بُيُوتِ أُولَئِكَ لَأَنْ تَزُفَعَ (5)- می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را تلاوت کرد تا به کلمه «الْأَبْصَارِ» رسید. پس مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! این خانه ها کدامند؟ فرمود: خانه پیامبران. ابو بکر گفت: آیا این خانه [یعنی خانه علی و فاطمه] هم در شمار آن هاست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بله، از برجسته ترین این خانه ها (6).-ن.

ص: 370

---

1- مائده 67؛ ای رسول برسان آن چه را که از سوی خدایت برای تو نازل شده است.

2- همان.

3- همان.

4- همان 319/1.

5- نور 36؛ [آن نور] در خانه هایی است که خدا رخصت داد از جمندش دارند.

6- همان.

در باره آیه کریمه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (1) - گفته شده است: علی (علیه السلام) به گروهی از صحابه، آهنگ آن کردند شهوت را به طور کلی کنار نهند که این آیه نازل شد (2) - قتاده می گوید: علی (علیه السلام) همراه با گروهی از صحابه از جمله عثمان بن مظعون تصمیم گرفتند از دنیا کناره گیرند و زن ها را ترک گویند و رهبانیت در پیش گیرند که این آیه فرود آمد (3) - ابن عباس می گوید: آیه در حق علی (علیه السلام) و اصحابش نازل شده است (4) - امام صادق (علیه السلام) روایت می کند این آیه: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (5) - در حق علی (علیه السلام) نازل شده است. ولایت حضرت (علیه السلام) بر ابراهیم (علیه السلام) عرضه شد و او عرض کرد:

بارخدا یا! آن را در نسل من قرار ده و خداوند چنین کرد (6)(7) .».

ص: 371

1- مائده 78؛ ای کسانی که ایمان آورده اید رزق و روزی های حلال خدا را حرام نکنید.

2- همان.

3- همان.

4- همان.

5- شعراء 84؛ و ذکر جمیل مرا بر زبان آیندگان جاری ساز.

6- همان مأخذ 320/1.

7- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 266-267/2 در بیان این آیه می گوید: «دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) از دوروست: اول: این که آیه صراحت دارد در عرضه ولایت حضرت (علیه السلام) بر ابراهیم (علیه السلام)، و این نیست مگر از برای آن که ولایت او از قدیم و حدیث، مطلوب مقام کبریایی بوده است و این بزرگ ترین دلیل است بر فضل و امامت حضرت (علیه السلام). این مفهوم را آیه 45 سوره زخرف تقویت می کند که: وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، یعنی پیامبران (علیه السلام) بر پایه شهادتین و ولایت علی (علیه السلام) برانگیخته شده اند، و نیز آیه 171 سوره اعراف آن را تأکید می کند که: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ . دوم: دعای ابراهیم (علیه السلام) که آن را در نسل او قرار دهد آشکارترین سخن است در فضیلت، عمق ایمان و عظمت او نزد خداوند سبحان تا جایی که افتخار و شرف ابراهیم (علیه السلام) به شمار می آید، و کسی که چنین باشد ناگزیر باید سرور و امام امت محمد (صلی الله علیه و آله) باشد.».



حَبَّة عَرْنِي فِي بَارَةِ آيَةٍ: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (1) - می گوید: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد درهای مسجد را ببندند بر جماعت، دشوار آمد.

حَبَّة گفت: در آن گاه به حمزه بن عبد المطلب می نگریستم که زیر مخملی قرمز سر فرو برده بود و می گریست و می گفت: عمویت و ابو بکر و عمر و عباس را بیرون کردی و پسر عمویت را نگاه داشتی. در این هنگام مردی گفت: در بالا بردن پسر عمویت از هیچ چیز کوتاهی نمی کند. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانست که این سخن بر آن ها گران آمده است و ندای نماز جماعت سر داد و بر منبر شد و خطبه ای خواند که هیچ کس تا آن روزگار از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطبه ای چنین بلیغ در تحمید و توحید نشنیده بود. پس چون از خطبه فارغ شد فرمود: ای مردم! من درها را بستم و نه من گشودم و نه من شما را بیرون کردم و نه من او را در کنار خود جای دادم. و این آیه را خواندم: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ تَا إِنَّ هُوَ إِلَّا - وَحَىٰ يُوحَىٰ (2). - ابن عباس در باره آیه وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (3) - می گوید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ یعنی ابو جهل، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی علی (علیه السلام) و سلمان.

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ (4) - علی (علیه السلام) و سلمان هستند (5).».

ص: 372

1- نجم 201؛ و ستاره آن گاه که فرود آید، یار شما نه گمراه شده و نه از روی هوی سخن می گوید.

2- همان.

3- و العصر 201؛ سوگند به زمان، همانا انسان البتّه در زیانکاری است مگر آن ها که ایمان آوردند و شایسته عمل کردند.

4- توبه 100؛ و پیشینیان و نخستینیان.

5- علامه مجلسی این خبر را در بحار الانوار 334/35 به نقل از این کتاب آورده و در توضیح آن می گوید: «اگر پیشی گرفتن سلمان در آوردن اسلام مورد گفتگو قرار گیرد ممکن است مقصود از پیشی گرفتن او به حسب رتبه باشد نه به حسب زمان. یا گفته شود: او پیش از رسیدن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مؤمن بوده است - چنان که در باب احوال او گفته آمد - همان گونه که گفته شده: او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید در حالی که پیش از بعثت به حضرت (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بود، و در برخی کتب معتبر آمده است که او واسطه نزدیک کردن ابو بکر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه بود، و این چنان است که صاحب کتاب احقاق الحق بیان داشته است.».

وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ تَا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (1)- می گوید در باره کسانی است از جمله علی (علیه السلام) و سلمان (2). - ابن عباس در باره این آیه قرآنی: وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (3)- می گوید: این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است (4)(5).».

ص: 373

1- حج 35/ و 34؛ و از آن چه روزی شان دادیم انفاق می کنند.

2- همان.

3- و العصر 3؛ و یک دیگر را به شکیبایی سفارش می کنند.

4- همان.

5- مصنف، این خبر را در نهج الحق روایت کرده است. ابن روزبهان این خبر را مورد اعتراض قرار داده و گفته که صبر، تنها یک ویژگی از میان ویژگی هاست و از نام ها نیست تا شخص مورد نظر باشد. علامه مجلسی در بحار الانوار 184-185/36 به این شبهه پاسخ می دهد: «پاسخ این است که چنین اعتراضی از بدفهمی پرسنده یا شدت تعصب او بر می خیزد. ظاهر آن این است که مقصود صبر بر دشواری های ولایت است که در اخبار گذشته بدان تصریح شده است، و این دو وجه را در بر دارد: اول: این که مقصود از الذین آمنوا امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد برای بزرگداشت و تجلیل از ایشان، که در این صورت با خبر پیش گفته، همسو خواهد بود. دوم: این که تفسیر «حق» باشد، یعنی حق، ولایت علی (علیه السلام) را در نظر آورد. و اگر هم تفسیر «صبر» باشد با هر دو وجه راست می آید. اول این که حضرت با کنایه به صبر یاد شده به سبب کمال حضرت (علیه السلام) در صبر که در این صورت عین این وصف گشته است، و دوم این که مقصود از صبر، ولایت حضرت (علیه السلام) باشد که جز با التزام به صبر کمال نیابد و لذا ولایت با کنایه، همراه گشته است و این گونه کاربردها در کلام فصیح به ویژه در سخن مقام کبریایی دشوار نیست.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 269/2 می گوید: «منظور ابن عباس از «تواصو بالصبر» علی (علیه السلام) است، ولی نه بدین معنا که علی (علیه السلام)، خود صبر است - و این کاملا وضوح دارد - و خداوند سبحان علی (علیه السلام) را برای بزرگداشت و بیان کمال شکیبایی او به صیغه جمع، یاد کرده است و این که صبر او به مثابه صبر همه مؤمنانی است که به حق سفارش می کنند و این به سبب شدت التزام حضرت (علیه السلام) است نسبت به حق، که هرگز از حضرت (علیه السلام) خلاف صبر دیده نمی شود؛ صبری که باید آن را دو گونه دانست: صبر بر طاعت و صبر بر معصیت، و از همین روی حضرت (علیه السلام) برترین فرد امت و معصوم و امام ایشان است.» ابن روزبهان به تأویل آیه الذین آمنوا در خبر پیش گفته در باره علی (علیه السلام) و سلمان اشکال وارد می کند و علامه مجلسی و شیخ مظفر در دو مأخذ گذشته به او پاسخ داده اند. شیخ مظفر در دلائل الصدق دو احتمال را مطرح می کند و می گوید: «بر اساس این دو احتمال استثنا کردن علی (علیه السلام) و سلمان دلیلی است در برتری آن دو و عصمتشان در میان امت، و تردیدی نیست که علی (علیه السلام) بر سلمان برتری دارد و لذا امامت او تعیین می یابد.».

نعمان بن بشیر در باره آیه: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ** (1) می گوید: شبی علی (علیه السلام) این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «من از ایشان هستم»، و هنگامی که نماز بر پا شد برخاست و گفت: «**لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا**». (2) - (3) ابو سعید در باره آیه: **وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ** (4) - می گوید: تو آن ها را در کینه نهفته در گفتارشان نسبت به علی (علیه السلام) می شناسی (5) (6)». «.

ص: 374

1- انبیاء 101؛ کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم که به آن ها نیکویی کنیم، از جهنم برکنارند.

2- همان.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 273/2 پیرامون دلالت این آیه می گوید: «دلالت این آیه پیرامون آن چه در آیه گذشته بدان اشاره کردیم به آسانی دریافت می شود. ما در آیه سی و دوم **إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ** [حجر 47؛ دلائل 222/2-218] توضیح دادیم که مؤده دادن به شخص معین در رسیدن به ارمغان وعده داده شده و در امان بودن از تهدید همراه با آگاهی او اقتضای بشارت به عصمت او یا چیزی نظیر آن دارد. در آن جا توضیح دادیم که خلفای سه گانه و نظایر آن ها چنین نبوده اند. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها معصومی است که بر دیگران برتری دارد و لذا همو امام خواهد بود.».

4- محمّد 30، و از لحن سخن آن ها را البته خواهی شناخت.

5- همان 321/1-320.

6- ابن بطریق در خصائص 126/ می گوید: «منظور خداوند از این سخن: **فِي لَحْنِ الْقَوْلِ** بغض نسبت به علی (علیه السلام) است و به همین سبب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز منافق به تو بغض نمی ورزد»، و کسی که بغض نسبت به او نشانه نفاق و دوست داشتن او نشانه ایمان باشد نیاز اتمت به او آشکارتر و اهتمام او به ولایت، همه جانبه تر و گواه وضع او روشن تر از آوردن استدلال خواهد بود: **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ**. علامه مجلسی در بحار الانوار 178/36 می گوید: «کسی که دوست داشتن او از پایه ها و نشانه های ایمان باشد جز پیامبر یا امام نخواهد بود که این نیز فضیلت بزرگی است که از میان صحابه، علی (علیه السلام) بدان اختصاص یافته است و مقدم داشتن دیگری بر او مقدم داشتن مفضول است، به ویژه آن که این فضیلت با فضایل دیگری جمع شده است که به شماره در نمی آید- چنان که آمد و خواهد آمد-». شیخ مظفر در دلائل الصّدق 155/2 با این سخن استدلال می کند و چنین می افزاید: «ملاک ایمان و نفاق، تنها حبّ و بغض نیست بلکه التزامات معمولی آن است که عبارت است از اقرار به خلافت یا انکار آن که بدان تصریح شده است. پس هر که بدو بغض ورزد معمولاً چنین است که امامت او را انکار کرده است و هر که این بغض را ایمان بنمایاند منافق است و هر که او را دوست بدارد به امامت او باور دارد.».

علی (علیه السلام) در باره آیه: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (1) - می فرماید: منظور از «حسنة» حُبّ ما اهل بیت و منظور از «سینّه» بغض ما اهل بیت است و هر که آن را داشته باشد خداوند او را به چهره در آتش افکند (2)(3)».

ص: 375

1- انعام 160؛ هر که حسنه ای به جای آورد ده برابرش از آن او خواهد بود.

2- همان 321/1.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 275-276/2 پس از بیان برخی اخبار در این باره می گوید: «نیز دلالت بر مطلوب ما دارد هم پیوندی میان دوستی علی و دوستی خدا و رسول و هم پیوندی میان بغض و بغض آن ها. پس چگونه می شود منظور، بیان امامت علی (علیه السلام) نباشد و حال آن که قرآن کریم از ضرورت دوستی او و حرمت بغضش سخن گفته است و این سخن، بارها نزول یافته و دوستی او به «حسنة» و دشمنی او به «سینّه» تعبیر شده است و سنت نبوی نیز آکنده از این دو مفهوم است.»

امام باقر(علیه السلام) در باره آیه کریمه: فَأَذِّنْ مَوَدَّنَ بَيْنَهُمْ (1)- می فرماید: مقصود از آن علی(علیه السلام) (2)- است (3).

امام باقر(علیه السلام) در باره این آیه: إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (4)- می فرماید: شما را به ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرا می خواند (5)(6).2.

ص: 376

1- اعراف/44؛ آن گاه آواز دهنده ای در آن میان آواز دهد.

2- همان.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 277/2 روایتی را از امیر المؤمنین(علیه السلام) نقل می کند که فرموده است: «نفرین خدا بر ستمگران» یعنی: کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حَقْم را ناچیز شمردند. او سپس در توضیح این آیه و این خبر می گوید: «دلالت این آیه بر مطلوب، آشکار است، زیرا مقصود از ستمگران یا مطلق سرکشان است که در این هنگام ناگزیر باید مؤدّن، معصوم باشد، چه، صحیح نیست سرکشی ندای نفرین سرکشان سر دهد، و اگر معصومی باشد تنها و بی نظیر، همان امام خواهد بود، زیرا چنان که گفته آمد عصمت، شرط امامت است، و دور می نماید ندای نفرین، هر سرکشی را در برگیرد، و یا مقصود از ستمگران، مرتکبان گناهان کبیره همچون کفر و نفاق است که بغض به علی هم از جمله آن هاست- چنان که گفته شد-، و بدون تردید هر یک از مردم که دشمنی به او موجب نفرین گردد و چنین کسی به روز رستخیز در برابر همگان چنین ندایی را سر دهد همو امام حق است و منادی بودن او خود دلیلی است بر فضل و برتری او به امت و شخص افضل، همان امام خواهد بود. گواه دلالت آیه بر امامت، خبر آخرین است که مقصود از ولایت در آن، امامت است، زیرا تکذیب، بدان تعلق می گیرد نه به حبّ و دوستی، و به مقتضای اطلاق ولایت در حدیث، دیگر تفاوتی نخواهد بود میان کسی که امامت او را مطلقاً تکذیب کند یا در زمانی خاص.» علامه مجلسی در بحار الانوار 65/36 در بیان این آیه و این سخن پروردگار: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ [رعد29؛] و بازگشت آن دو به علی(علیه السلام) می گوید: «همین دو کافی است در فضل و استحقاق او از برای تقدیم به آدمیانی نادان، فرومایه، خشن و ناکس، و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.»

4- انفال/24؛ آن گاه شما را به آن چه زنده تان می گرداند فرا می خواند.

5- همان.

6- علامه مجلسی در بحار الانوار 186/36 می گوید: «اگر مقصود از ولایت، خلافت است- چنان که به نظر می رسد- آیه، دلالت دارد بر وجوب فرمان بری از او و اعتقاد به خلافتش، و اگر مقصود یاری و محبت بدوست باز هم دلالت بر امامت او دارد، زیرا وجوب محبت و یاری بدو و این که این دو عامل از عواملی است که زندگی جاودانه معنوی انسان را زنده می کند به همراه تهدید و بیم دادن بر ترک آن، دلالت دارد بر فضیلت سترگی که به امام اختصاص دارد و بر این پایه - چنان که بارها گفته شد- جایز نیست کسی دیگر بر او مقدم داشته شود. شیخ مظفر مانند همین مفهوم را آورده است. بنگرید به: دلائل الصّدق 278/2.

جابر بن عبد الله در بارة آية في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (1) - می گوید: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم و اصحاب پیامون بهشت گفتگو می کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نخستین کسی که به بهشت درآید علی بن ابی طالب است. ابو دجانه انصاری گفت: یا رسول الله! به ما گفته ای که بهشت بر پیامبران حرام است تا آن که تو بدان درآیی و بر امت های دیگر، حرام تا امت تو بدان درآید. فرمود: آری، یا ابا دجانه. آیا نمی دانی که خداوند در فشی از نور و ستونی از یاقوت دارد که بر آن نور نوشته شده است: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولِي [آل] مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، صَاحِبُ اللَّوَاءِ اِمَامُ الْقِيَامَةِ وَ بَا دَسْتِ خُودِ بَرِ دُوشِ عَلِيِّ بْنِ اِبِي طَالِبٍ زِد.

او می گوید: با این خبر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را شاد کرد و علی (علیه السلام) فرمود: سپاس خدای را که به ما در پرتو وجود تو بزرگی و شرافت بخشید. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای علی! مژده ات باد، بنده ای نیست که به دوستی تو منتسب باشد مگر آن که خداوند او را در روز رستخیز با ما برمی انگیزاند و سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (2) (3) .».

ص: 377

1- قمر 155؛ در جایگاه صدقی، نزد سلطانی با قدرت.

2- قمر 155.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 280/2-279 می گوید: «چگونگی دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) این است که خداوند از او با صیغه جمع یاد کرده و فرموده است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»، و این دلیل آن است که علی (علیه السلام) به مثابه همه پرهیزگاران است، زیرا جان مایه و زیر ساز تقوا به شمار می آید. او بزرگ ترین و برترین فرد امت است و لذا امام خواهد بود. نیز این آیه، شخص علی (علیه السلام) را به بهشت مژده می دهد و او از این نکته آگاه بود، زیرا علم کتاب نزد اوست، و پیش تر گفته شد که همین اقتضای عصمت و برتری او به دیگران را دارد و بر همین اساس امام خواهد بود. او پس از نقل حدیثی که مصنف در متن کتاب آورده است - در کنار خبری دیگر - می گوید: «از آغاز این دو حدیث چنین به دست می آید که دوست داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) هم پیوند هستند، چنان که از این دو حدیث به دست می آید دوستی علی (علیه السلام) موجب در آمدن به بهشت است و این خود دلیل برتری اوست بر دیگر آحاد امت. پس علی (علیه السلام) امام این امت است، به ویژه آن که اعلان شده است او اهل بهشت و دلیل ورود دیگران به بهشت است.».

علی (علیه السلام) در باره آیه کریمه: «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (1)» - می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو نمونه ای هستی از عیسی، چرا که او را جماعتی چنان دوست داشتند که به هلاکت افتادند و قومی نیز او را دشمن داشتند که به نابودی درآمدند. منافقان گفتند: نمی شد نمونه دیگری جز عیسی بیاورد! پس این آیه نازل شد (2) - (3) 4.

1- زخرف 57؛ و چون داستان پسر مریم آورده شد قوم تو به شادمانی فریاد زدند.

2- همان.

3- ابن بطریق در خصائص 173-174 در بیان دلایل امامت می گوید: «از آن جمله است این سخن پروردگار: «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو نمونه ای هستی از عیسی» این سخن بر گروهی از اصحاب و نزدیکان پیامبر گران آمد و گفتند: عیسی از او بهتر است، زیرا عیسی را تا دیروز خدای خود می دانستیم. چون خداوند سخن این جماعت را شنید آن را سخنی بس باطل شمرد و انکارش کرد، چه، می فرماید: إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبَ رُبُّهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ، و این که سخن آن ها را جدل نامیده و دشمن شان خوانده است خود، بزرگ ترین دلیل است در انکار سخن آن ها. سپس خداوند، از حقیقت انکار سخن آن ها پرده برمی دارد و می فرماید: إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ. سپس خداوند، داستان را با بیان این که آن یک همانندگی حقیقی است توضیح می دهد و با این سخن روشن می کند که منکر آن جدلی مسلک و دشمنی بیش نیست: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»، می دانست که علی (علیه السلام) پس از او زنده خواهد ماند و حال آن که هارون در زمان زندگی موسی درگذشت، و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نبوت را از جمله منازل علی (علیه السلام) استثنا نمی کرد تمامی منزلت های هارون نزد موسی برای علی (علیه السلام) ثابت می بود و خلافت حضرت (علیه السلام) و واجب الطاعه بودن او به ثبوت می رسید. چنین است لفظ قرآن کریم، زیرا هنگامی که خداوند سبحان، اراده همانندی و تأیید سخن پیامبر را می کند، به ویژه آن که خداوند متعال می داند ممکن است از این همانندی، نبوت توهم شود وضعیت خلافت را بدون نبوت مشخص می سازد تا بدینسان خداوند وضع توهم نبوت را نفی کرده باشد و خلافت را برای حضرت (علیه السلام) اثبات کرده باشد، و لذا فرمود: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ، پس خداوند او را به خلافت - و نه نبوت - اختصاص داده است، زیرا پس از محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری نیست، و این تعبیر پروردگار: «ملائکه» بزرگداشتی است برای خلافت حضرت (علیه السلام)، زیرا این توهم می رود که فرشتگان از بنی بشر، برترند، و این سخن پروردگار: «منکم» بهترین دلیل است در اختصاص آن به مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دلیل این فرموده خداوند که: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» نیز به دلیل این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: «علی از من است و من از علی.» علامه مجلسی در بحار الانوار 325-326/35 می گوید: «پوشیده نماند آن چه به طرق گوناگون در اخبار خاص و عام آمده است استوارتر از احتمالاتی است که به خبری استناد ندارد، با در نظر گرفتن این که سخنان ما از آن چه آن ها گفته اند با مجموع آیه، همخوانی بیش تری دارد. باید بدانیم که این آیه، دلالت بر فضیلت بزرگی دارد که هیچ فضیلت دیگری بدان مانند نیست، و دلالت بر این دارد که پیامبر با ستودن فراوان علی و عرضه داشتن فضایل بسیارش باز هم بسیاری از فضایل او را از هراس تندروها پوشیده گذاشت، و بر این اساس چگونه روا خواهد بود مثنی نادان و کم خرد که غث را از سمین تشخیص نمی دهند و از احکام دین و دنیا هیچ نمی دانند بر حضرتش (علیه السلام) پیشی گیرند خداوند ما را از کوری کوران نجات بخشد و در دنیا و آخرت با امامان پاک برانگیزاند.» مظفر در دلائل الصدق 282/2 می گوید: «از آن چه گفته آمد چگونگی دلالت آن بر امامت علی (علیه السلام) روشن شد، و مثل آوردن او به عیسی دلیل آن است که فضیلت او نزد خدا چونان عیسی است چه، دشمنی با او موجب

هلاکت است، پس حضرت (علیه السلام) در عظمت به عیسی (علیه السلام) می ماند و بر امت برتری دارد و امام امت خواهد بود، و به همین سبب منافقان گفتند: چرا عیسی را برای او نمونه آورد، به علاوه آن که دعوتگر به تندرویی در حق حضرت (علیه السلام) همچون کسی است که در حق عیسی (علیه السلام) به تندرویی فرا می خواند که البته این به سبب معجزات و کرامات شگفت انگیز ایشان بود و بدون تردید سرزدن این گونه کرامت ها از شخص دیگر، دلیل کرامت او نزد خدا و گواه برتری او بر قوم خود است و شخص افضل، امام خواهد بود و دلیل امامت او از سوی خدا به هم پیوستگی معجزه اوست با ادعای امامت، و در معجزات او همین ما را بس که امور غیبی را خبر می داد و خورشید در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از رحلت ایشان برای او بازگردانده شد و با اژدها گفت و گو کرد، و کرامت های شگفت آور دیگری که از ایشان مشاهده شده است.» بنگرید به عمده 215-213 و دلایل الصّدق 426/2-424.





زادان به نقل از علی (علیه السلام) در باره آیه: **وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (1)** - می گوید: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حق آن ها فرموده است:

**وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، و آن ها من و شیعیان من هستند (2)(3).**

ص: 380

1- اعراف 181؛ از آفریدگان، گروهی هستند که به حق راه می نمایند و به عدالت رفتار می کنند.

2- بحار الانوار 187/36.

3- علامه مجلسی در بحار الانوار 187/36 روایات گوناگونی را می آورد و در پی آن می گوید: «آخرین روایتی که رازی نقل می کند صراحت دارد در تخصیص حقانیت شماری از امت، و واقعیت نیز همین است آن گونه که ما در باب پراکندگی امت، ثابت کردیم، و در کنار هم نهادن این حدیث با حدیث ابن مردویه اقتضا دارد که مقصود از «قوم» آمده در آن علی و شیعیان او باشد، و روشن است که خلفای سه گانه و پیروان سنی آن ها بر پایه جدایی و مخالفت میان آن ها و امیر المؤمنین (علیه السلام) که اثبات کردیم از شیعیان علی نیستند پس بر باطلند، زیرا حق، هیچ گاه در دو جهت مختلف قرار نمی گیرد. درنگی باید. شیخ مظفر در دلائل الصّدق 284/2 نزدیک به همین مفهوم را می آورد و می افزاید: «اگر علی (علیه السلام) و پیروان او همان گروه رستگاری هستند که به حق ره می یابند و بدان باز می گردند بدون تردید علی امام خواهد بود، زیرا نمی شود او مأموم و پیرو برخی از شیعیان خود باشد، چه، شیعه به مفهوم تابعان است نه متبوعان.»

بریده در باره آیه: وَ تَعِيَهَا أذُنٌ وَاَعْيَةٌ (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

خداوند به من دستور داده است تا تو را نزدیک کنم نه دور و بیاموزمت و تو بنیوشی و حق الهی است تا بنیوشی، پس این آیه نازل شد.

مکحول می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این آیه را تلاوت فرمود و سپس به علی (علیه السلام) روی آورد و گفت: «از خدا خواسته ام آن گوش را گوش تو قرار دهد (2)(3). 1.

ص: 381

1- حاقه 12؛ و گوش هایی دقیق آن ها را می نیوشند.

2- همان.

3- ابن بطریق در خصائص 157/ با اشاره به این فرموده الهی: سَنُفَرِّئُكَ فَلَا تَتَّسَى می گوید: «خداوند وضع آن دو را در حفظ وحی، یکسان قرار داده است، و اگر چنین نبود که آن دو در پیروی از هر کس دیگر شایسته تر نبودند در فراموش نکردن چیزی در وحی الهی اختصاص نمی یافتند و این بهترین دلیل است در ضرورت پیروی از کسی که نکته ای از وحی الهی را فراموش نمی کند، زیرا جایگاه او امر خداست در امر و نهی او، و این برای کسی که درنگ کند روشن است.» علامه مجلسی در بحار الانوار 331/35 می گوید: «این آیه به اتفاق هر دو فرقه دلالت دارد بر کمال علم و اختصاص حضرت (علیه السلام) در میان دیگر صحابه، و هیچ خردمندی تردید ندارد که برتری انسان با علم است و پایه خلافتی که ریاست دین و دنیاست در پرتو علم به دست می آید و آیات و اخبار در این پیرامون، فراوان است... پس ثابت می شود که علی (علیه السلام) به خلافت، شایسته تر از دیگر صحابه است و نباید دیگری را بر او برتری داد.» مظفر در دلائل الصّدق 172/2-171 می گوید: «این نه تنها بر علم و فضل او که بر اعلیت و افضلیت دلالت دارد، زیرا حاکی از آن است که تنها گوش علی نیوشنده است. خداوند می فرماید: لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أذُنٌ وَاَعْيَةٌ، پس او برای امامت، حقّ بیش تری دارد، و این که در برخی اخبار آمده است: «(و حقّ الهی است تا تو بنیوشی)» خود دلیل است بر این که علی باید نیوشنده باشد و این اشاره دارد به وجوب الهی در نصب امامی با بینش، و از همین رو خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد او را آموزش دهد- چنان که در اخبار بعدی خواهد آمد-، پس او امام و دیگری مأموم خواهد بود و چگونه ممکن است فردی بدون بینش والی امور مسلمانان و حاکم امور دینی باشد و فرمان بردن از او بر کسی واجب باشد که گوش هایی نیوشنده دارد: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. این که واژه «اذن» در آیه، مفرد آمده است و نکره، دلالت دارد بر این که مقصود، تنها علی (علیه السلام) است، چنان که در اخبار بسیاری بر اینکه علی (علیه السلام) مقصود است تصریح شده است. این که مقصود از «اذن و اعیه» گوش علی باشد منافاتی ندارد با آن که گوش حسن و حسین نیز نیوشنده باشند، زیرا آن دو نیز از اویند و او از آن دو، یا آن دو گوش هایی نیوشنده هستند به این اعتبار که آن را از پدرشان گرفته اند چنان که پدرشان همین مقام را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کف آورده است.» بنگرید به: حقّ الیقین 272/1.

این آیه شریفه: أَجَعَلْتُمْ سَيِّدَ قَمَايَةِ الْحَاجِّ تَأْوِيلِيكَ هُمْ الْفَائِزُونَ (1) - در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده است (2). - امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: این آیه: تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا (3) - در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده می.

ص: 382

---

1- توبه 20/ و 19؛ آیا آب دادن به حاجیان را... آن ها همان رستگارانند.

2- همان.

3- فتح 29؛ آن ها را در حال رکوع و سجده می یابی.

است (1). - مقاتل بن سلیمان می گوید: آیه: وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا (2) - در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده است، و آن هنگامی بود که گروهی از منافقان او را آزار می رساندند و به دروغ نسبتش می دادند (3)(4).

ابن عباس می گوید: آیه: وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا (5) - در حقّ علی (علیه السلام) و مردی از قریش نازل شده است که زمینی از حضرت (علیه السلام) خرید (6). - مقصود از آیه: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا (7) - علی و فاطمه - علیهما السلام - است (8)(9).

ص: 383

1- همان.

2- احزاب 58؛ و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی می آزارند.

3- همان.

4- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 286-287/2 می گوید: «چگونگی دلالت آن به مطلوب، همین فرموده: بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا است که گواهی است بر برائت علی (علیه السلام) از آن چه می گویند، و این که سخن آن ها بهتانی است آن گونه که خداوند در پایان آیه می فرماید: فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا. روشن است توجه آیه به برائت علی (علیه السلام) و گفتن این حقیقت که اگر کسی او را بیازارد گناهی آشکار مرتکب شده است با آن همه بهتان و آزار رساندن به مؤمنان، خود دلیلی است بر عظمت او نزد خداوند تبارک و برتری او بر دیگران، به ویژه آن که به صیغه جمع از او تعبیر شده است و آزار او همراه با آزار خدا و رسول آمده است و البته فرد برتر برای امامت شایستگی بیش تری دارد. منافاتی نیست میان ذکر زنان مؤمن در آیه و نزول این آیه در حقّ علی (علیه السلام) و کسانی که او را آزار می رسانند، زیرا مانعی نیست زنانی را بسان پیروان، یاد کرد، به ویژه آن که مقصود از زنان مؤمن همراه اراده علی با واژه «مؤمنان» همان فاطمه مظلومه است و بر فایده آیه در رساندن مطلوب می افزاید.»

5- نور 47؛ و می گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان می بریم.

6- همان.

7- فرقان 54؛ او خدایی است که از آب انسان را آفرید و او را خویش نسبی و سببی قرار داد.

8- همان.

9- ابن بطریق در خصائص 234-235 می گوید: «وحی، او را از دیگر مردمان جدا کرده است، اگر چه دیگران نیز همچون او با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خویشی داشتند و اشاره وحی گرانسنگ، به نام او امتیاز او بر دیگر مردم است و این نشانه تشویق در وجوب پیروی از اوست.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 213-214/2 می گوید: «حاصل مفهوم آیه کریمه آن است که خداوند سبحان، آدمی را از آب بیافرید یعنی آن چه آب گشته است و نوری بوده نهاده شده در پشت آدم و بنی بشر را خویشان یک دیگر قرار داد که مقصود، همان محمّد (صلی الله علیه و آله) است، زیرا او خویش فاطمه و حسنین است و برخی را داماد قرار داد که همان علی (علیه السلام) است، و بر این پایه دلالت آیه شریفه بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) آشکار می باشد، زیرا یگانگی نور آن دو که بر آدم، پیشی داشته اند دلیل برتری علی (علیه السلام) است حتّی بر پیامبران، و کسی که چنین باشد امامت برای او ضرورت می یابد، به ویژه آن که در اخبار نور - که بعداً خواهیم آورد - پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مرا پیامبر، بیرون آورد و علی را وصی» و در برخی احادیث آمده است: «در من نبوت را قرار داد و در علی (علیه السلام) امامت را»، و اگر بپذیریم که مقصود از آب در آیه غیر از نور است بدون تردید آیه شریفه، به ویژه محمّد و علی را در هر جهتی از جهات یک بشر می داند که در خارج به خویشی و دامادی تقسیم شده اند و این دلیلی است در برتری

علی و این که او جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همانند اوست و در رسیدن به امامت، برترین و شایسته ترین مردمان است.».».

در باره آیه: «وَأُولَآءِ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ» (1) - گفته شده که در حقّ علی (علیه السلام) نازل گشته است، زیرا او مؤمن و مهاجر و خویشاوند بود. «(2)(3)».

ص: 384

1- احزاب/6؛ و در کتاب خدا خویشان نسبی از مؤمنان و مهاجران به یک دیگر سزاوارترند.

2- همان.

3- فاضل سیوری در اللوامع الالهیه 279-280 می گوید: «چگونگی دلالت آن چنین است: اولویت خویشان یا در تصرّف در هر آن چیزی است که از آن میت بوده است یا در بخشی از آن، اگر اولی باشد لازم خواهد آمد انتقال ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خویشان بر پایه عمومیت و اگر دومی باشد این بخش یا همان ولایت است یا جز آن، که این [جز آن] باطل است، زیرا لفظ و قرینه بر آن دلالت ندارد، پس بنا به دلالت قرینه، مقصود، همان ولایت خواهد بود، چه، خداوند می فرماید: الْكَلْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، و روشن است مقصود از اولویت پیامبر، همان ولایت است، و اگر یک لفظ دو مفهوم داشته باشد که تنها یکی از آن دو قرینه داشته باشد همان مفهومی تعیین می یابد که قرینه دارد، مگر آن که مفهوم دیگری دلیلی قوی تر در بر داشته باشد که چنین نیست.» قاضی نور الله همان گونه که در بحار الانوار 189/36 آمده است می گوید: «این آیه تصریح دارد بر امامت علی (علیه السلام)، چه، دلالت دارد بر این که از میان خویشان، کسی نسبت به پیامبر، اولویت دارد که امور سه گانه را گرد آورده باشد، و همه مسلمانان همداستانند در انحصار امامت پس از پیامبر در علی و عباس و ابو بکر. عباس اگر چه مؤمن بود و خویش ولی مهاجر نبود و از جمله طلقا به شمار می آمد و ابو بکر بر فرض صحّت ایمان و هجرت از خویشان پیامبر نبود، پس تنها علی (علیه السلام) گردآورنده امور سه گانه است و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امامت و خلافت، شایسته تر خواهد بود.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 289/2 می گوید: «مسأله مهم، اولویت امیر المؤمنین است نسبت به ابو بکر در میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که برآمده از خویشاوند نبودن ابو بکر است، چنان که بر همین مفهوم دلالت دارد باز پس گرفتن سوره براءت از ابو بکر، که بر این اساس خلافت او باطل خواهد بود و حقّ با علی (علیه السلام)».

جابر به نقل از امام صادق (علیه السلام) می گوید: آیه: **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ (1)** - در حق ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است **(2)(3)**..».

ص: 385

---

1- یونس 2/؛ و مؤمنان را بشارت ده که نزد پروردگارشان پایگاهی رفیع دارند.

2- همان.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 290/2 می گوید: «دلالت آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است، زیرا هر که قدم صدق مؤمنان به ولایت او استوار گردد و خداوند در کتاب عزیزش ثبوت این ولایت را مژده داده است باید برترین و بهترین همه آن ها باشد و لذا امام آن ها خواهد بود، و اگر مقصود از ولایت در حدیث، امامت باشد، آیه، تصریح بر آن خواهد داشت.».



ابن عباس در باره آیه: *وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ* (1) - می گوید: یوشع بن نون پیش از دیگران به موسی بن عمران و مؤمن آل یس زودتر از دیگران به عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب زودتر از دیگران به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند (2)(3).

ابو سعید می گوید: این سخن پروردگار: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ* (4) - در جریان حدیث غدیر خم نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را بلند کرد. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: م.

ص: 386

1- واقعه 10؛ و نخستینیان، نخستینیان همان نزدیکان هستند.

2- همان 323/1.

3- ابن بطریق در خصائص 133/ می گوید: «او در میان این امت در پیشی گرفتن ایمان به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) بی مانند است، و اینک که در فرمان بری از خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) بی مانند است باید به او اقتدا کرد و از او پیروی نمود، و در لفظ قرآن کریم، اشاره و هشدار است در آن چه دلالت دارد بر اقتدار از شخص او، چه، خداوند می فرماید: *وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ*، و همین در بردارنده تشویق بر پیروی از اوست و بر شخص دیده و پوشیده نیست که پیروی از کسی که نزد خدا و رسول، مقرب است ضروری تر و بایسته تر می باشد.» علامه مجلسی در بحار الانوار 335/35 می گوید: «این که علی (علیه السلام) قدیمی ترین این امت و برترین پیشی گیرندگان امت ها و تنها مقرب این امت است به دلیل فرموده پروردگار: *أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ* مانع از آن است که دیگری بر او مقدم داشته شود - چنان که بارها گفته شده است - کسی بر او پیشی گیرد.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 158/2 می گوید: «زمخشری در تفسیر سوره یس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: (پیشی گیرندگان امت ها سه نفرند که حتی چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزیده اند: علی بن ابی طالب، صاحب یس و مؤمن آل فرعون)، و این دلالت دارد بر فضیلت دیگر امیر المؤمنین نسبت به دیگر صحابه و آن این که با در نظر گرفتن دوران خردسالی و رشد و نمو در میان بت ها باز هم چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزیده است، پس برای امامت، شایسته تر خواهد بود از کسی که به سبب کاستی در خرد و فراوانی جهل، در طول عمر خود، بت پرستیده است.»

4- مانده 3؛ امروز دینتان را برایتان کامل گرداندم.

اللّه اكبر بر كمال یافتن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) (1). - این آیه مبارکه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (2) - در شبی نازل شد که علی (علیه السلام) در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خفت (3). - عبد الغفار بن قاسم می گوید: در آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (4) -، در باره «أُولَى الْأَمْرِ» از جعفر بن محمد (علیه السلام) پرسش کردم. فرمود: به خدا سوگند، از جمله آن هاست علی (علیه السلام) (5) (6). /.

ص: 387

1- همان.

2- بقره 207؛ و از مردم کسانی هستند که در راه خشنودی خدا جان خود را می فروشند.

3- همان.

4- نساء 59؛ از خدا و پیامبر و اولو الامر تان فرمان برید.

5- همان.

6- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف 131 / می گوید: «خداوند سبحان، فرمان بری از اولی الامر را همان گونه واجب گرداند که فرمان بری از خود و رسولش را و این به مقتضای عطفی است که موجب پیوند حکم معطوف علیه می گردد. ما دانسته ایم که فرمان بری از خداوند و رسول او در همه اجسام و ازمان و امور، عمومیت دارد، و مانند آن به موجب امر الهی، برای - اولی الامر، حاصل است و این مقتضی آن است که تعبیر «اولی الامر» خطاب به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) باشد، زیرا هیچ کس قائل به عمومیت فرمان بری از اولی الامر نیست مگر آن که را به علی (علیه السلام) و امامان ذریه او - علیهم السلام - اختصاص دهیم، و اگر فرمان بری او بر امت و ازمان و امور، عمومیت یابد امامت او ثابت می شود، زیرا امت، اجماع دارد در امامت کسی که ویژگی هایی چنین دارد و البته دیگری استحقاق آن را نخواهد داشت.» او در همین مأخذ 133 / می گوید: «ترتیب دیگر چنین است: اطلاق فرمان بری از اولی الامر مقتضی عصمت آن هاست، زیرا مطلقاً قبیح خواهد بود که به فرمان بری از مواضع قبیح فرمان داده شود، و هیچ کس به عصمت اولی الامر قائل نیست. مگر آن که علی و ذریه پاک او (علیه السلام) را تخصیص زده باشد.» سید شبر در حق الیقین 254 / می گوید: «آیه دلالت دارد بر ضرورت و جوب فرمان بری از اولی الامر همچون فرمان بری از پیامبر و به همین سبب میان آن دو با آوردن فعل، فاصله نینداخت، زیرا کمال اتحاد و همانندگی میان آن دو [پیامبر و علی] است که البته این در اطاعت از خدا و پیامبر به چشم نمی خورد، زیرا میان خالق و مخلوق، کمال ناهمسازی برقرار است و به همین سبب با آوردن فعل میان آن دو فاصله شده است، و روشن است که خداوند سبحان هیچ گاه مؤمنان، به ویژه صالحان و عالمان و فاضلان را به فرمان بری از هر امیر حاکمی، فرمان نمی دهد، زیرا گاهی در میان آن ها تباهی و ستم دیده می شود و کسانی یافت می شوند که به سرکشی خداوند سبحان فرمان می دهند. پس ضرورتاً اولو الامر باید کسانی باشند که خداوند به فرمان بری از آن ها دستور داده است؛ کسانی همچون پیامبر در عدم صدور خطا و فراموشی و دروغ و گناه و چنین کسی بر گماشته نمی شود مگر از سوی خداوندی که به نهفته ها آگاهی دارد.» آشتیانی در لواحق الحقائق - مبحث امامت - 5 / می گوید: «چگونگی دلالت آن چنین است که خداوند سبحان فرمان بری از اولی الامر را قرین فرمان بری از خود و پیامبرش کرد و فرمان بری از آن ها را بر همه خلائق، فرض گرداند، و ممکن نیست خداوند اطاعت کسی را بر همه مردم واجب گرداند مگر آن که او از هر گونه خطا، غفلت، سهو و نسیان در امان و به عصمت، موصوف باشد و همه احکام شرع را بداند تا هر چه را بدان امر می کند یا از آن باز می دارد، حجیت داشته باشد و امر و نهی او همان فرمان الهی باشد تا پیروی از همه اقوال و افعال او و جوب و ضرورت یابد.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 291/2 می گوید: «این ممکن نیست دیگر خلفا را در بر بگیرد، خواه خصوص چهار تن قصد شود یا اعم آن ها را که عبارتند از: معاویه، یزید، ولید و نظایر آن ها، زیرا آیه دلالت بر آن دارد که اولو الامر از عصمت برخوردارند و اینان - چنان که در آغاز مباحث امامت توضیح داده شد - چنین نبودند، پس ناگزیر مقصود از

اولی الامر، علی و فرزندان پاک او هستند، چرا که دیگران بنا به ضرورت و اجماع از عصمت بدورند.» علامه عسکری در معالم المدرستین 164/1 می گوید: «اختلاف در میان دو مکتب در کسانی است که می شود اولو الامر نامیدشان. مکتب اهل بیت، معتقد است که چون مقصود از اولی الامر، امامان می باشد پس ناگزیر باید از سوی خداوند سبحان برگماشته شده باشند و از گناه، برکنار، و تفصیل آن به خواست خدا در باب خود خواهد آمد. مکتب خلافت معتقد است «اولی الامر» کسانی هستند که مسلمانان در حکومت با آنان بیعت می کنند، و بر همین اساس معتقدند هر که با آن ها بیعت کرده است باید فرمان برد و لذا از خلیفه یزید بن معاویه، فرمان می برند و خاندان پیامبر را در کربلا به اسارت کشیدند و شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سه روز مباح شمردند و کعبه را به منجنیق بستند که به خواست خدا در جایگاه خود بیان خواهد شد.» بنگرید به الفین 24/، 295، 294، 291، 290، 288، 287، 283، 281، 127، 103، 94، 83، 78، 65، 440، 399، 369، 384، 376، 364، 363، 342، 338، 337، 315، 307، و نیز بنگرید به کشف المراد 398/ و 391 و اللوامع الالهیه 285/.



این سخن پروردگار: وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (1)- هنگامی نازل شد که علی (علیه السلام) برخی از آیات سوره برائت را اعلان داشت.

در مسند احمد بن حنبل آمده است: هنگامی که این سوره را با ابو بکر فرستاد و علی را در پی او روان داشت فرمود: به من دستور داده شده است که این سوره را نرساند مگر من یا کسی از من. « (2) - محمد بن سیرین در باره آیه: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَّآبٍ (3)(4) می گوید: مقصود از آن/.

ص: 389

1- توبه 3؛ و اعلانی است از سوی خدا و پیامبرش به مردم در روز حج بزرگ.

2- همان.

3- رد 29؛ خوشا به حال ایشان و نیکو بازگشتگاهی دارند.

4- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 293/2-292 می گوید: «این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را فرستاد مخالف شیوه عرب ها نبود و عزل او به وسیله علی (علیه السلام)، هشدار بود از سوی خدا و پیامبر او در برتری علی (علیه السلام) و این که تنها او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و ابو بکر شایستگی رسیدن به مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندارد، و دیگر بر این اساس چگونه ممکن است در رهبری کلان جامعه، در جای پیامبر بنشیند و حال آن که اگر از همان آغاز علی (علیه السلام) فرستاده می شد دیگر سخنی از این هشدار در میان نبود. از آن گذشته ضمیر در حدیث (هو علی) به اذان یا مؤذنی باز می گردد که از کلام، مستفاد است.» در همین مأخذ در خبری از علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که فرموده: «و تو می دانی که نامیدن حضرت (علیه السلام) در قرآن کریم به اذانی که به خداوند عزّ و جلّ منسوب است، دلیلی است بر شرافت جایگاه او و مقام والایش و هرگز کسی که برای رساندن پیام شایستگی ندارد با حضرتش (علیه السلام) به سنجه در نمی آید.» بنگرید به خصائص 149/.

درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی (علیه السلام) است و در بهشت خانه ای نیست مگر آن که شاخه ای از شاخه های این درخت در آن قرار دارد (1)(2).

ابن عباس در باره آیه: *فَإِنَّمَا نَذَرْنَا بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ* (3) - آمده است که گفته: منظور از *مُنْتَقِمُونَ* علی (علیه السلام) است (4)(5).

ص: 390

1- همان.

2- شیخ مظفر در دلائل الصدق 294/2 می گوید: «دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) از دوروست: اول: این که آیه روشن می کند علی (علیه السلام) اهل بهشت است و پیش تر بارها گفته شده است معرفی شخص او به این که بهشتی است مقتضی عصمت او و برتری او به دیگران است. دوم: این که یکی بودن خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ولی، دلیل آن است که هر دو همچون جان واحد و در یک منزلت هستند، پس علی (علیه السلام) برترین و بهترین مردم حتی انبیاست و بر این پایه، هر آینه امام امت خواهد بود.

3- زخرف 41؛ و اگر تو را ببریم، از آن ها انتقام می گیریم.

4- همان.

5- ابن بطریق در خصائص 156/ می گوید: «او کسی است که خدای خبر داده است پس از رفتن پیامبر در جایگاه او خواهد نشست و حق الهی را از کافران و مشرکان خواهد ستاند و در انتقام کشیدن از دشمنان خداوند شریک پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و این موجب بر پا شدن دین خداوند سبحان است و کسی در این مهم، شریک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست و در جایگاه او نخواهد نشست مگر آن که به دلیل نص قرآن کریم در ولای امت، جای او را بگیرد.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 296/2 برای کسانی که ادعا کرده اند آیه تنها در برگیرنده کافران زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است چنین توضیح می دهد: «اگر علی (علیه السلام) همان کسی است که به مقتضای این اخبار، خداوند وعده داده است پس از پیامبر به وسیله او انتقام کشد پس او همان امام خواهد بود، زیرا نشستن در جایگاه پیامبر در اموری که در عملکرد خلفا و امامان مناسب تر است در امامت او آشکار و هویداست، و اگر بپذیریم که آیات برای کافران نازل شده است پس متجاوزان به حق امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز از این دسته خواهند بود، چه، امامت او را انکار کردند و امامت از اصول دین به شمار می آید، به علاوه آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «جنگ با تو جنگ با من است»، و خداوند در قرآن کریم آورده است: *مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...* الآية پس این آیه در حق علی (علیه السلام) و کسانی نازل شده است که با او جنگیده اند، به علاوه این که دلایل دیگری نیز در میان است که به کفر آن ها دلالت می کند و لو حکما.»

انس در باره آیه شریفه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (1) - می گوید که مقصود علی (علیه السلام) و فاطمه (س) است، و آیه یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ در حَقِّ حسن و حسین نازل شده است.

[ابن عباس می گوید: علی (علیه السلام) و فاطمه (س) است و مقصود از بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و مراد از: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ حسن و حسین - صلوات الله علیهم هستند] (2)(3).

ص: 391

1- الرَّحْمَنُ 19؛ دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند.

2- همان، 323-324/1.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 205/2 می گوید: دلالت این سخن بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، زیرا خداوند سبحان، علی را به سبب فراوانی علمش به دریا مانند کرده است و در سخن خداوند و گواهی او به بنده اش، زیاده گویی راه ندارد، پس او امیر المؤمنین خواهد بود با امتیازهایی انکار نشدنی بر کسی که مفهوم «أَبٌّ» و «كَلَالَةٌ» را نمی داند و کسی که بانوان، فقه از او بیش تر می دانند، پس او همان امام خواهد بود. اما این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به برزخ و فاضل میان علی و فاطمه تشبیه شده است از آن روست که ایشان، هدایت کننده آن دو هستند و لا جرم آن دو به سبب عصمتشان، از پیامبر پیروی می کنند و هیچ یک بر حَقِّ دیگری تجاوز نمی کند و اراده علی و فاطمه به دو دریا نزدیک تر و شبیه تر است که اگر ظاهر آن دو مورد نظر باشد برای خروج لؤلؤ و مرجان از آن دو به توسّع نیازمندیم، زیرا چنان که گفته شده است لؤلؤ و مرجان از یکی از آن دو بیرون می آید. «علامه مجلسی در بحار الانوار 97/37 می گوید: «شگفتی ندارد که علی و فاطمه دو دریا باشند، زیرا فضل شان گسترده و خیرشان فراوان است و بحر به سبب گستردگی «بحر» نامیده شده است.»

ابن عباس می گوید: در بارة آیه: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى (1) - از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: اینان کیانند که دوستی آنان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن ها، و این سخن را سه بار تکرار کرد (2). - مجاهد می گوید: آیه: وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ (3) - در حق علی (علیه السلام) نازل شده است (4). - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مقصود از الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ مُحَمَّد (صلی الله علیه و آله) و منظور از صَدَّقَ بِهِ علی بن ابی طالب (علیه السلام) می باشد (5). - ن.

ص: 392

---

1- شوری 23؛ بگو بر آن از شما مزدی نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم را.

2- همان 324/1.

3- زمر 33؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.

4- همان.

5- همان.



علی (علیه السلام) در باره آیه: **وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ (1)** - می فرماید:

مقصود، منحرفان از ولایت ما هستند (2). - علی (علیه السلام) در باره آیه: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ (3)** - می فرماید: مقصود از «حسنة» دوستی ما و منظور از «سینه» دشمنی با ماست (4)(5).

علی (علیه السلام) در باره آیه: **وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ (6)** - می فرماید: ما اصحاب اعراف هستیم و هر که را به چهره بشناسیم به بهشت در می آوریم (7)(8).

ص: 393

1- مؤمنون 74/؛ و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند.

2- همان.

3- نمل 89/ و 90؛ هر کس که کار نیکی کند بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند، و آنان را که کارهای بد می کنند سرنگون در آتش اندازند.

4- همان.

5- ابن بطریق در خصائص 221/ می گوید: «اگر حسنه ای که خداوند به سبب آن، شخص را به بهشت در می آورد دوستی با حضرت (علیه السلام) و سینه ای که خداوند به سبب آن، شخص را به رود دوزخ می افکند دشمنی با حضرتش (علیه السلام) می باشد، پس ضرورتاً خلافت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن اوست و امت باید نسبت به او دوستی داشته باشد، زیرا هدف از پیروی امت از امام، آن است که در پرتو پیروی او به بهشت درآیند و از آتش نجات یابند، و این نیست مگر برای کسی که امت باید او را دوست داشته باشد چنان که باید خدا و پیامبر را، و دلیل آن هم این سخن پروردگار است که: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**، و چنان که پیش تر گفتیم این آیه به حضرت (علیه السلام) اختصاص دارد. شناخت راه ورود به بهشت یعنی دوستی با حضرت (علیه السلام) و شناخت درآمدن به آتش دوزخ یعنی دشمنی با حضرت (علیه السلام) برای ما ثابت شد و تمامی آن ها با وحی الهی است که: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**.

6- اعراف 48/؛ و ساکنان اعراف مردانی را که از نشانی شان می شناسند آواز دهند.

7- همان.

8- شیخ مظفر در دلائل الصدق 337-338/2 می گوید: «دلالت این آیه-همچنان که در سه آیه پیش از آن در آیه دوم و سوم و جز آن توضیح دادیم- به امامت امیر المؤمنین، آشکار است، و این با عدم صلاحیت عباس برای امامت با در نظر گرفتن حیات او پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وضوح دلالت این خبر بر بهشتی بودن او منافاتی ندارد و این به سبب عدم آگاهی اوست به این که از اصحاب اعراف است و اگر هم علم و آگاهی او را فرض کنیم مفضول بودن او مانع از امامت اوست چه رسد به وضوح عدم عصمت او.»

در باره آیه: هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (1)-، و سلام علی آل یس (2)-، و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (3)- و فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (4)- ابن عباس می گوید:

«آل یس»، آل محمد هستند. و ما همچون باب حطّه بنی اسرائیل هستیم، و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی (علیه السلام) است (5)./.

ص: 394

1- نحل 76؛ آیا او برابر است با کسی که به عدالت فرا می خواند و بر راه راست قرار دارد.

2- صافات 130؛ سلام بر آل یس.

3- رعد 43؛ و کسی که علم کتاب، نزد اوست.

4- حاقّه 19؛ و اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود.

5- علامه بیاضی در صراط المستقیم 75/2 می گوید: «اینک که معتمد قرآن مجید، اوست مرجع نیاز مردم به شمار خواهد بود، زیرا اوست که حلال و حرام و دیگر احکام شرعی را روشن می سازد و اگر کاتب باید عملاً طریق رستگاری را بیسپاسد، پس ضرورتاً باید به دامن کسی چنگ زد که علم قرآن کریم نزد اوست.» سید شبّر در حق الیقین 269/1 می گوید: قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ [رعد 43]؛ منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست علی (علیه السلام) است و خداوند می فرماید: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ [انعام 59]؛ و نیز می فرماید: مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، پس حضرت (علیه السلام) از همه چیز آگاه است و بر همه امت برتری دارد، پس هموست امام و خداوند او را قرین شهادت قرار داده است و بالاتر از این چیزی نیست و به شهادت دادن او اکتفا شده است و این خود دلیل عصمت حضرت (علیه السلام) است.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 207-208/2 می گوید: «گواه این که علی در این آیه مورد نظر است همان که با تعبیر مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آورده شده است که این خود دلالت دارد بر احاطه علم او بر هر آن چه در قرآن کریم است که مفهوم آیه هم همین می باشد. چه، به علم آن احاطه ندارد مگر قرینی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده است بدو چنگ درزنند، و چنان که در الدر المنثور آمده است مقصود ابن سلام نیست. اشکالی ندارد که این آیه را دلیل امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز بدانیم، زیرا آیه، مقتضی فضیلت آشکار اوست بر دیگران و در بردارنده عصمت حضرت (علیه السلام)، زیرا خداوند سبحان شهادت او را در ثبوت نبوت پیامبر ما از نظر ظهور فضل و معرفت و فهم و کمال و عصمت و دروغ گریزی و دوری از هر گونه کاستی تا جایی قرار داده است که همسنگ شهادت خداست، پس ناگزیر او باید امام باشد به ویژه آن که علم قرآن کریم نزد اوست.» بنگرید به خصائص 215/.

1- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 301/2-300 می گوید: از آیه قبلی-آیه 32-و جز آن، دلالت بر امامت حضرت (علیه السلام) دانسته می شود، چرا که این آیه بدو بشارت داده و اعلان داشته است که کارنامه به دست راستش داده خواهد شد و این که در بهشتی والا زندگی خوشایندی خواهد داشت.».

2- ابن بطریق در خصائص 214/ می گوید: «کسی که خدای بر او درود فرستد خداوند قدر و منزلت او را بر هر قدر و منزلتی فزونی خواهد داد و به گزینش، ممتازش خواهد کرد و این خود دلیل آن است که او، همسر و فرزندانش بی مانندند.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 298-299/2 می گوید: «خداوند سبحان در این سوره یعنی سوره صافات، گروه خاصی از انبیاء را برتری داده و فرموده است: وَ تَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ، و نیز فرموده است: سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، و سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ، و سوره را با تعمیم همه پیامبران به پایان می برد و در این اثنا خاندان محمّد را به درود، مخصوص می گرداند و می فرماید: سلام علی آل یس، و این خود، دلیل منزلت شریف آن هاست و این که آن ها همسنگ پیامبران و رسولان هستند که همین دلالت بر فضیلت و امامت امت دارد.» نظیر همین سخن از رازی نیز نقل شده است.

که مراد از آیه: **وَمَنْ يَأْمُرْ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** علی بن ابی طالب (علیه السلام) است (1)(2).

در باره آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (3) - ابن مردویه حافظ، در بیش تر از صد طریق آورده است که آیه پیشگفته در حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین -صلوات الله عليهم اجمعین- نازل شده است (4). - ابو عبد الله، محمد بن عمران مرزبانی به نقل از ابو الحمراء روایت کرده است که می گوید: حدود نه یا ده ماه خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردم. هر بامداد به هنگام نماز صبح، از خانه بیرون نمی رفت مگر آن که دو لنگه در خانه علی (علیه السلام) می گرفت و می فرمود: **السَّلامُ علیکم ورحمة الله وبرکاته**، و فاطمه و علی و حسن و حسین در پاسخ می گفتند: **وعلیک السَّلام یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته**. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: **هنگام نماز است 4**.

ص: 396

1- همان.

2- شیخ مظفر در **دلایل الصدق 297/2-289** می گوید: «خداوند سبحان، این مثل را برای خود و بت ها آورده و آن ها را لال ناتوان توصیف کرده و خود را به علی (علیه السلام) تمثیل کرده و فرموده است: **الگوهای والا از آن خداست و علی (علیه السلام) از همه آحاد امت والا تر و برتر است و امام ایشان می باشد**، و نیز دلیل است بر آن که علی (علیه السلام) بر راه مستقیم قرار دارد پس معصوم است، نیز به عدالت، فرمان می دهد پس به امامت، شایسته تر از کسی است که گفت: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم، آیا گمان کرده اید که من در میان شما به سنت پیامبر خدا رفتار می کنم که چنین نیست، چه، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با وحی حمایت می شد و فرشته ای با او بود و حال آن که پیوسته همراه من شیطانی است، پس هر گاه خشمگین شدم از من کناره گیرید که کتک تان می زنم.».

3- احزاب 33؛ همانا خداوند می خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.

4- همان 325/1-324.

رحمت خدا بر شما باد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً .

راوی می گوید: به دنبال این سخن، پیامبر (صلی الله علیه و آله) راهی مصلاهی خود می شد (1). - مجاهد می گوید: آیه: أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدَاً حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ (2) - در حقّ علی (علیه السلام) و حمزه نازل شده است (3)(4).

گفته شده است آیه: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (5) - در حقّ علی (علیه السلام) و حمزه و عبیده بن الحارث نازل شد به هنگامی که به مبارزه با همسنگان خود عتبه، شیبیه و ولید به میدان رفتند، و در باره کافران این آیه نازل شد: هَذَا نِ حَصِّ مَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ تَأْذَابَ الْحَرِيقِ (6) - و در باره علی (علیه السلام) و یاران او نازل شده است آیه: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (7) .

ص: 397

1- این رویداد از انس بن مالک و ابو سعید خدری نیز روایت شده و احقاق الحق از منابع فراوانی آن را نقل کرده است. بنگرید به: 515/2، 51/14، 52، 57، 59، 67، 68، 79، 82، 105، 365/18، 366، ، 520، 521، 526، 529، 530، 531، 533، 536، 548، 529/2، 530، 371، 375، 376 و 382.

2- قصص 61؛ آیا کسی که به او وعده نیکو دهیم آن را می بیند.

3- کشف الغمه 325/1.

4- شیخ مظفر در دلائل الصدق 336-337/2 - با اندک تغییری در بیان - می گوید: «از دلالت موجود در این آیه، امامت حمزه لازم نمی آید، زیرا او خود این آگاهی را نداشت که آیه در باره او نازل شده باشد، در حالی که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) چنین نبود، به علاوه آن که حمزه، مفضول بود و با وجود فاضل، امامت مفضول جایز نیست، به علاوه آن که او پیش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فوت کرد و حتی اگر قاتل به امکان امامت در او باشیم مورد آن منتفی است.».

5- حج 23؛ همانا خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل شایسته انجام داده اند به بهشت هایی در آورد که از زیر آن نهرها جریان دارد.

6- حج 19؛ این دو گروه در باره پروردگارشان به خصومت برخاسته اند... عذاب آتش سوزنده.

7- آیه هَذَا نِ حَصِّ مَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ کمال مدح الهی است برای علی (علیه السلام) به دلیل آیه مبارکه: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ [صف 4؛]، و این آیه تنها به ایشان اختصاص دارد و هر که محبت خدا برای او حاصل آید به مهمی دست یازیده است که جز پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کسی نمی تواند بدان نزدیک شود، پیامبری که به بهره مند شدن بیش تر از محبت الهی، ویژه گشته است.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 336/2 می گوید: «دلالت این آیات بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، چرا که علی را به بهشت بشارت می دهد و علی (علیه السلام) خود از این بشارت، آگاه است، زیرا علم قرآن نزد اوست و او قرین قرآن، و بارها دلالت این گونه از آیات را بر امامت علی (علیه السلام) متعرض شده ایم چنان که در آیه سی و دوم توضیح دادیم.».

ابو هریره در باره آیه: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (1) - می گوید: علی بن ابی طالب به پیامبر خدا عرض کرد: یا رسول الله! کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوب ترین، من یا فاطمه؟ فرمود: فاطمه نزد من محبوب تر از تو و تو نزد من عزیز تر از اوئی. گویی تو را می بینم که در کنار حوض کوثری و مردم [بر کنار از ولایت] را از آن دور می کنی و بر این حوض جام هایی است به شمار ستارگان آسمان و تو به همراه حسن و حسین، فاطمه، عقیل و جعفر [در بهشت] همچون برادران، رو به روی هم بر اریکه هایی نشسته اید [تو با منی و شیعه] تو در بهشت. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیه إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ را خواند [به گونه ای که هیچ یک، پشت دیگری را نمی بیند (2)(3)].».

ص: 398

1- حجر 47؛ هر کینه ای را از دل شان برکنده ایم، همه برادرند، بر تخت ها رو به روی همند.

2- همان.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 302-303/2 پس از آوردن آیه، بیانی افزون دارد که به این حدیث مربوط می گردد: «این حدیث در برگیرنده ویژگی های دیگری است که اقتضای امامت حضرت (علیه السلام) را دارد، و از آن جمله است این که حضرت، ساقی حوض پیامبر است و مردم را از آن دور می سازد. ظاهر این سخن اقتضای امتیاز و برتری بر همه مردم و دست کم برتری او به این امت را دارد که بر این اساس امام خواهد بود. دیگر این که شیعه او در بهشت هستند، پس اعتقاد آن ها در این که تنها او امام است بر حق است. دیگر این که مؤدّه بهشت به شخص اوست و این همان گونه که گفته شد دلیل عصمت و برتری اوست بر شیوخ سه گانه که بشارت آن ها به بهشت صحیح نیست و لذا در میان آن ها تنها علی (علیه السلام) امامت خواهد یافت.».

امام صادق (علیه السلام) می فرماید مقصود از آیه: **يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ (1)** - علی بن ابی طالب (علیه السلام) است (2). - ابن عباس در باره آیه: **وَازْكُوعُوا مَعَ الرَّاِكِعِينَ (3)** - می گوید: این آیه به ویژه در حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) نازل شده است که نخستین کسانی بودند که نماز گزارند و به رکوع رفتند (4). - این همه را ابن مردویه (5) از مسند جمهور (6) - نقل کرده است و خوارزمی در آیه: **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى (7)** - به اسنادش از انس، سخن افزونی دارد و می گوید:

در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ستاره ای فرو افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به این ستاره بنگرید، به خانه هر که در افتد او جانشین پس از من خواهد بود. همه دیدند که این ستاره، به خانه علی (علیه السلام) در افتاد و خداوند، این آیات را نازل فرمود: **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (8) (9)**.

ص: 399

1- فتح 29؛ و کشاورزان را به شگفتی وادارد تا آن جا که کافران را به خشم آورد.

2- همان.

3- بقره 43؛ و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

4- همان.

5- ابن بطریق در خصائص 240/ می گوید: «این آیه، خاصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است، و پیش از علی (علیه السلام) هیچ کس با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز نگزارده است و همین خود، دلیل آن است که باید از این دو نفر، یکسان پیروی کرد، و این حاکی از وجوب پیروی از علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.».

6- کشف الغمّه 1/325-315 به نقل از ابن مردویه در مناقبش.

7- نجم 2؛ سوگند به آن ستاره چون فرو افتد.

8- مناقب، ابن مغزلی 266/، ح 313.

9- علامه مجلسی در بحار الانوار 284/35 می گوید: «خاصّه و عامّه نقل کرده اند که این آیه در حقّ علی (علیه السلام) نازل شده است، و برخی از اخبار به امامت ایشان تصریح دارد و بعضی از این اخبار به قرینه سؤال و حسد مردم به ایشان پس از این ماجرا، صراحت دارد تا جایی که پیامبر خود را به گمراهی نسبت دادند! و این دلیل آن است که مراد از وصایت، همان امامت می باشد، چنان که دلیل فضیلت کاملی است برای حضرت (علیه السلام) که مانع از آن می شود دیگری بر ایشان مقدّم گردد.» شیخ مظفر در دلائل الصدق 236-237/2 می گوید: «ستاره ای که فرود آمد ممکن است از ستارگان آسمان باشد که خداوند آن را در جرمی خرد بسان معجزه ای به خانه علی در افکنده است تا آن را نشانه آشکاری قرار دهد برای امامت امیر المؤمنین (علیه السلام)، چنان که شقّ القمر کرد و آن را در اندازه ای کوچک به زمین فرستاد تا معجزه رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، و ممکن است به گونه دیگری باشد، زیرا در آیات الهی، روی دادن هیچ پدیده ممکنه دور نیست، چنان که دور نیست خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) در مکه آشکار گردد تا حاجیان علیه حضرت (علیه السلام) همداستان گردند. چه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانست قریش در پایان با علی (علیه السلام) چه خواهد کرد و چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بیان خلافت علی خردسال (علیه السلام) خودداری نمی کرد و لذا در آغاز رسالت خود هنگام نزول آیه: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** با گردآوری بنی هاشم، خلافت حضرت (علیه السلام) را صراحتاً اعلان داشت.» بنگرید به: خصائص 66/.

جابر به نقل از امام باقر (علیه السلام) در باره آیه: *أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* (1) - می گوید: ما همان مردم [الناس] هستیم (2)(3)».

ص: 400

1- نساء/54؛ یا به مردم حسد می ورزند به سبب آن چه خداوند از فضل خود، بدیشان بخشیده است.

2- همان 267/314.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 306/2 می گوید: «چگونگی دلالت این سخن بر بحث مورد نظر ما روشن است. مقصود از: *ما آتاهمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* همان علم، هدایت، درک، حکمت و صفات و ویژگی های دیگری است که شأن محمّد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است، نه امور پست دنیوی، و هویداست دادن این فضیلت به علی (علیه السلام) که موجب حسادت مردم به او گشته است مقتضی افضلیت و امامت حضرت (علیه السلام) است و در غیر این صورت، حضرت (علیه السلام) مورد حسادت قرار نمی گرفت، چنان که شرکت علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضیلت - بر اساس روایت دوم - دلیل فضیلت علی (علیه السلام) است همچون فضیلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بدین ترتیب برای خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شخص افضل و احق خواهد بود.»



اصبغ بن نباته آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (1)» - را برای علی (علیه السلام) تلاوت کرد و ایشان گریست و فرمود: «به خاطر می آورم هنگامی را که خداوند (2) - از ما پیمان گرفت.» (3)(4)».

ص: 401

1- اعراف 172؛ و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد.

2- همان.

3- همان 272-271، ح 301.

4- ابن بطریق در خصائص 261-262 می گوید: «این چنین تفسیر شده است که خداوند به ملائکه فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ فرشتگان گفتند: آری، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خدای شمایم و محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر شما و علی امیر شما، و این پیش از زمانی بوده است که احدی از بنی آدم آفریده شده باشد، چه فرمود: و آدم، میان روح و جسم است و علی (علیه السلام) پیش از آفرینش آدمی زاده، امیر المؤمنین نامیده شده بود و پیش از بنی آدم به امارت بر ملائکه اختصاص یافت، پس بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، ولای او بر امت واجب است، زیرا خداوند تبارک، نام او را با نام خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همراه ساخت و این مرتبه ای است که در گزینش، افزونی بر آن در تصور نمی گنجد و ماندنی برای آن یافت نمی شود و در این برای صاحب دلان پندی است.» سید حامد حسین در خلاصه عبات الانوار 264/5 می گوید: «گرفتن پیمان نبوت پیامبر ما از دیگر پیامبران، فرع بر تقدم نبوت پیامبر ماست و این دلالت دارد بر افضلیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نیز از پیش دانسته شد که تقدم نبوت پیامبر، متفرع است بر تقدم نسبت به خلاق، پس هر گاه فرع فرع بر افضلیت دلالت کند دلالت خواهد داشت بر اصل افضلیت بنا به اولویت قطعی. نور علی (علیه السلام) نیز با نور پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی است و او نیز پیش از آدم آفریده شده است، پس امام (علیه السلام) هم فضیلتی سترگ دارد که گرفتن پیمان، فرع فرع آن است، پس بدون تردید او بر همه انبیا و پیامبران، افضل است و تنها او برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) متعین خواهد گشت.» او در همین جلد از کتاب 269/ می گوید: «اگر این مفهوم، متفرع باشد به تقدم پیامبر بر خلاق و این تقدم در میان خلاق برای علی (علیه السلام) نیز ثابت باشد او نیز پس از پیامبر اکرم، برترین مردم خواهد بود و اوست همان امام و جانشین پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روا نخواهد بود احدی از مردم بر او پیشی گیرد. احادیث فراوانی در کتاب های ایشان صراحت دارد بر این که پیمان ولایت و امامت علی (علیه السلام) بسان پیمان نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) از پیامبران و دیگران گرفته شده است. پس هر فضیلتی که علمای بزرگ در پرتو احادیث مربوط به میثاق و جز آن برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) یادآور شده اند برای علی (علیه السلام) نیز ثابت است، و این همان عاملی است که زبان ستیزه جویان را می برد و نفس بر معاندان تنگ می کند وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» او در همین مأخذ 273/ می گوید: «پس هر چه برای پیامبر ثابت شده باشد برای علی ثابت است و او بر همه فرشتگان برتری دارد، و اینک که او بر همه پیامبران - جز پیامبر ما - و همه فرشتگان برتری دارد بر همه مردم اعم از صحابی یا جز آن برتری خواهد داشت و تنها او پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جانشین خواهد بود و امیر و فرمانده.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 227/2 می گوید: «به هر حال این روایت حاکی از امارت علی (علیه السلام) است حتی بر خلفای سه گانه، زیرا از خود آن ها هم بر ولایت علی (علیه السلام) پیمان گرفته شده است. و گرفتن پیمان به امارت علی (علیه السلام) به همراه نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) دلیل آن است که حضرت (علیه السلام) خلیفه بلا فصل پیامبر است و در غیر این صورت کنار گذاشتن خلفای پیش از او وجهی نخواهد داشت.»

عبد الله بن مسعود در بارة آية: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (1)** - می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من همان دعای اجابت شده پدرم، ابراهیم هستم. عرض کردیم: یا رسول الله! تو چگونه دعای اجابت شده پدرت ابراهیم گشتی؟ فرمود: خداوند به ابراهیم وحی کرد که من تو را پیشوای مردم قرار می دهم. ابراهیم از این خبر، شادمان شد و فرمود: بار الها! آیا نسل من هم چونان خودم پیشوا خواهند بود؟ خداوند بدو وحی کرد: ای ابراهیم! به تو.

ص: 402

---

1- بقره 124؛ همانا من تو را برای مردم، امام قرار می دهم.





قولی نمی دهم که بدان وفا نکنم. [ابراهیم عرض کرد: این کدام قولی است که بدان وفا نمی کنی؟] فرمود: این پیشوایی را به ستمگران از نسل تو ندهم. در این هنگام ابراهیم عرض کرد: «خدایا! من و فرزندانم را دور بدار از این که بت ها را پرستیم، بار الهابیت ها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: این دعای ابراهیم در باره من و علی اجابت شد و هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است و بدین ترتیب خداوند مرا پیامبر خود و علی را وصی و جانشین قرار داد (1)(2).5.

ص: 405

1- همان مأخذ 276، ح 322.

2- ابن بطریق در خصائص 115/ می گوید: «هر یک از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) که بت پرستیده باشد نسبت از او منتفی نگردد بلکه به مقتضای نفی وحی در امامت کسی که بت پرستیده باشد استحقاق امامت از آن ها منتفی است، چه، پروردگار فرمود: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ عَلِي (علیه السلام) همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) استحقاق نبوت دارد، شایستگی امامت یافته است، زیرا این دو هیچ گاه در برابر بتی به سجده نیفتادند و بر این اساس ثابت می شود که این دو، اجابت دعای پدرشان ابراهیم -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ- هستند.» طوسی در تلخیص الشافی 254-255 می گوید: «اگر گفته شود: مراد آیه کسانی است که ستمکاری خود را استمرار دهند و کسی که از ستم خود توبه کند ستمکار نامیده نمی شود، پس چگونه آیه، پیشوایی او را نفی می کند؟ در پاسخ می گوئیم: حتی اگر بپذیریم کسی که توبه کند ستمگر نامیده نمی شود بدون تردید در حال ستمکاری، آیه او را در بر می گیرد و اگر آیه او را در برگردن آیه در همه احوال او عمومیت می یابد، زیرا تخصیص آیه به تنها یک وضع و حال، نیاز به دلیل دارد و حمل آن بر کسی که ظلمش را ادامه می دهد- نه کسی که توبه می کند- تخصیصی است بدون دلیل. دلیل آن که نام ظلم پس از توبه هم آن ها را در بر می گیرد چنین است: همه کسانی که در وعید مخالف ما هستند در آیات وعید و تهدید، توبه را شرط کرده اند و اگر توبه، آن ها را از این نام نهی می ساخت دیگر شرط کردن توبه در این آیات مفهوم معقولی نمی یافت و هیچ کس نمی تواند بگوید: این جاری مجرای این فرموده پروردگار است که: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، زیرا این سخن مادام که مؤمن هستند آن ها را در بر می گیرد و هر گاه از ایمان خارج گردند دیگر آن ها را در بر نخواهد گرفت. البته اگر از ظاهر آیه چشم پوشیم از فراگیری آیه خارج نمی شوند ولی دلیل، گواه آن است که استمرار ایمان، شرط آیه است که ما متعرض آن گشتیم. ولی آیه ای که یادآور شدیم چنین نیست و دلیلی که آن را در آیه بشارت به ایمان شرط دانستیم چنین است که ایمان، شایسته پاداش را در بر می گیرد، و کسی که ثواب او خنثی شود از شمول این آیه خارج می گردد. این شیوه مخالفان ما در اعتقادشان به «احباط» است، اما آن گونه که ما باور داریم بشارت، در هر حال، حاصل خواهد بود.» بیاضی در الصراط المستقیم 83/1-82 می گوید: «تنبیه: آن سه تن، ستمکار به شمار می آیند، زیرا کافر بودند و نمی توان آن ها را به امامت مسلمانان برگزید، چه، پروردگار می فرماید: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. گفتند: اسلامی که می آید احکام کفر گذشته را محو می کند. گفتیم: آن زشتی که زوده شدنش از امام، ضروری است پس از اسلام، همچنان در آن ها وجود داشت، و به همین سبب علی (علیه السلام) با طهارت و عصمتش در نهج البلاغه می فرماید: اگر کار به دست خود مردم بود هر یک از آن ها خود را برمی گزید و اگر اختیار با ابراهیم (علیه السلام) باشد آن ها را در میان ستمکاران قلمداد می کند تا جایی که خداوند او را از این کار بازداشت و فرمود: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، هر کس بت یا طاغوت یا یغوث یا یعوق یا نسر یا خورشید و ماه و سنگ و درخت پرستیده باشد یا در جهادی الهی ناکامرو گشته یا دروغ گفته یا بدگویی کرده یا به سخن چینی پرداخته یا ستمی روا داشته باشد امامتی نخواهد داشت. خداوند می فرماید: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَا هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا، پس آیا خدا آن ها را امام قرار داده است یا خود، خویشان را، یا مردم آن ها را به این منصب رسانده اند؟ تکمیل: شیخ ابو جعفر قمی با سندش به امام رضا (علیه السلام) می گوید: آیا آن ها قدر امامت را می دانند؟ امامت، بلند منزلت ترین، والاترین، پر اوج ترین، پهناورترین و ژرف ترین عرصه ای است که هرگز مردم نخواهند توانست با اندیشه و آرای خود بدان راه

یابند یا امام را به اختیار خود بگمارند. امامت، مقامی است که خداوند، آن را پس از نبوت و دوستی، به ابراهیم اختصاص داد و آن را چونان مرتبه ای سوم قرار داد و فضیلتی گرداندش که ابراهیم را بدان مشرف گرداند و با آن ابراهیم را ستود و فرمود: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا*، و ابراهیم خلیل از سر شادی گفت: *وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟* و خداوند فرمود: *لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ*. بدین ترتیب، این آیه امامت هر ستمگری را تا روز رستخیز باطل کرد. سپس خداوند با قرار دادن امامت در نسل او و برگزیدگان و پاکان، ابراهیم را گرامی داشت و فرمود: *وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ*. سخن این دو امام، به صراحت دلالت دارد بر عدم شایستگی اهل کفر و دروغ برای امامت. «شیخ مظفر در دلائل الصّدق 140-141/2 می گوید: «دلالت آیه به ضمیمه این حدیث در امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) از آن روست که حدیث، گواه استجابت دعای ابراهیم است در شماری از فرزندان او و امامت یافتن آن ها برای مردم، چرا که یا پیامبر بودند یا وصی. نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که دعای ابراهیم (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) رسید و امامت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چنین بود که خداوند او را به پیامبری برگزید و علی (علیه السلام) را پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وصایت انتخاب کرد و وصایت او هم ناگزیر باید به امامت بر مردم ختم شود، و اگر بپذیریم که مقصود از وصایت، به ارث بردن علم و حکمت است باید آن را از ویژگی های ائمه دانست، چه، پروردگار می فرماید: *أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ*. این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: «هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است» اشاره دارد به انتفای مانع نبوت و امامت - یعنی گناه و ستم که در آیه ذکر شده است - برای این دو نفر. در میان گونه های متفاوت ستم و گناه، بت پرستی، خاطر نشان شده است، زیرا در انتفا و ابتلا در میان قومش عمومیت داشته است، و مقصود، بیان انتفای مانع از آن دو نفر است که در آیه ذکر شده است نه آن که عدم سجده در برابر بت، علت تامه ای باشد در رسیدن دعا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا در پی آن لازم آید که هر کس در برابر بت سجده نکرده باشد حتی اگر نادان و سرکش باشد امامت بیابد، و نه این سخن که هر کس در برابر بت به سجده نیفتد از فضیلت منحصر به فردی در تاریخ برخوردار می شود تا گفته شود هر که در دوران اسلام زاده شده - و در برابر بتی سجده نکرده است - از این فضیلت برخوردار است، و نه این سخن که سجده نکردن در برابر بت، سبب تام برتری است تا گفته شود برخی از کسانی که از کفر توبه کردند برترند از کسانی که در دوران اسلامی زاده شده اند. از این گذشته مقصود از رسیدن دعا به این دو نفر، انحصار این دو نفر نیست، زیرا با «الی» متعددی شده و بر این اساس امامت حسن و حسین و نه تن پس از او منتفی نخواهد بود.» علامه عسکری در معالم المدرستین 207/1 می نویسد: «اگر بخواهیم پیرامون دلایل امامت ایشان به پژوهش در باره تعیین جانشین پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بپردازیم درمی یابیم که این مسأله نه از خاطر پیامبر رفته است و نه از یاد اطرافیان حضرت (صلی الله علیه و آله)، چه برخی از ایشان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواستند امر جانشینی پس از خود را به آن ها واگذارد. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ می فرمود: این امر در اختیار خداست و هر که را بخواهد برمی گزیند و در بر پا کردن جامعه اسلامی از آن ها بیعت گرفت تا اهل این مهم در آن به اختلاف برنخیزند و امام علی (علیه السلام) را در نخستین روزی که دیگران را به اسلام فراخواند به عنوان وزیر و جانشین پس از خود تعیین کرد و دیدیم که هر گاه خود به دلیلی در مدینه نبود علی (علیه السلام) را به جانشینی بر آن می گماشت، حتی اگر فاصله پیامبر از آن یک میل یا کمتر بود.» بنگرید به: معالم المدرستین 127/1، تقریب المعارف 133/1، اللوامع الالهیه 284-285، لوامع الحقائق - مبحث امامت 5-6.

محمد بن سهل بغدادی به نقل از موسی بن قاسم به نقل از موسی بن جعفر در باره آیه:

كَمْ شَ كَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ (1) - می گوید: از ابو الحسن (علیه السلام) در باره این فرموده پروردگار: كَمْ شَ كَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ پرسش کردم. فرمود: «مشکاه» فاطمه زهراست و «مصباح» حسن و «زجاجه» حسین. در باره كَانَهَا كَوْكَبٌ ذُرِّيٌّ گفت: ستاره ای درخشان است در میان زنان جهان. يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ شَجَرَةَ مَبَارَكَةٍ، ابراهیم است. لَا شَرَّ رَقِيبَةٍ وَلَا غَرِيبَةٍ نَهْ يَهُودِيٍّ است و نه مسیحی، در باره يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ گفت: نزدیک است که دانش از آن سخن گوید، در باره وَلَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ گفت: امامی در پی امامی، در باره يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ گفت: خداوند هر که را بخواهد به سوی ولایت ما هدایت می کند (2)(3).».

ص: 406

1- نور 36؛ چونان چراغدانی که در آن چراغی باشد.

2- نور 36.

3- شیخ مظفر در دلائل الصدق 308/2 می گوید: «حاصل مفهوم، این که مثل نور الهی همچون فاطمه عالمه است که با مصباح نور حسن و حسین که با نور فرزندان امام او چند چندان می شود پرتو می افشاند و این خود گویاترین دلیل است در امامت علی (علیه السلام) و فرزندان پاک او و چنین آمده است که ائمه یکی پس از دیگری از فاطمه (س) هستند و تردیدی در امامت آن ها نیست و امامت آن ها شاخه ای است از امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) و بدین ترتیب امامت او ثابت می گردد که همین مورد نظر ماست، به علاوه آن که خداوند تبارک و تعالی با آوردن مثلی برای فاطمه و فرزندان او فضیلتی آنها را آشکار ساخته است که همسنگ ندارد و افتخاری که ماندنی برای آن نیست و شکی نیست که فضیلت آن ها از فضیلت علی (علیه السلام) برمی خیزد، پس او برترین فرد امت است و برترین فرد امت، همان امام خواهد بود.».

در باره آیه: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (1) - ابن عباس می گوید منظور چنین است که: اهل بیت پیامبران را نکشید (2)(3)».

ص: 407

1- نساء/29؛ خودتان را نکشید که خداوند نسبت به شما مهربان است.

2- همان/318، ح 362.

3- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 310/2-309 می گوید: «به این استدلال از این دیدگاه باید نگریست که نباید کشته شدن خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون کشت و کشتار مردم عادی تلقی شود، زیرا در هم شکستن هسته مرکزی فتنه و حفظ جان ها به وجه شرعی موکول است به امامان معصوم، و در این صورت آیه دلیلی است بر امامت و عصمت آن ها که این آیه قرآنی آن را تقویت می کند: إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ [انفال/24؛ دلائل 278/2] یعنی شما را به ولایت علی (علیه السلام) می خواند و مقصود از «انفس» در آیه، مفهوم حقیقی آن است، ولی به صورت کنایه کشتن «انفس» را برای کشتن اهل بیت (علیه السلام) به کار برده است، چرا که حفظ جان ها به آن ها بستگی دارد، چنان که ممکن است مجازاً نسبت دادن قتل به «انفس» برای نسبت دادن آن به اهل بیت باشد، چونان که این احتمال نیز وجود دارد که مراد، مجاز در مفرد باشد و مجازاً «انفس» به «اهل بیت» اطلاق شده باشد تا به این مطلب اشاره گردد که آن ها در وجوب حفظ و رعایت از سوی همه مردم بسان «انفس» هستند، زیرا زندگی اهل بیت از هر نظر همچون زندگی «انفس» است، چرا که از نظر رستاخیز، آنان هدایتگران و رستگاری در پرتو وجود آن ها به دست آمدنی است، و از نظر دنیا هم از این رو که حفظ جان ها بدان ها بستگی دارد و سعادت و برکت، با وجود آن ها رخ می نماید، و به همین سبب سلمان فارسی -رضی الله عنه- می گوید: «اگر از علی (علیه السلام) فرمان برید از بالای سر و زیر پا به شما رزق و روزی خواهد رسید»، و احتمال دارد مجاز در مفرد باشد و مقصود از «انفس» اهل بیت (علیه السلام) باشد و مراد از قتل ایشان، غصب خلافت آن ها باشد، چه، این غصب، به کشتن آن ها می انجامد چنان که دریافت ما حاکی از آن است.».



ابن عباس در باره آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (1) - می گوید: جماعتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: یا رسول الله! این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد در فشی از نور سفید فراهم آید، و ناگاه منادی ندا در دهد: سرور مؤمنان و کسانی که پس از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه او ایمان آوردند برخیزند. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) برمی خیزد و آن پرچم نورانی سپید به دست او داده می شود که همه مهاجران و انصار نخستین در زیر آن گرد آیند و دیگران به جمع آن ها راه نیابند تا آن جا که حضرت (علیه السلام) بر منبری نشیند که از نور رب العزّه است و همگان، فرد فرد به ایشان عرضه می شوند و حضرت (علیه السلام) پاداش و نور خود را بدیشان می دهد. هر گاه کار به آخری رسد به آن ها گفته می شود: جایگاه خود را در بهشت دانستید، پروردگارتان می فرماید: [انّ لكم] عندی مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا یعنی بهشت. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حالی که مهاجران و انصار به همراه او زیر پرچم قرار دارند برمی خیزد تا آن که ایشان را وارد بهشت می کند و سپس به منبر خویش باز می گردد و مؤمنان، یک یک به ایشان عرضه می گردند و هر یک بهره خود از بهشت را می ستانند و گروهی نیز به آتش درمی افتند و این همان سخن پروردگار است که: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ.

ص: 408

---

1- فتح 29، خداوند به آنانی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند مغفرت و پاداش بزرگی وعده داده است.

و نُورُهُمْ (1) - یعنی نخستین مؤمنان و اهل ولایت حضرت (علیه السلام)، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا [و كَذَّبُوا] بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (2) -، یعنی ولایتی که حقّ علی (علیه السلام) است و این که رعایت حقّ علی (علیه السلام) بر جهانیان واجب است (3)(4).

این چکیدهٔ احادیثی بود که از طریق جمهور به دست ما رسیده است و در این جا احادیثی را که امامیه نقل کرده اند نیاوردیم (5)».

ص: 409

1- اشاره است به آیهٔ مبارکه 19 در سورهٔ حدید: وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ .

2- مائده 86؛ کسانی که ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند اجر و درخشش خود را دارند.

3- همان 322-323، ح 369.

4- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 312/2 می گوید: «دلالت این آیه بر امامت حضرت (علیه السلام) از چند روست: یکی این که ایشان، سرور مسلمانان است و مؤمنان به همراه ایشان و زیر پرچم حضرتش (علیه السلام) به بهشت در می آیند و دیگر آن که همگی به حضرتش (علیه السلام) عرضه می شوند و این اقتضای امامت حضرت را دارد، چرا که بر برتری حضرت (علیه السلام) دلالت می کند و البته فرد برتر، همان امام است، به ویژه این که در پایان حدیث تصریح شده است که مراعات حقّ حضرت (علیه السلام) بر جهانیان واجب است و به این نکته تصریح شده است که اهل ولایت حضرت (علیه السلام) همان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و نپذیرندگان ولایت او در شمار کافران هستند، و این نه تنها بر امامت حضرت (علیه السلام) دلالت دارد بلکه گواه آن است که امامت، از اصول دین است، چه، هر که غیر اصول را انکار کند کافر نمی شود.».

5- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 317/2 می گوید: «در ینابیع المودّه طبرانی به نقل از ابن عبّاس می گوید که گفته است: در ستایش علی بیش از سیصد آیه نازل شده است و شما می دانید که فراوانی ستایش کسی در قرآن مجید- و لوبه هر مناسبت- دلیل برتری او بر دیگران و عظمت او نزد خداوند سبحان است و فرد برتر، همان امام خواهد بود، به ویژه آن که آیات با بیان های گونه گونی آمده است که برخی از آن ها حاکی از تفضیل حضرت (علیه السلام) و برخی گواه عصمت حضرت (علیه السلام) و شماری دلیل وجوب پیروی از ایشان و تعدادی بیان کنندهٔ این است که شخص، پیرامون ولایت حضرتش، پرسش خواهد شد.».

## مبحث بیست و دوم: این که نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت علی (علیه السلام) است و او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است:

مبحث بیست و دوم: این که نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت علی (علیه السلام) است و او تقسیم کننده بهشت (1) و دوزخ است:

خوارزمی (2) - به اسناد خود از جابر روایت می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده و نسل محمد (صلی الله علیه و آله) را در پشت علی (علیه السلام) قرار داده است.

عبد الله بن عباس می گوید: من و پدرم عباس بن عبد المطلب نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشستیم که علی (علیه السلام) وارد شد و سلام کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ سلام او را داد و به او خوشامد گفت و به سوی او رفت و در آغوشش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و در سمت راست خود نشاندهش. عباس عرض کرد: یا رسول الله! او را دوست داری؟ فرمود:

ای عموی رسول خدا! به پروردگار سوگند، از خود بیش تر دوستش دارم. همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشت او می نهد و نسل مرا در پشت علی (علیه السلام) نهاده است (3).

ص: 410

1- شیخ طبرسی در اعلام الوری 189/ از جمله مناقب حضرت را آن می داند که خداوند او را بدین افتخار مشرف گرداند که آتش را فرمانبر او قرار داد. علامه مجلسی در بحار الانوار 210/39 می گوید: «دلیل بر این سخن در باب های پیشین آورده شد و در باب های پسین نیز آورده خواهد شد و بیش تر آن را در کتاب معاد بیان داشته ایم و در تواتر آن تردیدی وجود ندارد و هیچ عاقلی شک نمی کند در این که هر کس قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد از دیگری پیروی نمی کند و چگونه یک خردمند تجویز می کند که امام در وارد شدن به بهشت، به اجازه رعیت خود نیاز داشته باشد؟ با در نظر گرفتن این که بر شخص منصف، آثار پیاپی پوشیده نیست که کسانی بر او پیشی یافتند که دشمنان او بودند، و این اخبار حاکی از آن است که حضرت (علیه السلام)، دشمنان خود را به آتش وارد خواهد کرد. پس سپاس خدایی را که ولایت او و ولایت امامان از نسل برگزیده او را بهره ما گرداند.»

2- مناقب ابن مغزالی 49/، ح 72.

3- بنگرید به: مناقب ابن مغزالی 49/، ح 72. او در این کتاب به اسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده است و نسل محمد را در صلب علی بن ابی طالب نهاده است. مصحح این مأخذ در حاشیه همان صفحه می گوید: همین سند را علامه قندوزی در ینابیع الموده 266/ و حافظ هیشمی در مجمع الزوائد 272/9 و ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة 74/ و سیوطی در الجامع الصغیر 230/1 ذکر کرده اند و آغاز حدیث چنین است: «من و عباس نزد پیامبر نشستیم (و حدیث همچنان که آوردیم ادامه می یابد) او سپس می گوید: خطیب در تاریخ خود 316/1 به اسناد ابن عباس می گوید: من و پدرم عباس نزد پیامبر نشستیم - حدیث همچنان که آوردیم پیش می رود - محب طبری در ذخائر العقبی 67 و الریاض النضره 168/2 و ذهبی در میزان الاعتدال 116/2 و ابن حجر در لسان خود 429/3 و علامه زرقانی در شرح المواهب 6/2 همین را آورده اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: تو قسمت کننده دوزخی و تو در بهشت را می کوی و بدون حساب بدان درمی آیی (1).-

### مبحث بیست و سوم: پیرامون خبر مناشده:

(2)- از اخبار مشهوری که از طریق خاصه و عامه، به حد تواتر نقل شده، خبر مناشده است که خوارزمی و دیگران از عامر بن وائله (3)- روایت کرده اند که گفته است: در روز شوری در خانه، نزد علی (علیه السلام) بودم و شنیدم که به آن ها می گفت: چنان با شما استدلال کنم که نه عرب های شما بتواند آن را باطل کند و نه عجمی از شما.

سپس فرمود: ای جماعت! شما همه را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی پرستیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

فرمود: شما همه را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که

ص: 411

---

1- همان 67/، ح 97، و مناقب خوارزمی 209/.

2- مناشده آن است که برای مطالبه حقی، فردی دیگران را به خدا سوگند دهد تا به حق، گواهی دهند-م.

3- مناقب خوارزمی 222/، مناقب ابن مغزلی 112/، احقاق الحق 94-121/21 و 305-340/6 و مآخذ بسیار دیگر.

برادری چون برادر من جعفر طیار داشته باشد که در بهشت همراه فرشتگان باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که عمویی همچون حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی در میان شما جز من همسری همچون فاطمه دختر محمد سرور زنان بهشتی دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که دو پسر همچون حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من کسی در میان شما هست که ده بار با رسول خدا نجوا کرده باشد و هر بار صدقه پرداخته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، جز من در میان شما کسی هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او فرموده باشد: «هر که من مولا و سرور اویم علی مولا و سرور اوست، خدایا دوست بدار آن کس را که دوستش دارد و دشمن بدار کسی را که دشمنش می دارد و حاضران این خبر را به آگاهی غایبان برسانند»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او گفته باشد: «خدایا کسی را نزد من فرست که پیش تو و من محبوب ترین است و تو و من را بیش تر از هر کسی دوست دارد تا این پرنده را با من بخورد» و جز من کسی نزد او رفته باشد و آن پرنده را با او خورده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او فرموده باشد: «فردا پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و باز نخواهد گشت مگر آن که خداوند به دست او گشایش، پیش آورد»، و هر کسی جز من شکست خورده بازگشت؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر به بنی ولیع در باره او فرموده باشد: «یا از این اعمال دست می شوید یا مردی را به سوی شما خواهم فرستاد همچون خود که فرمانبری از او چونان فرمانبری از من و سرکشی در برابر او بسان سرکشی در برابر من است و شما را با شمشیر به سختی در هم کوبد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من کسی در میانتان هست که پیامبر در حق او فرموده باشد: «دروغ گفته است»

کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و علی (علیه السلام) را دشمن می شمارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته به او سلام کرده باشند که از جمله آن هاست: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، آن گاه که از چاه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب آوردم؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که آسمانیان در حقّ او این ندا را سر داده باشند: «نیست شمشیری چون ذو الفقار و نیست جوانمردی همچون علی»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که جبرئیل به او گفته باشد: «او مظهر برابری است»، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده باشد:

«او از من است و من از او»، و جبرئیل گفته باشد: «و من از شما دو نفر»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حقّ او فرموده باشد: «من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و تو بر سر تأویل آن خواهی جنگید»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که با ناکثان و قاسطان و مارقان، به گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ستیزیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که خورشید برای او بازگشته باشد تا نماز عصر را بهنگام بخواند؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او دستور داده باشد سوره براءت را از ابو بکر بازستاند و ابو بکر به او گفته باشد: آیا در باره من چیزی نازل شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او بفرماید: از من پیامی نمی رساند مگر علی (علیه السلام)؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حقّ او فرموده باشد: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی جز من در میان شما هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره او فرموده باشد: «تو را جز مؤمن کسی دوست ندارد و جز کافر دشمنت نمی شمارد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، می دانید که پیامبر دستور داد [در مسجد] همه درهایتان را ببندید و تنها در من باز ماند و شما اعتراض کردید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«نه من درهای شما را بستم و نه در علی (علیه السلام) را باز گذاردم و این خدا بود که درهای آن ها

را بست و در علی را باز گذاشت»؟ گفتند: به خدا سوگند چنین بود. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که در روز طائف پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها با من به تفصیل نجوا کرد، و شما اعتراض کردید که چرا تنها با من نجوا می کند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه من که خدا با او نجوا کرد. گفتند: به خدا سوگند چنین بود. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «حق با علی است و حق با حق و حق، پیوسته با علی در گردش است»؟ گفتند: آری، به خدا سوگند چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من در میان شما دو گران بها می نهم، کتاب خدا و خاندانم، تا آن گاه که به آن دو چنگ درزنید گمراه نگردید و این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند»؟ گفتند: به خدا سوگند چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که خود را سپر بالای پیامبر در برابر مشرکان کرده باشد و در بستر او خفته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که به مبارزه طلبی عمرو بن عبد و د عامری پاسخ مثبت داده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در حق او نازل کرده باشد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را سرور عرب نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در حق او فرموده باشد: «از خدا برای خود چیزی نخواستم مگر آن که مانند آن را برای تو مسألت کردم»؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

#### مبحث بیست و چهارم: پیرامون دعا برای حضرت (علیه السلام):

خوارزمی (1) - به نقل از عبد الله بن سلمه روایت می کند که گفته است: شنیدم که علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد من آمد در حالی که از درد می نالیدم و می گفتم: خدایا! اگر اجل من فرا رسیده است راحتم کن و گر نه شفایم ده، و اگر بلایی در میان است شکیبایم گردان. پس پیامبر با پایش به من زد و گفت: چه گفتی: و من سخنم را تکرار کردم. پس

ص: 414

فرمود: خدایا شفا بده، یا فرمود: خدایا خدایا لباس عافیت بدو بپوشان. علی (علیه السلام) می فرماید: دیگر از دردی شکایت نکردم.

امّ عطیه (1) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) لشکری را گسیل داشت که علی بن ابی طالب هم در میان آن ها بود. شنیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که دو دستش را بلند کرده بود چنین دعا می فرمود: خدایا! مرا نمیران تا وقتی که چهره علی بن ابی طالب را نشانم دهی.

عبد الله بن حارث (2) - به نقل از علی (علیه السلام) می گوید: درد شدیدی داشتم که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدم. پس او مرا در جای خود قرار داد و گوشه جامه اش را بر من افکند و سپس برخاست و نمازی گزارد، و در پی آن فرمود: ای علی! دیگر غم مخور که بهبودی یافتی. من برای خود چیزی نخواستم ام مگر آن که نظیر آن را برای تو طلب کرده ام، و دعایی نکرده ام مگر آن که مستجاب شده است. یا فرمود: هر چه خواسته ام در اختیارم نهاده شده مگر آن که پیامبری پس از من نیست.

### مبحث بیست و پنجم: پیرامون بیم دادن به کسی که بغض علی (علیه السلام) در دل داشته باشد:

خوارزمی (3) - از معمر و او از زهری و او از عکرمه و او از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: خداوند عزّ و جلّ به سبب بدگمانی بنی اسرائیل نسبت به پیامبران و اختلاف در دین، اجازه نداد آسمان بر آن ها بیارد و این امت را به سبب بغض نسبت به علی بن ابی طالب به خشکسالی گرفتار کرد.

معمر می گوید: (4) - زهری برایم حدیثی گفت، اما در آن بیماری که بدان گرفتار شد روایتی از عکرمه برایم بازگفت که نه قبلا و نه پس از آن برایم نگفته بود. چون از بیماری اش بهبود یافت پشیمان شد و به من گفت: ای یمانی (زهری)! این حدیث را پوشیده دار و آن را در هم پیچ که اینان (بنی امیه) در یاد و نام علی، عذری را نمی پذیرند (5).

ص: 415

1- همان 122/، ح 160، و نظیر آن با اختصار در مناقب خوارزمی 30/ آمده است.

2- همان 135/، ح 178. مانند آن در مناقب خوارزمی 61/ آمده است.

3- همان 141/، ح 186.

4- همان و حدیث، ص 142.

5- ابن شهر آشوب در مناقب 226/2 می گوید: «دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) دریافتن پیروزی و ولایت جایز نیست مگر برای ولیّ امر و بدین ترتیب امامت ایشان آشکار می گردد. علامه بیاضی در صراط المستقیم 80/2 در ذیل خبر دعای پیامبر در حقّ اهل بیتش چنین آورده است: «و هر که وصیّت مرا در حقّ آنان تباه سازد بهشت را بر او حرام سازد.» «دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) مستجاب است، زیرا نیرویی قوی پشتیبان اوست، چه، پروردگار می فرماید: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ [نجم 3/].»



گفتم: یا ابا بکر [کنیه زهری] چگونه با شنیدن این حدیث از عکرمه که در برگیرنده فضیلتی از فضایل علی است و برای من بازگفتی با این قوم همکاری می کنی و آن را در دل نگه داشتی؟ گفتم: کافی است که بدانی آن ها ما را در دنیای خود شریک ساختند و ما در برابر، به ورطه هوی و هوس آن ها فرو افتادیم.

انس (1) - روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خداوند، آفریده هایی دارد که نه از فرزندان آدم هستند و نه از فرزندان ابلیس و دشمنان علی بن ابی طالب را نفرین می کنند.

عرض شد: یا رسول الله! آنان کیانند؟ فرمود: پرنده گانی قنبره نام که سحرگاهان بر سر درختان ندا در می دهند که لعنت الهی بر دشمنان علی بن ابی طالب، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصَّطَفَىٰ» جابر بن عبد الله انصاری (2) - می گوید: شنیدم که علی (علیه السلام) می فرمود: سه سال با پیامبر نماز گزاردم پیش از آن که احدی از مردم با او نماز گزارد. و از علی شنیدم که می فرمود: از جمله، قول هایی که پیامبر به من داد این است که هیچ کافری مرا دوست نخواهد داشت و هیچ مؤمنی مرا دشمن نخواهد شمرد. آگاه باشید به خدا سوگند نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته اند و نه گمراه شده ام و نه کسی به سبب من گمراه شده است.

جابر بن عبد الله (3) - می گوید: چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای فتح خیبر آمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) 5.

ص: 416

---

1- همان 142/، ح 187.

2- همان 194/، ح 230.

3- همان 237/، ح 285.

به او فرمود: ای علی! اگر چنین نمی بود که گروهی از امت من در حق تو همان سخنی را می گفتند که مسیحیان در حق عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند در باره تو آن می گفتم که کسی بر تو گذر نمی کرد مگر آن که از خاک پای تو و غسله ات شفا می جستند، ولی تو را همین بس که برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو ذمه مرا پاک می کنی و عورت مرا می پوشانی و در راه بر پا داشتن سنت من می ستیزی، و تو در روز رستخیز، نزدیک ترین مردمان به من خواهی بود و بر سر حوض کوثر، جانشین من هستی، و پیروان تو بر منبرهایی از نور خواهند بود با چهره هایی سپید که پیرامون من هستند و در بهشت، همسایگان من، [بی آنکه از شمار اصحاب من کاسته شود]، جنگ با تو جنگ با من، صلح با تو صلح با من و سرشت تو سرشت من است. فرزندان تو فرزندان من هستند و تو دین مرا ادا می کنی و وعده مرا بر می آوری و حق، بر زبان تو و در قلب تو و با تو و در کنار تو و در برابر دیدگان توست. ایمان، با گوشت و خون تو درهم آمیخته چنان که با گوشت و خون من درهم آمیخته است. بدخواه تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نشود و دوستدار تو از آن کنار گذارده نشود. پس علی (علیه السلام) به سجده افتاد و فرمود:

سپاس مر خدایی را که با اسلام بر من مت نهاد و به من قرآن آموخت و بهترین مردمان و ارجمندترین آفریدگان و گرامی ترین آسمانیان و زمینیان، خاتم انبیا و سرور رسولان و برگزیده خدا در میان همه جهانیان را به سبب نیکی به من و تقصّل بر من، محبوب دلم گرداند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای علی! اگر تو نمی بودی پس از من، مؤمنان شناخته نمی شدند. خداوند، نسل هر پیامبری را در پشت او نهاده است و نسل مرا در پشت تو گذارده است. ای علی! تو برای من عزیزترین و گرامی ترین مردم هستی و دوستدار تو ارجمندترین فرد در میان امت من است که بر سر حوض کوثر به من وارد می شود.

### **مبحث بیست و ششم: پیرامون داستان اصحاب کهف و گفت و گوی حضرت (علیه السلام) با یهود:**

ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در کتاب عرائس (1) - آورده است که:

هنگامی که عمر بن خطاب به خلافت رسید گروهی از دانشمندان یهود نزد او آمدند و

ص: 417

گفتند: ای عمر! تو پس از محمد، ولی امر مسلمانان هستی، ما آهنگ آن داریم که پیرامون مسائلی از تو پرسش کنیم، اگر پاسخ ما را بدهی خواهیم دانست که اسلام، حق است و محمد، پیامبر و اگر نتوانی پاسخمان دهی خواهیم دریافت که اسلام باطل است و محمد، پیامبر نیست. عمر گفت: آن چه به نظرتان می رسد پرسید. گفتند: به ما بگو: قفل های آسمان ها کدام است و کلیدهای آن کدام؟ و آن کدام قبر بود که صاحب خود را حرکت داد؟ و آن کدام غیر انسان و غیر جتی بود که قوم خود را انذار کرد؟ پنج چیز به ما بگو که روی زمین راه رفتند بی آنکه در رحمی قرار گرفته باشند. به ما بگو درّاج در فریادش و خروس در آوازش و اسب در شیهه اش و قورباغه در صدایش و چکاوک در نغمه اش چه می گویند؟ عمر سر به زیر انداخت و گفت: بر عمر عیبی نیست که اگر از مسأله ای از او پرسند که نداند بگوید نمی دانم. یهودیان برجهیدند و گفتند: گواهی می دهیم که محمد، پیامبر نبوده، اسلام بر باطل است.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - از جای خود پرسید و به یهودیان گفت: اندکی درنگ کنید و سپس به سوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفت تا بر او وارد آمد و عرض کرد: یا ابا الحسن! به داد اسلام رس. حضرت (علیه السلام) فرمود: چه شده است؟ و سلمان، جریان را به آگاهی او رساند. حضرت (علیه السلام) در حالی که برده پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر دوش می کشید بیامد.

همین که چشم عمر به حضرت (علیه السلام) افتاد از جای خود پرید و او را در آغوش گرفت و گفت: ای ابو الحسن! تو به هنگام هر دشواری و شدیده ای فرا خوانده می شوی. علی (علیه السلام) به یهودیان فرمود: آن چه به نظرتان می رسد پرسید. همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هزار در از دانش را به من آموخته که از هر یک هزار در گشوده می گردد. آن ها پرسش های خود را مطرح کردند. علی (علیه السلام) فرمود: من با شما شرطی دارم. آیا اگر چنان پاسخ شما را دهم که در توراتان آمده است به دین ما در می آید و به پیامبر ما ایمان می آورید؟ گفتند: چنین باشد.

فرمود: یک یک پرسید. گفتند: قفل های آسمان کدام است؟ فرمود: قفل های آسمان، شرک به خداست، زیرا اگر زن و مرد بنده ای مشرک باشند عملشان به آسمان نمی رسد.

گفتند: کلید آسمان ها کدام است؟ فرمود: کلید آن، شهادت به «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ و رَسُولُهُ» است. یهودیان به یک دیگر نگرستند و گفتند: این جوان درست می گوید: گفتند:

کدام قبر، صاحب خود را به حرکت در آورد؟ فرمود: آن نهنگی که یونس بن متی (علیه السلام) را

بلعید و او را در دریاهاى هفتگانه بگرداند. گفتند: به ما بگو کدام غیر انسان و غیر جنّی بود که قوم خود را انذار کرد؟ فرمود: مورچه سلیمان آن گاه که گفت: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (1) - گفتند: نام پنج چیز را برای ما ببر که بر زمین راه رفته اند بی آنکه در رحم، قرار گرفته باشند. فرمود: آدم، حواء، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی. گفتند: به ما بگو درّاج در فریادش چه می گوید؟ فرمود:

می گوید: رحمان بر عرش قرار گرفت. گفتند: به ما بگو خروس در آوازش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: به یاد آورید ای غافلان. گفتند: به ما بگو اسب در شیهه اش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: هر گاه مؤمنان به سوی کافران رفتند بار خدایا! بندگان مؤمنت را بر کافران یاری رسان. گفتند: به ما بگو دراز گوش در عرشش چه می گوید؟ فرمود:

گمرک چى را نفرین می کند و در چشم شیاطین عر می زند. گفتند: به ما بگو قورباغه در صدایش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: پاک است خدای معبود من و در اعماق دریاها تسبیح می شود. گفتند: به ما بگو چکاوک در نغمه اش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: بار خدایا! دشمنان محمّد و آل محمّد را لعنت کن.

دو نفر از این سه نفر یهودی گفتند: نشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا عبده و رسوله. عالم سوم برخاست و گفت: ای علی! در دل یاران من همان ایمان و تصدیقی گذشت که در دل من، و اینک یک پرسش مانده است که از تو می پرسم. حضرت (علیه السلام) فرمود: آن چه می خواهی پرس. گفت: مرا آگاه کن از قومی که در اوّل الزّمان سیصد و نه سال بمردند و سپس خداوند آن ها را زنده کرد. داستان آن ها چه بود؟ علی (علیه السلام) فرمود: ای یهودی! اینان اصحاب کهف بودند و خداوند تبارک و تعالی در قرآن ویژگی های آنان را بر پیامبر ما نازل کرده است که اگر بخواهی برایت می خوانم. یهودی گفت: قرآن شما را بسیار شنیده ایم، اگر می دانی ما را از نام آنان و نام پدرانشان و نام شهرشان و نام سلطانانشان و نام سگشان و نام کوهشان و نام غارشان آگاه کن و داستان ایشان را از آغاز تا انجام بر ایمان بازگو.

علی (علیه السلام) ردای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به خود پیچید و فرمود: ای برادر یهودی! حبیب مند.

ص: 419

---

1- نمل 18؛ ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی خبر درهم نکوبند.

محمد(صلی الله علیه و آله) به من فرمود: در سرزمین روم، شهری بود که به آن افسوس یا طرسوس گفته می شد، [نام آن در جاهلیت افسوس بود و چون اسلام بدان جا راه یافت طرسوس نامیدندش]. آنان سلطانی شایسته داشتند و چون این سلطان بمرد رشته کارهایشان از هم گسست و بدین ترتیب خبر به سلطان ایران رسید که دقianos نامیده می شد و حاکمی بود زورگو و حق پوش. او با لشکریانش به راه افتاد تا به افسوس رسید و آن جا را پایتخت خود گرفت و کوشکی در آن بر پا ساخت. یهودی از جای خود پرید و گفت: اگر می دانی آن کوشک و جایگاه های آن را برایم توصیف کن. فرمود: ای برادر یهودی! او کوشکی از مرمر برافراشت که طول آن یک فرسنگ بود در یک فرسنگ از مرمر صاف و صیقلی و در آن چهار هزار ستون از طلا و هزار آویز طلایی به کار زده شده بود که زنجیرهایی از نقره از آن آویزان بود و هر شب این زنجیرها با روغنهای خوشبویی که بدان مالیده می شد چراغانی می گشت. شرق آن دوپست پنجره و غرب آن نیز دوپست پنجره داشت و خورشید از هنگام برآمدن تا هنگام فرو شدن همان گونه که چرخش داشت در این کوشک می گردید. او اریکه ای از طلا برای خود فراهم آورده بود که طول آن هشتاد ذرع و عرضش چهل ذرع بود و جواهر بر آن نشاندند. در سمت راست اریکه، هشتاد تخت از طلا نهاده شده بود که مقامات روحانی بر آن می نشستند و در سمت چپش نیز هشتاد تخت که پهلوانان [و قاضیان] بر آن می نشستند. او سپس بر اریکه می نشست و تاج بر سر می نهاد. یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! اگر راست می گویی به من بگو تاج او از چه فراهم آمده بود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: ای یهودی! تاج او از طلای خالص بود که هفت پره داشت و بر هر پره، مرواریدی درخشان، آن گونه که چراغی در شب پرتو افشانند. او پنجاه پسر بچه از فرزندان روحانیون را برگزیده بود که کمربندهای حریر سرخ به میان بسته بودند و شلوارهای ابریشم سبز بر پای داشتند. هر یک از آن ها تاجی بر سر، دستبندی بر دست و خلخالی بر پای داشتند. هر یک از آن ها با فانوسی طلایی بر دست، نزدیک سر سلطان ایستاده بودند. او شش پسر نوباوه از فرزندان علما را برگزیده، وزیر خود قرارشان داده بود و بدون نظر آن ها تصمیمی نمی گرفت، سه تن از ایشان در سمت راست و سه تن در سمت چپ او قرار داشتند.

یهودی از جای خود برخاست و گفت: ای علی! اگر از حال آنان آگاهی به من بگو نام سه

تنی که در سمت راست او و سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند چه بود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: حیب من رسول خدا به من فرمود: نام سه تنی که در سمت راست او قرار داشتند تملیخا و مکسلمینا و محسیمینا و نام سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند مرطلیوس و کشطوش و سادنیوس بود و او در همهٔ امور با ایشان رایزنی می کرد.

همه روزه هنگامی که او در صحن حیاط قصر می نشست و مردم در حضورش گرد می آمدند از در خانه سه پسر بچه وارد می شدند که در دست یکی شان جامی از طلا پر از مشک و در دست دیگری جامی از نقره پر از گلاب و در دست سومی پرنده ای بود که بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز در می آمد تا بر جام گلاب می نشست و در آن غوطه می خورد و سپس بال و پر خود را می تکاند و بار دیگر بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز در می آمد تا بر جام مشک می نشست و در آن غوطه می خورد و سپس بال و پر خود را می تکاند و برای بار سوم بر آن صیحه می زدند و آن به پرواز در می آمد تا بر تاج سلطان می نشست و پر و بال خود را با مشک و گلابی که داشت بر سر سلطان می تکاند [و گلاب و مشک بر سر او می فشاند]. این سلطان سی سال بر مسند حکومت بود بی آنکه نه سرش درد گیرد یا ناراحتی یابد یا به تبی گرفتار آید یا آب دهان یا بینی او سرازیر شود. او چون خویش را چنین نیرومند یافت سرکشی و طغیان و زورگویی در پیش گرفت و در برابر خدا، ادعای خدایی کرد و سران قومش را به سوی خود خواند، پس هر که از ایشان پاسخش می داد بدو بخشش می کرد و عطایایش می داد و خلعتش می بخشید و هر که بدو پاسخ نمی داد و پیروی اش نمی کرد به قتلش می رساند. آن ها همه پاسخش دادند و مدتی در سرزمین او، به جای خدا عبادتش می کردند.

یک بار که در عید بر اریکهٔ خود جلوس داشت و تاج بر سر، یکی از روحانیان نزدش بیامد و به او خبر داد که سپاهیان ایران بدو نیرنگ زده اند و آهنگ کشتن او در سر دارند.

او از این خبر چنان محزون شد که تاج از سرش بیفتاد و از اریکه بر زمین غلتید. در این هنگام یکی از سه نوجوانی که خردمند هم بود و در سمت راست او قرار داشت و تملیخا نامیده می شد بدو نگر بست و نزد خود اندیشه ای کرد و گفت: اگر این دقیانوس آن گونه که خود می پندارد خداست نه غمگین می شد نه می خوابید نه بول می کرد و نه تغوُّط، چه، این ها از ویژگی های خدا نیست. این شش نوجوان همه روزه در خانهٔ یکی از آن ها با

هم گرد می آمدند و آن روز نوبت تملیخا بود. آن ها نزد او گرد آمدند و خوردند و آشامیدند، ولی تملیخا نه خورد و نه آشامید. دوستانش به او گفتند: ای تملیخا! چرا نمی خوری و نمی آشامی! او در پاسخ گفت: برادران! گمانی در دلم پیدا شده که مرا از خواب و خوراک، محروم کرده است. آن ها گفتند: این چه گمانی است؟ گفت: پیرامون آسمان، بسیار اندیشیده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسی آن را همچون سقفی محفوظ بی هیچ پیوندی با بالا یا پایه ای از زیر، برافراشته است، و چه کسی خورشید و ماه آن را به جریان انداخته است و چه کسی با اختران، آن را آراسته است؟ پیرامون زمین نیز بسیار اندیشه کرده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسی آن را بر پشت دریای توفنده، چنین هموار ساخته، و چه کسی آن را نگاه داشته و به کوه های سر به فلک کشیده پیوندش داده است تا لرزه بر آن نیفتد؟ پیرامون خود نیز فراوان اندیشیده ام و پیوسته با خود می گویم: چه کسی مرا به گاه نوزادی از شکم مادرم بیرون آورد و تغذیه ام کرد و پرورد؟ برای تمام این امور، سازنده و گرداننده ای است جز دقیانوس سلطان. نوجوانان به پای او افتادند و آن را غرق بوسه ساختند و گفتند: ای تملیخا! در دل ما همان گذشته که در دل تو، پس ما را راه بنما. تملیخا گفت: برای خود و شما راهی نمی یابم مگر آن که از شرّ این ستمگر به سوی خدای آسمان ها و زمین بگریزیم. گفتند: نظر، نظر، توست.

تملیخا با شتاب مقداری خرما از باغی که داشت کند و آن را به سه درهم فروخت و پول ها را در جامه خود پنهان کرد و همگی بر اسبان خود سوار شدند و رفتند و چون به سه میلی شهر رسیدند تملیخا بدیشان گفت: برادران! دست سلطان دنیا از ما کوتاه شده است و دیگر تحت امر او نیستیم، پس از اسبانتان فرود آید و پیاده راه بپیمایید شاید که خداوند گشایش و گریزگاهی در کارتان پیش نهد.

آن ها از اسب های خود فرود آمدند و هفت فرسنگ، پیاده، ره پیمودند تا پاهایشان به خونریزی افتاد، زیرا آن ها به راه رفتن عادت نداشتند، در راه به چوپانی برخوردند و گفتند: ای شبان! آیا نوشیدنی بی از آب یا شیر نزد تو یافت می شود؟ چوپان پاسخ داد: هر چه بخواهید نزد من یافت می شود، ولی من چهره شما را بسان چهره سلاطین می بینم، و گمان می کنم گریخته باشید، داستان خود را به من بازگو کنید. آن ها گفتند: ای مرد! ما به دینی درآمده ایم که گفتن دروغ بر ما روا نیست. آیا راستی و درستی ما را نجات می دهد؟

چوپان گفت: آری، و آن‌ها داستان خویش بدو بازگفتند. چوپان به پای آن‌ها افتاد و بوسه بر پیشان می‌زد و می‌گفت: در دل من نیز همان می‌گذرد که در دل شما. همین‌جا منتظر من بمانید تا گوسفندان را به صاحبشان بازگردانم و نزد شما بازگردم. آن‌ها منتظر چوپان ماندند و او گوسفندان را تحویل داد و در حالی که سگی دنبال او می‌آمد به شتاب به قرارگاه رسید.

در این هنگام مردی یهودی ایستاد و گفت: ای علی! اگر راست می‌گویی مرا از نام و رنگ آن سگ آگاه کن. علی (علیه السلام) فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من محمد (صلی الله علیه و آله) به من گفته است رنگ آن سگ سفید و سیاه و نام آن قطمیر بود. چون نوجوانان به سگ نگرستند یکی از آن‌ها به دیگران گفت: می‌ترسیم این سگ با پارس کردن ما را لو دهد، لذا با سنگ او را راندند و چون سگ دید آن‌ها در راندن او پا می‌فشارند روی دم خود نشست و دست هایش را تکان داد و با زبانی شیوا و رسا گفت: ای قوم! مرا از خود مرانید که من گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و تنهاست بی هیچ انبازی. بگذارید شما را در برابر دشمنانتان پاسداری کنم و با این کار به خدا نزدیکی جویم. آن‌ها او را رها کردند و به راه خود ادامه دادند. چوپان آن‌ها را از کوهی بالا برد و بر غاری فرودشان آورد. در اینجا مرد یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! نام این کوه و آن غار چه بود؟ علی (علیه السلام) فرمود: ای برادر یهودی! نام آن کوه نیکلوس بود و نام آن غار وصید، و در صحن آن غار درختان میوه و چشمه‌ای جوشان قرار داشت. آن‌ها از آن میوه خوردند و از آن آب نوشیدند تا آن که شب شد و ایشان در همان غار پناه گرفتند و سگ در مدخل غار به پاسبانی مشغول شد و دو دست خود را بر مدخل نهاد. خداوند به ملک الموت دستور داد جان آن‌ها را بگیرد و برای هر یک از ایشان دو فرشته مأمور کرد که آن‌ها را از این پهلو به آن پهلو کند و به خورشید فرمان داد تا در هر بامداد و عصر به آن غار بتابد و آن نیز بر اساس مأموریت خود هنگام طلوع و غروب بر آن غار می‌تابید.

هنگامی که دقیانوس سلطان از مراسم عید بازگشت از این نوجوانان جو یا شد و به او پاسخ دادند که ایشان خدایی جز او را برگزیده‌اند و گریخته‌اند. او به همراه هشتاد هزار سواره به راه افتاد تا مگر رد پایی از آن‌ها بیابد و از همان کوه هم بالا رفت و به نزدیکی غار رسید و دید که همه آنان آر میده‌اند و گمان برد که ایشان در خوابند و لذا به اطرافیانش



گفت: هر کیفری که بخواهم در باره آن ها اجرا کنم آن ها خود، به بدتر از آن خویش را کیفر کرده اند. بَنَاهَا رَا نَزْدَ مَنْ أَوْرِيْدَ. بَنَاهَا رَا نَزْدَ او آوردند و آن ها مدخل غار را با آهک و سنگ مسدود کردند. او سپس به اطرافیانش روی کرد و گفت: به آن ها بگوئید اگر راست می گویند از خدای خود در آسمان بخواهند از این وضع، نجاتشان بخشد.

آن ها سیصد و نه سال به همین حال بودند تا آن که خداوند بار دیگر در آن ها روح دمید و از خواب بیدار شدند آن گونه که خورشید، درخشیدن می گیرد. آن ها روی به یک دیگر کردند و گفتند: امشب از عبادت خدا غافل شدیم. بیایید به کنار آب برویم، و همین که برخاستند ناگاه چشمشان به چشمه افتاد که خشک شده بود و درختان که پژمرده شده بودند، پس گفتند: در وضع شگفت آوری قرار گرفته ایم، چنین چشمه ای و چنین درختانی یک شبه خشک شده اند. خداوند، آن ها را گرسنه گرداند، پس گفتند:

کدام یک با این پول به شهر می رود و برای ما خوراکی خریداری می کند، هر که می رود باید مراقب باشد خوراکی خریداری نکند که با چربی خوک فراهم شده باشد. [این همان سخن پروردگار است که: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً (1)-، یعنی خوراک حلال تر و بهتر و پاک تر].

تملیخا گفت: برادران! کسی جز من نمی تواند چنین خوراکی بیاورد، و تو ای چوپان جامه خود به من ده و جامه مرا بگیر. او جامه چوپان بر تن کرد و رفت. او از جاهایی می گذشت که نمی شناخت و راهی که با آن آشنایی نداشت، تا به دروازه شهر رسید و ناگاه بر دروازه، پرچم سبزی را دید که بر آن نوشته شده بود: خدایی جز الله نیست و عیسی پیامبر خداست. جوان، همی می نگریست و چشمش را می مالید و با خود می گفت: آیا من در خواب هستم؟ پس از آن که مدتی به این وضع باقی بود به شهر وارد شد و در راه به مردمی گذر می کرد که انجیل می خوراندند و آدم هایی را در پیش روی خود می دید که نمی شناختشان تا آن که به بازار رسید و بر در نانویی ایستاد و گفت: ای نانوا! نام این شهر چیست؟ گفت:

افسوس. پرسید: نام سلطانتان چیست؟ پاسخ داد: عبد الرحمن. تملیخا گفت: اگر راستد.

ص: 424

---

1- کهف 19؛ پس یکی از خود را با این پول به شهر فرستید و او بنگرد خوراکی پاک تر بیابد.

بگویی وضعم بسی شگفت آور است. با این پول قدری نان به من بده. پول رایج دوران دقیانوس، سنگین وزن بود. نانوا از دیدن درهم های تملیخا تعجب کرد. در این لحظه، مرد یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! اگر می دانی به من بگو وزن یک درهم آن چه قدر بود؟ علی (علیه السلام) فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: هر درهم از آن ده درهم و یک سوم درهم وزن داشت. نانوا به او گفت: ای مرد! تو به گنجی دست یافته ای یا مقداری از آن را به من بده یا تو را نزد سلطان خواهیم برد. تملیخا به او گفت: من به گنجی دست نیافته ام، این بهای خرمایی است که سه روز پیش به سه درهم فروختم و من در حالی از این شهر خارج شدم که مردم، دقیانوس سلطان را می پرستیدند. نانوا خشمگین شد و گفت: آیا نه تنها نمی خواهی بخشی از گنجی که یافته ای به من دهی بلکه مرا مسخره هم می کنی و نام مرد زورگویی را نزد من می بری که ادعای خدایی می کرده و سیصد و نه سال پیش مرده است، سپس او را گرفت و مردم گرد آمدند. آن ها تملیخا را نزد سلطان شان بردند که مردی خردمند و دادگر بود. او به آن ها گفت: داستان این جوان چیست؟ گفتند: به گنجی دست یافته است. سلطان به او گفت نترس، پیامبر ما به عیسی دستور داده از گنج ها تنها خمس آن را بگیریم، خمس این گنج را به من بده و سالم برگرد. تملیخا گفت: ای سلطان! در کار من درنگ کن، من گنجی نیافته ام و من خود، اهل این شهرم. سلطان به او گفت: تو اهل این شهری؟ تملیخا گفت:

آری. سلطان گفت: کسی از اهالی این شهر را می شناسی؟ گفت: آری. سلطان پرسید: او را نام ببر، و تملیخا حدود هزار نفر را برای او نام برد که آن ها حتی یکی از این عدّه را نمی شناختند، پس به او گفتند: ای مرد! ما این اسامی را نمی شناسیم، این اسامی افراد هم روزگار ما نیست. آیا تو در این شهر خانه ای داری؟ گفت: آری، کسی را با من روانه کن تا آن را نشانت دهم. سلطان کسی را با او روانه کرد و مردم همراه ایشان همی می رفتند تا آن که تملیخا آن ها را به مرتفع ترین خانه شهر برد و گفت: این خانه من است و در را کوبید. پیرمردی در را گشود که از پیری و افتادگی ابروهایش به روی چشم هایش افتاده بود. پیرمرد گفت: ای مردم! شما را چه شده است؟ فرستاده سلطان گفت: این نوجوان گمان می کند این خانه، خانه اوست. پیرمرد خشمگین شد و رو به تملیخا کرد و [از روی تحقیق] پرسید: نام تو چیست؟ گفت: تملیخا فرزند فسطین. پیرمرد گفت: دوباره تکرار

کن و تملیخا دوباره تکرار کرد. پس ناگاه پیرمرد بر دست و پای او بیفتاد و غرق بوسه اش کرد و گفت: به خدای کعبه سوگند او جدّ من است و یکی از جوانانی است که از شرّ دقیانوس زورگو به سوی خداوند آسمان ها و زمین بگریخت و عیسی داستان آن ها را نقل کرده، پیشاپیش خبر داده که آن ها زنده خواهند شد. خبر به سلطان رسید و خود سواره نزد ایشان آمد و چون تملیخا را دید از اسب پیاده شد و تملیخا را بر دوش خود نهاد و مردم دست و پای او را می بوسیدند و می پرسیدند: ای تملیخا! یاران تو چه کردند؟ تملیخا به آن ها گفت: که یارانش در غار هستند. در این زمان سرپرستی شهر افسوس در اختیار یک مسلمان و یک مسیحی بود. آن دو تن با یاران خود بر مرکب هایشان سوار شدند و همراه تملیخا تا نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: در این جا توقّف کنید، چه، از آن می هراسم که اگر صدای پا و زنگوله لگام اسبانتان را بشنوند گمان برند دقیانوس محاصره شان کرده است و همگی از ترس، خرقه تهی کنند. اندکی درنگ کنید تا من داخل شوم و آن ها را از موضوع آگاه کنم. مردم ایستادند و تملیخا بر آن ها وارد شد و جوانان به سوی او شتافتند و در آغوشش گرفتند و گفتند: سپاس خدایی را که تو را از شرّ دقیانوس رهایی بخشید. تملیخا گفت: من و دقیانوس را رها کنید. شما چه مدّت در این جا بوده اید؟ گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: شما سیصد و نه سال در این جا بوده اید و دقیانوس مرده است و قرن ها سپری شده است و مردم شهر به خدای بزرگ ایمان آورده اند و اینک نزد شما آمده اند. آن ها گفتند: ای تملیخا! می خواهی ما را فتنه جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: می خواهید چه کنید؟ گفتند: تو و ما دستانمان را بالا می بریم و پس از آن که دستانشان را بالا بردند گفتند: خدایا! به حق شگفتی هایی که بر ما نمودی جان ما را بگیر تا هیچ کس بر ما آگاهی نیابد. خداوند نیز به فرشته مرگ فرمان داد روح آن ها را بستاند و در غار را از میان برد. و آن دو سرپرست، هفت روز پیرامون غار می گشتند ولی برای آن نه دری یافتند و نه منفذی و نه راهی و در این هنگام به لطف صنع خدای کریم یقین پیدا کردند و دریافتند که وضع ایشان پندی بوده که خداوند بدیشان نموده است. مرد مسلمان گفت: بر اساس دین من آن ها مرده اند، من در کنار در این غار مسجدی بنا می کنم، و مرد مسیحی گفت: بر اساس دین من نیز آن ها مرده اند ولی من دیری بر پا خواهم کرد. آن دو به جنگ با یک دیگر پرداختند و مسلمان، مسیحی را

شکست داد و بر در آن مسجدی بر پا کرد. [و این همان سخن پروردگار است که فرمود:

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا (1) - ای مرد یهودی! این بود داستان آن ها. سپس فرمود: تو را به خدا سوگند ای یهودی! آیا این داستان با آن چه در تورات شما آمده است همخوانی دارد؟ یهودی پاسخ داد: نه حرفی افزودی و نه حرفی کاستی ای ابا الحسن، و دیگر مرا یهودی مخوان. من گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست و تو عالم این امتی.

### مبحث بیست و هفتم: پیامون قرار گرفتن حضرت (علیه السلام) بر شانه پیامبر (صلی الله علیه و آله):

خوارزمی (2) - به نقل از ابو هریره روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) روز فتح مکه به علی بن ابی طالب فرمود: آیا این بت را در کعبه می بینی؟ عرض کرد: آری، یا رسول الله.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من تو را بر دوش می گیرم تا دستت بدان رسد. علی (علیه السلام) عرض کرد:

من شما را به دوش می گیرم یا رسول الله! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر قبیله ربیع و مضر می کوشیدند در زمان حیات من تنها عضوی از اعضای مرا از زمین حرکت دهند نمی توانستند. و اینک تو بایست ای علی، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو ساق پای علی را گرفت و او را چنان از زمین بلند کرد که سفیدی زیر بغلش هویدا شد و سپس گفت: چه می بینی ای علی؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: خداوند عزّ و جلّ را می بینم که مرا به سبب تو شرافت بخشیده است تا جایی که اگر بخواهم آسمان را لمس کنم می توانم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای علی! بت را بگیر و علی (علیه السلام) بت را گرفت و آن را به زمین انداخت. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خود را از زیر پای علی (علیه السلام) کنار کشید و علی به زمین افتاد و خندید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید:

چرا می خندی؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: از بالای کعبه سقوط کردم و هیچ آسیبی ندیدم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چگونه می خواهی آسیب بینی و حال آن که محمد تو را بالا برد و جبرئیل پاینت آورد! (3)

ص: 427

1- کهف/21، کسانی که بر آن ها چیره شدند گفتند مسجدی بر آن خواهیم برگرفت.

2- مناقب ابن مغزلی/202، ح 240.

3- ابن شهر آشوب در مناقب 142/2 می گوید: «این خود، دلایل ظاهری است در این که علی نزدیک ترین و خاصّ ترین فرد به پیامبر بوده است و پس از او جانشین و وصیّ ایشان بر امت به شمار می آمده است، و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ یک از شیوخ را جز آن چه در باره ابو بکر نقل می شود به نمایندگی خود برنگزید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را بنا به قول عایشه به نمایندگی خود برگزید و گفت: به ابو بکر دستور دهید امامت مردم را در نماز به عهده گیرد و این محلّ اختلاف است. علی بن ابی طالب امتیازاتی دارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ کس را بر او ولایت نداد و او را به محلّی نفرستاد و در میان قومی نگذاشتش مگر آن که بر آن ها ولایتش بخشید در صورتی که شیخین تحت ولایت اسامه و عمرو بن العاص و دیگران بوده اند.» این سخن از ابن شهر آشوب در بحار الانوار 79/38 نیز نقل شده است. شیخ مظفر در دلائل الصّدق 456/2-455 می گوید: «وجه دلالت این رویداد به نکته مورد نظر ما در این که

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تنها از علی خواست تا در این امر مهم با او همراه گردد دلیلی است در برتری علی (علیه السلام) بر دیگران، به ویژه آن که پای بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) نهاد نه عیوق و سر فرشتگان. شافعی این رویداد را با ستایشی از علی، آن گونه که در منابع الموده [باب 48] آورده است چنین نقل می کند: به من می گویند علی را بستای که نام او آتش فروزان را بر می نشاند گفتم من چگونه مردی را بستایم که خردمندان تا بدان جا گمراه شده اند که او را می پرستند و پیامبر مصطفی به ما گفت در شب معراج هنگامی که به آسمان رفت خداوند دست خود را به پشت من نهاد و قلبم احساس کرد به آرامش دست یازیده است و علی پای خود را در جایی نهاد که خداوند دست خود را در آن جا نهاده بود می گویند: این حدیث بنا به وجه دیگری نیز مفید امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) است و آن این که ضعف علی در به دوش کشیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر چه مخالف نیروی سترگی است که علی داشته است، ولی دلالت بر این حقیقت دارد که حضرت (علیه السلام) می خواسته مقام نبوت را مراعات کند، چه، اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست به آسمان دست یازد در پرتو مقام والای نبوت می توانست چنین کند و لازم نبود بر دوش علی سوار شود ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این را برای شریک امر خود و کسی می خواست که همچون خود او بود و جانشین ایشان در میان امتش. « بنگرید به: بحار الانوار 38/84-82.



## مبحث بیست و هشتم: در این که یاد کردن و نگاه کردن به علی (علیه السلام)، عبادت است:

خوارزمی (1) - به نقل از عایشه روایت کرده که گفته: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: یاد علی عبادت است.

او با اسناد خود به معاذ بن جبل روایت می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (علیه السلام) عبادت است (2)(3).

ص: 429

1- مناقب خوارزمی 261/، و مناقب ابن مغازلی 206/، ح 243.

2- مناقب ابن مغازلی 206/، ح 244، و نظیر آن در صفحه 208 همین مأخذ، ذیل حدیث 247.

3- جزری در نهاییه [155/4] در توضیح این خبر می گوید: «در حدیث عمران بن حصین آمده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (علیه السلام) عبادت است.» گفته شده معنای این سخن آن است که هر گاه علی ظاهر شود مردم بگویند که لا اله الا الله چه شریف است این جوان! لا اله الا الله چه کریم است این جوان! لا اله الا الله چه داناست این جوان! لا اله الا الله چه دلاور است ای جوان! او دیدن او مردم را به ادای کلمه توحید وامی دارد.» علامه مجلسی در بحار الانوار 195/38 در پاسخ به او می گوید: «این ناصبی می خواهد منقبت علی را نفی کند ولی چندین برابر آن را اثبات کرده است. انگیزه چنین کاری چیست؟ و این که محض نگرستن به حضرت (علیه السلام) عبادت است چه استبعادی دارد؟».

همین حدیث از عایشه (1) و عمران بن حصین (2) و جابر (3) و واثله بن اسقع (4) با اسنادهای گوناگونشان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است.

عبد الله بن مسعود می گوید: (5) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (علیه السلام) عبادت است.

عایشه (6) می گوید: ابو بکر را دیدم که به چهره علی (علیه السلام) زیاد می نگریست. به او گفتم:

ای پدر! می بینم به چهره علی (علیه السلام) زیاد می نگری؟ گفتم: دخترم! از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: نگاه کردن به چهره علی عبادت است.

عایشه می گفت: مجالس خود را با یاد علی (علیه السلام) زینت بخشید (7).

### **مبحث بیست و نهم: در این که علی (علیه السلام) در روز رستخیز میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام) قرار دارد:**

خوارزمی به نقل از عبد الرحمن و او به نقل از سهل بن ابی حثمه و او به نقل از پدرش روایت کرده است که می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد خداوند سمت راست عرش را با قبه ای از طلای سرخ برای من بیاراید و برای ابراهیم (علیه السلام) قبه ای از طلای سرخ را بیاراید و میان این دو برای علی (علیه السلام) قبه ای از طلای سرخ بیاراید، پس چه گمان می کنی در باره حبیبی میان دو خلیل؟ (8)

ص: 430

1- همان 207/، ح 245 و نظیر آن در صفحه 210 همین مأخذ، ح 253، مناقب خوارزمی 261/.

2- مناقب ابن مغازلی 207/، ح 246، نظیر آن در صفحه 208 همین مأخذ، ح 247، و صفحه 211، ح 254 و مناقب خوارزمی 261-260.

3- همان 209/، ح 248.

4- همان 210/، ح 251.

5- همان 209/، ح 249.

6- همان 210/، ح 252 و 253، مناقب خوارزمی 261/.

7- همان 219/، ح 265.

8- ابن بطریق در خصائص 226/ می گوید: «از آن جمله است این که حضرت (علیه السلام) به روز رستخیز، نخستین کسی است که جامه پوشانده می شود و با شادی راهی بهشت می گردد در حالی که میان خلیل خدا و حبیب او قرار دارد و هر که در پرتو وحی الهی به چنین جایگاهی دست یازد بی مانند و منحصر به فرد خواهد بود.» علامه بیاضی در صراط المستقیم 295/1 می گوید: «آن دو [محمد و ابراهیم، علی نبی و آله و علیه السلام] را در کرامت، همانندی برقرار نیست مگر آن که از منزلت امامت برخوردار باشد.»



## مبحث سی ام: پیرامون این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده از علی (علیه السلام) ره بجوییم و این که او همان وسیله است:

خوارزمی (1) به اسناد خود از زید بن ارقم روایت می کند که گفته است: در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم، پس فرمود: آیا شما را به سوی کسی هدایت بکنم که اگر از او ره جوئید هرگز گمراه نشوید و به هلاکت نرسید؟ گفتند: آری، یا رسول الله. فرمود: او همین است و به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: با او برادری کنید و یاری اش رسانید و به او راست بگوئید و خیرش را بخواهید. آن چه به شما گفتم جبرئیل به آگاهی من رسانده است. حارث (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در بهشت، درجه ای است که وسیله نامیده می شود و آن برای یک پیامبر است که امیدوارم من او باشم و هر گاه آن را خواستید برای من بخواهید. گفتند: چه کسی با شما در آن سکونت دارد؟ فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین علیهم السلام.

## مبحث سی و یکم: پیرامون حدیث دینار:

خوارزمی (3) - به نقل از ابو سعید خدری روایت می کند که گفته است: علی (علیه السلام) بسیار نیازمند شد در حالی که چیزی نداشت. پس از خانه بیرون رفت و در راه دیناری یافت و آن را به آگاهی همگان رساند ولی صاحبی برای آن یافت نشد. حضرت (علیه السلام) به

ص: 431

---

1- مناقب ابن مغزلی 245/، ح 292.

2- همان 247/، ح 295.

3- همان 366/، ح 414.

فاطمه(س)گفت:چگونه است که این دینار را برای خود برداری و با آن قدری آرد خریداری کنی و اگر صاحبش آمد آن را بدو پس می دهی.راوی می گوید:حضرت(علیه السلام) برای خرید آرد از منزل خارج شد و با مردی آرد فروش رو به رو گشت و به او فرمود:یک دینار آرد چه قدر می شود؟آرد فروش گفت:فلان قدر.حضرت(علیه السلام)فرمود:بکش،و آن مرد یک دینار آرد کشید و حضرت(علیه السلام)خواست دینار را به دو دهد.آرد فروش گفت:به خدا سوگند دینار را نمی گیرم.راوی می گوید:حضرت(علیه السلام)نزد فاطمه(س)بازگشت و او را از ماجرا آگاه ساخت.فاطمه(س)گفت:سبحان الله،آرد مرد را گرفتی و دینار را پس آوردی!حضرت(علیه السلام)فرمود:او سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت،من چه کنم؟راوی می گوید:حضرت(علیه السلام)همچنان وجود این دینار را به آگاهی همگان می رساند در حالی که آرد را همچنان می خوردند تا آن که آرد تمام شد و هیچ کس برای گرفتن دینار نیامد.حضرت(علیه السلام)باز با همان دینار برای خرید آرد بیرون رفت و ناگاه همان مرد آرد فروش را دید.باز پرسید:یک دینار آرد چه قدر می شود و او گفت:فلان قدر.

حضرت(علیه السلام)فرمود:بکش و آن مرد یک دینار آرد کشید،و حضرت(علیه السلام)خواست دینار را بدو دهد که باز آرد فروش سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت و حضرت(علیه السلام)با دینار و آرد بازگشت و ماجرا را به آگاهی فاطمه(س)رساند.فاطمه گفت:سبحان الله،باز با آرد و دینار بازگشتی!فرمود:چه کنم؟سوگند خورد دینار را از من نخواهد ستاند.

فاطمه(س)گفت:تو می بایست پیش دستی می کردی و او را سوگند می دادی.راوی می گوید:حضرت(علیه السلام)همچنان وجود این دینار را به آگاهی همگان می رساند در حالی که آرد را می خوردند تا آن که باز آرد،تمام شد،و حضرت(علیه السلام)دوباره برای خرید آرد بیرون رفت و باز به همان آرد فروش برخورد و از او پرسید:یک دینار آرد چه قدر می شود و او در پاسخ گفت:فلان قدر،و حضرت(علیه السلام)فرمود:بکش،و او یک دینار آرد کشید.علی(علیه السلام)به او فرمود:تو را به خدا سوگند می دهم بهای آرد را بستانی و دینار را به سوی او انداخت و بازگشت.رسول اکرم به علی(علیه السلام)فرمود:مسأله دینار چه شد؟و حضرت(علیه السلام)ماجرا را به آگاهی پیامبر(صلی الله علیه و آله)رساند.پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود:آیا می دانی آن مرد که بود؟او جبرئیل بود و آن رزقی بود که خداوند،بهره شما ساخته بود.سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست اگر او را سوگند نمی دادی مادام که دینار را در دست داشتی او به تو آرد

ابو سعید خدری (1) - می گوید: علی (علیه السلام) و فاطمه (س) به بی توشه گی گرفتار آمدند و فاطمه (س) به علی (علیه السلام) گفت: چیزی در خانه نداریم، خوب است که برای طلب چیزی از خانه بیرون شوی. راوی می گوید: حضرت (علیه السلام) می رفت که در راه دیناری یافت.

حضرت (علیه السلام) آن قدر این دینار را به آگاهی مردم رساند که خسته شد و هیچ صاحبی برای آن یافت نگشت. راوی می گوید: حضرت (علیه السلام) نزد فاطمه (س) بازگشت. فاطمه (س) به حضرت گفت: آیا می توانی در برابر آن دیناری قرض کنی و فعلاً ما را از این وضع نجات دهی؟ راوی می گوید: حضرت (علیه السلام) به بازار رفت و پیرمردی را دید که آرد می فروشد. پس آرد از او خرید و دینار بدو داد ولی پیرمرد دینار را به حضرت (علیه السلام) بازگرداند. حضرت (علیه السلام) نیز آن را گرفت و فاطمه (س) را از ماجرا آگاه ساخت. فاطمه (س) گفت: خداوند بر این پیرمرد رحمت گیرد، لا بد به خویشاوندی تو با پیامبر (صلی الله علیه و آله) آگاه شده و دینار را از تو نستانده است. آنها آرد را به مصرف رساندند، و باز فاطمه (س) گفت: آیا دیناری دیگر قرض نمی کنی؟ حضرت (علیه السلام) به بازار آمد و باز همان پیرمرد را دید که آرد می فروشد.

حضرت (علیه السلام) از او یک دینار آرد خرید ولی او باز هم دینار را به حضرت (علیه السلام) پس داد، و حضرت (علیه السلام) ماجرا را به آگاهی فاطمه (س) رساند و این آرد را هم به مصرف رساندند و برای بار سوم بازگشت و از او آرد خرید ولی این بار سوگندش داد که دینار را از او بگیرد.

ابو هارون [عبدی] می گوید: ابو سعید خدری این حدیث را به من گفت و من از نزد او بیرون آمدم که به مردی از انصار برخورددم. او گفت: ابو سعید به شما چه گفت؟ و ما حدیث را به او بازگفتیم. او گفت: اگر راز نگه دار باشید به شما می گویم آن پیرمرد چه کسی بود؟ او جبرئیل (علیه السلام) بود.

### مبحث سی و دوم: در بیان این که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را یاور خود معرفی می کند و

این که چگونه حضرت (علیه السلام)، فاطمه (س) را دیدار کرد:

خوارزمی (2) - از ابو سعید خدری روایت می کند که فاطمه (س) فرمود: خدمت پیامبر

1- همان 368/، ح 415، و نظیر آن در مناقب خوارزمی 230/ آمده است.

2- همان 379/، ح 428.

رسیدم و عرض کردم: سلام بر تو ای پدر. فرمود: و سلام بر تو دختر عزیزم. فاطمه عرض کرد: یا رسول الله! به خدا سوگند در خانه علی خوراکی یافت نمی شود و پنج روز است که لبان او به خوردن نجیبیده است، و ما نه گوسفندی داریم و نه شتری و هیچ حیواناتی در منزل نیست. پیامبر به او فرمود: نزدیک من آی، و فاطمه نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر به او فرمود: دستت را بر پشت من نه، و فاطمه دست بر پشت پیامبر نهاد و ناگاه سنگی دید میان دو کتف پیامبر (صلی الله علیه و آله) که با عمامه اش به سینه اش بسته شده بود.

فاطمه فریادی بلند کشید. پیامبر فرمود: دو ماه است که در خانه محمد اجاقی برای خوراک افروخته نشده است. سپس پیامبر به فاطمه فرمود: آیا می دانی منزلت علی نزد من چه قدر است؟ او در حالی برای انجام امور من بسنده بود که دوازده سال بیش تر نداشت و زمانی در پیش روی من شمشیر زدن آغازید که شانزده ساله بود و هفده ساله بود که در میدان نبرد، قهرمانان را به خاک و خون می کشید و بیست و دو ساله بود که غم از من می زدود در حالی که پنجاه مرد با او بودند. چهره فاطمه (س) درخشید و هنوز قدم از قدم برداشته بود که علی (علیه السلام) پیامد و خانه را دید که از نور چهره فاطمه (س) درخشش یافته است. علی به فاطمه گفت: ای دختر محمد! هنگامی که از خانه بیرون می رفتم حالتی چنین نداشتی. فاطمه گفت: پیامبر مرا از فضل تو آگاه کرد.

عمران بن حصین (1) - می گوید: نزد پیامبر آمدم و به او درود فرستادم، و حضرت (صلی الله علیه و آله)، درود مرا پاسخ داد و فرمود: ای عمران! تو نزد ما منزلت و مقامی داری. آیا می آیی به دیدن فاطمه برویم؟ عرض کردم: آری، پدر و مادرم فدایت باد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه من برخاست و به در خانه فاطمه رفتیم. فرمود: سلام بر تو دختر عزیزم، آیا داخل شوم؟ فاطمه گفت: داخل شو یا رسول الله. پیامبر فرمود: من و همراهم؟ فاطمه گفت: چه کسی همراه توست یا رسول الله؟ پیامبر فرمود: عمران بن حصین خزاعی همراه من است.

فاطمه گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت جز چادرکی بر خود ندارم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دخترکم! آن را چنین به خود ببند، و با دست چگونگی آن را نشان داد. فاطمه گفت: یا رسول الله! بیکر خود را با آن پوشاندم. سرم را چه کنم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) 3.

ص: 434

روپوش کهنه خود را به سوی او افکند و فرمود: دخترکم! این را به سرت بیچ. سپس فاطمه اذن دخول داد و من با پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دختر عزیزم! چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! قدری کسالت دارم و افزون بر آن، ناراحتی ناشی از گرسنگی است و طعامی برای خوردن نمی یابم و این گرسنگی مرا بی تاب کرده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریست و من هم با او گریستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه! مژده ات باد و چشمت روشن و غمت مباد، سوگند به خدایی که به حق مرا به پیامبری برانگیخت سه روز است که خوراکی نچشیده ام در حالی که من نزد خدا گرامی تر از توام و اگر بخواهم می توانم از خدا تقاضا کنم مرا خوراک و نوشیدنی رساند ولی من آخرت را بر دنیا برگزیدم. دخترکم! ایبتابی مکن، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت تو سرور زنان جهانیانی. فاطمه، دست خویش بر سر نهاد و گفت: ای کاش فاطمه می مرد، پس کجاست آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

آسیه، سرور زنان روزگار خود بود و مریم نیز چنین و خدیجه نیز سرور زنان دوران خود و تو سرور زنان جهان خودت هستی. شما چهار زن در خانه هایی فراهم شده از مروارید و زبرجد سکونت خواهید داشت که هیچ آزار و اذیتی به شما نرسد. فاطمه عرض کرد:

یا رسول الله! خانه های از مروارید و زبرجد کدام است؟ فرمود: مرواریدی درون تهی از جنس زبرجد که آزار و اذیتی بدان نفوذ نکند. راوی می گوید: پیامبر با دست خود به شانه فاطمه زد و فرمود: دختر عزیزم! سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، تو را به ازدواج مردی در آوردم که در دنیا و آخرت، سرور و سالار است.

### مبحث سی و سوم: علی در شب معراج:

ابو عمر زاهد به نقل از پیامبر می گوید که فرمود: در شب معراج به جماعتی گذر کردم که فگشان درهم ریخته بود. به جبرئیل گفتم: اینان کیانند؟ گفت: اینان کسانی هستند که غیبت مردم می کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: به جماعتی گذر کردیم که غوغا و جنجال می کردند. به جبرئیل گفتم: اینان عده چه کسانی هستند؟ گفت: این عده کافرانند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: از همان راه بازگشتیم و چون به آسمان چهارم رسیدیم علی را دیدم که نماز می گزارد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! این علی است که بر ما پیشی گرفته است؟ جبرئیل گفت: نه این علی نیست. گفتم: پس کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: فرشتگان مقرب و

کروبیان چون فضایل و ویژگی های علی را شنیدند و شنیدند که تو در باره او گفته ای: «تو برای من همچون هارونی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست» مشتاق شدند که علی را ببینند و خداوند عزّ و جلّ برای آن ها فرشته ای آفرید به چهره علی که هر گاه به دیدن علی اشتیاق یابند نزد این فرشته می آیند و در این حال گویی علی را دیده اند (1).

ابن عباس (2) - می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شبی که به آسمان عروج کردم بر در بهشت چنین نوشته دیدم: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ، عَلِيٌّ بَاغُضِيهِمْ لَعَنَهُ اللَّهُ.

### مبحث سی و چهارم: در این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) می فرمود: پدرم فدای تو

باد و باغ های بهشتی بدو بشارت می داد.

در کتاب مناقب (3) - به نقل از عایشه آمده که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که علی را بغل کرده، می بوسد و به او می گوید: پدرم فدای شهیدی باد که تنها و بی یاور است. در همین جا (4) - از علی (علیه السلام) روایت شده که فرموده است: در یکی از کوچه های مدینه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رفتیم که به بستانی رسیدیم [باغی با درختان سرسبز]. عرض کردم: یا رسول الله! چه بستان زیبایی است! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری، چه زیباست! ولی در بهشت، بستان تو زیباتر از آن است. سپس به بستان دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول الله! این نیز بستان زیبایی است. فرمود: بستان تو در بهشت، زیباتر خواهد بود، تا به هفت باغ رسیدیم و عرض کردم: یا رسول الله! چه قدر زیباست، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بستان تو در

ص: 436

1- سید حامد حسین در خلاصه عباقات الانوار 284/5 در پی این خبر می گوید: «این دلیل آن است که فرشته آفریده شده از نور علی به چهره امیر المؤمنین (علیه السلام) از دیگر فرشتگان، برتر است و چه جای شگنی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از نور آفریده شده، پس از پیامبر اکرم از همه خلائق، برتر است؟».

2- مناقب خوارزمی 214/، مقتل الحسین 108/ با اسنادش به علی بن ابی طالب به نقل از رسول الله با اختلافی در الفاظ.

3- همان 26/.

4- همان.

بهشت، زیاتر از آن هاست. چون به خلوت رسیدیم مرا بغل کرد و گریه اش گرفت. عرض کردم یا رسول الله! چرا می گریی؟ فرمود: کینه هایی در دل جماعتی نهفته است که پس از مرگ من آن را آشکار خواهند ساخت. عرض کردم: در راه سلامت دینم؟ فرمود: آری در راه سلامت دینت.

### مبحث سی و پنجم: در این که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد فضایل علی (علیه السلام) را به

دیگران ابلاغ کند:

جابر بن عبد الله انصاری (1) - روایت می کند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند به تو دستور می دهد در برتری علی برای اصحابت سخنرانی کنی تا آن ها نیز آن را از سوی تو به دیگران برسانند. خداوند به همه فرشتگان دستور داده است سخنان تو را بشنوند. خداوند به تو وحی می کند که ای محمد! هر که در باره علی با تو مخالفت کند آتش از آن اوست و هر که در باره علی تو را فرمان برد بهشت، جایگاه او خواهد بود. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد که منادی ندا در دهد: نماز جماعت.

مردم گرد آمدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر منبر قرار گرفت و چنین آغاز سخن کرد: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و سپس فرمود: ای مردم! من بشیرم و نذیر و پیامبر امی. من از سوی خداوند سبحان حقیقتی را پیرامون کسی به شما می رسانم که گوشت او گوشت من و خون او خون من است. او جایگاه دانش است و همان کسی است که خداوند او را از میان این امت برگزیده، رهش نموده و ولایتش بخشیده است. خدا او و مرا آفرید، مرا به رسالت تفضیل داد و او را به تبلیغ رسالت من برتری اش بخشید. مرا شهر علم گرداند و او را در آن. خداوند، او را گنجینه دار علم و برگیرنده احکام از آن قرار داد و به وصایت، ویژه اش گرداند، و امرش را آشکار کرد و نسبت به دشمنی با او هشدار داد و یار او را نزدیک گرداند و پیروانش را بخشود و همه مردم را دستور به فرمانبری از او داد. خداوند می فرماید: هر که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که دوستش بدارد مرا دوست داشته است و هر که به او دشنام دهد به من دشنام داده است و

ص: 437

---

1- امالی طوسی 118-119/1 و کشف الغمّه 9/2 به نقل از امالی طوسی. ما گمان می کنیم آنچه علامه -رحمه الله- نقل کرده با واسطه کشف الغمّه از امالی برگرفته است. بنگرید به همان مأخذ، آغاز جلد دوم.

هر که با او به مخالفت برخیزد با من به مخالفت برخاسته است و هر که در برابر او سرکشی کند در برابر من سرکشی کرده است و هر که او را آزار دهد مرا آزار رسانده است (1) و هر که به او کینه توزد به من کینه ورزیده است و هر که به او محبت کند به من محبت کرده است و هر که آهنگ او کند آهنگ من کرده است و هر که با او بستیزد با من ستیهیده است و هر که به او یاری رساند به من یاری رسانده است. ای مردم! سخن مرا در آن چه فرمائید و فرمان برید. من عذاب خدا را به شما هشدار می دهم: **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ (2)** - پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای مردمان! او مولای مؤمنان و حجت خدا بر همه خلائق و مجاهد در برابر کافران است. خدایا! من پیام تو را در برابر بندگان رساندم و تو در اصلاح آن ها توانایی، پس ای ارحم الراحمین به رحمت خودت آن ها را اصلاح کن. از خدا برای خود و شما طلب آموزش دارم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس از منبر به زیر آمد و جبرئیل به خدمتش رسید و گفت: همانا خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: خداوند برای این تبلیغ به تو پاداش خیر دهد.

رسالت خدایت را رساندی و امتت را نصیحت کردی و مؤمنان را خوشنود گرداندی و چشم کافران را کور کردی. ای محمد! پسر عموی تو امتحان می شود و از عهده امتحان بر می آید. ای محمد! در همه وقت بگو: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ**

ص: 438

1- شیخ مظفر در دلائل الصّدق 445-446/2 می گوید: «این خود، مقتضی وجوب فرمانبری از علی (علیه السلام) است، زیرا سرکشی از او ضرورتاً آزارش خواهد رساند و وجوب اطاعت از او به طور کلی مقتضی عصمت و امامت اوست. و اگر این حدیث را در کنار این آیه شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا** بنهیم وضع ناکشان و قاسطان را در خواهیم یافت.» او سپس می گوید: «تردیدی در صحت این روایات نیست، چرا که پیش تر گفتیم بغض نسبت به علی (علیه السلام) نشانه نفاق است و روشن است که منافق، حکم یهودی و مسیحی را دارد.»

2- آل عمران 30، روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می ترساند.



مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (1) - ابن عباس (2) - می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: خداوند به من پنج چیز داد و به علی پنج چیز، به من جوامع الکلم (سخنان جامع و پر معنی) داد و به علی جوامع العلم (مجموعه دانش)، به من نبوت و به علی وصایت داد، به من کوثر و به علی سلسبیل ارمغان کرد، به من وحی فرستاد و به علی الهام، مرا به سوی خود به معراج برد و برای او درهای آسمان و حجاب ها را گشود تا جایی که او مرا دید و من او را دیدم و سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریست. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد چرا می گریی؟ فرمود: ای ابن عباس! نخستین کلمه ای که خداوند به وسیله آن با من سخن گفت این بود که فرمود:

ای محمد! به زیر خود بنگر. و دیدم که حجاب ها دریده شده اند و درهای آسمان را دیدم که گشوده شده است، و علی را دیدم که به سوی من سر می افرازد، پس خدا با من سخن گفت و من نیز با او سخن گفتم. عرض کردم: یا رسول الله! خداوند به تو چه گفت؟ گفت:

به من فرمود: ای محمد! علی را وصیّ تو قرار دادم [و وزیر تو و خلیفه پس از تو]، پس این را به آگاهی او برسان که صدایت را می شنود، و من آن را در حالی به آگاهی علی رساندم که در حضور خداوند سبحان بودم، و علی پاسخ داد: می پذیرم و فرمان می برم. خداوند به فرشتگان دستور داد بر او درود فرستند و آن ها نیز چنین کردند. [و حضرت (علیه السلام) پاسخ درود آن ها را داد]، و فرشتگان را دیدم که به هم مژده می دادند، و به گروهی از آن ها گذر نکردم مگر آن که به من تبریک می گفتند و اظهار می داشتند: ای محمد! سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت این که خداوند پسر عمویت را جانشین تو قرار داد در دل همه فرشتگان سرور افکنده است. من حاملان عرش را دیدم که سر به زیر انداخته بودند، علت را از جبرئیل (علیه السلام) جویا شدم و او در پاسخ گفت: آن ها از خداوند اجازه می خواهند بدو نظر کنند و خداوند هم به آن ها اجازه داد. پس چون فرود آمدم من او را از ماجرا آگاه می ساختم و او مرا آگاه می ساخت. آن گاه دانستم پای بر جایی ننهادم ام مگر آن که بر علی معلوم بوده است. ابن عباس می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! مرا توصیه ای کن. فرمود: 2.

ص: 439

1- شعراء 227/، و ستمکاران به زودی خواهند دانست به چه مکانی باز می گردند.

2- امالی طوسی 105/1-102 و کشف الغمه 6/2.

علی بن ابی طالب را دوست بدار. عرض کردم: یا رسول الله! دیگر چه سفارشی داری؟ فرمود: به علی بن ابی طالب موذت و رز. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن که از حبّ علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند، آگاه تر است. اگر در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت که خداوند هر چه هم کرده باشد عمل او را می پذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر خداوند از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان می دهد به آتش در اندازندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه توزد بیش تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد. ای ابن عبّاس! اگر همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل بر بغض به علی همداستان شوند (که هرگز نمی شوند) خداوند آن ها را با آتش، عذاب خواهد کرد.

عرض کردم: یا رسول الله! آیا کسی به او کینه می توزد؟ فرمود: ای ابن عبّاس [آری، جماعتی به او کینه می توزند که گفته می شود از امت من هستند ولی خداوند بهره ای از اسلام برای آن ها قرار نداده است، ای ابن عبّاس] نشانه بغض آن ها به علی برتری دادن کسی است که از علی پایین تر است. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخت، خداوند پیامبری نیافریده که نزد او ارجمندتر از من باشد و جانشینی خلق نکرده است که نزد او عزیزتر از علی (علیه السلام) باشد.

ابن عبّاس می گوید: من همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من دستور داده بود و مرا به موذت علی توصیه می کرد دوستدار او بودم و این نزد من، بزرگ ترین کار به شمار می آید.

ابن عبّاس می گوید: زمانی از این ماجرا گذشت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آستانه رحلت قرار گرفت که خدمتشان شرفیاب شدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! زندگی شما رو به پایان است، مرا به چه دستور می دهید؟ فرمود: ای ابن عبّاس! با هر که مخالف علی بود مخالفت کن و برای آن ها پشتیبان و یاور مباش. عرض کردم: یا رسول الله! چرا مردم را به ترک مخالفت او دستور نمی دهی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن قدر گریست که از هوش رفت، و سپس فرمود: ای ابن عبّاس! قلم، بر این رفته است و علم خداوند بدان تعلّق گرفته است. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است هیچ یک از مخالفان علی که حقش را انکار کرده از دنیا نمی رود مگر آن که خداوند نعمت

او را دگرگون سازد. ای ابن عباس! اگر می خواهی در حالی خدا را دیدار کنی که از تو راضی باشد راه علی بن ابی طالب را در پیش گیر و به هر جا که او گراید بگرای و به امامت او خشنود باش و دشمنش را دشمن بدار و دوستش را دوست. ای ابن عباس، مباد که در باره او شکی به تو راه یابد که شک در باره علی کفر است نسبت به خدا.

سلمان (1) - می گوید: با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کردیم که در خیرخواهی مسلمانان کوتاهی نکنیم و علی بن ابی طالب را امام بدانیم و از او طرفداری کنیم.

جعفر بن محمد (علیه السلام) (2) - به نقل از پدرانش می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چون شب معراج به آسمان رفتم و به سدره المنتهی رسیدم ندا دادند: یا محمد! برای علی سفارش خیر کن که او سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و جلودار سپیدرویان حجله نشین به روز رستخیز است.

عبد الرحمن انصاری (3) - می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: در باره علی نه فضیلت به من ارزانی شده است که سه در دنیا و سه در آخرت است و دو تای آن را برای علی امید می برم و از یکی بر او می ترسم. اما سه تای در دنیا این که: پوشاننده عیب من و پردازنده به امور خانواده من و جانشین من است در میان آن ها، و سه تای آخرت این که: به من در روز رستخیز پرچم حمد دهند و من او را به علی می سپارم تا برای من حمل کند و در مقام شفاعت به علی تکیه می کنم و در آوردن کلیدهای بهشت یاری ام می رساند، و دو تایی که برای علی امید می برم این که: پس از من به راه گمراهی باز نگردد و کفر نوزد، و آن چه بر او می ترسم این که قریش پس از من در حق او نیرنگ به کار برد.

عبد الرحمن بن ابولیلی می گوید: (4) - پدرم نقل می کرد: در روز خیبر، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پرچم را به علی سپرد و او را روز غدیر خم بر دست بالا برد و به مردم اعلان داشت که او سرور هر زن و مرد مؤمنی است، و فرمود: تو از منی و من از تو، و فرمود: تو بر سر تأویل قرآن 2.

ص: 441

1- امالی طوسی 155/1 و کشف الغمّه 15/2.

2- همان 196/1 و کشف الغمّه 17/2.

3- همان 212/1.

4- همان 362/1 و کشف الغمّه 24/2.

خواهی جنگید چنان که من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم، و به علی فرمود: تو برای من همچون هارونی برای موسی [مگر آن که پس از من پیامبری نیست]، و به او فرمود: من با هر که با تو صلح کند صلح می کنم و با هر که با تو بجنگد می جنگم، و به او فرمود: تو ریسمان استوار الهی هستی، و نیز فرمود: تو پس از من هر آن چه را که بر ایشان مشتبه گردد روشن می کنی. نیز فرمود: تو پس از من امام و سرور زنان و مردان مؤمن هستی. نیز فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در حق تو آیه: **وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (1)** - را نازل کرد. نیز فرمود: تو در پیش گیرنده سنت من و مدافع آیین منی. نیز به علی فرمود: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت زمین برایم شکافته می شود و سر از گور برمی دارم و تو همراه منی. نیز فرمود: من نزد حوض کوثرم و تو همراه من. نیز فرمود: من نخستین کسی هستم که به بهشت درمی آید و تو همراه من هستی با حسن و حسین و فاطمه. نیز فرمود: خداوند به من وحی کرد که در میان مردم پرده از فضیلت تو برگیرم و من در میان مردم چنین کردم و آن به مردم رساندم که خداوند، مرا مأمور رساندش کرده بود. نیز فرمود: پرهیز از کینه هایی که در سینه ها برای تو نهفته است و آشکار نشود مگر پس از مرگ من، آنان کسانی هستند که خدا و نفرین کنندگان نفرینشان می کند و سپس پیامبر گریست. عرض شد: چرا می گریید یا رسول الله! فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن ها به علی ستم می کنند و از حقش باز می دارند و به جنگ با او می پردازند و فرزندانش را می کشند و پس از او به فرزندانش ستم می کنند. جبرئیل از سوی خداوند عز و جل به من خبر داد که این ستم به هنگام ظهور قائم شان از میان می رود و سخن آن ها رواج می یابد و امت بر محبت ایشان همداستان می گردند و دشمنان شان کاستی می گیرد و متفران از آن ها خوار می شوند و ستایشگران شان رو به فزونی می نهد و این زمانی است که سرزمین ها دگرگون شود و بندگان، ضعیف شوند و دیگر امید گشایش نبینند، در این هنگام قائم آن ها ظهور می کند.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نام او همچون نام من و نام پدرش همچون نام پدر من است.

او از فرزندان دختر من فاطمه است که خداوند به سبب آن ها حق را آشکار می سازد ود.

ص: 442

---

1- توبه 3؛ در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلان می شود.

باطل را با شمشیر ایشان درهم می کوبد و مردم هم یا از سر رغبت یا از بیم، از آن ها پیروی می کنند. در این هنگام گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آرام گرفت و فرمود: ای گروه مؤمنان! بشارت گشایشستان باد که وعده الهی تخلف ناپذیر است، و قضا و قدر او حتمی، و اوست حکیم و خبیر، و گشایش خدا نزدیک است. خدایا! آن ها خاندان من هستند پس پلشتی را از آن ها دور بدار و پاک، پاکشان کن. خدایا! رزقشان رسان و تحت عنایت خود قرارشان ده و با آن ها باش و یاری شان رسان و مددشان کن و ارجمندشان بدار و خوارشان مگردان و در میان آن ها به جای من باش که تو بر هر چیز توانایی.

به ام سلمه خبر رسید که برده اش از قدر و قیمت علی می کاهد و دشنامش می دهد. او را احضار کرد و گفت: پسر من! شنیده ام که تو از ارزش علی می کاهی. برده پاسخ داد: آری.

ام سلمه گفت: بنشین- مادرت به سوگت نشیند- تا حدیثی را برای تو بازگویم که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ام و پس از آن هر چه خواستی بگو. در آن شب و روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حجره ام بود نزدش رفتم و اجازه دخول خواستم و گفتم: یا رسول الله! داخل شوم؟ فرمود: خیر، و من از شدت ناراحتی پایم سست شد و به زمین افتادم و ترسیدم که مباد مرا از خشم باز می گرداند یا در باره من آیه ای از آسمان نازل شده است. برای بار دوم آمدم و این بار نیز اذن دخول نداد. برای بار سوم آمدم ولی این بار به من اجازه دخول داد و فرمود: داخل شو و من داخل شدم و علی را دیدم که در برابر او به زانو نشسته بود و عرض می کرد: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله اگر چنین و چنان باشد چه دستورم می دهی؟ فرمود: به شکیبایی. علی، سخن را تکرار کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به شکیبایی. علی برای بار سوم همان سخن را بر زبان آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! اگر از آن ها چنین دیدی شمشیرت را بکش و آن را حمایل کن و گام به گام آن ها را گردن بزنی تا آن هنگام که مرا با شمشیر آخته ات که خون آن ها از آن می چکد دیدار کنی. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به من کرد و گفت: تو چرا غمگینی ای ام سلمه؟ عرض کردم: چرا مرا بازگرداندی یا رسول الله؟ فرمود: به خدا سوگند تو را برای ناراحتی باز نگرداندم و تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی ولی زمانی آمدی که جبرئیل در سمت راست و علی در سمت چپ من نشسته بودند و جبرئیل اخبار و رویدادهای پس از من را به آگاهی می رساند و به من دستور داد پیرامون این رویدادها به علی رهنمون دهم. ای

امّ سلمه!گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، برادر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه!گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است و وزیر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه!گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است در دست دارنده پرچم من در دنیا و پرچمدار حمد، فردا به روز قیامت. ای امّ سلمه!گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است وصیّ و جانشین پس از من و از میان برنده دشمنانم و مدافع حوض کوثر.

ای امّ سلمه!گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله نشین و کشنده ناکثان و قاسطان و مارقان.

عرض کردم: یا رسول الله! ناکثان کیانند؟ فرمود: کسانی که در مدینه بیعت می کنند و در بصره بیعت می شکنند.

عرض کردم: قاسطان کیانند؟ فرمود: معاویه و یاران شامی او. عرض کردم: مارقان کیانند؟ فرمود: اصحاب نهروان. غلام امّ سلمه گفت: گره از قلبم گشودی، خداوند گره از قلبت گشاید، به خدا سوگند دیگر هرگز او را دشنام ندهم (1).

### مبحث سی و ششم: پیرامون اخباری که زبیر بن بگار

(2) - نقل کرده است:

زبیر بن بگار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن عوام از ستیزه گرتترین افراد نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) بود. ابن عباس (3) - روایت کرده می گوید: من در یکی از کوچه های مدینه به همراه عمر بن خطاب می رفتم که ناگاه به من گفت: ای ابن عباس! من دوست تو را مظلوم می بینم. با خود گفتم: به خدا سوگند، پیش از هر چیز پاسخ او را خواهم داد و لذا پاسخ دادم که: یا امیر المؤمنین! مظلومیت او را از میان ببر. پس دست

ص: 444

1- امالی طوسی م 39-40 و کشف الغمّه 27/2-26.

2- بنگرید به: کشف الغمّه 42/2 و پس از آن. گفته شده: زبیر بن بگار عالم به اخبار و انساب و آثار و اشعار قریش بوده است. او در حجاز به دنیا آمد و رشد کرد و در ذی القعدة سال 256 در سن هشتاد و چهار سالگی در مکه درگذشت. پدرش قاضی مکه بود که متوکل پس از مرگ پدرش که او نیز قاضی بود قضای مکه را بدو سپرده بود. از جمله آثار اوست کتاب «موفقیات» (مراجعه کنید به اعلام زرکلی 42/3).

3- کشف الغمّه 45/2.

خود را از دست من کشید و رفت و ساعتی [با جبرئیل] همه‌مه کرد. سپس ایستاد و من به او رسیدم. پس گفت: ای ابن عباس! من گمان می‌کنم دلیل مظلومیت او این است که کوچکش می‌شمارند. با خود گفتم: به خدا، این بدتر از اولی است، و پاسخ دادم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد آن‌گاه که دستور داد سوره براءت را از رفیق تو (ابو بکر) بازستاند. این بار روی از من برتافت.

احمد بن ابو طاهر به سند خود از ابن عباس در تاریخ بغداد (1) - روایت می‌کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم در حالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه ای که نزد او بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبد الله! از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبد الله بن جعفر است. گفتم: او را در حالی ترک کردم که با همسن و سال هایش بازی می‌کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت است. گفتم: نخل هایش را با دلو آب می‌داد. در حالی که قرآن تلاوت می‌کرد.

گفت: ای عبد الله! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسش‌م را کتمان کنی. آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می‌گذرد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می‌کنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلافت را برای او قرار داده است؟ گفتم: آری، و اضافه می‌کنم که از پدرم در این پیرامون پرسش کردم و او گفت راست می‌گوید. عمر گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی سخنان والایی بر زبان می‌آورد که هیچ حجت و برهانی آن را ثابت نمی‌کند و عذری را از میان بر نمی‌دارد. او گاهی این موضوع را خاطر نشان می‌ساخت و می‌خواست در بستر مرگ صراحتاً نام او را ببرد، ولی من از باب احتیاط و هراس بر اسلام او را جلو گرفتم.

سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نمی‌کرد و اگر خلافت بدو می‌رسید عرب‌ها از جای جای سرزمین‌های عرب نشین بر او می‌تاختند.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانست آن‌چه را در دل دارد من نیز می‌دانم و لذا از این کار دست شستم.

ص: 445

---

1- همان 46/2؛ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [20-21/12]، به نقل از تاریخ بغداد احمد بن طاهر.

و خداوند ابا دارد جز کاری که محتوم کرده امری را جاری سازد. این اشاره عمر است به روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دوات و کاغذی به من دهید و عمر در پاسخ گفت: پیامبر هذیان می گوید.

اینک به روایت زبیر بن بگّار بازمی گردیم که گفت: عمویم مصعب به نقل از جدّم عبد الله بن مصعب گفته است که: وکیل مؤنسه، طرف مقابلش را به دادگاه، نزد شریک بن عبد الله قاضی فرا خواند و در مسأله ای که با هم نزاع داشتند از او شکایت کرد. در این میان وکیل مؤنسه که موقعیت خود را برتر می دید به دشمن موگّش یورش برد و بر او درستی کرد. شریک به او گفت: دست بردار بی مادر. او گفت: به من چنین می گویی؟ من وکیل و کار فرمای امور مؤنسه هستم. قاضی به غلامش دستور داد برای تأدیب او سیلی اش زند و غلام ده سیلی به صورت او نواخت و او خوار و نزار بازگشت و بر مؤنسه وارد شد و از عملکرد شریک نسبت به او به مؤنسه شکایت کرد. مؤنسه، نامه ای به مهدی نوشت و از شریک و عملکرد او نسبت به وکیلش شکایت کرد، مهدی هم قاضی را عزل کرد، و پیش از عزل او با خشونت و عتاب به او گفت: آیا باید همچون تویی احکام مسلمانان را در دست داشته باشی؟ قاضی گفت: چرا؟ یا امیر المؤمنین! مهدی گفت: به سبب مخالفت تو با نظر جماعت پیرامون خلافت. قاضی گفت: من دینی نمی شناسم مگر از جماعت، پس چگونه با آن ها به مخالفت برخیزم در حالی که دین خود را از آن ها ستانده ام. اما در باره امامت و خلافت باید بگویم که من امامی نمی شناسم مگر کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این دو هستند امامان من که با آن ها پیمان بسته ام. اما این که امیر المؤمنین می گوید: همچو منی احکام مسلمانان را در کف دارد این همان است که بر شما وارد است که اگر در این کار خطایی مرتکب شده اید باید آمرزش بطلبید و اگر به صواب رفته اید باید بدان ملتزم باشید و قاضی را در مقام قضاوت ابقا کنید. مهدی گفت:

در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه می گویی؟ قاضی گفت: همان که جدّ تو عبّاس و عبد الله گفتند. مهدی پرسید: آن ها چه گفته اند؟ قاضی گفت: عبّاس با این اعتقاد مرد که علی از همه صحابه برتر است و تا پایان عمر، بر این باور بود، چه، بزرگان صحابه و مهاجران در حلّ مسائل پیچیده و رویدادها به او نیاز داشتند و او به کسی نیازی نداشت. عبد الله ابن عبّاس هم که با دو شمشیر حضرت را همراهی می کرد و جنگ های او را درک کرده



بود و در این جنگ ها حضرت، فرماندهی بود که دستورهايش بی چون و چرا به اجرا در می آمد و اگر امامت او بر پایه ستم بود نخستین کسی که از همکاری با او سر بر می تافت پدر تو بود زیرا به دین خدا و فقه احکام الهی آگاهی داشت. مهدی ساکت شد و شریک بیرون رفت. میان این نشست و عزل او یک هفته بیش تر طول نکشید.

زبیر می گوید: پسر زبیر به ابن عباس گفت: با امّ المؤمنین و حواریون پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگیدی و فتوا به متعه دادی. ابن عباس گفت: تو به همراه پدر و دایی ات او [عایشه] را به جنگ کشانید و او به سبب مؤمنانی همچون ما امّ المؤمنین نامیده شد و ما بهترین فرزندان او بودیم [خدا از سر تقصیرات او بگذرد] و تو به همراه پدرت با علی جنگیدید.

اگر علی مؤمن بود که شما با جنگ با او در شمار گمراهان بوده اید و اگر کافر بوده است که با گریز خود از صحنه نبرد به خشم خدا [و رسول] گرفتارید. متعه را ما روا می شماریم. من از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که آن را حلال می شمرد و اجازه می کرد و من هم فتوا بدان دادم.

زبیر (1) - به نقل از مطرف بن مغیره بن شعبه می گوید: با ابو مغیره بر معاویه وارد شدم.

پدرم نزد او می رفت و با او سخن می گفت و سپس به سوی من باز می گشت و از معاویه می گفت و از آن چه از او می دید اظهار شگفتی می کرد. شبی آمد و از خوردن شام خودداری کرد و او را غمگین یافتم. ساعتی منتظر شدم گمان بردم میان من و او سوء تفاهمی پیش آمده است. گفتم: امشب تو را غمگین می بینم. گفت: پسرم! امشب از نزد پلیدترین مردم نزد تو می آیم. گفتم: چه شده است؟ گفت: در حالی که خلوت کرده بودیم به او گفتم: یا امیر المؤمنین! از تو سنی گذشته است، اگر می خواهی عدالت آشکار کنی و خیر بگسترانی اینک که سنی از تو گذشته خوب است به برادرانت از بنی هاشم نظر کنی و صلّه رحم به جای آری. به خدا سوگند دیگر آن ها امروز خطری برای تو ندارند که از آن ها بهرآسی. او گفت: هیهات، هیهات. فردی از بنی تمیم (ابو بکر) حکومت کرد و با عدالت رفتار نمود و کرد آن چه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند از میان رفت چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می شود، تنها می گویند «ابو بکر». سپس کسی از 2.

ص: 447

تیره بنی عدی (عمر) حکومت کرد و ده سال آستین همت بالا زد و کوشید. به خدا سوگند او هم هلاک شد چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می شود تنها می گویند «عمر». سپس عثمان بر سر کار آمد که در نسب هیچ کس همچون او نبود و کرد آن چه کرد، اما به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و تنها نامی و نشانی از او و عملکردش باقی ماند. اما این برادر بنی هاشم که حکومت به دستش افتاد روزانه پنج بار نامش با عظمت بر مأذنه های مساجد برده می شود: «اشهد انّ محمّدا رسول الله». ای بی مادر! دیگر چه باقی می ماند؟ نه، هرگز، مگر آن که این نام دفن شود.

این سخن در حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد بر سستی اعتقاد او پیرامون پیامبر.

زبیر از رجال (1) - حدیث خود نقل کرده است که: محقن بن ابی محقن ضبّی بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! از نزد لئیم ترین، بخیل ترین، ناتوان ترین سخنورترین و ترسوترین مرد عرب نزد تو آمده ام. گفت: او کیست ای برادر بنی تمیم؟ گفت: علی بن ابی طالب. معاویه گفت: ای شامیان! گوش فرا دهید برادر عراقی شما چه می گوید. در مهمان کردن و بزرگداشت او بر یک دیگر پیشی گیرید. چون مردم پراکنده شدند معاویه به او گفت: تو چه گفتی؟ و او سخن خود را تکرار کرد. معاویه به او گفت: وای بر تو ای نادان، چگونه است لئیم ترین فرد عرب در حالی که پدر او ابو طالب و جدّ او عبد المطلب و زن او فاطمه دختر پیامبر اکرم است؟ و چگونه است بخیل ترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو خانه داشته باشد یکی از کاه و دیگری از زر، خانه زرّین را پیش از خانه کاهی بخشش کند؟ و چگونه است ترسوترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو گروه متخاصم رویاروی یک دیگر قرار گیرند تنها سوار دلاوری که بی باکانه به دشمن یورش می برد جز علی کسی نیست؟ و چگونه ناتوان ترین سخنور در میان عرب است که به خدا سوگند جز او کسی بلاغت را در میان قریش بنیان نهاد؟ سپس گفت: آن که مادر محقن او را بزاد از نظر نسب، پست تر، بخیل تر، ترسوتر، و در سخن گفتن ناتوان تر است. به خدا سوگند اگر آن چه را می دانی در میان نبود سر از تنت جدا می کردم. نفرین خدا بر تو باد.

بنگر که تا دیگر چنین سخنانی را تکرار نکنی. محقن گفت: به خدا سوگند، تو ستم 2.

ص: 448

پیشه تر از منی، چه، می دانی جایگاه او کجاست و با این حال با او جنگیدی. معاویه گفت:

من به سبب این انگشتی [ریاست] با او جنگیدم تا با آن به مقاصدم دست یابم. محقن گفت: آیا این در برابر خشم الهی و عذاب دردناک او برای تو کافی خواهد بود؟ معاویه گفت: نه، ای ابن محقن! ولی من از خدا آن می دانم که تو نمی دانی، چه، خداوند می فرماید: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (1) - زبیر بن بکّار (2) - به اسنادش از عمّار بن یاسر نقل می کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «به هر که به خدا ایمان آورده و مرا تصدیق کند، ولایت علی بن ابی طالب سفارش شده است، هر که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدای را دوست داشته است.

### مبحث سی و هفتم: پیرامون حدیث فتوت:

همگان در این حقیقت، همداستانند که جبرئیل (علیه السلام) در جنگ احد فرود آمد و چنین ندا سر داد: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی».

خوارزمی (3) - و دیگران (4) - به نقل از محمد بن عبید الله بن ابی رافع روایت می کنند که:

منادی به روز احد ندا در داد که: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی» (5)

ص: 449

1- اعراف 156/؛ رحمت من هر چیز را در بر می گیرد.

2- همان 52/2.

3- مناقب ابن مغزالی 197/، ح 234.

4- تاریخ طبری 514/2؛ میزان الاعتدال ذهبی 324/3، شماره 6613 و لسان المیزان عسقلانی 406/4، شماره 1241.

5- علامه مجلسی در بحار الانوار 67/42 پس از نقل خبر امام رضا (علیه السلام) در باره «ذو الفقار» می گوید: «پس او را به حق و حرمت سوگند داد که آیا شمشیری که مأمون از حضرت (علیه السلام) گرفت همان شمشیر رسول الله (صلی الله علیه و آله) است؟ پس امام پاسخ فرمود که آن شمشیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، زیرا شمشیر او تنها نزد امام است.» شیخ مظفر در دلائل الصّدق 467/2 می گوید: «تردید نیست که این ندا از سوی جبرئیل بوده است، و اگر در یکی از این سه جایگاه بوده باشد که صراحت دارد بر نفی فتوت - به معنای بخشش - از غیر علی (علیه السلام)، دلالت بر آن خواهد داشت که حضرت (علیه السلام)، سخی ترین مردم بوده است برای خدا و فرمانبرترین فرد در دستورهای الهی و فضیلت فرمانبری، فرع بر فضیلت ذاتی است، و شخص افضل برای امامت شایسته تر خواهد بود، و گواه فضیلت ذاتی امام (علیه السلام) این حدیث نبوی است که: «او از من است و من از او» و این سخن جبرئیل که «و من از شما دو نفرم.»

این روایت از طرق متعدّد نقل شده است (1). - ابو عمر زاهد به اسناد خود از ابن عبّاس می گوید: محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) یک روز که شادمان بود فرمود: «منم آن جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد.» این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: «من جوانمردم» زیرا که جوانمرد عرب بود به اجماع یعنی سرور همه آن ها به شمار می آمد، و این سخن ایشان که «پسر جوانمردم» اشاره دارد به ابراهیم خلیل در این آیه شریفه: قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ، (2) و این که فرمود: «برادر جوانمردم» یعنی برادر علی (علیه السلام) هستم، و این همان مفهوم سخن جبرئیل است در روز بدر که خبر پیروزی را به آسمان برد در حالی که از شادی فریاد می کرد: «لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على.» ابن عبّاس می گوید: ابو ذر را دیدم که خود را به پرده کعبه آویخته بود و می گفت: هر که مرا شناخت که شناخت و هر که مرا نشناخته من ابو ذر هستم. اگر آن قدر روزه بگیرد که پیکرتان چونان نخ شود و اگر آن قدر نماز بگزارد که پشتتان خمیده گردد بدون دوستی علی سودی نرساندتان.

اینک که چنین روایتی را زاهدترین مردم در میان اهل سنت یعنی ابو عمر زاهد نقل می کند دیگر چگونه می توان امام (علیه السلام) را نادیده گرفت، مگر آن که محبت دنیا و ریاست طلبی در کار باشد. ت.

ص: 450

---

1- احقاق الحق 6/23-12.

2- انبياء 60؛ گفتند: شنیده ایم جوانی به نام ابراهیم از آن ها سخن می گفته است.

## فصل چهارم: پیرامون فضایلی که پس از وفات حضرتش (علیه السلام) برای ایشان ثابت است

ص: 451



شیخ دانشمند ابن بابویه که مردی فاضل بود از اعقاب مصنف کبیر شیخ معظم، الصدوق ابو جعفر محمد بن بابویه (1) - کتابی در بیان فضایل مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) تصنیف کرده است و خود را ملتزم کرده در این کتاب چهل حدیث نقل کند که هر حدیث را چهل نفر نقل کرده باشند و در آن داستان شگفتی را نقل می کند (2). - او می گوید: شاعری به نام بیغا (3) - بر یکی از سلاطین وارد شد. او هر ساله بر این سلطان وارد می شد و سلطان را در).

ص: 453

1- او منتجب الدین ابو الحسن علی بن الشیخ موفق الدین عبید الله بن الشیخ شمس الدین ابو محمد الحسن، معروف به «حسکا» بن الحسین بن الحسن بن الشیخ الفقیه الحسین (برادر شیخ صدوق) بن ابی الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، از علمای بارز سده ششم است، و این کتاب او «الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین» بدین مفهوم است که: چهل حدیث را از چهل شیخ به نقل از چهل صحابی آورده که به تازگی در قم به چاپ رسیده، و مدرسه امام مهدی (علیه السلام) به تحقیق و نشر آن همت گماشته است. او پس از نقل چهل حدیث، چهارده حکایت لطیف در مناقب حضرت (علیه السلام) ذکر می کند.

2- همان 98-100/ علامه مجلسی در بحار 15-19/42 در شماره 12 به نقل از علامه حلی در کشف الیقین آن را می آورد. شکل این حدیث در این مأخذ و کشف الیقین با یک دیگر اختلاف دارد. بهتر است بدان رجوع شود.

3- او ابو الفرج عبد الواحد بن نصر مخزومی معروف به «بیغا» است. او شاعری بوده ادیب که دیوان و ستایش سروده هایی دارد برای سیف الدوله. او در شهرها می گشت و به ستایش بزرگان می پرداخت. در شعبان سال 398 هجری قمری درگذشت. (به حاشیه همین مأخذ بنگرید).

حال شکار می یافت. پس وزیر به سلطان نامه ای می نوشت و خبر آمدن بیغا را به آگاهی او می رساند و سلطان دستور می داد او را در یکی از خانه ها اسکان دهند. بر در یکی از این خانه ها اتاقی بود که بیغا شب ها را در آن جا به صبح می رساند. این اتاق مشرف به جاده بود. هر شب نگاهبان، نیمه شب بیرون می آمد و با صدای بلند فریاد می زد: ای غافلان! خدا را به یاد آورید [بر دشمنان معاویه لعنت خدا] (1). بیغا شاعر این صدا را خوش نمی داشت.

شبی این شاعر در خواب پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- را دید که به همراه علی علیه السلام به این جاده آمدند و پیامبر این نگاهبان را یافت و به علی (علیه السلام) فرمود:

سیلی ای به چهره او بنواز که او امروز چهل سال است تو را دشنام می دهد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) ضربه ای به میان دو کتف او زد که شاعر، پریشان از خواب پرید، و سپس منتظر صدایی ماند که همیشه از نگاهبان می شنید، ولی صدایی به گوشش نرسید.

او از این وضع، شگفت زده شد. در این هنگام مردان و فریاد زنانی را دید که، رو به سوی خانه نگاهبان دارند. خبر را جویا شد. گفتند: ضربه ای به قدر کف دست بر میان دو کتف او پدید آمده که رنجش می دهد و قرار را از او گرفته است. هنوز صبح نشده بود که این نگاهبان مرد و چهل نفر گواه او در این وضع بودند.

در موصل هم شخصی بود که او را حمدان بن حمدون بن حرث عدوی می نامیدند. او نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) بغض و کینه بسیار داشت. یکی از اهالی موصل، آهنگ حج کرد و برای خدا حافظی نزد او آمد و گفت: آهنگ رفتن به حج دارم، اگر در آن جا نیازی داری بگو تا آن را برآورم. حمدان به او گفت: نیاز مهمی دارم که بر آوردن آن برای تو بسیار آسان است. آن مرد گفت: دستور بده تا آن را برای تو انجام دهم. حمدان گفت:

هر گاه حج گزاردی و وارد مدینه شدی و حرم پیامبر را زیارت کردی از سوی من به او بگو: یا رسول الله! چه چیز علی تو را خوش آمد که دخترت را به ازدواج او درآوردی، شکم گنده او یا ساق های باریکش یا طاسی سرش؟ حمدان این مرد را سوگند داد و از اوت.

ص: 454

---

1- در نسخه ج و ا همین مقدار است ولی در نسخه های دیگر آمده است که: سپس بر علی -درود بر او- ناسزا می گفت. در بحار هم همین طور است و محقق آن را بر مبنای مأخذ تصحیح کرده است.



قول گرفت که این پیام را برساند. آن مرد هنگامی که وارد مدینه شد و کارهایش را انجام داد این سفارش حمدان را فراموش کرد. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) را در خواب دید و حضرت (علیه السلام) به او فرمود: آیا به سفارش فلانی عمل نمی کنی؟ مرد از خواب بیدار شد و بلافاصله روانه حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد، و پیام حمدان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند و هنگامی که خوابش برد دوباره در خواب، امیر المؤمنین (علیه السلام) را دید که دست او را گرفت و هر دو به خانه حمدان رفتند و در، خود به خود گشوده شد و حضرت (علیه السلام) کاردی را بر داشت و او را سر برید و سپس با ملحفه ای که آن جا بود چاقو را تمیز کرد و آن را زیر خرابه های سقف پنهان کرد و از منزل خارج شد. حاجی، پریشان بیدار شد و خواب را برای دوستانش تعریف کرد و تاریخ این خواب را ثبت نمود.

[نیمه شب در خانه حمدان در موصل صدای شیون به حدی بالا گرفت] که حاکم موصل از خواب بیدار شد. به او گزارش دادند که صاحب منزل را در رختخوابش سر بریده اند. حاکم دستور داد برای تحقیق و بررسی واقعه، همسایگان و کسانی را که به آن ها مشکوک بود دستگیر و بازداشت کنند. مردم موصل از کشته شدن او شگفت زده شدند، زیرا نه رخنه ای یافتند و نه رد پای بر دیوار بود و نه دری باز و نه قفلی شکسته شده بود. حاکم همچنان شگفت زده در مسأله می نگریست و نمی دانست چه کند. با این شرایط محال بود کسی بتواند از بیرون به این خانه درآید به علاوه آن که کالایی هم از خانه سرقت نشده بود.

همسایگان و دیگران همچنان در زندان بودند تا هنگامی که این حاجی از مکه آمد و همسایگان را در زندان یافت و دلیل را جویا شد. به او گفتند: در فلان شب فلانی را سر بریده در خانه اش یافته اند و هنوز قاتل او شناخته نشده است. حاجی تکبیری زد و به دوستانش گفت: تاریخ خوابی را که برای شما تعریف کردم ببینید. آن ها تاریخ را بیرون آوردند و بدان نگریستند و دیدند تاریخ خواب، همان شبی بوده است که حمدان را به قتل رسانده اند. او به همراه همه مردم روانه خانه مقتول شدند و دستور داد ملحفه را بیرون آوردند و او نشانی های خونی را که بر آن بود داد و آن ها با شگفتی دیدند که همان گونه است. سپس دستور داد خرابه های سقف را درهم بریزند و بدین ترتیب چاقوی قتل از زیر سقف پیدا شد و بدین ترتیب دانستند که خواب او راست است.

زندانیان آزاد شدند و مردم موصل به ایمان نسبت به اهل بیت بازگشتند. این از الطاف خداوندی بود در حق ذرّیّه پاک پیامبر(صلی الله علیه و آله).

ابو دلف هم فرزندی داشت. روزی دوستان او در باره حب و بغض به علی با یک دیگر سخن می گفتند. برخی از آن ها از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل می کردند که فرموده است: ای علی! تو را دوست ندارد مگر مؤمن متقی و تو را دشمن نمی داند مگر منافق شقی که زاده زنا و حیض است. فرزند ابو دلف گفت: نظر شما در باره حرم ابو دلف چیست؟ آیا ممکن است کسی قصد بدی به او داشته باشد؟ گفتند: خیر. او گفت: به خدا سوگند، من کینه توزترین مردمانم نسبت به علی بن ابی طالب. در این حال پدرش با خشم رسید و جویای ماجرا شد. گفتند: چنین و چنان، و سخنان فرزندش را باز گفتند. او گفت: به خدا سوگند، این خبر حق است، به خدا سوگند او زاده زنا و حیض [با هم] است. من در خانه برادرم، سه روز تب دار و بیمار بودم. کنیز او برای انجام وظیفه ای نزد من آمد و من از او آن تقاضای دیگر کردم. او نپذیرفت و گفت: من حیض هستم. ولی من ستیزه گری کردم و با او جمع شدم و او این فرزند را باردار شد لذا او زاده زنا و حیض [با هم] است.

پدرم -رحمه الله- نیز حکایت می کرد که روزی به همراه دوستانم از یکی از راه های بغداد گذر می کردیم که تشنگی شدیدی بر من غالب آمد. به یکی از دوستانم گفتم: از یکی از خانه ها آب بخواه. او در طلب آب رفت و من و دیگر دوستان منتظر آب ماندیم.

در آن جا دو کودک بازی می کردند. یکی از آن دو می گفت: امام، همان علی (علیه السلام) است و دیگری ابو بکر را امام می دانست. با خود گفتم: پیامبر(صلی الله علیه و آله) راست گفت آن گاه که فرمود:

ای علی! جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز زاده حیض [یا زنا] تو را دشمن نمی شمارد. پس ناگاه زنی با آب پیش آمد و گفت: تو را به خدا آن چه را گفتمی به من نیز بگو. گفتم: حدیثی بود از پیامبر(صلی الله علیه و آله) که دیگر نیازی به بازگفت آن نیست. دوباره از من خواست و من حدیث را برای او روایت کردم. گفت: سرورم! به خدا سوگند این خبر، صحیح است. این دو فرزندان من هستند، آن که علی را دوست دارد فرزند دوره پاکمی من است و آن یکی که علی را دشمن می دارد زاده دوران حیض من. پدرش نزد من آمد و به من اصرار همی کرد در حالی که من حیض بودم و با من در آمیخت و من این کودک را باردار شدم که علی را دشمن می دارد.

باز یکی از زاهدان مردم را پند می داد. روزی هنگام پند آن قدر ثنای علی (علیه السلام) گفت که دیگر آفتاب می رفت که غروب کند و افق تاریک شد. او به شعر خورشید را چنین مخاطب قرار داد:

ای خورشید! غروب مکن تا تمام شود ثنای من از همسنگ مصطفی و فرزند او اگر طالب شنیدن ثنای اویی عنان خود را باز گردان آیا فراموش کرده ای روزی را که برای او عنان خود را باز گرداندی اگر ایستادن تو برای مولا بوده است.

امروز هم به خاطر یاران و ملتزمان رکاب او بایست پس ناگاه خورشید بازگشت و افق روشنایی یافت تا ستایش او پایان گرفت. این رویداد، در پیش دیدگان گروهی فراوان صورت پذیرفت که خبر را به حدّ تواتر می رساند. این واقعه در میان خواصّ و عوام، شهرت دارد (1)(2).

و در حله، شخصی می زیست اهل دین و صلاح که پیوسته قرآن کریم تلاوت می کرد و جنیان از روزنه ها و پنجره های بسته به طرف او سنگ پرتاب می کردند و او را سنگباران می نمودند و آزارش می رساندند. من خود جاهایی را که سنگ از آن ها می آمد دیده بودم. او در بهره بردن از دعاها و تعویذات کوتاهی نمی کرد و آن ها را در خانه ای قرار.

ص: 457

- 
- 1- تذکره الخواص 55/، علامه مجلسی در بحار 191/41 آن را به نقل از کشف الیقین می آورد.
  - 2- علامه امینی در الغدیر 24/5 می گوید: «آیا نتیجه گیری یک پژوهشگر از این رویداد آن است که ایمان آورد اسماعیل، نزد خداوند از پیامبر عظیم الشان و وصی او امیر المؤمنین، منزلتی بیش تر دارد؟ چه، باز گرداندن خورشید یک بار به دعای علی (علیه السلام) بوده و یک بار به دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در حالی که اسماعیل به خدمتگزار خود دستور داد به خورشید فرمان دهد بایستد و سپس به او دستور داد از اسارت آزادش کند و خورشید به حال خود بازگردد، شاید هم خود او به خورشید، دستور ایستادن داده و خورشید در پی فرمان او از حرکت باز ایستاده است. این همه عظمت و تقرب در صورتی است که خواب و خیال ها درست باشد، ولی عقلا می دانند و راویان آن نیز نیکو آگاهند که این داستان کی پرداخته و به هم بافته شده و چرا شکل گرفته است؟».

می داد که قرآن در آن جا تلاوت می کرد ولی هیچ گاه سنگسار او قطع نمی شد. روزی به خاطرش رسید خوب است کنار دری بایستد که سنگ از آن سو می آمد. او به این جنیان که نمی دیدشان چنین گفت: به خدا سوگند اگر از این کار دست نکشید شکایت شما نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) می برم. در دم سنگباران قطع شد و دیگر تکرار نگشت.

همچنین در حله امیری بود که روزی به صحرا درآمد و بر قبه «مشهد الشمس» پرنده ای دید. پس بازی را برای شکار آن بفرستاد. پرنده شکست خورده گریخت و باز به دنبال او تا جایی که پرنده به خانه ابن نما (1) - فقیه در افتاد و باز خود را روی آن افکند. اما باز شکاری ناگاه از حرکت باز ماند و دو پا و بالش به لرزه افتاد و در جا خشک شد. یکی از اطرافیان امیر بیامد و باز شکاری را در این وضع یافت و خبر نزد اربابش برد. ارباب این واقعه را بزرگ شمرد و علو منزلت این مشهد را دریافت و باز سازی و تعمیر آن را آغازید.

باز ابن جوزی که حنبلی مذهب بود در کتاب تذکره الخواص (2) - نقل می کند که:

عبد الله بن مبارک، یک سال حج می کرد و یک سال در جنگ شرکت می جست و پنج سال بدین منوال سپری شد. یک سال روانه حج شد و با خود پانصد دینار برداشت تا از محله شتر فروش های کوفه شتری را برای رفتن به حج خریداری کند. پس زنی علویه را در آن جا دید که بر کنار زباله ها نشسته و پره های یک مرغابی را می کند. او می گوید: به سوی این زن علویه رفتم و به او گفتم: چرا چنین می کنی؟ زن گفت: ای عبد الله! از آن چه که به تو ارتباطی ندارد پرسش نکن. عبد الله گفت: از سخن او طرحی به ذهنم ره یافت و بر پرسش خود اصرار کردم. آن زن گفت: ای عبد الله! تو مرا وامی داری پرده از سرم بگیرم.

من زنی علویه هستم و چهار دختر یتیم دارم که پدرشان چندی پیش مرده است و اینست.

ص: 458

- 
- 1- شاید او همان محمد بن جعفر بن هبه الله بن نما الحلّی نجم الدین از دانشمندان بزرگ و والامقام صاحب کتاب «مثیر الاحزان» باشد که به مقتل ابن نما شهرت دارد و در آن شرح انتقام گیری مختار را آورده است. او از مشایخ علامه حلی - رحمه الله علیهما - بوده است.
  - 2- تذکره الخواص 328/، که علامه مجلسی در بحار الانوار 11/42، شماره 12، آن را به نقل از کشف الیقین آورده است.

چهارمین روزی است که چیزی نخورده ایم و لذا گوشت مرده بر ما حلال است و من این مرغابی را تمیز کردم تا برای خوردن، نزد دخترانم ببرم. با خود گفتم: وای بر تو ای ابن مبارک، تو کجا و این زن کجا! به او گفتم: دامنش را بگشای و دینارها را در یک طرف دامنش ریختم در حالی که او به من توجه نداشت و چشمانش را به زمین دوخته بود.

عبد الله می گوید: من به سوی خانه رفتم و خداوند در آن سال محبت حج از دلم برکند. سپس به شهر خود رفتم و در همان جا بودم تا مردم حج گزارند و بازگشتند. من برای دیدار همسایگان و دوستان بیرون آمدم و به هر که می گفتم: حجّت مقبول و سعیت مشکور، به من پاسخ می داد: تو نیز چنین، ما با تو در فلان جا و فلان مکان با هم بودیم.

بیش تر مردم همین سخن را به من می گفتند. من به فکر فرو رفتم. شبی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که به من می فرمود: ای عبد الله! شگفت مکن. تو خاطر یکی از فرزندان مرا از غم زدودی و من از خدا خواستم فرشته ای را به چهره تو بیافریند که تا روز رستخیز به جای تو حج کند. اگر خواستی به حج می روی و اگر نه، نه.

ابن جوزی در همین کتابش (1) - روایت می کند که: در کتاب «ملتقط» که نوشته جدّ من ابو الفرج بن جوزی است خوانده ام که: در بلخ، مردی علوی سکونت داشت که همسری داشت و دخترانی. این مرد درگذشت. زنش می گوید: دختران را از ترس نکوهش دشمنان به سمرقند بردم و هنگامی آن جا رسیدیم که هوا بسیار سرد بود. دختران را به مسجدی بردم و در آن جا بودم تا برای آنها توشه ای فراهم کنم. مردم را دیدم که پیرامون شیخی گرد آمده اند. در باره او پرسش کردم. گفتند: این شیخ شهر ماست [پیش رفتم] و شرح حالم را به او باز گفتم. شیخ گفت: برای من دلیلی بیاور که تو علوی هستی، و توجهی هم به من نکرد. از او نومید شدم و به مسجد بازگشتم. در راه شیخی را دیدم که بر سگویی نشسته بود و اطرافش جماعتی بودند. پرسیدم: او کیست؟ گفتند: کفیل شهر است و مجوسی. گفتم: شاید موجب گشایشی گردد، [پیش رفتم] و شرح حال و ماجرای خود را با شیخ بدو بازگفتم [و این که دخترانم در مسجدند و توشه ای ندارند]. او با صدای بلند خدمتگزارش را فرا خواند و گفت: به بانوی خود بگو لباسش رات.

ص: 459

---

1- همان 330/، بحار الانوار 12/42 همین حدیث را به نقل از کشف الیقین نقل کرده است.

پوشد. خادم به اندرونی رفت و با زنی خارج شد که کنیزکانی هم همراه او بودند.

مجوسی به آن زن گفت: با این زن به فلاخن مسجد می روی و دخترانش را به خانه می آوری. آن زن به همراه من آمد و دختران را به خانه آورد، و اتاقی خاص در اختیار ما نهادند [او ما را به حمام فرستاد و لباس های فاخری بر تنمان کرد، و انواع و اقسام خوراکی در پیش رویمان نهاد و نیکوترین شب را پشت سر نهادیم]. چون نیمه شب شد شیخ مسلمان شهر در خواب دید که گویی رستخیز به پا گشته است و رسول اکرم زیر پرچم حمد قرار دارد و در آن حال قصری از زمرد سبز را تماشا می کرد. پس پرسید این قصر از آن کیست؟ گفتند: برای مسلمانی موحد. شیخ خواست خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او روی برتافت. شیخ عرض کرد: یا رسول الله! چرا از من که مسلمانم روی برمی تابی؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: دلیلی بیاور که مسلمانی، و شیخ، حیران ماند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: فراموش کردی به آن زن علویه چه گفتی؟ این کوشک، از آن مردی است که آن زن هم اینک در خانه او به سر می برد.

شیخ از خواب بیدار شد در حالی که سیلی بر چهره خود می نواخت و می گریست. او در جست و جوی آن زن علویه غلامان خود را در شهر بگستراند و خود در پی یافتن او روان شد. به او گفتند که این زن در خانه مجوسی است. شیخ نزد او رفت و گفت: آن زن علویه کجاست؟ مجوسی گفت: نزد من. شیخ گفت: آن زن را می خواهم. مجوسی گفت:

تو به او دست نخواهی یافت. شیخ گفت: این هزار دینار را بگیر و او را به من تحویل ده.

مجوسی گفت: به خدا سوگند اگر صد هزار دینار هم بدهی او را به تو نخواهم داد. چون شیخ اصرار کرد مجوسی به او گفت: همان خوابی که تو دیدی من نیز دیدم و قصری که تو دیدی برای من آفریده شده است و تو مرا به اسلام ره نمودی. به خدا سوگند هیچ کس در این خانه نخفته مگر آن که به دست این زن علویه اسلام آورده است و او برای ما برکت به ارمغان آورده است و در خواب دیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: به سبب آن چه با این زن علویه کردی این قصر از آن تو و خانواده ات خواهد بود و شما بهشتیانی هستید که خداوند شما را از روز ازل مؤمن آفریده است.

در همین کتاب (1) - به نقل از ابن ابی الدنیا روایت شده است که: کسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید و رسول اکرم به او فرمود: پیش فلان مجوسی برو و به او بگو: دعایت اجابت شد. مرد از انجام این دستور سر باز زد تا مباد مرد مجوسی گمان برد که او می خواهد خود را به مرد مجوسی که مرد توانگری بود بنمایاند. مرد برای بار دوم و سوم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید و چون صبح شد نزد مجوسی آمد و در خلوت به او گفت: من پیک پیامبر خدا برای تویم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: دعای تو مستجاب شد.

مجوسی گفت: آیا تو مرا می شناسی؟ مرد گفت: آری. مجوسی گفت: من دین اسلام و پیامبری محمد را انکار می کنم. مرد گفت: من این را می دانم ولی پیامبر چندین بار از من خواسته این پیام را نزد تو آورم. مجوسی در دم، شهادتین را بر زبان جاری ساخت و به خانواده و یارانش روی کرد و گفت: من تاکنون بر کژراهه بودم و اینک به راه حق بازمی گردم. شما نیز اسلام آورید. هر که از شما اسلام آورد هر چه در اختیار دارد از آن او خواهد بود و هر که از پذیرش اسلام سر باز زند حق تصرف در مال مرا ندارد. یاران و خانواده او اسلام آوردند. او دختری داشت که به ازدواج پسرش درآورده بود و با آوردن اسلام از آن دورا از یک دیگر جدا کرد. سپس مجوسی به این مرد گفت: آیا می دانی دعای من چه بوده است؟ گفتم: به خدا سوگند نه و هم اینک می خواستم از تو بپرسم. مرد مجوسی گفت: هنگامی که دخترم را به ازدواج درآوردم طعامی فراهم کردم و مردم را دعوت کردم و آن ها هم آمدند. در همسایگی ما مردمی آبرومند می زیستند که در فقر و ناداری به سر می بردند. به خدمتکاران خود دستور دادم حصیری در وسط حیاط پهن کند، و در آن هنگام صدای دختر بیچه ای را شنیدم که به مادر خود می گفت: این مجوسی با بوی خوراکی که به راه انداخته ما را می آزارد. من طعام فراوانی به همراه جامه و دینار برای همه آن ها فرستادم. چون چشمشان به هدایا افتاد همان دختر بیچه به دیگران گفت:

به خدا سوگند از این طعام نمی خوریم مگر آن که برای این مرد دعا کنیم. پس همگی دستشان را بلند کردند و گفتند: خداوند تو را با جد ما رسول الله (صلی الله علیه و آله) محشور کند و دیگران به این دعا آمین گفتند و این همان دعایی بود که اجابت شد. ت.

ص: 461

همچنین ابن جوزی در همین کتاب (1) - به نقل از جدش ابو الفرج به اسناد او از ابن خصیب روایت می کند که: من کاتب مادر متوکل بودم. یک روز که در دیوان مشغول کار بودم ناگاه پسر بچه خدمتگزاری از پیش او آمد در حالی که کیسه ای محتوی هزار دینار در دست داشت. او به من گفت: بانو به تو می گوید: این پول را در میان مستحقان پخش کن که این مبلغ از پاک ترین اموال من است، و نام کسانی را که این پول را میان آن ها پخش کردی بنویس تا در نوبت های بعد نیز اگر مالی به دستم رسید میان آن ها توزیع کنم.

کاتب می گوید: به خانه رفتم و آشنایان خود را گرد آوردم و اسامی افراد مستحق را از آن ها گرفتم، آن ها هم اشخاصی را نام بردند و من سیصد دینار میان آن ها توزیع کردم و باقیمانده پول تا نیمه شب همچنان در دست من بود که ناگاه کسی در خانه مرا کوبید.

گفتم: کیستی؟ گفت فلان علوی. او همسایه من بود. [با خود گفتم: این همسایه من است که مدتی است به دیدن من نیامده است]. به او اجازه ورود دادم [و خوشامد گفتم] و از او پرسیدم کارش چیست؟ گفت: من گرسنه ام، و من از آن پول ها دیناری به او دادم. هنگامی که نزد همسرم باز گشتم از من پرسید: در این وقت شب که بود و از تو چه می خواست؟ گفتم: از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و من چون خوراکی در اختیار نداشتم دیناری به او دادم و او سپاس گزارد و بازگشت. زخم با شنیدن این سخن گریه کنان به سوی در رفت و می گفت: آیا شرم نمی کنی که چنین فردی نزد تو آید و تو تنها دیناری بدو دهی. من می دانم که او مستحق است، همه پول ها را به او بده. سخن او در دل من نشست و کیسه پول را برداشته پشت سر او به راه افتادم و آن مرد پول را گرفت و بازگشت. چون به خانه رسیدم پشیمان شدم و پیش خود گفتم: هم اینک خبر به متوکل که با علویان دشمنی دارد می رسد و دستور قتل مرا صادر می کند. همسرم به من گفت: نترس، به خدا و جد آن ها توکل کن. همچنان مشغول سخن گفتن با یک دیگر بودیم که ناگاه خدمتکارانی مشعل به دست در زدند و پس از گشودن در به من گفتند که بانو تو را احضار کرده است. هراسان برخاستم و اندکی که ره می پیمودم پیکی دیگر به آن ها اضافه می شد. چون به سراپرده بانو رسیدیم خدمتگزار به من گفت: بانو در آن سوی این پرده است. ن.

ص: 462

1- همان.



کاتب می گوید: صدای گریه او را می شنیدم که شیون می کرد و می گفت: ای احمد! خدا تو را پاداش خیر دهد و به همسرت نیز. هم اینک خواب بودم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند: خداوند به تو و همسر ابن خصیب پاداش خیر دهد. مفهوم این سخن چیست؟ و من جریان را به آگاهی او رساندم در حالی که او می گریست.

او به من دینار و جامه فراوان داد و گفت: این برای آن علوی، این برای همسرت و این هم برای خودت. کاتب می گوید: مقدار پولی که به من داد صد هزار درهم بود. پول را ستاندم و راه خانه آن علوی را در پیش گرفتم. در را کوفتم، او از داخل منزل فریاد زد: ای احمد آن چه با خود داری بیاور و به سوی من آمد در حالی که می گریست. دلیل گریه اش را جویا شدم. گفت: هنگامی که از خانه شما به خانه خود آمدم همسرم گفت: چه با خود داری و من داستان را به او باز گفتم. همسرم گفت: برخیز تا نماز بگزاریم و برای بانو احمد و همسرش دعا کنیم، ما نیز نماز گزاردیم و دعا کردیم. سپس به خواب رفتم و پیامبر را به خواب دیدم که می فرمود: آن ها را بر کارشان سپاس گزاردم، اینک برای تو چیزی می آورند، آن را از ایشان بپذیر.

در این مختصر به همین قدر بسنده می کنیم. هر که بخواهد همه فضایل حضرتش (علیه السلام) را برشمارد آهنگ محالی کرده است، زیرا فضایل حضرت - علیه افضل الصّلاه و السّلام - از فراوانی به شماره در نمی آید. سپاس می نهمیم خدای را که آفریننده جهانیان است و درود خدا بر سرور پیامبران محمد نبی و خاندان پاکش.

[در محرم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه - که خداوند آبادش گرداند - از نگارش آن فراغت یافتیم. حسن بن یوسف بن مطهر، مصنف این کتاب در حالی آن را نگاشته که خدای را سپاس می گزارده، و بر سرور ما محمد و خاندانش درود می فرستاده است.

این تصویر خط مصنف است: بنده نیازمند به خدای بی نیازی که محتاج گذشت و خشنودی اوست. محمد بن علی بن حسن جبّاعی - که خداوند به روز هراس بزرگ او را ایمن گرداند و امامان او را توشه او در محشر قرار دهد - این را از نسخه ای که به دست مصنفش - رحمه الله - نگاشته شده به روز سه شنبه ماه شعبان سال هشتصد و پنجاه و دو نوشته است. سپاس خدایی را که پرونده جهانیان است و درود او بر سرور ما محمد نبی

و خاندان پاک و پاکیزه اش] (1). - [از نوشتن آن در محرم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه- که خداوند آبادش گرداند. فارغ شدم. حسن بن یوسف بن مطهر، مصنف این کتاب در حالی آن را می نوشته که خدای را سپاس می نهاده، و بر سرور ما محمد و خاندانش درود می فرستاده است و نیازمندترین خلائق خدا و کمترین بندگان او، ضعیف و آه بر سینه و مطرود، محمد بن مرحوم محمد شریف الشریف معروف به سعید- که خداوند به روز رستخیز بار از دوششان برگیرد و پوزششان را بپذیرد- به نوشتن آن تشرّف جسته است و در نیمه ربیع الآخر سال یک هزار و دویست و سی هجری در مشهد الرضا- بر مشرفش هزاران گونه درود- از آن فراغت جستم. سپاس از آن خدای جهانیان است و درود خدا بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه اش] (2). - [نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین- صلی الله علیه الی یوم الدین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی خدا در عصر روز دوشنبه یازدهم ماه جمادی الثانی سال یک هزار و هشتاد و شش پایان یافت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین (علیه السلام) و پسر عمویش (صلی الله علیه و آله) بیامرزد. (او در حاشیه نسخه می نویسد: نویسنده فقیر و حقیر، مؤمن ابن عبد الجواد کاظمی)] (3). - [نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین- صلی الله علیه الی یوم الدین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی او در ظهر روز شنبه، دهم ماه رجب المرجب سال یک هزار و ده پایان گرفت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین و پسر عمویش (صلی الله علیه و آله) بیامرزد.

(او در حاشیه این نسخه می نویسد: کار به یاری خداوند ملک متعال به پایان رسید و درودش.

ص: 464

- 1- پایان نسخه ج.
- 2- پایان نسخه أ.
- 3- پایان نسخه ش.

خدا بر محمد و خاندان او که بهترین خاندان هاست) [1]. - [در روز سه شنبه اول ماه ربیع الاول سال یک هزار و دویست و نود و هشت هجری نبوی- بر مهاجر آن هزاران درود- از نگارش آن فراغت حاصل شد و در چاپخانه جناب فخر الحاج حاجی ابراهیم تبریزی به چاپ رسید و علامه فهام و فاضل اقیانوس وش جناب میرزا محمد علی آقا- که خداوند او و ما را موفق و مؤید بدارد- آن را کاملاً مقابله کرده است، و من بنده گنه پیشه محمد هاشم هستم. درود بر هر که ره هدایت در پیش گیرد] [2]. - م.

ص: 465

---

1- پایان نسخه د.

2- پایان نسخه م.



فہرست آیات (به ترتیب شماره آیه)

آل عمران: 20 190

آل عمران: 30 438

آل عمران: 31 293

آل عمران: 53 342

آل عمران: 59 222

آل عمران: 60 181

آل عمران: 61 292,285,222

آل عمران: 101 342

آل عمران: 121 150

آل عمران: 169 301

آل عمران: 173 369

احزاب: 6 384

احزاب: 10 155

احزاب: 23 364

احزاب: 25 369,156

احزاب: 33 396,66

احزاب: 36 274

احزاب: 58 383

اسراء: 12 203

اسراء: 81 164

اعراف: 44 376

اعراف: 48 393

اعراف: 142 286، 287

اعراف: 143 190

اعراف: 150 170، 290

اعراف: 156 449

اعراف: 157 162

اعراف: 172 401

اعراف: 181 380

انبياء: 7 334

انبياء 60 94 450

انبياء: 79 81

انبياء: 101 374

انعام: 38 203

انعام: 59 203

ص: 467

انعام: 375 160

انفال: 149 5

انفال: 149 6

انفال: 407, 376 24

انفال: 193 75

ب بقره: 273 2

بقره: 399 43

بقره: 402, 152 124

بقره: 357 177

بقره: 87 189

بقره: 244 196

بقره: 387, 116 207

بقره: 358, 119 274

بيّنه: 359 7

ت تحريم: 363 8

تغابن: 343 8

توبه: 442, 389 3

توبه: 382, 147 19

توبه: 165 25

توبه: 165 26

توبه: 116 40

توبه: 342 65

توبه: 372.71 100

توبه: 355 119

ج جن: 78 27

ح حاقه: 381.79 12

حاقه: 394 19

حج: 397 19

حج: 397 23

حج: 373 34

حج: 373 35

حجر: 398,374 47

حجرات: 295 6

حجرات: 83 13

حديد: 83.72 10

د دخان: 343 58

ر الرحمن: 391 190

رعد: 362 4

رعد: 350 7

رعد: 367.365 19

ص: 468



رعد: 389.376 29

رعد: 394 43

ز زخرف: 343 29

زخرف: 390 41

زخرف: 204 44

زخرف: 378 57

زلزال: 83 7

زمر: 368 32

زمر: 392,145 33

س سجده: 351 18

ش شعراء: 371 84

شعراء: 264,204,76 214

شعراء: 439 227

شوری: 392,344 23

ص صافات: 354 24

صافات: 394 130

ط طه: 286,126 32

طه: 127 55

طه: 290 93

طه: 290 94

طه: 234 112

ع عاديات: 172 1

عنكبوت: 365 2

غ غافر: 188 28

ف فتح: 70 18

فتح: 408,399 382,360,144 29

فاطر: 83 28

فاطر: 366,365 32

فرقان: 335 32

فرقان: 383 54

فرقان: 272 74

ق قصص: 287,126 35

ص: 469

قصص: 397 61

قصص: 192،83 68

قمر: 377 55

ك كهف: 87 18

كهف: 424 19

كهف: 427 21

كهف: 335،182 103

كهف: 343 106

م مائده: 386 3

مائده: 258 7

مائده: 326 12

مائده: 343 15

مائده: 67 50

مائده: 65 54

مائده: 358،81 55

مائده: 370،245 67

مائده: 371 78

مائده: 342 85

مائده: 409 86

مائده: 103 93

مائده: 84 98

مجادله: 12: 358

مجادله: 13: 131

محمّد: 30: 374

محمّد: 32: 366

مريم: 12: 184

مريم: 28: 211

مريم: 30: 184

مريم: 56: 73

مريم: 96: 348

مؤمنون: 74: 393

ن نجم: 2: 399

نجم: 3: 416

نجم: 201: 372

نحل: 44: 342

نحل: 64: 342

نحل: 89: 203, 336

نحل: 97: 301

نحل: 89: 393

نحل: 90: 363, 393

نساء: 4: 83

نساء: 20: 96

نساء: 407 29

نساء: 62 48

نساء: 400 54

نساء: 387,342 59

ص: 470

نساء: 334 60

نساء: 342 64

نساء: 74 69

نساء: 337 83

نساء: 72 95

نساء: 343 105

نساء: 342 136

نساء: 326 165

نساء: 349 174

نصر: 163 1

نمل: 419 18

نمل: 394 76

نور: 406,370 36

نور: 383,144 47

نور: 347 63

و واقعه: 386,183 10

و العصر: 373 3

و العصر: 372 201

ه هود: 366 3

هود: 352,153 17

ى يس: 188 20

يوسف: 26 184

يوسف: 27 184

يوسف: 46 73

يوسف: 108 365

يونس: 2 385

يونس: 35 67 84

ص: 471





آ آدم 47،53،88،309

آسیه (دختر مزاحم) 58

آسیه (زن فرعون) 346،435

آشتیانی، احمد (میرزا...) 340،388 ،89،226

آقا بزرگ تهرانی (شیخ...) 57

آیه التطهیر (کتاب) 69

اباضیه 182

ابراهیم (پسر پیامبر) 315

ابراهیم، پیامبر 190،94،89،58،45،402،371،312،309،193-404،450،431

ابطال الباطل (کتاب) 287

ابلیس 416

ابن ابی الحدید 106

ابن ابی خلف خزاعی 174،175

ابن ابی لیلی 188

ابن اثیر 116،279

ابن البیع 184

ابن بابویه 453

ابن برده 234

ابن بریده 257،268

375، ،352،354،356،359،362،363 ،286،291،337،338،347،350 ،235،245،248،259،265،268 ،221،225،228  
393،395،399،401،403،430 ،378،381،384،386،390

ابن جوزی 106،458،459،462

ابن حجر 253،318،411

ابن خالویه 231

ابن روزبهان 287،374

ص: 473

ابن زياد 109

ابن شهر آشوب، شيخ محمد 45، 59، 242، 111، 94، 86، 78، 72، 71، 60

ابن صباغ 275

ابن طاووس 278، 280

ابن عباس 281، 283، 296، 298، ، 181، 191، 195، 207، 233، 276 ، 95، 97، 98، 106، 125، 144، 146 ، 40، 52، 65، 86، 91، 92

399، -391 ، 368، 372، 373، 383، 386، 390 ، 348، 354، 355، 358، 361، 364 ، 303، 310، 315، 321، 344، 345 ، 300، 302

445، 447، 450 ، 441، 444-411، 415، 436، 438 ، 399، 406، 408، 410

ابن عثث خثعمي 17

ابن عدّي 149

ابن عربي 52

ابن عمر 234، 239، 286

ابن مردويه حافظ 347، 399 ، 242، 267، 277

ابن مسعود 95، 156، 232، 369

ابن مغازلي 183 ، 52، 64، 86، 112، 133

ابن منده 279

ابو ادريس مرهبي 279

ابو الاسود دؤلي 92، 177

ابو البسطام شعبه بن حجاج 169

ابو الحسن 142

ابو الحمراء 88، 396

ابو الفرج عبد الواحد بن نصر مخزومي (بيغا) 453، 454، 462

ابو المؤيد 65،95،97،98

ابو اليقظان 148

ابو ايوب انصاري 275،296،300،340، 142،178،274

ابو برده 237

ابو تراب 108

ابو ثور 170

ابو جعفر منصور 307

ابو حارثه اسقف نجران 221،222

ابو حفص عمر بن شاهين 40

ابو حنيفه 92،183

ابو دجانه انصاري 377

ابو دلف 456

ابو ذر 232،286،280،309،316،450، 72،125،127،149،204

ابو رافع 241،294،369

ابو سعيد خدرى 306،307،314،328،398، 178،275،294

ابو سفيان 150،165

ابو صلاح حلبى 166،273،355،387

ص: 474

ابو طالب 50،76،77،206،266

ابو عاديه مزني 178

ابو عبد الرحمن سلمى 90

ابو عبد الله محمد بن عمران مرزباني 396

ابو عبيده جراح 76

ابو علقمه 238

ابو عمر زاهد 64،450

ابو لهب 165

ابو ليلي 239

ابو محمد بن قتيبه 189

ابو مريم 64

ابو مغيره 447

ابو موسى اشعري 177،178،180

ابو نعيم حافظ 272،279

ابو هارون عبيد 275،433

ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنيفه 93

ابو هذيل 270

ابو هريره 427،260،297،304،306،398

ابو يوسف 92

اثنتي عشره رساله من رسائل ميرداماد (كتاب) 299

اجتهاد 336

احد 219,449

احد(كوه) 169,233

احرام 244

احسائي، ابن ابي جمهور 82,262

احقاق الحق (كتاب) 64,72,88,99، 107,108,136,137,141,143، 144,146,204,217,224,231، 242,260,-240، 343,397,411، 294,304,305,315,321,332، 261,275,278

احلال 243,244

احمد بن ابو طاهر 45

احمد بن حنبل 64,65,70,71,77، 85,90,115,147,183,210,218، 229,231,247,257,263,270

احمد بن طاهر 445

اختيار مصباح السالكين (كتاب) 196

اخطب بن محمد 302

اخطب خوارزم 41,47,85

اخفش طائي 182

اخلاق خوش 140,141

ادريس شافعي 316

ارجح المطالب (كتاب) 72,137,240، 241,294

ارشاد ديلمى 141,146

ارشاد مفيد (كتاب) 57,99,101، 103,106,107,136,138,139، 155,157,161، 165-173، 171-155

ص: 475

175،191،256

ازد(منطقه)175

ازدی، جندب بن عبید اللہ 107

اسامه بن زید 306

اسباب النزول(کتاب)147

اسحاق 168

اسد الغابه(کتاب)115،107،86،279،116

اسرافیل 312

اسعد بن زرارہ 303

اسقف 222،223

اسکافی 211،187،179،166،77،266،255

اسماعیل 45

اسماء بنت عمیس 361،208،137

اسود 178

اشاعره 93

اشعث 71

اشعری، ابو الحسن علی بن ابی شبر 93

اصبغ بن نباته 401

اصحاب کساء 226

اصحاب کھف 417

اعلام الوری(کتاب)118،57،40،410،291،254،164،134،128

اقتطاب الدوائر فى تفسير آبه التطهير (كتاب)69

الاربعين الطوال(كتاب)263

الاربعين عن الاربعين من الاربعين فى فضائل امير المؤمنين(كتاب)453

الاستيعاب فى هامش الاصابه(كتاب)79,91,98

الاقبال(كتاب)57,193

التحصين الاسرار ما زاد على كتاب اليقين (كتاب)278

التحفة الاثنى عشرية(كتاب)319

التفسير الكبير(كتاب)96

التهذيب و الفقيه(كتاب)99

الجامع الصغير(كتاب)411

الجمع بين الصّحاح الستّه(كتاب)130

الجميل فى اللغه(كتاب)67,73

الدر المنثور(كتاب)96

الذريعه الى تصانيف الشيعة(كتاب)57

الرسائل العشر(كتاب)264,266,251,254

الرسائل المختاره(كتاب)95,299

الصدوق ابو جعفر محمد بن بابويه 193, 453

الصواعق المحرقة(كتاب)411,86,318

الطرائف(كتاب)254,271,283,289,298,337,40,58,78,118



العمده(كتاب)80،73،69،52،46 ، 148،132،130،129،118،91 ، 191،190،178،161،160،152 ، 213-،225،221،215  
298،337،347،352،380 ،235،248،259،265،268،286 ،228،230

الغارات(كتاب)279

الغدیر(كتاب)111،88،85،73،72 ، 185،169،139،136،129،113 ، 236،220،211،210،190،187 ، 253،252،250،243  
289،340،457 ،266،268

الغيبه(كتاب)334

الفخرى طقطقى 107

الفصول المختار(كتاب)186

الفصول المهمه(كتاب)275،228،69

الفوائد الطوسيه(كتاب)290،69

الفين(كتاب)389،259

الكلمه الغراء(كتاب)68

اللوامع الالهيه(كتاب)168،128،82 ، 291،269،265،262،254،192 ، 406،384،382

المعيار و الموازانه(كتاب)116،77 ، 243،211،190،180،178،156 ، 254،253

المناقب(كتاب)65،64،62،60،59 ، 84،78،72،71-133،94،88،86 ، 268،142،138،135

النقض العثمانيه(كتاب)266

الوسيله(كتاب)85

اليقين(كتاب)280،278

اليواقيت(كتاب)64

ام المؤمنين 447

امالی صدوق (کتاب) 141

امالی طوسی (کتاب) 441، 438، 437، 444

امامت 254، 245، 190، 68، 47، 446، 341، 326، 301

ام سلمه 240، 232، 231، 137، 136، 242-244

ام عطیه 415

اموی، سلاطین 325

ام هانی (دختر ابوطالب) 310

ام یمن 208

امین، سید محسن 340

امینی (علامه...) 129

انجیل 90

انس 239، 217، 179، 155، 112، 391، 370، 346، 280، 272، 271

انس بن مالک 290، 263، 262، 136، 294-396، 320، 301، 296

ص: 477

انصار 207،217،218 ،100،101،150،188،205

انصاری، جابر بن عبد الله 48،137

انفال 149

اولجایتو خدا بنده، محمد 39

اویس قرنی 106

اهل سنت 318،227،226،50،46،450

ایران 110،420،421

ایمن بن ام ایمن 164

ب باب الفیل 109

بابل 138

بحار الانوار(کتاب) 52،49،45،40،84،78،75،73،72،69،65،57،132،130،124،119،117،109،145،141،137،134-  
184،147-229،220،212،193،189،253،250،249،245،242،236،272،271،269،262،256،255،280،277،  
290،288،287-292،346،341،338،303،300،298،356،354،353،351،350،348،372،370،364،363،361،360،  
375،373-377،385-381،429،428،410،399،392،386،460،459،457،454،453،449،478

بحرانی، ابن میثم 59،79،80

بحروراء(منطقه) 180

بخاری 143

بختری 90

بدر 150،275

بدر(چاه) 149

براء بن عازب 109،305،348

برتری جسمی 142

بریده 38،171،370

بسر بن ارطاه 176

بشاره المصطفی لشيعه المرتضى (کتاب) 57

بصره 106،173،181،241،307

بغداد 109،110،456

بغوی 86،88

بلال 207،310

بلوغ 184

بنی اسرائیل 167،288،323،394

بنی التجار 309

بنی امیه 191،280،415

بنی تمیم 280

بنی زبید 170

بنی سلیم 172

ص: 478

بنی عباس 109

بنی عبد العزی 57

بنی عدی 448

بنی قریظہ 157،182

بنی ولیعہ 294،295،412

بنی ہاشم 164،325،341

بوازیح (منطقہ) 182

بہز بن حکیم 296

بہشت 314،323،336،345 ، 304،312-233،234،280،302 ، 178،188،190،198،208،216 ، 49،72،109،113،134 ،  
442 ،398،390،408،411،431،437 ،347،377

بیاض عاملی، نور الدین (علامہ...) 40

بیاضی (علامہ...) 194،213،220،-192 ، 153،159،161،162،185،189 ، 85،90،94،99،129،131،134 ، 71،74،78،82 ،  
431 ،299،300،359،361،394،404 ،243،259،263،281،283،292 ،233،235

بیت اللہ الحرام 57،64

بیروت 52

بیعت 106

بیہقی 84،88

پ پاکدامنی 133

ت تاریخ اسلام (کتاب) 304

تاریخ بغداد (کتاب) 315،445 ،86،280،305

تاریخ خطیب (کتاب) 281

تاریخ طبری (کتاب) 155، 150، 77، 449، 263، 183، 165، 158

تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (کتاب) 78

تبریزی، ابراهیم (حاجی...) 465

تبوک 117، 166

تجرید الاعتقاد (کتاب) 78

تذکره الخواص (کتاب) 116، 106، 183، 179، 175، 173، 138، 133، 458، 457، 256، 191

ترک ها 110

ترمذی 85، 260

تشیع 226

تفسیر ثعلبی (کتاب) 130، 125، 119

تفسیر رازی (کتاب) 193

تقریب المعارف (کتاب) 166، 129، 355، 273، 271، 266، 254، 251، 406، 391، 387

ص: 479

تلخيص الشافى (كتاب) 67,69,84 ، 88,90,101,102,129,130,168 ، 192,227,229,242,251,262 ، ، 265,272,277 ، ، 319,338,341,403 ,278,293,297

تل موزن (منطقه) 182

تمليخا 421-424

تنبيهات الذكر الخامس (كتاب) 317

تنوخى، ابو القاسم 289

توبه 101,97,53

تورات 90,102,311,427

تهامه (منطقه) 155

تهذيب التهذيب (كتاب) 86

ث ثعلبى، ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم 417,79

ثقفى، ابراهيم 279

ثقلين 269,329

ثقيف (منطقه) 115

ج جابر 303,283,260,232,97,49,410,400,385,306

جابر بن سمره 304,323,325

جابر بن عبد الله 296,294,289,285,437,416,377,362,322

جاحظ 95,205

جبايى، ابو على 93

جبرئيل 127,118,112,94,49 ، 136,137,147,152,162,190 ، 191,193,208,209,211,232 ، ، 239,241,276,277 ، ، 280,281,281,370,361,345,315,311,309,443,441,438,437,435,413,450,449,445

جحش 231

جحفه (منطقه) 158،175،192

جزری 429

جعفر 206

جعفر بن ابی طالب 238

جعفر بن محمد (علیه السلام) 323،230،92-368،385،389،399،441

جعفر بن هبه الله بن نما الحلّی نجم الدین 458

جعفر ذو الجناحین 310

جعفر طیار 411

جمل 174

جنّ 112،155

جندب بن جناده بدری 125

جنگ احد 150،154،169

جنگ بدر 148،248

ص: 480



جنگ بين المصطلق 157

جنگ تبوك 70،165،291

جنگ جمل 172،248

جنگ حديبيه 158

جنگ خندق 155

جنگ خيبر 59،161،248،290

جنگ سلسله 171

جنگ صفين 146،175،178،248

جنگ هرير 177

جوهر العقدين 318

جوهرى، ابو نصر اسماعيل بن حماد 73

جويره (دختر حارث) 158

جويره بن مهر عبدى 107،109

جهاد 148-146

جهنم 304،305

چ چهل حديث (كتاب) 453

ح حارث 89،252،431

حارث بن ضرار 158

حافظ شافعى، ابو نعيم 79،237،238

حبشى بن جناده 294

حبه عرنى 372

حيب بن حمار 109

حيب نجار 188

حج 305,323,454,458,459, 190,233,243,244,299

حجاج 108

حجه الوداع 192

حدّ 103,104

حديث ابو رافع 268

حديث اشباح 51

حديث اصحابي كالنجوم 319

حديث، اصول 184

حديث ام سلمه 85

حديث ثقلين 331,334,341, 304,321,325,330

حديث خبير 58

حديث دينار 431

حديث سدّ ابواب 290

حديث سفينه 321-316,319

حديث شجره 267,363

حديث طائر 59

حديث فتوت 449

حديث كساء 325

حديث مدينه العلم 85,88,363

حدیث منزلت 126،286

حدیث مواخاه 290

حدیث نور 51،58

حدیفه 368

ص: 481

حذيقه بن اسيد غفاری 219

حذيقه بن يمان 241,305, 156,157,218,230

حرام 103

حرب 175

حزّ عاملی (شيخ...) 69,290

حرقوص بن زهير بجلیّ 181

حزّه (دختر حلیمه سعیدیه) 89

حزقیل 188

حسن بن علی (عليه السلام) 92,109,112, 123, 119-206,205,195,125, 304,297,275,261,229,223, - 315,306,  
391,364,344,322, 431,412,406,398,396

حسن بن يوسف بن مطهر 463,464

حسین بن علی (عليه السلام) 106,109,119, 124,125,195,205,206,223, 363,344,343,323,229,224, , 391,364,  
431,413,398,396

حسین، سید حامد 401,436, 195,231,237,267,316,319, 46,49,50,135

حضرت علی (عليه السلام) اکثر صفحات

حضرت محمد (صلى الله عليه و آله) اکثر صفحات

حفصه 362

حق اليقين (كتاب) 69,124,203, 351,350,260,254,228,227, 394,388,382,354

حکمت 182-177,179,180

حلال 103

حلبی، ابو الصلاح (شيخ...) 129,251

حلّه (منطقه) 109,111,457,458

حلّی (علامه...) 89,168

حلیه الاولیا (کتاب) 136,205,231,304, 79,85,86,115

حمدان بن حمدون بن حرث عدوی 454,455

حمزه 220,221,238,372,397, 152,188,205,206,219

حموینی 51

حنبلّی 315,458

حنظله بن ابی سفیان 149

حنوط 307,308

حواریون 205,447

خ خالد بن سعید 170,171

خالد بن عرفطه 108

خالد بن ولید 151,171,296

خالد بن یزید 296

خاندان مرجانه 316

خاندان هند 316

ص: 482

خدري، ابو سعيد 137

خديجه (دختر خويلد) 70

خديجه (همسر پیامبر) 65، 66، 71، 208، 209، 345، 346، 435

خزرجيان (قبيله) 157

خصائص (کتاب) 46، 53، 64، 66، 69، 72، 73، 77، 85، 117، 119، 123، 129، 133، 145، 217، 226، 359، 362، 369، 375، 401، 403، 430، 384، 386، 390، 393، 395، 399، 378، 381

خصائص نسائي (کتاب) 77، 304

خلاصه عباقات الانوار (کتاب) 47، 52، 291، 316، 324، 341، 88، 102، 135، 193، 231، 267

خلافت 270، 273، 295، 339، 446، 53، 135، 245، 257، 265

خليفه بغداد 110

خمس 243

خميني، روح الله (رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران) 193

خندق 162، 169

خوارج 183، 308، 92، 93، 106، 179، 181

خوارزمي 415، 427، 429، 431، 112، 302، 304، 322، 347، 414، 52، 62، 64، 65، 85، 89

خوک 424

خويلد 346

خيبر 441، 163، 192، 241، 283، 284

خيبر، فتح 133

د دارقطنی 274، 275

دانشگاه تهران، کتابخانه 124

دحيه بن خليفه الكلبي 276,277,280

دعا، استجابت 133

دقيانوس 420,421,423,425,426

دلائل الصديق (كتاب) 46,47,53,66, 68,69,71,75,88,89,93,95, 111,112,116,118,119,124, 127,130,132,139, 140,143, 144,146,148,153,155,160, 192,209,214,215,221,227, 270,-267, 230,236,242,260,261,265, 348,349,352,353,358,360, 289,293,325,339, 389,391,-377,380-375, 365,367,369,371,373-362, 428,438,450, 398,400,402,405,407,409-394

ص: 483

دمشقی، ابو القاسم 263

دوانی، علی 95،226،229

دوزخ 411، 47،72،178،232،305،325

دهلوی، ولی الله 267،319،320

دیلمی 72،232

دینداری 133

دیه 99،104

ذخائر العقبی (کتاب) 88،94

ذخیره المآل (کتاب) 316

ذو الثدیہ 106،181،182

ذهبی 304

رازی، فخر الدین 291،357

راغب اصفهانی 68

رافع 278،279

ربیعہ الرّای 92

ربیعہ سعدی 156،165

رجس 69

رساله الاعتقادات 264

رساله مفصح 251

رساله نور الهدایه 299

رستاخیز 345،376،377، ، 303،304،312،328،331،340 ، 241،244،245،278،285،295 ، 140،188،206،229،234



461، 408، 417، 460

رقیہ 219

روضہ الاحباب (کتاب) 204

روم 110، 420

ریاض النضرہ (کتاب) 135، 211

زاذان 380

زبور 90

زبیر 448، 174، 241، 447-106، 172

زبیر بن بگار بن زبیر بن عوام 444، 446، 449، 191

زرکلی 444

زفر 92

زکات 243

زمخشری 131، 135، 386

زمزم، چشمہ 125

زنان 406، 411، 181، 207، 208، 311، 346

زہری 415

زیاد 107

زید 95

ص: 484

- زید بن ابی امی 210
- زید بن ارقم 71،431
- زید بن ثابت 247
- زید بن حبیش 229
- زید بن صوحان 241
- زید بن علی 370
- زینب، بنت علی بن ابی طالب(س) 310
- زینب(دختر جحش) 231
- س سادنیوس 421
- سامری 179
- سبط بن جوزی 138
- سدره المنتهی 303،441
- سرّ العالمین(کتاب) 256
- سعد بن ابی وقاص 284
- سعد بن عباده 163
- سعد بن مالک 158
- سعد بن معاذ انصاری 182،207
- سعید بن جبیر 238
- سعید بن مسیب 97
- سفیان ثوری 323
- سفینه البحار(کتاب) 73

سلطانیہ (شہر) 463، 464

سلمان 418، 441، 261، 270، 273، 280، 294، 309، 49، 65، 72، 85، 207، 233

سلیمان 311، 313، 314

سلیمان بن سالم 307

سلیمان، پیامبر 419

سلیم بن قیاس ہلالی 170

سماوی، محمد (شیخ...) 57

سمرقند 459

سنن ترمذی (کتاب) 86، 258، 260

سنّی 117، 248

سورہ اخلاص 298

سورہ براءت 193، 191، 190، 152، 194، 313، 413، 445

سوید بن غفلہ 114

سہل بن ابی حثمہ 430

سہموری 317

سہیل بن عمر 158، 181

سیّد 222، 223

سید داماد 298

سید رضی 196

سید شبر 203، 228، 351، 388

سید شرف الدین 274، 316، 339، 344، 252، 253، 257، 261، 268، 272، 170، 210، 211، 215، 236، 246، 68، 69، 125، 130

سید علی بن طاووس 57، 58، 78، 193، 283، 289، 338

ص: 485

سید فیروز آبادی 252

سیره 78

سیستان 182

سیوطی 411

ش شافعی 92،104،159

شافعی، ابن طلحه 79،130

شافعیه 92

شافی (کتاب) 212،290

شام (شهر) 180،220

شب اسراء 303

شبر 69،124،290،311

شیر 290،311

شجاعت 141

شرح المواهب (کتاب) 411

شرح النهج معتزلی (کتاب) 157

شرح نهج البلاغه (کتاب) 96،106،179،175،173،143،109

شریف مرتضی 290،249،212،338،291

شعب (منطقه) 150،151

شعبی 149

شکیبایی 142

شمعون خیبری 120



صفه زمزم 238

صفه (منطقه) 171

صفین 91،109،179،181،182

صفیه (دختر حبی) 66

صلیب 107،108،222

صوفیه 93

ضرار بن ضمیره 141،142

ط طبرانی 260

طبرسی، ابو علی فضل بن حسن (شیخ...) 225،410،40،52،57،134،164

طبری آملی کحی، محمد بن علی بن رستم بن مرزبان 57

طبری، ابن جریر 64،72،190

طبری شافعی، محب الدین 211

طرطوس 420

طریحی (شیخ...) 73

طلاق 135،136

طلحه 106،136،147،241

طلحه بن عبید الله 174-172

طلحه بن ابی طلحه 150

طوبی (درخت) 208

طوسی (علامه...) 297،319،341،403،262،264،265،272،277،278،129،168،192،229،242،251،67،78،90،101

ع عاديات 192

عاصم بن ثابت 151

عاقب 222،223

عام الفيل 57

عامر بن وائله 411

عائشه 436،447 ،278،279،345،362،429،430 ،92،173،174،240،271

عباد بن عبد الله اسدى 352

عبادت 142،143

عباس 147،206،221،264،281

عباس بن عبد المطلب 70،75،410

عباسى، سلاطين 325

عبد الحسين بن مصطفى (شيخ...) 69

عبد الرحمن 424

عبد الرحمن انصارى 441

عبد الرحمن بن ابى ليلى 229،441

عبد الرحمن بن عوف 174

عبد الغفار بن قاسم 387

عبد الله 50،370

عبد الله بن ابى الهذيل 113

ص: 487



عبد الله بن انس 304

عبد الله بن جعفر 445

عبد الله بن حارث 415

عبد الله بن زبير بن عبد المطلب 165

عبد الله بن سلمه 414

عبد الله بن عباس 180، 177، 92، 278، 239، 238، 183

عبد الله بن عمرو بن خرم 152، 150، 236

عبد الله بن كواء 181، 180

عبد الله بن مبارك 458

عبد الله بن مسعود 304، 231، 86، 47، 402، 345، 330، 323

عبد الله بن مصعب 446

عبد الله بن وهب بن راسبي 182، 181

عبد الله قاضي 446

عبد المسيح 223، 222

عبد المطلب 268، 205، 76، 50

عبدى، هارون 289

عبس (منطقه) 137

عبيقات الانوار (كتاب) 50، 49، 46، 436، 401، 320، 319

عبيد الله بن زياد 108

عبيد الله بن عاتشه 112

عبيده بن الحارث 397

عتبه 152،165،397

عترت 339،341،335-193،247،325،331

عثمان 104،173،219

عجم 39

عدى بن ثابت 218

عرائس التيجان(كتاب)417

عرب 313،445،448،450،39،94،120،176،223،272

عسب 73

عسقلانى 210

عسكرى، سيد مرتضى 194،271،323،337،389،406،69،154،168

عصمت 68،135

عفيف كندى 70،71

عقد الفريد(كتاب)185

عقيل 206

عكبر(منطقه)115

عكرمه 92

عكرمه بن ابى جهل 155،156،415

علاء الدين 110

علقمه 178

علل الشرايع(كتاب)204

علم اليقين(كتاب)324،325

علی بن حسین (علیه السلام) 295، 143، 92، 315، 312، 310، 309، 306، 304، 322

ص: 488

على بن موسى الرضا(عليه السلام) 188، 224، 449

عمار بن ياسر 179، 237، 238، 240، 449

عمان 182

عمر 92، 95، 99، 103، 119، 133، 136، 143، 160، 161، 171، 172، 205، 219، 256، 257، 265، 280، 292، 411، 445، 446، 448

448

عمران 58، 346

عمران بن حصين 258، 430، 434

عمر بن خطاب 156، 172، 191، 217، 235، 244، 249، 310

عمر بن سعد 109

عمر بن عبد العزيز 113، 325

عمر بن جرهموز مجاشي 174

عمر بن حرير 108

عمر بن عاص 176، 178-172، 297، 428

عمر بن عبدود عامري 112، 155، 157، 414

عمر بن عبيد 307

عمر بن معدى كرب 170، 171

عمر بن ميمون 65

عمره 106، 173

عيسى مسيح(عليه السلام)، پیامبر 89، 133، 172، 183، 184، 222، 276، 284، 323، 378، 380، 417، 424، 426

غ غايه السؤال(كتاب) 315

غبايه بن ربعي 125

غدير خم 253,257,258,441 ،244,246,247,251

غزالي، محمد بن محمد 78,256

غضباء(شتر پیامبر) 190,191

غطفان(منطقه) 155

غفار(منطقه) 149

غنيمت 151

ف فاروق 72,75

فاضح(كتاب) 192

فاضل سيوري 198,269,384

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف 205,206,227

فاطمه زهرا(س) 120,91-122 ، 205,144-223,217,209-225 ، 274,229,227-306,297,276 ، 343,336,335,-346

348,364,407,406,396,391,383,370,432-441,435

ص: 489

فتح الباری (کتاب) 210

فتوحات مکيه (کتاب) 52

فخر رازی 227، 290

فراٹ 138، 139

فردوس دیلمی 322

فرشتگان 50

فرعون 346، 435

فرقه ناجیه 73

فضائل الصحابه (کتاب) 88

فضائل خمسہ (کتاب) 191، 252، 315، 263، 254

فضایل نفسانی 62

فضه 114

فقه 78

فقیه ابن مغزالی شافعی 217

فقیه بن ابی العزّ 110

فیض کاشانی 324

ق قاسطان 413، 444

قاسم بن محمد 310

قاضی نور الله 385

قبطیان 193

قبله 219

قبیصه بن جابر 113

قدامہ بن مظعون 103

قرآن 177، 161، 159، 158، 78، 224، 194، 180، 242، 231، 226، 330، 247، 243، 339، 334، 341، 347، 445، 391، 349، 458، 457

قریش 352، 326، 311، 156، 155، 444

قطمیر 423

قمی، ابو جعفر (شیخ...) 404

قنبر 141، 140، 117، 108، 99

قندوزی حنفی (شیخ...) 411، 324

قواعد المرام (کتاب) 95، 80، 79، 59، 214

قیامت 281

قیصر 71

ک کامل ابن اثیر 107

کتاب الامّ 105

کتاب الفتن 66

کتاب فردوس 232

کربلا 389، 109

کرمان 182

کریب بن صباح 175

کسری 71

کشاف (کتاب) 131، 68

کشتی نوح 315-320، 317

ص: 490



كشطوش 421

كشف الصدق 146

كشف الغمه(كتاب) 112، 79-114، 163، 161، 146، 131، 130، 116، 215، 214، 209، 195، 166، 164، ، 263، 254، 233، 227،  
274، 268، 397، 347، 325، 293، 277، 275، 441، 438، 437، 399

كشف المراد(كتاب) 89، 78، 62، ، 140، 127، 119، 116، 113، 111، ، 228، 211، 196، 189، 168، 141، ، 291، 274، 262، 254،  
361، 293، 389

كشف اليقين(كتاب) 453، 53، 40، 457-464، 461، 459

كعبه 426، 300، 299، 147، 64، 57، 450، 445

كفايه الاثر(كتاب) 262

كفايه الطالب(كتاب) 94، 91، 77، 275، 263، 238، 237، 211، 145

كلام 78

كلام، علم 93

كمال الدين 323

كميل بن زياد 200، 108، 105

كنانه(منطقه) 155

كنز العمال(كتاب) 263، 136، 77، 75، 304، 267

كوثر 284، 242، 135، 134، 65، 398، 359، 328، 312، 303، 285، 417

كوفه 177، 132، 109، 106، 90، 180، 179، 313

گ گوساله پرست 290

ل لسان الميزان(كتاب) 449، 64

لغوى، احمد بن فارس 73، 67

لوامع الحقائق(كتاب)227،226،89،406،388،351،340،293

لوط 362

ليث بن سعد 322

ليلي غفاريّه 64

م مارقان 413،444

مارماهي 139

مالك اشتر 92،177

مالك بن وضحاح 182

ماه رمضان 204

ماهي اسبيلي 139

ص: 491

مأمون 185،186،224،225

مباهله 228، 225-117،133،217،221

مبوقع جولاني 175

مثير الاحزان(كتاب)458

مجاهد 348،392،396،398، 86،131،145،303،346

مجد الدين بن طاووس 110

مجلسي،محمد باقر بن محمد تقى 45، 119،117،84،72،65،57،52،49، 147،145،140،132،130،124،، 224،193،185،

364، 351،353،354،357،361،362، 292،300،350-277،288،290، 245،250،253،255،269،272، 227،229،236

449،453،457،458، 381،386،392،399،401-379، 377-370،372،373،375

مجمع البحرين(كتاب)73،75

مجمع البيان(كتاب)71،256

مجمع الزوائد(كتاب)79،304،411

محسيمي 421

محقق بن ابى محقق ضبى 448،449

محمد بن حسن 92

محمد بن سهل بغدادى 406

محمد بن سيرين 389

محمد بن عبد الله 70

محمد بن عسگرى(عليه السلام)322،327

محمد بن على بن عبد الله بن عباس 309

محمد بن على(عليه السلام)376،392،399، 92،145،366

مدینه 169، 168، 166، 151، 149، 222، 206، 191، 171-226، 455، 454، 436، 243

مرآة العقول (كتاب) 323

مراجعات (كتاب) 170، 130، 115، 252، 246، 236، 215، 211، 210-274، 271، 268، 261، 257، 254، 339، 316، 291

مرطليوس 421

مرعشى نجفى (آيت ا... ) 278

مروج الذهب (كتاب) 107

مريم-مريم مقدس

مريم مقدس 435، 346، 58

مزامم 346

مستدرک الصحیحین (كتاب) 256، 205

مستدرک سفینه البحار (كتاب) 346

مسجد 309، 285، 219، 218، 178، 413، 372، 323، 313، 310

مسجد الاحزاب 172

مسجد الحرام 164، 147

ص: 492

مسند احمد بن حنبل 188، 112، 99، 257، 247، 231، 229، 218، 210، 388، 323، 270، 263

مسند(كتاب) 85، 71، 70، 65، 64، 147، 91

مسيحي 324، 306، 295، 236، 222، 438

مسيحيان 243، 224، 222، 133، 284، 417

مشكلات العلوم(كتاب) 346

مصر 219

مصعب 305، 151

مصنف 262، 259، 227، 189، 141، 378، 365، 361، 360، 290

مطالب السؤل(كتاب) 137

مطرف بن مغيره بن شعبه 447

مظفر، محمد حسن(شيخ...) 47، 46، 95، 93، 89، 88، 75، 71، 68، 53، 124، 119، 118، 116، 112، 111، ، 140، 139، 133، 127

144، 143، 209، 160، 155، 153، 148، 146، 230، 227، 221، 215، 214، 210، 270، 266، 265، 261، 260، 242، ، 289، 271

348، 339، 325، 293، ، 362، 360، 358، 353، 352، 349 - 375، 373، 371، 369، 367، 377، ، 380-394، 391، -400، 398

402، 450، 438، 428، 409، 407، 405

معاذ بن جبل 429، 285، 232، 219

معارف(كتاب) 189

معالم المدرستين(كتاب) 127، 69، 236، 194، 168، 152، 148، 132، 406، 389، 337، 301، 271، 254

معاني الاخبار(كتاب) 289، 288، 204

معاويه المخراق بن عبد الرحمن 175

معاويه بن حيده القشيري 295

449,454-241,284,297,308,388,447,178,180,181-141,142,175,48,107,137 معاويه بن ابى سفيان

معتب 165

معتزله 93

معتزليان 117

معتمد بدخشي، محمد خان بن رستم خان 232

معراج 236,345,435,441

معمر 415

معين المعين (كتاب) 82,262

مفتاح النجا في مناقب آل العبا (كتاب) 232,240

ص: 493

مفردات(کتاب)68،301

مفید(شیخ...)184،186،204

مقاتل الطالبین(کتاب)107

مقاتل بن سلیمان 383

مقتل الحسین(کتاب)436

مقداد 280

مقریزی 190

مکحول 381

مکسلمینا 421

مکه 427،444،455 ،163،164،173،190،243

منافقان 166،245

مناقب آل ابی طالب(کتاب)45

مناقب ابن غزالی(کتاب)94

مناقب ابن مردویه 278،280،294،347 ،240،242،260

مناقب ابن مغزالی(کتاب)112،133 ، 138،145،183،205،217،218 ، 256،286،291،295،298،299 ، 300،302،305 ،

449 ،411،414،427،429،430،431 ،346،399،410-322،328،344 ،306،315،321

مناقب خوارزمی(کتاب)40،41،45 ، 47-113 ، 97،92،90،86،49 - 136،138،142،188،231،232 ، 238،239،242،258 ،

411،415 ، 307،315،321،322،347،410 ،286،295،298،300،303،304 -271،273،274،276،281،283 ،260،261

429،430،433،436

مناقب طبری 190

مناقب عبد اللہ شافعی 305،321

مناقب غینی حیدرآبادی(کتاب)294

مناقب کنجفی شافعی 291

مناقب مرتضویہ 108،143

منصور 314

منصور فقیہ 40

موحد ابطحی، سید علی 69

موسی بن جعفر (علیه السلام) 368،382

موسی بن قاسم 406

موسی (علیه السلام)، پیامبر 70،76،88،102،103،117،126،127،134،159،166-210،170،179،183،193،217،215-

219،221،254،261،270،282،291،327،354،379-413،417،435،441،456

موصل 456-454

موفقیات (کتاب) 444

مؤمل بن عبید اللہ مرادی 175

مہاجران 217،218،100،101،121،205،207

ص: 494



مهدی (علیه السلام) - امام زمان (عج)

میثم تمار 107، 108

میراب 147

میرزا محمد علی آقا 465

میزان الاعتدال (کتاب) 449، 64، 88، 94

میکائیل 112، 211، 209، 312

مؤنسه 446

ن ناکشان 413، 444

نبوت 343، 379، 401، 438، 46، 50، 245، 273، 288، 326

نجد (منطقه) 155

نجران (منطقه) 223، 224

نراقی، محمد مهدی 346

نسائی 260

نصاری 172، 222، 223

نعمان بن بشیر 298، 374

نماز 234، 285، 302، 313، 396، 108، 137، 146، 222، 233

نمازی، علی (شیخ...) 73، 346

نوبختی 323

نوح 88، 89، 362

نور الهدایه (کتاب) 226، 227

نوری (علامه...) 57

نوفل بن خويلد 149،150،165

نهايه الطلب(كتاب)315،429

نهج البلاغه(كتاب)271،267،287،300،404 ،105،196،204

نهج الحق(كتاب)137،227،287،365 ،47،109،116

نهر وان 181،182،444

نيكلوس 423

و وائله بن اسقع 430

واحدى 147

وادى الرّمّل(منطقه)171

واصل بن عطا 93

وحشى 152

وحى 137،142

وصيت 270،271،308،335

وصيت نامه 268،269

وقعه الصفيين(كتاب)176

ولايت 46

وليد بن عقبه 397 ،149،294،297،388

ه هارون 170،179،210-134،159،166 ،70،76،117،126،127

ص: 495

417,435,441 ,275,282-291,354,372,413 ,211,215,217-219,221,254

هاشمی 206

هجرت 148

هلاکو 110,111

هند(دختر عتبه)152

هیشمی، ابن حجر 411

هیشمی، حافظ 411

ی یحیی 88

یحیی بن حسن بن بطریق 46

یحیی بن ذکریا 305

یزید 388

یزید بن زریع 296

یزید بن عبد الملک نوفلی 347

یزید بن قعنب 57,58

یعسوب 72

یعلی عامری 304

یمن 85,182,243

ینایع الموده(کتاب)298,143,64,411,324

یوشع 270

یوشع بن نون 183,261

یوم الدار 290

یونس بن متی 418

یهود 155،168،222،417

یهودی 324،419،420،423،427،438 ،102،103،120،236،295

یهودیان 418

ص: 496

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

